

کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

# دفاع از استقلال و شاه

امان الله وجیبه ملی ماست



غازی امان الله خان، محصل استقلال افغانستان

سویدن / ۲۰۱۳

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قابل توجه چاپخان دانش

- ۱- صفحه اول برای پشتی صفحه اول مدنظر گرفته شود
- ۲- صفحه چهارم پشتی، همان پشتی صفحه ۴ کتاب زنان افغان از عهدامانی تا حامد کرزی بیاید
- ۳- حروف کتاب و تکرار نام کتاب مطابق کتاب وزیر فتح خان باشد
- ۴- از مقاله دهم ببعد برخی صفحات با حروف ۱۰ فونت ثبت شده در تغییر حروف جدید آنرا مدنظر بگیرید

### مشخصات کتاب

نام کتاب - دفاع از استقلال و شاه امان الله وجیبه ملی ماست

نویسنده: کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

زمان نگارش: ۲۰۰۵-۲۰۱۲

محل نشر: دانش خپرندویه تولنه/کابل

تیراژ- ۱۰۰۰ نسخه

ادرس ایمیل مؤلف: [sistani01@hotmail.com](mailto:sistani01@hotmail.com)

## فهرست مقالات

- یاد داشت نویسنده ..... ۵
- مقاله اول -نگاهی اجمالی به تاریخ معاصر افغانستان..... ۷
- مقاله دوم - تجلیل از روز استقلال، وجیبه ملی ماست..... ۲۹
- مقاله سوم- پان اسلامیسیم شاه امان الله غازی ..... ۴۷
- مقاله چهارم-شاه امان الله، از چشم صاحب نظران خودی و بیگانه ..... ۷۱
- مقاله پنجم- شاه امان الله، رستم وطن پرستی و آزادگی ..... ۸۹
- مقاله ششم- توهین به شاه امان الله، توهین به استقلال کشور است ..... ۹۹
- مقاله هفتم- سخنرانی پرمحتوای شاه امان الله در کراچی ..... ۱۱۱
- مقاله هشتم- مقالات تاریخی داکتر زمانی، مشیت محکمی بردهن دشمنان شاه امان الله غازی ..... ۱۲۳
- مقاله نهم- خاطرات کبیرالله سراج در باره شاه امان الله و انگلیسها ..... ۱۳۳
- مقاله دهم- نقدی برمقاله آقای مزده(نگاه نو به تاریخ استقلال) ..... ۱۳۹
- مقاله یازدهم- نقدی برمقاله آقای مزده(بخش ۲) ..... ۱۶۰
- مقاله دوازدهم- نقدی برمقاله آقای مزده(بخش ۳) ..... ۱۸۰

- مقاله سیزدهم- نقدی برمقاله آقای مزده (بخش ۴) ..... ۲۰۶
- مقاله چهاردهم- نقدی برمقاله آقای مزده (بخش ۵) ..... ۲۱۵
- مقاله پانزدهم- مکثی برضد و نقیض نویسی حسن ایبک (۶) ..... ۲۲۳
- مقاله شانزدهم- ضرورت نگاه نو به افراطیون ساخت اجانب (۷) ..... ۲۳۳
- مقاله هفدهم- اسنادیکه چشم اندازی تازه به تاریخ استقلال میبخشد..... ۲۴۸
- مقاله هجدهم- چگونه داودخان و خانواده اش به قتل رسیدند؟ ..... ۲۶۹
- مقاله نوزدهم- درسی که داودخان در صبح ۸ ثور به افغانها داد ..... ۲۷۴
- مقاله بیستم- آن گلوله باران بامداد بهاری، اثری دربارہ قتل داودخان ..... ۲۸۳
- مقاله ۲۱- سردار محمد داوود، یک دولتمرد و انسان ..... ۲۹۷
- مقاله ۲۲- تاریخ را نمیتوان فریب داد ..... ۳۱۵
- مقاله ۲۳- جان کندن لغمانی، خوراک مغول ..... ۳۳۰
- مقاله ۲۴- هفته شهید یا هفته مداحی یک قوماندان ..... ۳۳۷
- مقاله ۲۵- صفات و خصوصیات یک قهرمان ملی ..... ۳۵۳
- مقاله ۲۶- تبصره یی برمقاله «در جستجوی تاجیکستان بزرگ» ..... ۳۶۷

## یاد داشت مؤلف

"دفاع از استقلال و شاه امان الله، وجبیه ملی ماست" مجموعه مقالات سیاسی - اجتماعی و نقد های تاریخی است که در مواقع مختلف ، در هجرت و در کشور سویدن به نگارش آمده اند و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند.

این مقالات بطور کلی بر محورهای سه شخصیت سیاسی کشور، یعنی شاه امان الله غازی، سردار داؤودخان و احمدشاه مسعود میچرخد. در این مجموعه سه مقاله: یکی در مورد سخنرانی شاه امان الله در کراچی، از جانب داکتر سید عبدالله کاظم، دیگری در باره سردار داؤودخان به عنوان یک دولتمدار برجسته، از طرف پتروویچ یژوف، مشاور امور پلان و اقتصاد در وزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داؤودخان است و سومی در باره احمدشاه مسعود که در جستجوی ساختن تاجیکستان بزرگ بود، از سوی یک نویسنده امریکائی بنام بروس ریچاردسن، نوشته شده است. بقیه مقالات نتیجه پژوهش های این قلم میباشند.

به سخن دیگر در این مجموعه، یک مقاله در مورد تاریخ اجمالی کشور، شانزده مقاله در دفاع از استقلال و شاه امان الله ، چهار مقاله درباره شهید سردار داؤود خان، پنج مقاله در مورد هفته تجلیل از احمدشاه مسعود ، به نگارش آمده اند. همه مقالات بر پایه تحقیق و ریسرچ استوار اند و هیچ جا گپ مفت زده نشده است.

طی سالهای ۲۰۰۵ - ۲۰۱۲ میلادی در نشرات برونمرزی افغانها گاه

گاهی مسائل و موضوعاتی بازتاب یافته اند که نویسنده خود را مجبور و مکلف دیده تا برای درک بهتر و فهم درست آن مسائل، دریافت‌ها و اندیشه‌های خود را نیز مطرح کند و حتی المقدور از کج فهمی و سوء برداشت‌ها در موضوعات اجتماعی، ملی و تاریخی جلوگیری نماید.

برای آنکه از سرگردانی خواننده در دستیابی مقالاتم کاسته باشم، این مجموعه مقالات را تقدیم دوستداران مسائل قابل توجه و دارای اهمیت ملی می‌کنم. چون بیشتر این مقالات و نوشته‌ها جهت‌گیری روشن‌گرانه دارند، خواهی نخواهی مورد استقبال برخی از عناصر روشنفکر و هواداران دموکراسی و ترقی اجتماعی قرار گرفته و برخی از آنها با انتقاداتی نیز روبرو شده و پاسخ‌هایی دریافت داشته‌اند.

هریک از مقالات این مجموعه، نمودار طرز دید نگارنده پیرامون مسائل ملی، تاریخی و اجتماعی کشور است که انگیزه نگارش آنها بجز رفع بدفهمی از حقایق تاریخی و ارتقای سطح تفکر جوانان کشور و دفاع از استقلال و افتخارات تاریخی، ملی چیزی دیگر نیست.

نویسنده هرگز مدعی آن نیست که این نوشته‌ها موردتائید همه خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت، اما احساس شریفانه وطن دوستی بر من حکم میکرد تا اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود را در مسائل میهنی، در یک چنین برهه تاریخی ابراز کنم و قضاوت را به عناصر چیز فهم کنونی و نسل‌های بعدی کشور بگذارم.

## مقاله اول

### نگاهی اجمالی به تاریخ معاصر افغانستان

#### مقدمه:

افغانستان را بنابر موقعیت استراتژیکی آن گذرگاه کشورگشایان نامیده اند. به نظر تحلیلگران، افغانستان به دلیل این که بین آسیای مرکزی، ایران، شبه قاره هند و چین واقع شده است، همواره از اهمیت استراتژیکی برخوردار بوده است. در زمان های قدیم سه تمدن بزرگ ایرانی، هندی و چینی عمدتاً از طریق سرزمین افغانستان به یکدیگر وصل می گردید و بخاطر این که این سرزمین گذرگاه شبه قاره هند به شمار می رفت، در قرن نوزدهم میلادی به عنوان کشور حایل بین امپراتوری های استعماری انگلیس و روسیه اهمیت داشت. افغانستان، در دوران جنگ سرد هم نقش کشور حایل را بین شوروی سابق و مناطق تحت نفوذ غرب در شبه قاره ی هند به عهده داشت.

در حال حاضر، افغانستان نزدیک ترین راه اتصال آسیای مرکزی به دریای آزاد و شبه قاره هند به شمار می رود و به همین دلیل مورد توجه جدی پاکستان و کمپنی های نفتی و شرکت های حمل و نقل غربی و به خصوص امریکا می باشد. و مهمتر از همه موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان سبب شده که امریکا و پیمان ناتو برای تسلط بر خاورمیانه و تحت نظر داشتن روسیه و چین به این کشور لشکر کشی نمایند. (رک: نوید روز)

### استقلال افغانستان تحت زعامت شاه امان الله :

تا سال ۱۹۱۹ افغانستان به حال نیمه مستعمره انگلیس بحیات خود ادامه میداد. با رویکار آمدن شاه امان الله در افغانستان در سال ۱۹۱۹، سومین نبرد افغانها با انگلیسها بخاطر استقلال کامل سیاسی کشور صورت گرفت که سر انجام منتج به استرداد استقلال افغانستان شد و افغانستان پا به مرحله جدیدی از حیات سیاسی و اجتماعی خود گذاشت. شاه امان الله، برنامه های اصلاحی فراوانی برای تحرک جامعه به پیش طرح کرد و به تطبیق آن پرداخت.

شاه امان الله پیش از هر چیز دیگر به وحدت ملی افغانها توجه نمود و به همین منظور برای نخستین بار در افغانستان به تدوین قانون اساسی پرداخت (۱۹۲۲) و بر اساس قانون اساسی، مردم را متساوی الحقوق اعلام داشت و رسم بردگی و بیگار را لغو نمود. و آموزش و پرورش را برای زن و مرد افغان مجانی و اجباری ساخت. به تاسیس مدارس و مکاتب در سرتاسر افغانستان پرداخت و حقوق زنان را با مردان مساوی اعلام نمود و به زنان حق داد تا آزادانه و بدون نقاب ظاهر شوند و هیچکس حق نداشت با دختر صغیر و نابالغ ازدواج نماید. او تعدد زوجات را برای مردان منع نمود و رسم گرفتن چهار زن را مردود اعلام کرد.

شاه امان الله قوانین زیادی در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وضع نمود و به تطبیق آن پرداخت، ولی متأسفانه که با واکنش روحانیت متنفذ روبرو شد و شورش هایی به تحریک روحانیون وابسته به ارتجاع و استعمار در کشور رخداد و رژیم روشنفکرانه امانی را با سقوط مواجه ساخت و بجای او حبیب الله کله کانی که مردی بی سواد و در دزدی شهرت داشت قرار گرفت و بدینسان تمام طرح های اصلاحی و مدنی مشروطه خواهان نقش بر آب گردید (۱۹۲۹).

در سال ۱۹۲۹ جنرال نادرخان که از مدتی در فرانسه به عنوان سفیر افغانستان کار میکرد برای مقابله با رژیم ارتجاعی و عقب‌گرای پسر سقاو وارد



افغانستان شد و با حمایت روحانیون متنقد و مردم قبایل توانست پسر سقاو را سقوط دهد و خود به عنوان پادشاه افغانستان زمام امور را بدست بگیرد. نادرشاه چهار سال بعد در یک حادثه سوء قصد کشته شد و پسرش محمد ظاهر ۱۹ ساله پادشاه افغانستان اعلام گردید (۱۹۳۳).



(۱۹۳۳ - ۱۹۷۳ م)

چون محمد ظاهرشاه دارای تجارب کاری و اداری نبود، امور افغانستان توسط عمویش سردار محمد هاشم خان که صدراعظم بود، به پیش برده میشد. سردار محمد هاشم خان مدت پانزده سال با خود کامه گی بر افغانستان حکومت نمود و روشنفکران بسیاری را که از شاه امان الله هواداری مینمودند، به زندان سپرد. سرانجام پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۶ عموی دیگر محمدظاهرشاه،

موسوم به شاه محمودخان به حکومت افغانستان گماشته شد. شاه محمود خان برخلاف برادرش، با روشنفکران و دگراندیشان از در مسالمت پیش آمد و برخی آزادیها را به مردم داد. در مطبوعات کشور انتقادات و اعتراضات مردم بر ضد رشوه خواری و حق تلفی کارمندان دولت بازتاب می یافت. جراید ملی و هسته های احزاب سیاسی به دور این جراید تشکیل یافت. از آن جمله بودند: جریده «انگار» مبلغ اندیشه های «حزب ویش زلمیان»، جریده «ندای خلق» مبلغ افکار جوانان تندرو برهبری دکتر عبدالرحمن محمودی و جریده «وطن» مبلغ اندیشه های دموکراسی و شاهی مشروطه برهبری میر غلام محمد غبار، که در روشن ساختن افکار مردم نقش موثر داشتند.

در سال ۱۹۵۳ محمد داوود، وزیر دفاع افغانستان بجای شاه محمود خان به مقام صدارت تکیه زد. و برای مدت ده سال با انضباط و استبداد حکومت کرد. جراید ملی و احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات از میان رفتند و آنانی که بر این روش حکومت او انتقاد میکردند به زندان سپرده میشدند.

در زمان حکومت محمد داود زنان به آزادی خود رسیدند و توانایی یافتند تا بدون نقاب از منزل بیرون بروند و در پوهنتون با مردان یکجا درس بخوانند و در دفاتر دولتی راه یابند. همچنان در این دوره به تقویت اردوی ملی افغانستان بیش از پیش توجه شد و تعدادی از شاگردان به اتحاد شوروی فرستاده شدند تا استعمال و کاربرد سلاح های ساخت شوروی را فرا گیرند. این جوانان در مدت تحصیل خود در اتحاد شوروی، ضمن فراگیری تکنیک نظامی، با ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم نیز مجهز شده بکشور باز می گشتند. علاوه برین محمد داود با طرح های انکشافی پنج ساله، در عرصه های ساختمان بندهای ذخیره آب، استخراج نفت و گاز در شمال کشور توسط کارشناسان شوروی، ساختن شاهراه های اسفالت شده مزارشریف- کابل، و شاهراه تورغندی - قندهار و شگافتن تونل بزرگ دوکیلومتری سالنگ در ارتفاع یکهزار متر از دل هندوکش و ساختن بند برق ماهی پر و بند برق نغلو و بند های آب درونته و تقویت بند امیر در غزنی و همچنان ساختن میدانهای هوایی در بگرام کابل و قندهار و شیندند و غیره خدمات مهمی برای افغانستان نمود. ولی چون مردی نظامی و مستبدالرأی بود، مردم سخت از او بیم داشتند و شاه که تا آن زمان از سیاست کشور منزوی بود، برای باز کردن فضای سیاسی در کشور، محمد داود را مجبور به استعفا نمود و بجای او داکتر محمد یوسف را به عنوان صدراعظم افغانستان برگزید (۱۹۶۳).

محمد ظاهر شاه گرچه مدت چهار سال در افغانستان پادشاه بود، امامت سی سال از این دوره را عموها و پسر عموی او حکومت کردند و او را در حاشیه سیاست قرار داده بودند و بنابراین چندان نقشی برسرنوشت مردم نداشت، ولی پس از کنار زدن محمد داوود از حکومت در ۱۹۶۳، نقش بسیار مثبتی در احیاء دموکراسی در کشور بازی نمود. محمد ظاهرشاه با تدوین قانون اساسی

۱۹۶۴، حقوق و آزادی های زیادی به مردم کشور داد. زنان در انتخابات پارلمانی حق اشتراک پیدا کردند و برخی از زنان در پارلمان و کابینه راه یافتند. احزاب مختلف با ایدیولوژی های مختلف چپی و راستی و تندرو و کند رو و میانه رو در افغانستان ظهور کردند و هریک با انتشار روزنامه و جریده بی در تبلیغ مرام و برنامه های خود از دیگران پیشی می جستند.

### استقرار نظام جمهوری :

در افغانستان، سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳ عهد سلطنت ظاهرشاه را دوره دموکراسی نامیده اند، ولی محمد داؤود پسرعم ظاهرشاه، با حمایت مشتی از افسران تحصیل کرده در اتحادشوروی در سال ۱۹۷۳ کودتایی را بر ضد محمد ظاهرشاه (شاه در روم بود) براه انداخت که بدون خونریزی به پیروزی انجامید و آن را کودتای سفید نامیدند. محمد داؤود نظام شاهی را در افغانستان لغو و بحای آن نظام جمهوری را اعلام نمود که با استقبال مردم روبرو شد. مگرداؤود دوباره طومار دموکراسی را در هم پیچید و با طرح های اقتصادی - اجتماعی خود برای انکشاف افغانستان خواست گام بردارد، اما خود را در تنگنای مشکلات اقتصادی روبرو دید. برای دریافت کمک بخاطر تحقق برنامه اقتصادی هفت ساله خود به کشور های خلیج، به ایران و عربستان و کویت سفر نمود و با استقبال گرم رهبران کشورهای مزبور روبرو شد. دولت کویت چک سفیدی در برابر داود گذاشت که هرچه ضرورت دارد بنویسد، بشرط آنکه از وابستگی به شوروی خود را وارهاوند. شاه ایران نیز با پیش پرداخت بلا عوض سیصد میلیون دالر به داؤودخان، خاطر نشان ساخت که دومیلیارد دالر دیگر در بر نامه های اقتصادی افغانستان کمک مینماید، بشرط آنکه خود را از زیر نفوذ شوروی ها برهاند.

با این وعده ها وقتی داؤودخان بکابل برگشت، به برطرفی برخی از وزراء از کابینه اش که به عضویت در حزب دموکراتیک خلق منسوب بودند، پرداخت و سپس سفری به مسکو نمود تا به بریژنف رهبر اتحاد شوروی خاطر نشان نماید که جلو تند رویهای حزب دست چپی تحت حمایه خود را در

افغانستان بگیرد، و چون افغانستان به تبعیت از سیاست عنعنوی بی طرفی خود، نیاز بکمک های اقتصادی کشور های غنی جهان دارد، نباید گرفتن این کمک ها، به لغزیدن افغانستان در دامن غرب تعبیر شود. اما رهبر فرتوت شوروی آقای بریژنف قبل از گوش دادن به حرف های داوود، داوود را تهدید به اخراج کارشناسان کشورهای غربی که مصروف مطالعه منابع نفت و گاز در افغانستان بودند، نمود و گفت باید حکومت افغانستان آنها را که مصروف جاسوسی اند از افغانستان اخراج نماید. داوودخان نیز جواب محکمی به بریژنف داد و گفت: افغانستان اگر لازم باشد گرسنه مانده میتواند، اما هرگز بکسی اجازه نخواهد داد که دیگری به آنها دیکته نماید که چگونه کشور خود را اداره نماید و سپس میز جلسه را ترک گفت و بکشور خود باز گشت.

ختم جلسه در فضای غیر دوستانه، رهبر فرتوت شوروی را واداشت تا دستور سرنگونی داوود را بوسیله حزب دموکراتیک خلق، صادر نماید. حزب مذکور که از مدتها قبل دچار انشعاب شده بود مجدداً به ایتلاف پرداخت.

### کودتای ثور و تجاوز شوروی

در ۲۱ اپریل ۱۹۷۸ یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق بنام میراکبر خیبر، ترورشده. مراسم بخاک سپاری خیبر با شکوه هرچه تمام از طرف اعضای ارشد حزب درکابل برگزار شد و ضمن سخنرانی ها دولت داوود را مسبب آن وانمود کردند. درحالی که بدون تردید دست «کی، جی، بی» در ترور آن دخیل بود. دولت به دستگیری تعدادی از رهبران حزب دموکراتیک خلق پرداخت ولی فردای آن ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، خود را با کودتای خونین اپریل روبرو دید و ظرف ۲۴ ساعت سقوط نمود. داوود با تمام خانواده خود برگبار مسلسل بسته شد و قدرت دولتی به حزب دموکراتیک خلق انتقال یافت، از آن پس سیل مشاورین نظامی و اطلاعاتی شوروی به افغانستان آغاز یافت.

رهبران کودتای ثور که اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، قدرت دولتی را غصب کردند و با طرح برنامه های شتابزده و قبل از وقت اصلاحی و اعمال فشار و زورگویی بر مردم، مردم را مجبور به عکس العمل بر

ضد رژیم و عمال و کارداران کم تجربه و پر عقده آن نمود. برخورد خشونت‌بار کارداران حزبی همراه با توهین، تحقیر، حبس، شکنجه و مصادرهٔ دارایی مردم و قتل و زورگویی، سبب مهاجرت مردم از کشور به کشورهای ایران و پاکستان گردید.

در عین حال حزب بر سر اقتدار بزودی پس از کسب قدرت دچار دو پارچگی و انشعاب شده و جناح خلق بر جناح پرچم تفوق خود را حاصل نمود و حفیظ‌الله امین، رهبران جناح پرچم را به عنوان سفیر از کشور خارج نمود. رهبری جناح پرچم که بیشتر مورد توجه مسکو بود، از چکوسکواکیا به مسکو رجوع کرد. چندی بعد مسکو ابتدا تره‌کی را بوسیله حفیظ‌الله امین به قتل رسانید و سپس حفیظ‌الله امین را که مانع استراتژی مسکو میشد، بوسیله گروه کماندوی موظف از طرف دستگاه جهانی کا، جی، بی در ۵ جدی ۱۳۵۸ = ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ از میان برد. با از میان برداشتن امین و جاگزینی بیرک کارمل، مسکو دیگر برای همجوم و تجاوز خود به افغانستان هیچ مانعی را در برابر خود نمیدید، لهذا در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به پیاده کردن قشون سرخ خود از طریق هوا و زمین پرداخت و ظرف یک هفته بیش از ۸۵ هزار سرباز خود را در نقاط سوق‌الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و غیره نقاط فرو ریخت.

اما این اقدام اتحاد شوروی با عکس‌العمل هیجان‌آمیز بین‌المللی و قیام سرتاسری مردم افغانستان روبرو شد و رژیم جدید افغانستان در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

همچنان تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت. زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند.

جنگ مقاومت افغانها با بمباردمان شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوهً پنج میلیون افغان بر اثر این بمباردمان به کشورهای ایران و پاکستان آواره شدند و بیش از یک میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهداً جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ‌های چریکی (که فرساینده ترین جنگ‌ها در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. امریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلاً، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار امریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربه‌های شدید قرار گرفته و متحمل از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما امریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد. اما روی کار آمدن گریپچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت امریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحرک بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه‌ی بدست آوردن تا قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کورد ویز

نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است. اما رژیم کابل هنوز مورد حمایت و پشتیبانی مسکو قرار داشت و کمکهای نظامی و مالی از مسکو دریافت میکرد. امریکا نیز با پیروی از اصل «تقارن منفی» به ارسال کمکهای نظامی خود به مجاهدین افغان ادامه داد.

برژنسکی در مصاحبه ای میگوید: «... روزیکه روسها وارد افغانستان شدند. من به رئیس جمهور کارتر نوشتم ما اکنون فرصت آنرا یافته ایم که به اتحاد جماهیر شوروی هم ویتنامش را بدهیم. ما در مدت ده سال تمام روسها را در موقعیتی قرار دادیم که خون شان بصورت مسلسل جاری بود ...»

در سال ۱۹۹۰ درست یکسال بعد از حمله مجاهدین بر جلالآباد، کودتای بر ضد رژیم نجیب‌الله به سرکردگی وزیر دفاع شهنازتنی براه افتاد که بناکامی انجامید. در کابل چنین تصویری موجود بود که کودتای مذکور به مشوره و تانید وزارت دفاع شوروی براه افتاده است، اما شواهد و اسناد بعدی نشان داد که این اقدام به تحریک و توطئه دستگاه استخباراتی KGB و ISI سازمان یافته بود. بهرحال این حادثه یک بار دیگر باعث انشعاب حزب بر سر اقتدار گردید و رهبران جناح خلق دستگیر و بزدان افتادند و بقیه اعضای آن که بیشترین آن در اردو جای داشتند چندان دلچسپی به بقا و دوام دولت نجیب‌الله نداشتند.

جناح پرچم حزب نیز از مدتها قبل آسیب پذیر شده بود، مخصوصا که برخی از اعضای آن که هوادار ببرک کارمل بودند و مخالف مشی آشتی ملی نجیب‌الله شمرده میشدند و مدتی از کار بر کنار و در زندانها افتاده بودند، نیز از رژیم نجیب‌الله آزرده و در آرزوی سقوط دولت او بودند. این آزرده‌گی‌ها زمانی به نفرت آن بخش از عناصر پرچمی تبدیل شد که نجیب‌الله همزمان با ورود ببرک کارمل از مسکو به کابل، دست به برطرفی محمود بریالی برادر کارمل زد و به افشائگری برخی از اعمال و اسرار ببرک کارمل و سلطانه‌ی کشتند توسط جراید شخصی چون پلوشه و یاحق زد.

کارمل و هوادارانش، نیروی خود را در جهت سقوط دولت نجیب الله بکار گرفتند و جنرال دوستم، یکی از هواداران مقتدر کارمل در اتحاد با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در افغانستان و ایتلاف با احمد شاه مسعود قوماندان معروف در جبهه شمال شرق افغانستان، ائتلاف سمت شمال را سازمان و ایجاد نمودند و علم بغاوت بر ضد دولت را بر افراشتند. سعی دولت در فرونشاندن غایله سمت شمال بجایی نرسید و در حالیکه انتظار میرفت پلان صلح ملل متحد در ایجاد یک حکومت ائتلافی فراگیر، در حال تحقق است، بنا بر دسایس پاکستان و خیانت برخی از عناصر در رهبری حزبی - دولتی دولت نجیب الله، در ۲۶ حمل مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ مواجه با سقوط شد و یک هفته بعد و بصورت دقیق در پنجم ثور ۱۳۷۱ مطابق ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ کابل از طرف مجاهدین اشغال گردید و شام روز هفتم ثور جنگ‌های قدرت‌طلبی میان برخی از تنظیم‌ها شروع شد.

### تسلط مجاهدین و نظام اسلامی :

با اینکه افغانها چهارده سال در راه آزادی خود از چنگ شوروی و رژیم حزب دموکرات خلق رزمیدند، اما بدنبال سقوط رژیم نجیب الله در اوایل اپریل ۱۹۹۲، نه تنها مردم به آزادی نرسیدند و نظم و صلح در کشور شان تأمین نگشت، بلکه برخورد های وحشتناک تنظیمی باعث مرگ هزاران نفر از مردم بیگناه ، تخریب کامل کابل، چور و چپاول دارائی های عمومی و فردی و دست درازی به مال و ناموس مردم و تعدد مراکز قدرت در پای تخت (کابل در زمان حکومت مجددی و ربانی به ده مرکز فرماندهی تقسیم شده بود) گردید.

مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خشونتبار از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برأت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و



ندار وطن، بفکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت و مردم نبودند و نیستند.

مردم از مجاهدین و حکومت اسلامی انتظارات دیگری داشتند و آرزومند بودند که با آمدن آنان و استقرار حکومت اسلامی، دامن جنگ و خونریزی و برادرکشی یکباره برچیده میشود، دیگر صدای وحشتناک راکت و توپ، خواب آرام کودکان آنان را برهم نمیزند و از صدای وحشتبار آن اطفال بخود نمی‌لرزند و مادران دیگر به داغ فرزندان و جگرگوشه‌های خویش نمی‌سوزند. زنان تازه عروس بزودی بیوه نمی‌شوند و چادر سیاه بر سر نخواهند گذاشت. دیگر فقر و گرسنگی و ماتمرداری از دیار ما رخت بر می‌بندد و بجای آن خنده شادمانی بر لبها می‌شکفت. آواره گان دوباره بخانه و کاشانه خویش برمیگردند و به کار عمران و شادابی و بازسازی میهن پرداخته میشود. مواد خواربار ارزان‌تر و فراوان‌تر از گذشته میگردد. اما متاسفانه که این آرزو به یاس و ناامیدی و درد بیکران مردم مبدل شد.

خلاصه این همه ناروانیها و این همه ویران گریها و اینهمه کشتارها زیر سر رهبران تنظیمهای افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر و یا حفظ آن، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری و تفاهم و گذشت، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند. مسنول این همه ویرانی ها، رهبران تنظیم هایی اند که طی سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ بر اثر جنگ های تباهن قدرت طلبی، مذهبی و قومی و زبانی، عامل کشتار بیش از ۶۵ هزار نفر مردم غیر نظامی در کابل و بالنتیجه مسبب اصلی ویرانی شهر کابل شده اند.

کدام عملکرد میتواند جنایتبار تر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، بر زنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته

نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارانی های شخصی مسلمانان و دارانیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

نگارنده نیز که جزو شهریان کابل بودم طبعاً از مشاهده این وضع که هرگز و هرگز تصور چنین وحشت و دهشت را نمی کردم و در هیچ کتاب تاریخ و جنایات بشر داستانی و مطلبی بدینگونه که دیدم و شنیدم، ندیده بودم، سخت وحشت زده شده بودم. من به همان اندازه که بخاطر مرگ نا به هنگام بچه هایم بر اثر فیرهای پی در پی توپ و راکت می اندیشیدم، برای داشته های فرهنگی جامعه خود که در معرض تباهی بیباکانه قدرتمندان و قدرت طلبان مسلح قرار گرفته بود نیز مشوش بودم. چه میدیدم که هیچیک از رهبران و قدرتمندان در فکر حفاظت و صیانت آنها از یغما و چپاول نیستند. بر اثر این بی مبالاتی بسا از گنجینه های فرهنگی کشور یا طعمه آتش راکت شد یا به یغما برده شدند.

خلاصه اشغال کابل بوسیله مجاهدین که هیچگونه برنامه سیاسی برای مملکت داری با خود نداشتند، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی و ناموس مردم شد. تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت.

بقول احمدرشید، ژورنالیست معروف پاکستانی، درمدت حاکمیت ربائی تفرقه های قومی مردم افغانستان بر روی خطوط مختلف صورت گرفت. تفرقه های اتنیکی و فرقه نی، دهاتی و شهری، درس خوانده و بیسواد، تفنگدار و بی تفنگ. اقتصاد به یک حفره سیاه میماند که همه چیز را در اطراف خود از راه تجارت غیر قانونی، قاچاق مواد مخدر و سلاح می بلعید. روابط غامض قدرت و صلاحیتی که در جریان قرون ایجاد گردیده بود، کاملاً از هم پاشیده شد. هویت سمتی و منطوقی درمقایسه با هویت ملی اهمیت بیشترکسب نمود. هیچ گروه و یا

رهبری به تنهایی قادر نیست افغانستان را دوباره متحد سازد. افغانها دیگر خود را تنها افغان خطاب نمیکنند، حتی پشتون و تاجیک هم نمیگویند، بلکه بیشتر بنام قندهاری، پنجشیری، هراتی، کابلی و یا جوزجانی یاد میشوند. این تقسیم بندی هم بصورت افقی صورت گرفته است و هم بصورت عمودی، حتی در مردم هم نژاد و هم قوم دشمنی افتیده که تمام مردم یک وادی و یک شهر را دربرمیگیرد. با از بین رفتن دارانی های عامه و مشترک قومی، مانند علفچر های عمومی، دوام جنگ و مهاجرت ها، ساختار قومی و قبیلوی پشتونها را کاملا از بین برده است. مردم غیر پشتون زندگی خود را زیاد تر به افراد و اشخاص جنگی و زادگاه خود نسبت میدهند. این سلسله مراتب قومی که زمانی بصفت میانجی در حل مشکلات مردم استفاده میشد، دیگر اثری از آن وجود ندارد. گروه سالخورده، تعلیم یافته و ممتاز حاکم بعد از تجاوز شوروی، وطن را ترک نمود و گروه نومنتاز در قدرت تشکل نکرده تا صلح و ثبات را در کشور تامین کند. هیچ صنف سیاسی وجود ندارد تا راه سازش را پیش گیرد. تعداد راهبرانی که از گروه های مختلف نمایندگی مینمایند، کم نیستند، ولی رهبر طرف قبول همه، وجود ندارد. با چنان حالتی که ختم جنگ معلوم نیست، سوال تجزیه افغانستان که امواج عظیم و گسترده نژادی، اتنیکی، بی ثباتی را در تمام منطقه پخش خواهد نمود، کسب اهمیت مینماید. (احمد رشید، طالبان، نفت و... صص ۳۱۱-۳۱۳)

رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم کشوریش از پیش افزودند. سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سریها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی، گروه طالبان با حمایت پاکستان در تبتانی با عربستان سعودی و سیا، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

### ظهور طالبان:

صدر اعظم فقید پاکستان بینظیر بوتو، باری در لندن گفته بود: «فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیس ها بود، مدیریت آنرا امریکایی ها کردند، هزینه آنرا

سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرا فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم. «طالبان که از حمایت همه جانبه دولت خاتم بی نظیر بوتو، و شریک دولت انتلافی او یعنی «جمعیت علمای اسلام»- پدر خوانده طالبان- برخوردار بود و توانست در عرض کمتر از سه ماه کنترل چهارده ولایت از سی و دو ولایت را بدست گیرد. پس از این پیروزیها طالبان دیگر توقف ناپذیر بودند، تا ۷ دسامبر، یعنی درست چهار هفته پس از گرفتن قندهار، آنها ولایات هیلمند و ارزگان را گرفتند و بطرف فراه در غرب و زابل و غزنی در شمال به پیشروی پرداختند. در هلمند آنها قاچاقچیان مواد مخدر را بیرون راندند و کشت خاشخاش را ممنوع اعلام داشتند.

بگفته احمد رشید : در ماه دسامبر اولین کاروان منظم پاکستانی شامل پنجاه کامیون (لاری) پنبه، پس از پرداخت مبلغ ۲۰۰ هزار کلدار عوارض گمرکی به طالبان ، از ترکمنستان به کویته رسید. در همین موقع طالبان یک گدام مهم اسلحه را که متعلق به گلبدین حکمتیار بود در «سپین بولدک» متصرف شدند. این گدام اسلحه دارای ۱۸۰۰۰ میل تفنگ کلاشینکوف و ۱۲۰ قطعه توپ و مقادیر زیاد مهمات بود. در همین فرصت هزاران جوان پشتون که در مدرسه های دینی ایالت شمال غربی پاکستان درس میخواندند ، به قندهار سرازیر شدند تا به طالبان بپیوندند و بدنبال آنها سیل عظیم داوطلبان پاکستانی از مدارس مذهبی پاکستان به سمت قندهار روی آوردند و تا اوایل جنوری ۱۹۹۵ ، در حدود ۱۲۰۰۰ طلبه افغانی و پاکستانی در صفوف طالبان پیوستند. (رک : ویلیام میلی ، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی ، ص ۱۲۳- ۱۴۵)

مهمتر از همه اینکه ، طالبان در آن زمان وعده داده بودند که دروازه ها را برای کشیدن یک خط لوله نفت از آسیای مرکزی به پاکستان باز کنند. ذخایر گاز و نفت ترکمنستان نزدیک به مرز افغانستان و ترکمنستان در منطقه «یشلر» از نظر کمیتو کیفیت کمتر از منابع کویت نیست و احتمال دارد که منطقه سرحدی افغانستان موازی «یشلر» از وجود همچو ذخایر بزرگ نفت و گاز برخوردار باشد. مدعی اصلی مشارکت در احداث خط لوله نفت ، یک ائتلاف امریکایی- سعودی ، به نام «یونوکال» و شرکتهای نفتی «دلتا» بودند که

قرارداد تعمیر دولوله نفت و گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان در واشنگتن امضاء کرده بودند.

بر اثر پیش بینی های فوق یک مقام امریکائی در وزارت خارجه آن کشور (رابین رافیل) خاطر نشان ساخت : «مهمترین وظیفه طالبان عبارت بود از ایجاد امنیت برای راه ها و بطور بالقوه برای خطوط لوله نفت و گاز که کشور های آسیای میانه را به بازار های بین المللی وصل میکرد.» ( ویلیام میلی ، همان اثر، ص ۱۴۲ ببعد)

طالبان درپنجم سپتامبر ۱۹۹۵ شهر مهم هرات را که شاهراه بزرگ تورغندی - قندهار از آن میگذشت تصرف کردند و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ توانستند کابل پایتخت افغانستان را نیز از دست مخالفان خود متصرف شوند. بدینسان طالبان ظرف ۲۰ ماه برنیمی از کشور تسلط خود را قایم کردند، و خواهان برسمیت شناختن خود از جانب کشورهای جهان و مخصوصاً سازمان ملل شدند، اما بجز پاکستان و عربستان سعودی و امارات متحده عرب هیچ کشور دیگری طالبان را برسمیت نشااختند، زیرا طالبان پس از تصرف کابل چهره متعصب و پر ازخسونت خود را به مردم نشان دادند. گرچه امریکا طالبان را برسمیت نشااخت ، اما روابط گرم کاری میان طالبان و شرکت یونوکال برقرارشد.

طالبان پس از تسخیر قندهار در نومبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۲۰۰۱ میلادی مدت هفت سال بر بخش اعظم افغانستان (۹۰درصد از خاک کشور) تسلط یافتند و گروه مخالف طالبان برهبری احمدشاه مسعود فقط بر بخش شمال شرقی کشوریعی فیض آباد و دره پنجشیر(۱۰ درصد از خاک کشور) تسلط داشت.

### کارنامه طالبان :

گرچه طالبان در مناطق تحت کنترل خود امنیت را قایم وبه خلع سلاح نیروهای تنظیمی پرداختند وکشت تریاک رامنوع کردند ولی با سختگیریهای تعصب آمیز مذهبی خودزندگی را برای مردم تحت تسلط خویش بخصوص زنان

بدتر از جهنم ساخته بودند. آنها بی باکانه دست به تخطی از حقوق بشر زدند و قیودات شدیدی بر زنان وضع کردند. زنان را از رفتن به مدارس و دانشگاه و از مراجعه به نزدیکتر مرد محروم ساختند.

طالبان شنیدن موسیقی و دیدن تلویزیون و سینما و رقص و شادمانی و ورزش را ممنوع کردند و بر طرزلباس پوشیدن و ریش گذاشتن مردان و خارج نشدن زنان از خانه و حتی طرز راه رفتن زنان قیود وضع کردند کهنه تنها در افغانستان سابقه نداشت، بلکه تخلف صریح از موازین حقوق بشر بشمار میرفت و سبب اعتراض مجامع بین المللی و سازمانهای حقوق بشر ملل متحد گردید. در هیچ گوشه جهان، با خشونت که اسلام در افغانستان بوسیله طالبان تطبیق میشد، عملی نمی گردید. زنان و مردان از ابتدائی ترین حقوق خود محروم شدند و حتی کسی اختیار ریش خود را نداشت که بتراشد یا کوتاه کند. طالبان نه تنها انسانهای خلاف کار را گردن میزدند، بلکه مجسمه های بیجان که هیچ کارخلافی هم نکرده بودند، و شهکار دست هنر پرور بشر دوهزار سال قبل بودند، نیز سر زده شدند و نابود گردیدند. ضدیت با فرهنگ قبل از اسلام کشور، در حقیقت نا آگاهی و بی فرهنگی رژیم متحجر و قرون وسطانی طالبان را به نمایش گذاشت و آنان را بیش از پیش از جهان متمدن تجرید کرد.

### حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا علیه طالبان :

حادثه ناگوار تروریستی ۱۱ سپتامبر که دومرکز تجارت بین المللی یا دو آسمان خراش بزرگ ۱۱۰ طبقه نی را با پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) در نیویارک و واشنگتن ویران ساخت و باعث مرگ بیش از سه هزار نفر گردید، امریکا را برآن داشت تا بصورت جدی مبارزه با تروریسم و بخصوص اسامه بن لادن مظنون اصلی این حوادث را آغاز کند. امریکا (در حالی که این بار ۲۵ ملیون دالر را برای سر بن لادن جایزه تعیین کرده بود) عملیات نظامی خود را برضد طالبان و محو آن رژیم از افغانستان در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز نمود

و با پرتاب پنجاه موشک کروزر از عرشه کشتی هوا پیمابر امریکایی واقع در خلیج عمان و نیز با فرو ریختن بمب های هفت هزار کیلوگرامی (که بعد از بمب اتم بزرگترین بمب بحساب میرود) بوسیله میگ های F16 و B52 بر مواضع طالبان در شهرهای کابل، جلال آباد، مزار شریف، هرات و تالقان و قندهار، ضربات شدیدی وارد آورد و دیری نگذشت که طالبان مواضع خود را بر اثر بمباران بی امان امریکا از دست دادند.

طالبان از مزار شریف عقب نشستند و بسوی قندز روی آوردند. شهر مزار شریف به تصرف نیروهای جنرال دوستم درآمد و متعاقباً شهر قندز که پناهگاه بیش از ۲۰ هزار ملیشه های طالبان فراری از تالقان و مزار شریف و سمنگان قرار گرفته بود و به مقاومت خود ادامه میدادند نیز بر اثر بمباران بمب افکن های امریکایی سقوط نمود و طالبان قسماً تسلیم و بیش از ۳۵۰۰ نفر از اسرای طالبان از مزار شریف به شبرغان توسط کانتتر های سر بسته انتقال گردید و در مسیر راه همه بقتل رسیدند و بطور دسته جمعی در گودالهای بزرگ دفن گردیدند. همزمان با سقوط شهر مزار شریف، هرات نیز سقوط نمود و اسماعیل خان قسمت های غرب کشور را از وجود طالبان پاک ساخت و فراه و نیمروز را در تحت تصرف خود گرفت. در تاریخ ۱۲ نومبر طالبان کابل را تخلیه کردند و کابل بدست نیروهای ایتلاف شمال افتاد. طالبان در قندهار سنگر گرفتند، و به مقاومت بیهوده خود ادامه دادند تا آنکه ۱۵۰۰ نفر از نیروهای امریکایی و انگلیسی در اطراف میدان هوایی قندهار فرود آمدند و با همراهی نیروهای ضد طالبان شهر قندهار نیز مواجه با سقوط گردید.

همزمان با بمباران قندهار، در آلمان در شهر بُن کنفرانسی تحت نظارت سازمان ملل متحد مرکب از نمایندگان چهار گروه افغان بطور عاجل دایر گردید و بعد از ۹ روز بحث پیرامون ترکیب اعضای اداره موقت بالاخره در پنجم دسامبر ۲۰۰۱ برجای طالبان اداره موقتی مرکب از مجاهدین ائتلاف شمال (جنیش ملی جنرال دوستم و اسماعیل خان و شورای نظار و شورای ننگرهار) برهبری حامد کرزی ساخته شد که پُست های کلیدی در آن به نمایندگان شورای نظار داده شد. در این اداره موقت نکته عجیب این بود که اعضای اداره

موقت، رئیس اداره را انتخاب کردند و این امر سبب شد تا رئیس اداره موقت بر اعمال اعضای اداره خودکمر تأثیر داشته باشد. به هر حال دوره شش ماهه اداره موقت سپری گردید و لویه جرگه اضطراری در ماه جون ۲۰۰۲ تدویر شد. لویه جرگه به اکثریت آراء آقای کرزی را به ریاست دولت انتقالی پذیرفتند و آقای کرزی باز هم با قبول واگذاری پُست های کلیدی به نمایندگان برجسته شورای نظار کابینه خود را اعلام داشت، ولی اظهار نمود که با تفنگ سالاری جداً مخالف است و برای آوردن ثبات در کشور با آن مبارزه خواهد کرد. اما با وجود وعده های آقای کرزی، امنیت و ثبات سیاسی متأسفانه در افغانستان بخاطر موجودیت گروه های تا دندان مسلح تنظیمی که دشمنان سوگند خورده امنیت و ثبات در کشور اند و همچنان بعثت حمایت نظامیان پاکستان از طالبان و گسیل شان به داخل افغانستان برای عملیات تخریبی بر نگشته است.

### پاکستان و خیزش مجدد طالبان :

ناظران سیاسی بر این عقیده اند که بحران نا امنی، بحران فساد اداری، بحران کشت و قچاق مواد مخدر، بحران حملات تروریستی و بالاخره بحران بی عدالتی و قانون گریزی همگی پیامد دوباره بقدرت رساندن ائتلاف شمال و حمایت امریکا از آنها در ده سال گذشته است. بخصوص دادن امتیازات فوق العاده به سران شورای نظار از قبیل: بخشیدن لقب قهرمانی به احمدشاه مسعود و دادن رتبه مارشالی به قسیم فهیم (در حالی که هر دو قوماندان جز جنگ و گریزاز دست طالبان هیچ میدان نبردی را فتح نکرده بودند) بدون تردید باعث نارضایتی مردم از حکومت کرزی و خشم طوفانزای طالبان در برابر امریکا و ائتلاف شمال شده و آنها را برای انتقام کشی از دشمن خود تا سرحد عملیات انتحاری و ادار ساخته است.

در دهه ۹۰ پاکستان از گروه طالبان برای دست یابی به نفت و گاز آسیای میانه حمایت میکرد. و هند، روسیه و ایران از ائتلاف شمال در جنگ با طالبان حمایت میکردند و اینک پس از سقوط طالبان، با رژیم کابل که در آن ائتلاف



شمال نقش محوری دارد، روابط نزدیکی دارند. این سیاست ها زنگ های خطر را در اسلام آباد بصدا در آورده و به عقیده ناظران سیاسی، این یکی از علل اساسی حمایت پاکستان از طالبان است.

به نظر این قلم، با حدوث حادثه ۱۱ سپتمبر و حمله امریکا به افغانستان، گاو پاکستان دوباره زانید وسیل کمک های پولی و تسلیحاتی غرب را بسوی پاکستان سرا زیر ساخت. - البته بار اول گاو آن کشور باتجاوز شوروی بر افغانستان زانید که سیل کمک های پولی و تسلیحاتی غرب را بسوی آن کشور سرازیر ساخت. - اینبار هم پاکستان به بهانه پیوستن به ائتلاف بین المللی ضد تروریسم کمک های مالی فراوانی را از امریکا و کشورهای غربی بدست آورد. گفته میشود پاکستان در دوره حکومت بوش، بیش از ۱۰ میلیارد دلار از امریکا کمک دریافت کرد و رئیس جمهور جدید امریکا آقای اوباما، نیز تعهد سپرده است که سالانه مبلغ یک و نیم میلیارد دلار به پاکستان مساعدت کند. بنابراین دولتمردان و بخصوص نظامیان پاکستان که نبض غرب را در دست دارند و میدانند که غرب چقدر از دهشت افگنی القاعده و طالبان وحشت دارند، هرگز به حضور طالبان و القاعده در پاکستان نقطه پایان نخواهند گذاشت.

### مهار پاکستان از طریق چین:

مشاور اقتصادی اتحادیه اروپا، نقش چین را در مهار کردن پاکستان از بی ثبات ساختن افغانستان موثر دانسته میگوید:

"نیاز چین به منابع جدید انرژی و مخازن فلزی افغانستان می تواند انگیزه ای قوی برای استفاده از چین، برای تغییر رفتار پاکستان در پروژه صلح پایدار در افغانستان باشد.

چنین برنامه ای با توجه به همسایگی چین و پاکستان با افغانستان، می تواند مشارکت اقتصادی پاکستان را در برخی از پروژه های صنعتی نه تنها میسر سازد، بلکه انگیزه ای برای رهبری پاکستان ایجاد کند که در ایجاد قطب های معدنی- صنعتی شمال و شمال شرقی افغانستان که ۱۸ منطقه معدنی از ۲۴

منطقه افغانستان در این نوار هستند، شرکت فعال شرکای پاکستانی را فراهم کنند.

تعریف جدید از نقش اقتصادی افغانستان در منطقه و جلب حمایت چین، خود به خود انگیزه موثری برای پاکستان در امر تامین امنیت افغانستان و مشارکت در پروژه های مشترک تبدیل خواهد شد.

چنین پروژه هایی امکان دخالت های منفی از سوی دیگر کشور ها را کم رنگ تر می کنند. در این چهار چوب است که بستن قرار داد های سرمایه گذاری مشترک که دست کم یکی از شریکان از میان همسایه های افغانستان باشد، را می توان بستر ساز پایدار سازی صلح و ایجاد شرایط لازم برای مشارکت مستقیم همسایگان افغانستان در این کوشش تعبیر کرد.»

مشاور اقتصادی اتحادیه اروپا در مجموع کلید حل بحران افغانستان را در زیرزمین نشان داده مینویسد: «پذیرفتن افغانستان به عنوان عضو ناظر در نشست اخیر سازمان همکاری های شانگهای و تاکید دو عضو کلیدی این سازمان یعنی چین و روسیه بر افزایش تلاش این دو کشور در باز سازی افغانستان و اقتصاد آن، یکی از چند نشانه افزایش اهمیت افغانستان در غرب آسیا و نیاز چین و روسیه و نیز جهان صنعتی، به مخازن زیر زمینی افغانستان است.

شماری از این ذخایر نه تنها برای افغانستان اهمیت استراتژیک دارند بلکه در رفع نیاز های بخش های تکنولوژی صنعتی برای ساخت افزار کامپیوتر و ارتباطات ماهواره ای در سطح جهان بی همتا می باشند و در این راستا نشست اخیر شانگهای را می توان پیش آهنگ باز شدن درهای تجارت و سرمایه گذاری جهان به روی اقتصاد افغانستان ارزیابی کرد.

در این چهار چوب یاد آوری کوتاهی از عوامل افزایش تمایل شرق و غرب به مشارکت در اقتصاد افغانستان شاید مفید باشد.

### گنج‌های نهفته در خاک

در سال ۲۰۱۰ میلادی، پس از چهار سال پژوهش زمین شناسی و ارزیابی منابع زیر زمینی که به مدیریت گروه کوچکی از زمین شناسان آمریکایی و سرپرستی پنتاگون انجام شد، تخمین های جدیدی از ارزش و مخازن زیر زمینی افغانستان به دست آمد. این ارزیابی ها ارزش این منابع را به بیش از یک هزار میلیارد دلار تخمین زد که فقط مربوط به کشف ذخایر لیتیم، مس، رگه های آهن، طلا، و نیوبیوم می شود.

چند ماه پس از گزارش کارشناسان زمین شناسی وزارت معادن افغانستان ارزش کشفیات جدید را نزدیک به سه هزار میلیارد دلار تخمین زد.

این گزارش ها، تانید یافته های زمین شناسان روسی در دهه ۱۹۸۰ بودند که گواهی بر غنی بودن کم نظیر منابع زیر زمینی افغانستان داده بودند. ارزش کشف منابع جدید برای کشوری که در آمد نا خالص سالانه آن حدود ۱۲ میلیارد دلار بود و بیش از ۹۰٪ از بودجه آن از کمک های خارجی تامین می شد، در آن زمان به درستی در درون افغانستان ارزیابی نشد.

کشفیات جدید، افغانستان را به عنوان بزرگترین منبع لیتیم حتی بیش از بولیووی در جهان تبدیل کرده. شماری از کارشناسان از لیتیم به عنوان 'نفت عصر آینده' نام می برند

اما پس از ۵ سال، کشفیات جدید، افغانستان را به عنوان بزرگترین منبع لیتیم حتی بیش از بولیووی و نیوبیوم که کاربرد فرا زمینی آن روز به روز مهم تر می شود، تبدیل کرد. لیتیم مهمترین مواد ساخت باطری های قابل شارژ است که در تلفن های همراه، کامپیوترهای دستی و ماشین های برقی کاربرد دارد. شماری از کارشناسان از لیتیم به عنوان 'نفت عصر آینده' نام می برند.

### مدیریت سالم:

کشف منابع جدید نفتی که در ۲۰۱۱ به بیش از یک میلیارد و هشت صد میلیون بشکه نفت میان کیفیت، افزون به آنچه تا ۲۰۱۰ کشف شده بود،

افغانستان را از نظر منابع زیر زمینی به عنوان یک سرزمین فوق غنی در گروه کانادا، آفریقای جنوبی و برزیل قرار داد.

در چنین وضعیتی افغانستان فرصتی بی همتا در تاریخ خود را در اختیار دارد تا به جرگه کشور های با درآمد متوسط مانند ترکیه، مالزی و مکزیک قرار گیرد و اگر این کشور درست مدیریت شود، در ۱۵ تا ۲۰ سال آینده توانایی وارد شدن به کلوب اقتصاد های بالای گروهی با درآمد متوسط چون لهستان، سلواکی و مجارستان را داراست.» (بی بی سی - ۱۴ جون ۲۰۱۲)



معدن مسک عینک در جنوب کابل که چین در آن سرمایه گذاری کرده است

معدن بزرگ مس عینک که در جنوب کابل قرار دارد، مثال دیگریست که چین قرارداد استخراج آنرا در ۲۰۰۷ (۱۳۸۶ خورشیدی) برنده شد. این پروژه برای ده هزار نفر زمینه کار و همچنان عوایدی در حدود ۴۰۰ میلیون دالر را برای حکومت افغانستان فراهم میسازد.

برعلاوه این، کنسرسیوم (ایتلاف چند شرکت) هندی و یک شرکت کانادایی بگونه مشترک حدود ۱۴,۶ میلیارد دالر به خاطر انکشاف معدن آهن حاجیگک در ولایت بامیان سرمایه گذاری خواهند کرد.

پایان

## مقاله دوم

## تجلیل از استقلال، وجیبه ملی است

## وگرامی نداشتن آن خیانت ملی !

(نوشته شده در ۱۷/۸/۲۰۱۰)

روز ۱۸ اگست ۱۹۱۹ مطابق ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش، روز اعلام استرداد استقلال کشور است. این روز، برای افغانهای آزادیخواه، وطنپرست و حریت پسند، یک روز میمون و بس عزیز است. و گرامی داشت از این روز، یک وظیفه و یک فریضة ملی بشمار میرود. اعلام استرداد استقلال کشور، در ۹۱ سال قبل از امروز، نه تنها برای ما افغانها بسیار با ارزش است، بلکه برای برخی از کشورهای آسیائی نیز الهامبخش بود و جنبش های آزادی طلبی را در مستعمرات آسیائی انگلیس مهمیز زد.

چندی قبل در یکی از مقالات نشر شده در پورتال افغان جرمن آنلاین خواندم که دولت افغانستان تصمیم گرفته منبهد بجای تجلیل از ۲۸ اسد یعنی روز استرداد استقلال کشور، از روزی بنام روز شهدا تجلیل بعمل آورد. هوشدار این هموطن ما واکنشی از سوی روشنفکران وطن در پی نداشت. من فکر میکردم که شاید طرح موضوع کمی قبل از وقت بوده است، ولی تا کنون که یکروز دیگر به ۱۸ اگست مانده است، در هیچ یک از رسانه های جمعی داخلی خبری از کدام نشستی بمنظور تجلیل از روز استرداد استقلال کشور دیده و شنیده نمیشود. بنابراین به نظر میرسد که آن هموطن حق به جانب بوده و دولت

افغانستان دیگر نمیخواهد از روز استرداد استقلال کشور که در ۹۲ سال قبل پدران ما با ریختادن خونهای پاک خود بدست آورده بودند، با حرمت یاد کند؟!

این تصمیم دولت که نمیخواهد دیگر از استقلال کشور تجلیل کند، چه پیامی به مردم ما مخابره میکند؟ قبل از ذکر پیام آن باید یاد آور شد که در تمام کشورهای آزاد جهان، روزهای ملی و استقلال شان هر ساله با مراسم خاصی تجلیل میشود و در کشور ما نیز در طول ۹۰ سال گذشته و در عهد اقتدار هر زمامداری تا کودتای ثور، از این روز با برپائی یک هفته جشن بگونه شکوهمندی تجلیل شده و مردم در این جشنها ابراز شادمانی کرده اند. زیرا تجلیل از روز ۲۸ اسد، تجلیل از ثمره خونهای ریخته شده فرزندان شریف این خاک برای استرداد استقلال افغانستان است. و باید با نیت قدر شناسی از جانبازی های آن فرزندان وطن، از این روز تجلیل شود.

هیچ روزی نمیتواند جای روز ۲۸ اسد (روز اعلام استقلال ملی افغانستان) را بگیرد و هیچ مقامی بجز لویه جرگه افغانستان حق ندارد بر بزرگترین روز افتخار و سربلندی ملت آزاده افغان خط بطلان بکشد و آنرا از تقویم روزهای بزرگ ملی براندازد.

### پس، تعیین روز شهدا بجای ۲۸ اسد یعنی چه؟

یعنی اینکه دشمنان استقلال کشور میخواهند با یک تیر دوفاخته شکار کنند: نخست، به بهانه تجلیل از روز شهدا، روز تجلیل و بزرگداشت از استقلال وطن به فراموشی سپرده شود و دوم، به بهانه تجلیل از شهدا باز هم به بزرگنمایی از یک جنگ سالار پرداخته شود و کسی از اعلیحضرت شاه امان الله غازی محصل استقلال و قهرمان واقعی مردم افغانستان نامی نبرد، زیرا که او شهید نشده است. خاموشی در برابر این فیصله ضد ملی مهترانید برای تصمیم خاینانه حکومت است. باید در برابر این فیصله خاینانه، تمام وطن پرستان و استقلال طلبان با هوشیاری و جدیت تمام صدای اعتراض خود را بلند نمایند و نگذارند تا این تصمیم شوم و خاینانه عملی گردد.

روشنفکران ملی و وطن دوست و آنهای که رسانه های جمعی صوتی و تصویری و نوشتاری و انترنتی در اختیاردارند، باید از طریق نوشته و سخنرانی دربرنامه های تلویزیونی خویش به حکومت افغانستان خاطر نشان کنند که ملت افغان از نیات شوم توطئه گران خاین باخبر شده اند و هرگز بکسی اجازه نخواهند داد که با روزهای ملی و افتخارات تاریخی شان که پدران آنها با ریختن خونهای پاک خود بدست آورده اند، بیباکانه بازی شود.

یکی از هموطن آگاه جناب " عارف امید" در تردید این تصمیم دولت کرزی در مقاله بی بمناسبت سالگرد استقلال افغانستان چنین مینویسد: « ۲۸- اسد به مثابه سالروز استرداد استقلال کشور و مظهر انکار ناپذیر روحیه آزادی خواهانه و وطن پرستانه افغان ها همه ساله به مثابه جشن ملی تجلیل میگردد. ولی ما می بینم که طی سال های اخیر این جشن ملی به باد فراموشی سپرده شده و از حوادثی به مثابه جشن ملی تجلیل به عمل می آید که موجودیت افغانستان مستقل را تحت سوال قرار داده و سر آغاز بی ثباتی، بدبختی و حتی تراژیدی ملی گردیده است که می توان از ۸ ثور... نام برد. رویدادی که سر آغاز ویرانی کشور، انهدام نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور، انحلال قوای مسلح و تاراج دارایی های عامه میباشد که در واقعیت امر هشتم ثور بمثابه جشن ملی می، بلکه روز ماتم ملی می باشد.

تأسف بار اینست که عده وابسته به اجانب در زمینه پا را پیش کرده چهره ها و شخصیت هایی چون اعلیحضرت احمد شاه درانی مؤسس افغانستان معاصر و اعلیحضرت امان الله خان غازی محصل استقلال کشور را که الگوی وطن دوستی، روشن گری، شرافت و انسانیت بودند به باد استهزا و نکوهش قرار میدهند و بالمقابل آنهایی را مورد ستایش قرار میدهند و به حیث قهرمانان ملی می شناسند که عاملین بریادی کشور می باشند.

پروسه های جاری کشور حوادث تصادفی و اتفاقی نبوده بلکه مبتنی برسیاست حلقات حاکم کنونی می باشد که آنرا میتوان از محتوای مکتوب ارسالی وزارت امور خارجه به نمایندگی های سیاسی خارج کشور مشاهده

نمود. در این مکتوب چنین آمده است: « به تاسی از تصمیم جلسه مورخ ۱۳۸۷/۱۷/۴ شورای وزیران به منظور تأمین اصل صرفه جویی در مصارف و رسیدگی به مشکلات عاید ناشی از خشک سالی و افزایش قیم مواد و اجناس از انجام مصارف به مناسبت تجلیل از روز ۲۸ اسد صرف نظر بعمل آید. روی همین ملحوظ در نظر است صرف در نمایندگی های واشنگتن، تهران، مشهد، دوشنبه و اسلام آباد از سال روز هفته شهید تجلیل آید... »

محتوای مکتوب نشان میدهد که دولت افغانستان شهکاری ها و قربانی های قهرمانان معركة استقلال کشور را به هیچ گرفته و روز شهید را که مصادف به روز ترور احمد شاه مسعود است ارج میگذارد. وقتی در کشور از روز شهید سخن میرود آیا عقل سلیم اجازه میدهد که روز ترور یک فردیکه از بازیگران عمده فاجعه جاری کشور میباشد منحصت روز شهید تجلیل گردد؟ طی سال های بحران دیرپای جاری کشور ده ها حادثه ناگوار و رویداد خونینی که مرگ دسته جمعی ده ها، صد ها و حتی هزاران هم وطن بیگناه مارا در پی داشت به وقوع پیوسته که میباید به حیث روز شهید و یا هفته شهید شناخته می شد.

آیا این عاقلانه و واقعبینانه نبود تا قیام سوم حوت ۱۳۵۸ باشندگان کابل را که در اعتراض با اشغال شوروی به کوچه ها ریختند و ده ها تن شان هدف مرمی قرار گرفت، به حیث روز شهید شناخته میشد تا روز ترور یک جنگسالار؟ آیا منصفانه نبود تا رویداد سیاه قتل دسته جمعی باشندگان هزاره افشار کابل از طرف نیروهای جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و شورای نظار به حیث روز شهید مسمی میگردد؟ آیا بهتر نبود تا قیام هشتم حوت ۱۳۵۷ مردم هرات را که بیش از ۲۰ هزار هموطن هراتی ما را قربانی کرد، به حیث روز شهید نشانی میشد؟ و سرانجام آیا بهتر نبود تا روز قتل نخستین رئیس جمهور کشور، سردار محمد داود و خانواده او را که تا لحظه مرگ حاضر نشد برتسلیم به دشمنان خود فرود آورد. و مرگ مردانه و شرافتمندانه را برتسلیم شدن و به اسارت در آمدن در جنگال ذلت رهبران و ایسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام



خود و خانواده خود را در صف دلیرمردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد. بنام روز شهید یاد میگردند؟ در این مورد میتوان ده ها مثال آورد که می باید آن روز ها را به عنوان روز شهدای گلگون کفن وطن ما می نامیدند.

با تأسف فراوان باید گفت که نه تنها فرمان روایان فعلی کشور به افتخارات گذشته ما، به فداکاری های پدران و نیاکان ما وقعی نمیگذارند، بلکه از همفکران و همزمان شان که با اعمال نا بخردانه خویش فاجعه ها آفریدند، رستم زمانه تراشیدند، جاده ها و چهار راهی ها را به نام آنها مسمی ساختند، القاب قهرمان ملی و مارشالی دادند بلکه عده ای از قلم بدستان و تحصیل گران ما با برگزاری مراسم باشکوه هم در داخل و هم خارج کشور از سال روز درگذشت آنها تجلیل به عمل می آورند. ....<sup>۱</sup>



### دوسه روز ارجناک دیگر:

بخاطر باید داشت که در پیوند با شاه امان الله، دو روز دیگر نیز از روزهای پر مسرت و پرهیجان و ارجناک برای مردم افغانستان بشمار میرود: یکی روز (۲۲ ماه فبروری) است. در این روز است که شاه امان الله در ارگ شاهی بجای امیر نصرالله خان که یکروز قبل از سوی رجال همکاب امیر حبیب الله خان در جلال آباد به پادشاهی برداشته شده بود، از بیعت به امیر نصرالله خان انکار کرد و گفت:

شاه امان الله در لباس سربازی هنگام اعلام

پادشاهی در ۲۴ فبروی ۱۹۱۹ در مرادخانی کابل

«شهادت امیر به تحریک کسی است که خود طالب سلطنت است (منظور او نایب السلطنه بود)، لهذا من بدستان خون آلود بیعت نمیکنم و به تهنیتی برای گرفتن انتقام حاضریم. کسی که با رأی من موافق است به دست راست من باشد.» نخستین کسی که به حمایت از شهزاده امان الله از جا بلند شد، صالح محمد خان نایب سالار قوماندان لوای اول سپاه کابل بود که از میان رجال نظامی برخاست و پهلوی امان الله خان قرار گرفت و به تعقیب آن سایر رجال نظامی و دولتی از شاه جوان حمایت و اظهار بیعت کردند.<sup>۱</sup> روز بعد شاه در اجتماع بزرگ شهریان کابل حاضر گردید و نطق تاریخی خود را بیان کرد. اهالی کابل و افراد سپاه در میدان مراد خانی در برون ارگ تجمع کرده بودند و بی صبرانه انتظار ورود شاه جوان را میکشیدند. امان الله خان در حالیکه یونیفورم رسمی عسکری به تن، موزه های بلند به پا و شمشیر برهنه در کمر داشت سوار بر اسب از ارگ شاهی برآمده، تنها و بدون محافظ، دلیرانه و خودمانی به داخل جمعیت بزرگ مردم درآمد. او در همین روز و در برابر جمعیت عظیمی از مردم، بیانیه تاریخی و مهمش را ایراد نمود و استقلال داخلی و خارجی افغانستان را اعلام و تأمین برادری، برابری، عدالت و خدمتگزاری صادقانه برای ملت افغانستان را وعده داد.

روان شاد غبار در این مورد چنین مینویسد: " ... ۲۴ فبروری مردم کابل و قشون پایتخت در میدان مرادخانی اجتماع بزرگ نمودند، امیر امان الله خان سواره و تنها در بین جمعیت داخل شد در حالیکه شمشیر برهنه در کمر آویخته بود، در همین جا بود که او نطق مشهور و تاریخی خود را نمود، او استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد و از مساوات و برادری و برابری، آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی و تهنیت از جمعیت برخاست. . .<sup>۲</sup> »

۱ - غبار، در مسیر تاریخ، ۷۴۳

۲ - غبار، همانجا

این سخنان شاه آزادی خواه از جانب شهریان کابل و سربازان و افسران اردو با غریو و نعره های الله اکبر، و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

یک روز پیراج دیگر، روز ۲۸ فبروری (= ۹ حوت ۱۲۹۷ ش) است که امان الله خان، مطابق طرح قبلی «مشروطه خواهان» به سلطنت برداشته شد. و پیش از آنکه حضرت شوربازار، تاج سلطنت را بر سر شاه امان الله بگذارد، شاه اظهار کرد:

این تاج را بشرطی بصرمی گذارم که استقلال کامل کشور را

### حاصل کنم:

سپس خطاب به شهریان کابل گفت: «اول بر همه رعایای صدیق ملت نجبیه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانستان را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بصر نهاده ام.»<sup>۱</sup>

شاه ضمن بیانات پرشور خود گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود نشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیانید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!»<sup>۲</sup>

آقای پیکار پامیر از قول داکتر عبدالرحمن حکیمی یکی از نخستین شاگردان دوره اول فاکولته طب کابل چنین روایت میکند:

" خوب بخاطر دارم که [ اعلیحضرت امان الله خان ] تمام مردان روشناس پایتخت را در مسجد جامع عید گاه جمع کرد و از فضایل استقلال حرف زد. تاج شاهی او را در مسجد گذاشته بودند، اشاره به آن نموده گفت که این تاج را

<sup>۱</sup> - داکتر اسدالله حبیب، دوره اماتی، ص ۱۰

<sup>۲</sup> - حاکمیت قانون، ص ۸ مقدمه، بقلم حبیب الله رفیع

امپراتور انگلستان زیر دست خود میداند و من افغان و مسلمانم و تاج شاهی را تا آنوقت بسر خود نمیگذارم که با همت و شجاعت شما قوم غیور افغانستان استقلال و آزادی افغانستان را باز بدست نیارم. بعد ازین بیانیة شورانگیز، پسر خود (شهزاده هدایت الله) را بدست گرفته و بلند کرد و گفت: خون این طفل معصوم را فدای حصول استقلال مینمایم و بعد شمشیر خود را از غلاف کشیده و فرمود که این شمشیر را در غلاف نمیگذارم تا شرافت افغانستان را باز حاصل نکنم...<sup>۱</sup>

دانشمند محبوب افغان داکتر عبدالله کاظم با نقل دو سند مهم تاریخی مربوط به امارت نصرالله خان در جلال آباد و اطلاع خبر قتل امیر شهید به شهزاده امان الله خان مینویسد:

«اولین فرمان امیر نصر الله خان از جلال آباد عنوانی سردار امان الله خان عین الدوله و اهالی مقیم دارالسلطنه کابل، مورخ شام پنجشنبه اول حوت ۱۲۹۷ شمسی مطابق ۱۸ جمادی اول ۱۳۳۷ قمری، تحریری قصر شاهی جلال آباد:

«عالیجاه ارجمند سعادت مند عزیزالوجود بجان برابرم عین الدوله و باقی منصبداران نظامی و ملکی و معتبرین و اهالی علماء شرع شریف و کلانتران پایتخت حاضرین دربار دارالسلطنه کابل بدین متین حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم استوار و محکم بوده مأمون و محفوظ باشند.

چونکه اعلیحضرت خلد آرامگاه حضرت سراج الملة و الدین پدر معظم و برادر مهربان و پادشاه من و امیر پادشاه و پدر و برادر شما ها برای دوره لمقان (لغمان - نوسنده) رفته شب پنجشنبه ۱۸ ماه حال منزل خیمه گاه اوشان در کله گوش بوده آرامگاه خود آرام کرده بودند، بوقت عمل سه بجه شب مذکور بفر کلوله تفنگچه کدام شخص کافر بیدین شریر و نامعلوم به شهادت رسید. (انا الله و انا الیه راجعون)؛ روز پنجشنبه مذکور نعش شهید سعید خلد

<sup>۱</sup> - بیکارپامیر، ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان، فصل چهارم

آرامگاه را به آرامی به حمل موتر به باغ شاهی جلال آباد آورده سران و سرکرده گان حاضرین جلال آباد را از واقعه جانکاه مذکور واقف نمودیم.

ارجمند سعادت‌مند عزیزالوجود بجان برابرم معین السلطنه (شهزاده عنایت الله خان فرزند بزرگ امیر- نویسنده) و باقی خاندان جلیل‌الثان شاهی و اولاده جد امجدم و سادات و علما و منصبداران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی بحضورم حاضر و مسئله شرعی فقه شریف که مأخذ از کلام ملک علام و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم است از راه دین و هوس بحضورم عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعش شهید سعید خلد آرامگاه بخاک سپرده نمیشود. همه متفق‌الرأی بیعت امارت برای من نمودند. اگرچه این ماتم جانکاه بسیار صعب بود و شاق گذشت اما حمایت ناموس اکبر که دین متین است و حفظ ناموس شما اهالی ملت و دولت علیه را بالاتر دانسته بیعت جمهوری را قبول فرمودیم و نعش شهید سعید بروز مذکور به خاک سپرده شده از واقعه و امر امارت خویش قرار بیعت فوق شما ها را آگاهی نمودیم. شما ها غم و الم و اندوه این واقعه را به امر دین متین سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم تکیه داده برای تن وجودیکه سبب حفظ ناموس و بعینه پدر و برادر شما ها بود، طلب آمرزش نموده خود ها را بفضل خداوند جمع دارید که خداوند بفضل خود حفظ امور دین و دنیای شما اهالی ملت را مینماید و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که دین مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را از چشم زخم زمانه نگهداشته و مرا از روی مرحمت خداوندی خویش توفیق عنایت فرماید که خدمت دین اسلام که برای هر پادشاه مسلمان واجب و لازم است که بجا بیاورد و بجا آورده است، تسلط دشمنان دین را حتی الوسع کوتاه دارم و خود را و شما ها را با جمیع اهالی اسلام خصوصاً اهالی افغانستان را بخداوند قادر توانا سپرده یاری از درگاه حضرت الهی میخواهم و امید اجابت را دارم چون لازم بود شما ها را خبر و اطلاع دادم.»

(امضاء امیر نصر الله)

آقای داکتر کاظم دومین فرمان امیر نصر الله خان را عنوانی شهزاده امان الله خان که همزمان با فرمان اولی تحریر و به وسیله شجاع الدوله خان غوربندی فراشباشی روز بعد به ساعت ده بجه صبح جمعه مورخ دوم حوت ۱۲۹۷ (۲۱ فبروری ۱۹۱۹) برای شهزاده در قصرین العماره کابل رسانیده شد که بلافاصله شهزاده امان الله خان با ادعای خونخواهی قتل پدر، خود را جانشین پدر خواند و اعلام سلطنت کرد.

باوصول فرمانهای امیرنصرالله خان به دارالسلطنه کابل، حوالی ظهر روز جمعه دوم حوت شهزاده امان الله خان عین الدوله که وکیل پدر در کابل بود، در برابرنصرالله خان و امارت او اقدام کرد. او در قدم اول صاحبمنصبان و عساکر را فرا خواند و درباره شهادت پدر خود و دست اندرکاران آن صحبت نمود و گفت: «من قاتل را قریباً می شناسم، کسی که تخت سلطنتش را پیش از آنکه ادنی تشبثی در پیدا کردن قاتل کند، بی استحقاق برای خود تعیین نمود» و علاوه کرد: «من دست همه مردمی را که در کله گوش بودند، بخون گلگون ناحق ریخته پدر خود آلوده می بینم و من عزم کرده ام که خون پدر را به هدر نمی گذارم».

دراین وقت پیش از همه نایب سالار صالح محمد خان صادقانه دست شهزاده امان الله خان را گرفت و گفت: «اگر کسی هست که خون پدر خود را میگیرد، من باهمه هستی خود آماده ام و در رکاب همایونی به ریختاندن خون خود حاضریم». دراینجا حاضرین همه دست بیعت داده از حاضر بودن خود در رکاب شهزاده اظهار آمادگی کردند.<sup>۱</sup> (جریان این ریداد تاریخی در شماره اول سال اول جریده امان افغان، صفحه ۹ به تفصیل درج شده است)

شام همان روز شاه جدید امان الله خان اعلامیه ذیل را شخصاً تسوید و به تعداد دونیم هزار نسخه در مطبعه حروفی کابل به چاپ رسانید و امر کرد تا به سرعت بین مردم در مرکز و اطراف توزیع گردد.

## متن کامل اعلامیه سلطنت امیر امان الله خان

### تحت عنوان «اشتهار واجب الاظهار» :

«ای ملت معظمه افغانستان، نام سرزمین اسلامی و ای رعایای صادق و فرزندان حقیقه پدر من و پدر شما اعلیحضرت سراج الملة والدین خاقان مغرت قرین که شهید گلوله طپانچه غدار و خیانت ارباب جنایت گردیده است!

بر همه شمایان اعلان و اعلام میشود که آن تاجدار بزرگوار که یک پادشاه مسلمان و از قوم و ملت غیور همین مملکت پاک و مقدس افغانستان بود یعنی پادشاه شما و از قوم و جنس شما بود، در لیله پنجشنبه ۱۸ ماه جمادی الاول سنه ۱۳۳۷ در اثنای که موقع کله گوش نام موضع لمقان تشریف داشتند، در ساعت سه بجه شب در بستر خواب گاه حضرت شاهانه شان بضرب گلوله طپانچه شهید کرده شدند. (انالله و انا الیه راجعون)

این ماتم و مصیبت را برای خودم خاص نمیدانم بلکه خودم را با شما شریک در غم و ماتم می شمارم زیرا آن شهریار خوبی کردار پدر همه ما و شما بود بنابراین چنانچه شاعری گفته است: «از سرخون پدر فرزند صالح نگذرد»، بر ما و شما فرض و واجب است که همه مایان بالاتفاق برادروار انتقام پدرم که شهید مظلوم دست خائنان دین و دولت اسلام گردیده حاضر و کمر بسته شویم و تا انتقام آن خون را نگیریم، آسوده ننشینیم.

خود من که در وقت حیات پدر بزرگوارم به مقام وکالت دارالسلطنة کابل از طرف حضرت شاهانه شان موکل و موظف بودم و حال به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله در عهده خود گرفتم و بر تخت سینه افغانستان بر دو مقصد بسیار مقدس و مهم بالعز و الاقبال جلوس نمودم.

اول مقصد خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برترین و احسن ترین مقصد و مآرب همان است و آن بدین پوره میشود که شما امت ناجیه حضرت محمد الامین (ص) و ملت غیور و

دیندار افغانستان نشین محض بهمین مقصد مقدس نخستین با من همدل و همزبان گردید و دست و فاق و اتفاق را به یکدیگر داده در مقابل حملات و مهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید. ولیکن درین خصوص شرط اول همین است که ما فرزندان آن پادشاه رحیم القلب بسیار مهربان انتقام خون ناحق بسیار آشکار و عیان او را باید بگیریم.

ای ملت و قوم عزیز من! این خون ناحق و غدر مطلق از دوحال خالی نیست: یا به تحریک سرانگشت خارج بوقوع آمده خواهد بود، یا از داخل است که هم از طرف چنان شخصی بوده خواهد بود که مدعی سلطنت بوده باشد تا او را برداشته، خود برجایش بنشیند و بهر صورت خود من که انشاءالله فرزند صالح و صلبی شان هستم تا انتقام خون پدر خود را بگیرم، شمشیر در غلاف نخواهم کرد و از همه شما برادران دین و وطن امید دارم که مرا در این حق صریح من برادروار مددگاری رسانید.

انصاف شود یک آدمی چون از شما رعایا پدرش کشته شود، در پیش من آمده خود را بخاک ها میمالید و واویلا می کنید، اینک حال قضیه بعکس آن واقع شده یعنی من که در این وقت با بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواحی آن و مشایخ کرام و سادات عظام از صنف جلیل عسکری و ملکی مردانه وار با تمام غیرت و شهامت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت خدمتگار محافظه جان و مال و ناموس شما هستم، پدر کشته میباشم و از شما مددگاری و همدردی خون پدرم را میخواهم. مقصد اول من همین بود که گفته شد.

مقصد دوم: قبول نمودن بار امانت را این است که در یک بار دوبری که به وکالت سلطنت مأمور شده بودم البته تا به یک درجه به شما برادران وطن و رعیت و ملت خود را شناخته باشم که یگانه آرزوی من بحق رسانیدن مظلومان و دادستان بی نوایان است، نیت یگانه من همین است که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خالق عظیم الشان ما در خصوص اجرای عدالت و رفع ظلم و بدعت در دماغ و قلب من القا فرموده است، آنرا از قوه بفعل بیاورم.



اول : برهمه شما رعایای صادق و ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت اسلامیة افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام؛ مختصر معنی استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت اینست که قبل ازین دولت ما را بعضی دشمنان خارجی ما سلطنت بااستقلال آزاد داخل و خارج نمی دانستند بلکه در بیرون ما را آزاد نمی شناختند، حالانکه مانند مردم افغانستان یک قوم جلیلی که آزادی را سعادت خودها و از ادوار تاریخ بهر طرف دنیا باریار شناخته شده باشد، چطور میشود که نام حمایت و یا آقایی کدام دولت خارج غیردین و ملت خود را بر خود قبول کند؟ حاشا! آگاه و دانا باشید.

ای ملت و قوم نجیب من ! دولت افغانستان هر وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود و من بهمین نام مقدس حکمرانی آنرا قبول کرده و بشما بشارت دادن را ضروری دانستم که شما قوم و ملت آزاد و مستقل هستید که حق حمایت و نگرانی هیچ کدام دولت خارج بر شما نیست.

دیگر اینکه حضرت پروردگار ما خالق یگان لاشریک و لانظیر که پادشاهان است در کلام برحق خود میفرماید: و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله، اینک من چنانچه درهمه امور کلام خدا و رسول خدا را رهبر همه کارهای خود اتخاذ کرده ام.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! بردین استوار، در حفظ ناموس دین و دولت و ملتی خود بیدار، برنگهبانی و دوستی خود هوشیار باشید.

در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی که به حقیقت پدر شما بود، بامن دست اتفاق و پای همت را پرفشار دارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال خود و شما و جمله اهل اسلام و بنی نوع انسان خیر و توفیق میخوام.»  
ختم اعلامیه.

علیحضرت امان الله خان از دارالسلطنه کابل بتاريخ ۲۱ برج حوت ۱۲۹۷ شمسی یعنی دوازده روز بعد از جلوس رسمی خود که مطابق است به

۱۱ مارچ ۱۹۱۹ میلادی به نمایندگی افغانستان در هند فرماتی از کابل صادر کرد که: افغانستان باید از نگاه سیاست داخلی و خارجی آزاد و مستقل باشد و نوشت که: مردم افغانستان با امان الله همدست شده انتقام پدر را از قاتل بیگرند و این قاتل همان دشمن تاریخی استقلال افغانستان است، مردم نجیب افغانستان باید آزاد باشد و هیچکس تحت فشار و ستم نباشد و قانون باید در افغانستان حکومت کند و قانون مطابق به احکام حکم دین مقدس اسلام باشد.<sup>۱</sup>

روز ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ نیز از روزهای پراهمیت تاریخی برای افغانها است. شاه امان الله در این روز، مجلسی در دربارکابل، شامل دیپلماتان خارجی و بزرگان و مشران ملکی و نظامی کشور برگزار، و در آنروز استقلال افغانستان را با این جملات اعلام کرد:

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس (نجف علی) نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم.»<sup>۲</sup>

به قول «ریه تالی ستیوارت»، «انگلیس ها، روز ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ را، سیاه ترین روز در تاریخ امپراطوری بریتانیا میدانند.»<sup>۳</sup> زیرا در روز ۱۳ اپریل تظاهرات عظیمی در شهرهای مختلف هند، از جمله در پشاور، بمبئی، لاهور،

<sup>۱</sup> - داکتر کاظم: متن فرمان دیده شود- فرهنگ کابل باستان، تألیف عزیزالدین فوفلزانی، چاپ کابل، ۱۳۸۷، جلد دوم، صفحه ۸۴۹ تا ۸۶۰ (نگاهی به چندسند تاریخی، آرشیف مقالات داکتر عبدالله کاظم، در افغان جرمن آنلاین ۲۰۱۲)

<sup>۲</sup> - دیلیو، ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه زهما، ص ۶۵.

<sup>۳</sup> - ریه تالی ستیوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کوهسار کابلی، ص ۱۱

دهلی و سایر شهر های هند براه افتاد که در آن تصادماتی با افراد پولیس و عساکر استعمارگران رخ داد. در این روز شهر امرتسر دو هزار کشته و چندین هزار مجروح برجای گذاشت که واقعاً تکانه‌دهنده بود.<sup>۱</sup>

وقتی امان الله خان از این کشتار وحشیانه استعمارگران مطلع شد، در محکوم کردن آن در اخیر اپریل مجلسی ترتیب داد و با یادآوری از قتل عام مردم هند در لاهور، دهلی، جلالیان و الاباغ امرتسر، اشک ریخت و مردم را به جهاد علیه انگلیس دعوت کرد. مردم آزادی خواه افغانستان به صدای برحق شاه جوان خود لبیک گفتند و تاسوم می ۱۹۱۹ خود را برای سومین نبرد رهایی بخش آماده کردند. یک سیاستمدار انگلیس بنام "جورج روزکیپیل" در ۴ جون ۱۹۱۹ نوشت: "امان الله خان آتشی را برافروخت که مدت‌ها را در بر خواهد گرفت تا ما آنرا خاموش کنیم."<sup>۲</sup>

واقعیت همین بود که امان الله خان آتش آزادی خواهی و استقلال طلبی را در قلمرو امپراطوری بریتانیا در داده بود که تا پارچه پارچه شدن امپراطوری انگلیس همچنان شعله ور بود. مردم افغانستان در تحت رهبری زعامت جوان دلیر خود شاه امان الله، نخستین مردمی بودند که با قوی ترین قدرت استعماری وقت، یعنی انگلیس که آفتاب در قلمروش غروب نمی‌کرد، قهرمانانه رزمیدند و سرانجام انگلیسها را وادار به قبول متارکه جنگ و مذاکره برای استرداد استقلال کشور خود ساختند. نتیجه منطقی این مذاکرات پیمان صلحی بود که در ۱۸ اگست ۱۹۱۹ م مطابق (۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش) به توشیح شاه جوان و بیدار افغان رسید و افغانها از آن پس همین روز ۱۸ اگست مطابق ۲۸ اسد را روز استرداد استقلال خود شناختند و آن را هر ساله گرامی میدارند.

پس از استرداد استقلال افغانستان، مصریان شاه امان الله را ستاره شرق لقب دادند و مسلمانان هند، شاه امان الله را پادشاه خود می دانستند، به همین

<sup>۱</sup> - نفتولاخلیفین، انگستان بر ضد افغانستان، مسکو ۱۹۸۴، ص ۱۸۷، نیز: غبار، ص ۷۵۰

<sup>۲</sup> - آتش در افغانستان، صص ۱۲، ۱

خاطر جنبش هجرت در هند بر تانوی به حرکت آمد و تعداد بسیاری از هندیهای آزادی طلب، راه افغانستان در پیش گرفتند که در آنجمله یکی هم خان عبدالغفار خان و دیگری ابوالکلام آزاد بود. حضور نمایندگان آزادی خواه و انقلابی هند در کابل و اوج گیری شورش های مردم قحطی زده هند در شهر های لاهور و امرتسرو دهلی و پشاور و تحریکات قبایل سرحدی بر ضد انگلیس از جانب شاه امان الله، عواملی بودند که خشم و کینه استعمار انگلیس را نسبت به امان الله خان قمچین میزد.

مردم هند در تحت رهبری حزب کانگرس، بالاخره در ۱۵ اگست ۱۹۴۷، یعنی ۲۸ سال بعد از حصول آزادی کشور ما موفق گردیدند یوغ استعمار انگلیس را از گردن خویش بدور اندازند و به کسب استقلال خود نایل آیند، اما متاسفانه که استعمار، با آنکه خون این کشور را بیش از سیصد سال مکیده بود، و رمقی برای حیات مردم فقیر نگذاشته بود، قبل از برسمیت شناختن استقلالش، غدارانه آخرین ضربت خود را نیز بر آن وارد کرد و کشور دیگری از بدنه اش با نام "پاکستان" جدا کرد تا نیت شومش را در وجود این مولود ناپاک در منطقه عملی کند. حل نکردن مسئله کشمیر و بی توجهی نسبت سرنوشت سی-چهل میلیون پشتون در آنسوی مرز دیورند، از جمله آن عملکردهای زشت استعماری است که نه تنها پیکر هند بزرگ را مصاب به سرطان بنیادگرایی و جنگ های مذهبی کرد، بلکه این مسئله چون غده چرکین سرطانی خواب راحت را از مردم افغانستان نیز ربوده است. خلاصه، روز ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش (۱۸ اگست ۱۹۱۹م)، از آنجهت نزد افغانها پراج وگرامی است که اعلیحضرت شاه امان الله، پیمان صلح را ولپندی را (که حاکی از برسمیت شناختن استقلال کشور بود)، توشیح کرد و با توشیح آن فصل جدیدی در تاریخ سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور رقم خورد. افغانها این روز را سخت گرامی میدارند، زیرا که خونهای ریخته شده پدران و نیاکان شان بالاخره ثمر داد و این ثمر همانا استقلال کامل سیاسی کشور بود. نام های جان باخته گان راه آزادی میهن را میتوان در طاق ظفر پغمان با خطوط درشت دید و خواند.



### طاق ظفر پغمان

طاق ظفرو رواق سپاهی گمنام در پغمان، بخاطر جاودانگی نام شهدای راه آزادی بدستور شاه امان الله غازی بنا یافتند. فرزندان آن جان باخته گان می بایستی به نام و کارنامه های فراموش ناشدنی نیاکان آزادی دوست خویش در برابر استعمار به خود ببالند و با سرهای پراز غرور و عشق به آزادی و استقلال از میهن خویش در برابر هرمتجاوز و هر زورگونی مثل نیاکان باشرف خود بایستند و از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خویش دفاع نمایند و نگذارند که بیگانگان بر آنان حکم برانند و امر و نهی کنند.

مگر متأسفانه که در جنگ ۱۴ ساله با متجاوزین شوروی و قشون سرخ همگی آن یادگار های غرور آفرین تخریب و سخت ویران شدند و با ویران شدن این بناهای یادگاری، طبعاً نام شهدا راه استقلال هم نابود و از بین رفته اند.

درحاشیه طاق ظفر پغمان، شورای ملت متن آتی را بخاطر سپاس از خدمات وطنپرستانه شاه امان الله و شهدای راه استقلال ثبت کردند: «بتقدیر

مظفریت و تذکار جانبازی های یگانه نخبه آمال افغانیان و قهرمان قوم پرست با وجدان، الغازی الاعظم اعلیحضرت امان الله خان که از بدو جلوس خود جهت تحصیل حیات باشرف و امحای زندگی منفور ملت عزیز خود اعتصام آزادی مغضوبه و استرداد حقوق مشروعه جامعه افغانان را بعهدہ غیرت گرفته و متعاقباً در سایه حدت عزم و قیام فوق العاده خویش تا ۲۸ اسد ۱۲۹۸ استقلال تامه افغانستان را حصول نمود، این بنای مفخرت احتوا که شاهد بعث بعدالموت مانست در صیقله پغمان مینو نشان بنام «طاق ظفر» بنیاد کرده شد. و نیز اسمای همان جوانان سر فروش [جان باخته] که در طی اثبات فداکاری وجدیت شهید راه حریت گشته، کارنامه های مقدس خودشان را سرمشق حیات ما و اولاد آنها گذاشته اند در حواشی این رواق ثبت گردید تا آئینه صحنه خونین مجاهدین و تاریخ سربازی های شهریار شجاعت قرین ما بوده، برای آتیه اخلاف افغانستان محرک غلیان قومی و تازیانه غیرت ملی باشد.»<sup>۱</sup>

نام اعلیحضرت غازی امان الله خان، با استقلال کشور پیوند گسست ناپذیر دارد و بی حرمتی به شخصیت او، در واقع بی حرمتی به استقلال و آزادی کشور است، زیرا مردم افغانستان در تحت زعامت و درایت آن غازی مرد وطن پرست خونهای پاک خود را برای استرداد استقلال ریختند تا آنرا از کام استعمار به دست آوردند. مقام والای این رهبر و وطنپرست و این شخصیت سیاسی افغان را، پس از گذشت ۹۲ بعد از حصول استقلال، میتوان همین اکنون هنگام شنیدن خاطرات بزرگان و ریش سفیدان هموطن به وضاحت تمام درک کرد و به محبوبیت معنوی او در میان ملت پی برد.

مردم حق شناس افغانستان، کاملاً حق دارند تا با تدویر محافل بزرگداشت از استقلال کشور از آن شاه مرحوم ابراز سپاسگزاری کنند.

پایان ( تجدید نظر در ۱۹ / ۸ / ۲۰۱۱ )

<sup>۱</sup> - عزیز الدین وکیلی پوپلزانی، سفرهای اعلیحضرت اما الله خان، ص ۲۰

## مقاله سوم

## پان اسلامیسیم شاه امان الله و اهداف آن

(نوشته شده در ۱۳ / ۸ / ۲۰۰۹)

شکلبندی پان اسلامیسیم در افغانستان :

بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان در ۱۹۰۱، بسیاری از خانواده های معتبر تبعیدی افغان، چون خانواده محمود طرزی، خانواده شاغاسی خوشدل خان، خانواده سردار عبدالرحمن خان، خانواده نادرخان (یا صاحبین) و غیره به اجازه امیر حبیب الله خان، در سال های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ دوباره به وطن بازگشتند و چون همگی یا در ترکیه عثمانی، یا هند برتانوی و یا در ایران تحصیل کرده بودند، از طرف امیر در کابل به کار گماشته شدند. در این میان محمود طرزی نویسنده و ژورنالیست برجسته، در دوران تبعید، با فلسفه اروپائی و همچنان با رفورمیستها و پان اسلامیستهای جنبش ناسیونالیستی عثمانی آشنا شده بود. امیر حبیب الله خان در اولین سالهای حاکمیت خود بیشتر تحت تاثیر استدلال طرزی در باره اهمیت نوسازی در عرصه تعلیم و تربیت، مخابرات و اقتصاد قرار گرفته بود.

تاثیر پذیری امیر حبیب الله خان، از اندیشه های تجدد خواهی طرزی، از این حقیقت نیز آشکار میشود که موصوف در سال ۱۹۱۱ جریده پانزده روزه سراج

الاخبار را بمدیریت محمود طرزی تاسیس و حمایت و تشویق نمود. در جریده مذکور علاوه بر نشر اخبار، سعی میشد تا اساسات تنوریک ماهیت و اهداف غائی ناسیونالیزم افغانی بخاطر گذار اجتماعی- اقتصادی کشور طرح ریزی شود. محمود طرزی توسط جریده سراج الاخبار، اعتقادات "ترکان جوان" و سیدجمال الدین افغان را برای افغانها معرفی کرد و آنها را از حوادث جهان در عرصه های سیاسی، علمی و فرهنگی مطلع ساخت. سراج الاخبار و اندیشه های طرزی تاثیر بزرگی بر بخش تجدد خواه جامعه افغانستان در طول یک دهه وارد نمود. موقف ضد استعماری و ضد انگلیسی طرزی موجب پریشانی امیرگردید و در سال ۱۹۱۸ جریده با جریمه شدن مدیر آن ممنوع اعلام شد. اما تا این وقت طرزی کار خود را کرده بود، یعنی جنبش مشروطیت و استقلال طلبی و ضد استعمار برتانوی را در اطراف سراج الاخبار و دربار ایجاد کرده بود.

وارد شدن ترکیه در جنگ عمومی اول و تقاضای خلیفه مسلمین برای جهاد بر ضد متحدین، احساسات پان اسلامیستی و ضد برتانوی را در میان مسلمانان نیمقاره هند و افغانستان بشدت دامن زد. به مخاطره افتادن امپراطوری عثمانی که مرکز خلافت محسوب میشد، باعث گردید که بسیاری از روحانیون منتقد بر امیر حبیب الله فشار وارد نمایند تا جهاد علیه انگلیس را اعلام کند، چنانچه پاچا صاحب کنر خطاب به امیر نوشت که انگلیسها در جنگ بالقان مسنول اند و باید آنها را بحیث جنگ مذهبی (که ایجاب جهاد را میکند) درک نمود، اما واکنش امیر در برابر این پیشنهاد این بود که: "هرگاه پاچا صاحب کنر سید نمی بود بخاطر این حرفهایش باید امیر او را میکشت." (۱)

پان اسلامیسیم به مفهوم همبستگی اسلامی، برای بسیاری از سنتگرایان محافظه کار و تجدد خواهان که در اثر تلقینات طرزی در اطراف دربار و بیرون از دربار حضور داشتند، زمینه را مساعد ساخت تا برای دفاع از وطن و عقیده باهم یکی شوند. امیر حبیب الله تحت فشار قابل ملاحظه سیاسی قرار گرفت تا



بخاطر تامین استقلال کامل افغانستان، همبستگی اسلامی با ترکهارا قبول و علیه انگلیسها در جنگ داخل شود. یک هیئت جرمنی بریاست نیدرمایر که توسط انقلابیون هندی، همراهی می شد جهت تامین همکاری برضد برتانیه بکابل آمد. اما این تلاش ها بی نتیجه ماند، زیرا امیرحبيب الله خان موقف بیطرفی افغانستان را حفظ نمود و همین موضوع پر جنجال بود که اسباب قتل او را در سال ۱۹۱۹ در لغمان فراهم ساخت.

اما فشار هنگامی بیش از پیش بر امیر تشدید گردید که انورپاشا وزیر جنگ ترکیه نامه یی به امیر فرستاد بدین مضمون: "سلطان ترکیه (سلطان عبدالحمید) جهاد را اعلام کرده است که باید از طرف تمام مسلمین اطاعت شود (زیرا سلطان خلیفه مسلمین بود). مسلمانان هند و فارس این اعلام جهاد را پیروی می کنند و اما در مورد افغانستان موضوع چطور است؟ آیا افغانستان به قوای ترکیه اجازه میدهد که از آن کشور عبور کند؟ وزیر پیشنهاد کرده بود که به روابط دیپلماتیک افغان- برتانیه خاتمه داده شود و ملا های افغانستان از اشتراک در جهاد منع نگردند."

اما این پیام نیز امیرحبيب الله را از سیاست بیطرفی منصرف نساخت. او در پیام جوابیه خود چنین نگاشت:

" این بسیار زود است که از سیاست بیطرفی دست کشیده شود. - تلاش صورت نمی گیرد که جلو عبور اردوی ترکیه خارج از افغانستان گرفته شود، اما افغانستان کمکی در این زمینه کرده نمیتواند. - قطع روابط دیپلماتیک با هند برتانوی برای افغانستان مطلوب نیست. - ملاها در خارج از قلمرو افغانستان هر آنچه را که میخواهند میتوانند انجام دهند. آنها در این زمینه نه از چیزی ممانعت و نه به چیزی تشویق میشوند." (۲)

کابل در این وقت مرکز ملاقات هیئت های گوناگون بود. هیئت جرمن-ترکیه برهبری فون هنتیگ/ نیدرمایر به اشتراک کاظم بیگ، نماینده ترکیه عثمانی که در آن انقلابیون هندی مانند راجا مهنر پرتاب و مولانا برکت الله نیز سهم داشتند، از مهمترین این هیئت ها به حساب می آمدند. هیئت جرمن-ترکیه در سپتامبر ۱۹۱۵ به منظور جلب حمایت برای ترکیه وارد کابل شد. امیر جرگه نی را مرکب از "علماء"، مشایخ و شخصیت های دولتی برای بحث بر بیطرفی افغانستان یا شمولیت در جنگ دعوت نمود. در این جرگه درباره اعلام جهاد علیه انگلیس ها تقریباً اتفاق نظر وجود داشت، اما پس از مشورت، حضرت صاحب چهارباغ به امیر مشوره داد که تا زمان مساعد شدن فرصت ویا چنان شرایطی که مداخله افغانستان را در جنگ مطلقاً ضروری بسازد، بیطرف باقی بماند، اما آمادگی های لازم برای همچو شرایط باید اتخاذ گردد. بر علاوه امیر برای "خان علوم" (قاضی سعدالدین خان) هدایت داد که جزوه نی رامبنی براینکه عدم اطاعت از امیر، عدم اطاعت از اسلام است، به نشر برساند.

بعد از این اقدامات، نارضایتی در دربار اوج گرفت. "تجددخواهان" و "سنت گرایان" در مخالفت با امیر باهم نزدیک تر شدند. امیر حبیب الله خان در حالی که بیطرفی افغانستان را حفظ نمود، در جبهه داخلی به اقداماتی متوسل شد که بیانگر خوش بینی او با جبهه ضد انگلیس بود، منجمله به ملا ها چنین هدایت داد: "به مردم از ورود وهدف هیئت ترکیه معلومات بدهید و آنها را آگاه سازید که برای غزای قانونی در وقت مساعد خود را آماده بسازند و از هر نوع توسل به سلاح که اکنون شتاب زده و غیر عاقلانه است، خود داری شود." البته امیر با هیئت ترکیه - جرمن با انعقاد یک پیمان که بر اساس آن جرمنی ده هزار تفنگ و ۳۰۰ توپ و ۲۰ میلیون پوند طلا به افغانستان می داد، توافق نمود و در هنگام عودت هیئت، امیر اشاره کرد که او به هندوستان حمله خواهد کرد، اما

فقط پس از ورود موفقانه اردوهای آلمان و ترکیه به افغانستان برای حمله به هند. (۳)

بدینسان جنگ جهانی اول، چشم انداز پان اسلامیس را متوجه افغانستان نمود و تفکر سیاسی و معنوی را در افغانستان با بقیه جهان اسلام پیوند داد.

در دو دهه اول قرن بیستم، دوجنبش سیاسی در افغانستان نیرومند بود: یکی جنبش ناسیونالیستی مشروطه خواهی و ضد استعماری که عمدتاً در اطراف دربار متمرکز بود و دیگری طریقت های صوفیانه شرق افغانستان که به یک جنبش رزمنده ضد استعماری تبدیل یافته بود. شرایط خاص بین المللی این دوران بخصوص تجزیه شدن آخرین امپراطوری اسلامی (ترکیه عثمانی) و رشد جنبش ضد استعماری در هندوستان، تا مدت زیادی "جهاد" را به مرکز تلاقی این دوجنبش یعنی روحانیت قدیم (بخصوص پیرها) و روشنفکران جدید (منورین شهری) تبدیل نمود.

مخالفت با سیاست بیطرفی امیرحبیب الله خان در جنگ عمومی اول نزدیکی بین سنتگرایان و تجدد طلبان را بار آورد، در حالی که سردار نصرالله خان، برادر امیر نماینده منافع روحانیون بود، سردار امان الله خان، پسر امیر، بحیث پان اسلامیس و ناسیونالیست نیرومند از احترام وسیع میان حلقات روشنفکری و روحانیون برخوردار بود.

با قتل امیرحبیب الله در لغمان، بین نیروهای سنتگرا که در اعلام پادشاهی سردار نصرالله خان عجله کردند و گروه تجددخواه که از سردار امان الله خان برای پادشاهی حمایت می نمودند، مبارزه کوتاه مدتی در گرفت. هنگام کشته شدن امیر، سردار نصرالله خان در جلال اباد بود و بنابراین بزودی با حمایت رهبران مذهبی مشرقی چون نقیب صاحب بغداد، پاچا صاحب اسلامپور و پسر حضرت صاحب چهارباغ، به پادشاهی برداشته شد و دلیل یا بهانه این کار بجا آوردن

مراسم تدفین شاه شهید توسط جانشین او بود.

هنگامی که این مراسم در جلال اباد صورت می‌گرفت (پنجشنبه ۲۱ فبروی ۱۹۱۹ = ۱ اول حوت ۱۲۹۷ ش)، یکروز بعد آن روز جمعه ۲۲ فبروی، امان الله خان درحالی درکابل خود را پادشاه اعلام نمود. (۴) که حمایت کامل مشروطه خواهان و تجدد طلبان (روشنفکران شهری) را با خود داشت. همچنان هنگامی که او والی کابل بود، بر اثر اخلاق و رویه درست خود با مردم اعتبار بزرگی در میان مردم کسب کرده بود. علاوتاً (علیاحضرت) مادر نیرومند امان الله خان، که متعلق به طایفه قدرتمند بارکزانی بود، حمایت بخشی از قبایل را برای او تأمین کرده بود. امان الله خان، در بین اردو نیز از محبوبیت زیادی برخوردار بود و اولین اقدام او بلند بردن معاش سربازان و افسران بود. رهبران مذهبی نیز او را بحیث یک پان اسلامیت و ناسیونالیست پر شور می شناختند و بالاخره چون او در سفر شکار با امیر نبود، بناءً در قتل او لکه دار حساب نمی شد.

سردار نصرالله خان وقتی که از تصمیم امان الله خان باخبر شد، با وجود اطمینان های میرسیدجان پاچای اسلامپور که وعده داد، یک نیروی ۵۰ هزار نفری قبایل را در دفاع از سردار نصرالله خان آماده میکند، بلافاصله این پیشنهاد را رد کرد و اعلام نمود که بخاطر جلوگیری از خون ریزی استعفا و به امان الله خان بیعت میکند.

در ۲۸ فبروی ۱۹۱۹ (۹ حوت ۱۲۹۷ ش)، در مسجد عیدگاه کابل ننگی پادشاهی توسط شاه آغا فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ)، حضرت شوربازار بر سر امان الله خان گذاشته شد و خطبه پادشاهی بنام امیر امان الله خان قرائت گردید. شاه امان الله، در اولین سخنان خود گفت: «بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» (۵) اعلام استقلال کامل

افغانستان از طرف شاه و تعقیب سیاست مستقل خارجی، حمایت بیدریغ اقشار مختلف مردم بشمول روحانیون و تجدد خواهان را بسوی شاه جوان جلب کرد. شاه امان الله با تحصیل استقلال کامل افغانستان، مسلماً توقعات مردم را برآورده ساخت. و رهبران مذهبی قبایل ماورای سرحد درپخش و اشاعه محبوبیت شاه امان الله در امتداد سرحد وسیله نیرومندی بودند.

بقول اولیور روی، با اعلام استرداد استقلال افغانستان، امان الله خان از سوی جامعه روحانیت، توده مردم و تجددطلبان موردستایش قرار گرفت... پرستیژ امان الله خان چه در افغانستان و چه در هند - جایی که جنبش پان اسلامیستی عجیبی در پیروی از «خلافت» به راه افتاده بود- به اوج شگوفائی رسید. (۶)

استا اولسن، از قول مولانا عبیدالله سندی که اندکی پس از تصاحب قدرت بوسیله امان الله خان، با وی ملاقات داشت، گزارش میدهد که او با تبسم یاد آور شد که "من همان شخص هستم". و بدینوسیله موصوف به ملاقات قبل از سلطنت خود اشاره میکند که طی آن مولانا سندی حمایت شهزاده امان الله را درباره پلان شیخ الهند بدست آورد. (این پلان بنام توطئه مکتوب های ابریشمین معروف است که در سال ۱۹۱۵ ترتیب شده بود و هدف آن، کشاندن افغانستان به جنگ علیه انگلیس به منظور استرداد استقلال افغانستان و آزادی هند از سلطه استعمار بود. حتی براین موضوع بحث میشد که شهزاده امان الله خان در دهلی تاج گذاری گردد.) امان الله خان در پیام تعزیت خود به مناسبت مرگ مولانا محمودالحسن اشاره کرده بود: "مولانا محمودالحسن ماموریتی را آغاز کرد که من آنرا تکمیل خواهم کرد." (۷)

مضمون پان اسلامیسم شاه امان الله:

بدون تردید، شاه امان الله، یک وطن پرست و یک مسلمان منور و آگاه بود و بر اثر همین آگاهی از اساسات اسلام و وظایف رهبران اسلامی بود که در نمازهای روزجمعه بجای ملا امام خود به امامت می پرداخت و خطبه های پرشور و پرجذبه یی در راستای وحدت و اخوت افغانی و اسلامی ایراد میکرد و مردم را به برادری و اتحاد و یک پارچگی برای آبادانی کشور و حفظ استقلال میهن دعوت میکرد و خطبه را با دعای همبستگی و وحدت ملی مسلمانها و افغانها به پایان میبرد.

در حقیقت او پیش نماز شدن و خطابه دادن را حق رهبر و پیشوای جامعه اسلامی میدانست و میگفت قبل از وی هیچ یکی از شاهان و امیران افغانستان این حق را از ملا امامان کسب نکردند و او اولین کسی است که این حق را بدست آورده است و باید از آن در جهت تامین وحدت ملی و صیانت استقلال کشور استفاده کند. شاه امان الله در خطبه های خود پیشوایان اسلام را به ترتیب دعا میکرد و در آخر با تضرع میگفت: « خداوندا! به این عاجز مجاهد فی سبیل الله توفیق رفیق گردان!» و از منبر فرود می آمد.

شاه از تعصبات قومی و نژادی نفرت داشت و مردم را به پرهیز از هرگونه تبعیض و تعصب فرامیخواند. باری در خطبه نماز جمعه در قندهار گفته بود: «هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و یوپلزایی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان!» (۸)

باید متذکر شد که محتوا و مضمون بیان اسلامیسم شاه و رهبر مشروطه خواهان را ضدیت با انگلیس و استرداد استقلال سیاسی افغانستان از چنگ استعمار برتانیه تشکیل میداد. این پان اسلامیسم نه تنها اعتبار شاه امان الله را در جهان اسلام، بلکه در داخل افغانستان افزایش داد و حتی سنتی ترین و محافظه کارترین رهبران مذهبی نیز بر اساس همین پان اسلامیسم و روحیه ضدانگلیسی بودن امان الله خان، او را حمایت کردند. بنابراین آنچه برای افغانها بزرگترین

پیروزی تلقی می‌گردد، استرداد استقلال کشور است که بر اثر جنگ سوم افغان-انگلیس در تحت زعامت شاه امان الله حاصل گردید و محبوبیت او رابه پیمانانه وسیع نه تنها در افغانستان، بلکه در تمام جهان اسلام افزایش داد تا آنجاکه به او بحیث رهبر بزرگ اسلام نگاه می‌کردند.

"مصری‌ها امان الله خان را شخص دموکرات و دوستدار ملت می‌شناختند و وی را رمز آزادی و مبارزه علیه استعمار انگلیس برای ملت مصر و شرق می‌دانستند. مصریها امان الله خان را مثال عالی یک پادشاه شرق در قرن بیستم میدانستند. مصریها با تعریف از امان الله خان میخواستند کراهیت خود را نسبت به شاه مصر و استعمار انگلیس ابراز کنند." (۹)

برای مسلمانان هند، افغانستان قلب اسلام به حساب می‌آمد و امان الله خان را پادشاه خود میدانستند. (۱۰) در سال ۱۹۲۰ این اندیشه در میان رهبران مذهبی هند انکشاف نمود که مسلمانان باید از زیر حاکمیت "کفار" (انگلیسها) خارج شوند و در سایه پادشاه مستقل افغانستان پناه ببرند. روحانیون محلی هند بر اساس فتوای مولانا عبدالباری و مولانا ابوالکلام آزاد مهاجرت را به افغانستان تشویق کردند. در نتیجه موج مهاجرت مسلمان هندی بسوی افغانستان بحرکت افتاد و هزاران نفر از مسلمانان هند به افغانستان مهاجرت کردند. شاه امان الله به آنها خوش آمدید گفت و آنها را پذیرفت. سرشناس ترین این مهاجرین، ابوالکلام آزاد، خان عبدالغفار خان، بعدها رهبر جنبش خدائی خدمتگاری پشتونستان و خسر بره های حاجی ترنگزانی بودند.

انگلیسها که میدانستند افغانستان آنقدر بنیه قوی اقتصادی ندارد که امکانات رفاه مهاجرین را فراهم کند، خود به تشویق مسلمانان هند پرداختند تا به افغانستان هجوم ببرند. البته انگلیس بدین وسیله میخواست از محبوبیت شاه امان الله در میان مسلمانان هند بکاهد. بزودی تعداد مهاجرین هند در افغانستان به ۱۸۰۰۰ نفر رسید. مگر چون تعداد مهاجرین روز افزون و امکانات دولت

افغانستان محدود بود، بنابراین خواست کمیته مهاجرین هندی در کابل، شاه امان الله، فرمائی مبنی بر توقف مهاجرین هندی به افغانستان صادر نمود که در آن گفته شده بود افغانستان در شرایط موجود نمیتواند امکانات لازم را برای مهاجرین فراهم کند (می ۱۹۲۰). در سال ۱۹۲۱ مهاجرین هندی با خوش بینی عمیق نسبت به شاه امان الله، افغانستان را ترک گفتند و دوباره به هندوستان برگشتند. (۱۱)

تعهد پان اسلامیستی افغانستان نسبت به شرایط مسلمانان در جامعه هندوستان، رهبران جنبش خلافت را به این نتیجه گیری رسانید که اتحاد میان هندو و مسلمان را بر ضد انگلیسها تشویق کنند. گزارشها حاکی از اینست که روحانیون محلات مختلف افغانستان در پای اعلامیه بی امضاء گذاشتند که در آن بخاطر رعایت احساسات هندوها، از کشتن گاو خود داری و در عوض به کشتار بز توصیه شده بود. این اقدام توسط فرمان امان الله خان نیز مورد حمایت قرار گرفت. (۱۲)

داکتر زمانی در مقاله محققانه و ممتع خویش متذکر میشود که: غازی امان الله خان بعد از پیروزی در جنگ استقلال نه تنها به شهرت رسید، بلکه برای پالیسی ها و اقدامات نشنلستی، ضد انگلیسی و پان اسلامیستی اش مورد ستایش و احترام خاص جهان اسلام نیز قرار گرفت. او نه تنها در افغانستان، بلکه در هند بریتانوی و آسیای میانه نیز حمایت مردم را بدست آورد و بحیث کاندید مقام خلافت پیشنهاد شد. علامه اقبال لاهوری کتاب “پیام مشرق” خود را که یکی از پرمایه ترین و زیباترین آثار او می باشد و در پاسخ به دیوان گویتة شاعر آلمانی سروده شده است، بحضور اعلیحضرت امان الله خان فرمانروای دولت مستقلة افغانستان پیشکش نمود. شاعر دیگر فارسی، محمدحسن متخلص به وحید و معروف به وحید دستگردی یکی از شاعران و



سخنوران اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم ایران، در اثر چکامه اتحاد اسلامی خود از غازی امان الله خان ستایش نمود.

اسناد محرمانه ارشیف هند بریتانوی نشان میدهد انگلیس ها ترس داشتند که امکان دارد یک فدراسیون دولت های مسلمان افغانستان، پارس، بخارا، و ترکستان، و البته امیر بحیث سلطان یا حتی خلیفه، از آرزو های امیر باشد. در کنفرانس مذاکرات صلح راولپندی هملتون گرانت احساس کرد که شاید تقاضای استقلال افغانستان با تقاضای خلافت رابطه داشته باشد. (۱۳)

واقعیت اینست که شاه امان الله با براه انداختن نبرد استقلال موقعیت خود را بحیث زعیم ضد امپریالیستی درجهان اسلام تثبیت نمود و در اولین سالهای حاکمیت خود سیاست پان اسلامیستی رزمنده را تعقیب کرد. او بصورت شفاهی از خلافت در برابر تهدید انگلیسها و بلشویکها حمایت کرد و امیربخارا و یاسمچی های ترکستان را در برابر بلشویکها از لحاظ مادی کمک نمود. همچنان میرگازرگاه و حضرت کرخ از طریق پنجاه به چهل دختران عودت نمودند و اطلاع دادند که ترکمن های پنجاه که پس از سال ۱۸۸۵ تحت تسلط روسها بودند آرزومنداستند که تحت حاکمیت افغانستان درآیند.

در سپتامبر ۱۹۲۰ بلشویک ها بخارا و خیوا را اشغال کردند و امان الله خان بر این عمل بلشویک ها اعتراض کرد و اجازه نداد که بلشویکها مرکز تبلیغات خود را در کابل بر علیه انگلیس ها تاسیس نمایند. در نخستین معاهده دوستی افغان و اتحادشوری که در ۲۸ نومبر ۱۹۲۱ عقد شده بود، شرط اساسی دوستی با آن دولت آزادی کشور بخارا و خیوا با طرز حکومتی که مردم آن دیار بخواهند، همراه با پرداخت سالانه یک میلیون روبل به افغانستان درج گردیده بود، در مقابل افغانستان به روسها وعد داد تا قونسلگریهای شانرا در پنج شهر افغانستان بشمول دومنطقه در سرحدات هند بریتانوی (قندهار و غزنی) تاسیس کنند، ولی بعد از امضای معاهده مذکور بلشویک ها عملاً به تمام

تعهدات خود پشت پا زدند. قوای بلشویک بخارا را مورد حمله خویش قرار دادند و افغانانی را که بکمک بخارا رفته بودند با سه واگون طلاکه پادشاه بخارا با خود حمل میکرد دستگیر و در بازارها به مردم نشان دادند. شاه امان الله مجلس وزراء را دایر کرد و گفت که بلشویکها قطعاً قابل اعتماد نیستند و به وعده های شان وفا نکردند. (۱۴)

و اما دلایلی که انگلیسها را از شاه امان الله بیزار و متفرمیساخت، نزدیکی دیپلوماتیک شاه با بلشویکها بخاطر وارد کردن فشار بر انگلیسها، حضور نمایندگان آزادی خواه و انقلابی هند در کابل و اوج گیری شورش های مردم قحطی زده هند در شهرهای لاهور و امرتسر و دهلی و پشاور و غیره و تحریکات قبایل سرحدی بر ضد انگلیس از جانب امان الله خان، عواملی بودند که باید استعمار انگلیس را نسبت به امان الله خان نا راحت و متفرمیساخت. از همه مهمتر تظاهر نزدیکی امان الله خان با بلشویکها، بیش از هر چیز دیگر انگلیسها را نسبت به امان الله خان خشمگین میکرد. نفرت اساسی انگلیس از امان الله خان، همان، جنگ سوم افغان و انگلیس بود، که افسانه شکست ناپذیری انگلیس را در شرق باطل ساخت و ویرا مجبور ساخت تا در میز مذاکره صلح بنشیند.

امان الله خان جهاد را اعلان کرد تا قبایل و مسلمانان هند را علیه انگلیسها تحریک کرده باشد. انگلیسها از این شورشها خیلی نا راحت بودند و تمام قبایل سرحدی در ماه می ۱۹۱۹ قیام نمودند و انگلیسها که امان الله خان را محرک این همه قیامها می دانستند به وی اعتماد نداشتند. جنگ یک ماه دوام کرد و امان الله خان موفق گردید تا انگلیس را به میز مذاکره بکشاند و معاهده ای صلحی را در راولپندی در ماه اگست با هملتن گراننت به امضاء برساند.

محمودطرزی، شاه امان الله خان و دیگر مشروطه خواهان افغان از کسب استقلال کشور خوشنود بودند، زیرا با مهارت سیاسی و نظامی از زیر یوغ انگلیس نجات یافتند. امان الله خان عقیده داشت که افغانستان آزاد حق دارد که باکشورهای همسایه رابطه نزدیک داشته باشد، مزید برآن می تواند با مسلمانان هند که تحت سیطره انگلیس بسر می بردند و هم چنان قبایل سرحدی که از نگاه تاریخی، نژادی و مذهبی با افغانها قرابت دارند و انگلیس ها آنرا در معاهده ۱۸۹۳ از افغانستان جدا کرده بودند، نیز رابطه برقرار کند. امان الله خان آزادی خواهان هند مقیم کابل را نیز یاری مینمود، زیرا سیاست پیشروی انگلیس ها در میان قبایل خطری را متوجه افغانستان ساخته بود.

انگلیس ها از پستی بانی امان الله خان از قبایل و از آزادی خواهان هند ناراضی بودند، چه انگلیس ها مکاتبات بین وزیر خارجه (محمودطرزی) و غلام حیدر امر پوسته خانه افغانستان در پشاور و مکاتبات بین طرزی و سردار عبدالرحمن خان، نماینده افغانی در هند را به دست آورده بودند و این مکاتبات همکاری افغانستان را با آزادی خواهان هندی نشان میداد. مزید برآن مکاتبات بین امان الله خان و عبیدالله سندی وزیر حکومت جلای وطن هند را نیز به دست آورده بودند. در یکی از این اسناد عبیدالله و همکار وی ظفرحسن از تمام هندیها تقاضا کرده بودند که در آینده با افغانها در حمله شان علیه برتانیه کمک نمایند، انگلیس ها را به قتل برسانند، خطوط آهن، تلگراف و غیره را مورد حمله قرار بدهند و یک رابطه نزدیک بین ناسیونالیستهای هندی در خارج هند و نماینده امان الله خان حکیم اسلم و مولوی منظور وجود داشت.

افغانستان همواره از انگلیس میخواست تا در مورد قبایل با آنها مذاکره نماید، اما انگلیس از مذاکره در مورد قبایل شانه خالی مینمود و افغانها از این سیاست سخت ناراحت بودند. انگلیس ها برای چندین سال از بکار بردن کلمه اعلیحضرت به امان الله خان ابا ورزیدند و از معاهده تجارتی بین افغانستان و

ایتالیا به حکومت ایتالیا اعتراض کردند و گفتند که هنوز افغانستان در ساحه نفوذ انگلیس قرار دارد. هینت محمودلی خان را در اروپا پذیرائی کردند، مگر انگلیس ها نپذیرفتند که محمودلی خان باشاه انگلیس دیدار داشته باشد. (۱۵)

### اهداف وین مایه پان اسلامیزم شاه امان الله:

شاه امان الله، اساساً پان اسلامیزم را در ضدیت با استعمار و کسب استقلال کامل سیاسی کشور و مدرنیزه کردن افغانستان میخواست و همینکه دست به اصلاحات اجتماعی زد و این اصلاحات او از سوی روحانیت منتفذ با سبوتاژ و تخریب روبرو گردید، دیگر او هم از پان اسلامیزم و تحقق رفورم هایش دلسرده شد. یگانه شخصیت روحانی ایکه تا آخر پادشاه امان الله باقی مانده بود، شاه آغا (شمس المشایخ) حضرت شوربازار بود که لنگی سلطنت را نیز بر سر امان الله خان گذاشته بود و در تمام مراسم رسمی در پهلوی شاه قرار داشت. یک روز بعد از ادای نماز جمعه در تاریخ ۱۹ نومبر ۱۹۲۰ شمس المشایخ (شاه آغا) اعلان کرد که امان الله خان یگانه شاه مسلمان در دنیای اسلام است، یعنی شاه آزاد، پس باید به نام خلیفه جهان اسلام شناخته شده و خطبه بنام وی خوانده شود. اما در تاریخ ۲۳ نومبر یعنی چهار روز بعد از آنکه حضرت شوربازار امان الله خان را خلیفه اسلام خوانده بود، امان الله خان در برابر اعلان کرد که از این موضع صرف نظر گردد، زیرا نمی خواهد که با توطئه های انگلیس روبرو و باعث سقوط دولت افغانستان گردد. (۱۶)

تأکید افکار اسلام مدرن با اهداف سیاسی غیر مذهبی به مثابه ماهیت تجدد طلبی جوانان افغان در سیاست های اصلاح طلبانه شاه امان الله بازتاب یافت. گرمی و حرارت رفورم های اولی شاه که در دوره اول رفورم ها بین ۱۹۲۲ - ۱۹۲۵ اعلام گردید، پس از قیام خوست در ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ ملایم تر و معتدل تر ساخته شد.

دانشمند افغان داکتر سید عبدالله کاظم با گزینه هایی از مباحثات لویه جرگه پغمان در ۱۹۲۵ در مورد مسئله خلافت اسلامی مینویسد:

با انقراض دولت عثمانی (ترکیه)، مسئله خلافت اسلامی و تمرکز آن در افغانستان از طرف علما در لویه جرگه مطرح شد و صحبت های زیاد صورت گرفت و گفته شد که باید علمای کشورهای اسلامی به افغانستان دعوت شوند و در این باره بحث نمایند. شاه امان الله در اخیر نظر خود را چنین بیان کرد:

«اولاً باید که جمعیت العلمای اسلامیة بیشتر از دیگر مذاکرات، این مسئله را بسنجند که آیا نفس خلافت درین عصر حاضره مفید است، یا نه؟ و آیا خلیفه که معین شود، میتواند که تمام مسلمانان روی جهان را اداره کند، یا نه؟ و آیا این مسئله قابل یقین است که با اوامر خلیفه ای ترکی، مسلمانان هند که زیر فشار حکومت انگریزی و مردم مصر که طبعاً طرفدار حکومت محلی و مردم عرب که ذاتاً میلان بسوی شریف مکه و اهالی مراکش که ظاهراً بسوی امیر شان تمایل دارند، اجراءات و رفتار خواهند کرد، یا نه؟ بعد از فیصله شدن این مسئله و حتمی بودن خلافت، باز متفقاً تعیین موضع خلافت را نموده فیصله نمایند که چقدر قوای مادی و معنوی در خلافت ضروریست؟.... من به آواز بلند میگویم که خلافت به طرز و صورتی که بود و سوا از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری (پالیسی مشخصی) به خود نداشت و به درد و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد و اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد)، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امور دنیوی مسلمانانیکه در تحت حکومتش نباشد، طبعاً و عقلاً مداخله نورزد و اگر بنماید، آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزایر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بالا عذر و ضرر و تکلیف با امتثال اوامرش پرداخته میتوانند؟ نی! ابداً نی! به خیال عاجزانه ام که در این دوره خلافت بدرد نمیخورد و خلیفه به جز از اینکه

خودش و مملکتش را دچار مصائب کبری و هدف اسهام اعدا (دشمن) بگرداند، دیگر فائده را با اسلام عاید نخواهد کرد.» (رونوشت نویه جرگه - صفحه ۶۹ و ۸۲)

شاه امان الله پس از سفر طولانی در ۱۹۲۸، به تطبیق رفورم های قوی تر غیر مذهبی نسبت بگذشته اقدام نمود... سیاست های اصلاح طلبانه فوق الذکر همچنان بلا تکلیفی میان میراث دوگانه طرزى و «جوانان افغان» را که تصور مودل تجدد طلبی اسلامی را بخاطر رسیدن به یک ملت - دولت مدرن تحسین میکردند، انعکاس میداد. (۱۷)

اولیور روی، اسلام شناس معروف فرانسسه معتقد است که: با اعلام سیاست مدرنیزه کردن جامعه افغانی از جانب شاه امان الله مناسبات شاه با روحانیت متنفد برهم خورد و این در واقع پایان اتحادی بود که بنام پان اسلامیسیم میان قبایل، جامعه روحانیت و قدرت حاکمه تجدد طلب برقرار شده بود. علت اصلی عدم توافق در باره رابطه میان دفاع از اسلام و غرب گرایی بود. از نظر علمای بنیادگرا، دفاع از اسلام عبارت از هدایت جامعه به سوی اسلام و شریعت است، مگر از نظر امان الله خان، دفاع از اسلام یک مقوله سیاسی ضد امپریالیستی است و لازم است با گرایش به سوی غرب جامعه رابه سوی تجدد رهنمون شد. (۱۸)

بدینگونه پس از آنکه دولت امانی (مشروطه خواهان) دست به اصلاحات اجتماعی زد و یک سلسله رفورمها را برای تحرک جامعه به پیش کشید، روحانیت متنفد، بخصوص خاندان حضرات شوربازار چون سدی در برابر تحقق برنامه های تجدد طلبانه قرار گرفت. نخستین شخص مخالف با اصلاحات اجتماعی شاه از خانواده مجددی، همانا نورالمشایخ (فضل عمر) بود که دراغتشاش خوست برهبری ملای لنگ دستش دخیل بود. نورالمشایخ مخالف تعلیم پسران و روی لچی زنان بود و میگفت: رفتن پسران به مکتب نتیجه ای جز کافرشدن آنان در بر ندارد. واقعیت این است که وقتی پسران به مکتب بروند

و از دانش و آگاهی لازم برخوردار شوند، دیگر دکان پیری و مریدی روبه کساد می نهد و هیچکس زیر تاثیر سخنان ملا و پیر و مرشد قرار نمیگیرد.

استا اولسن دانشمند دانمارکی می نویسد: "سیاست تجدد طلبی شاه امان الله را باید در بلا تکلیفی آن در بین فلسفه طرزی مبنی بر مودل اسلامی تجدد طلبی و نمونه عملی تجدد طلبی غیر مذهبی جوانان ترک درک کرد. در حالی که تجدد طلبی غیر مذهبی در جمهوری نوین ترکیه صریحاً به معنی غربی ساختن دولت و جامعه بود، اما روشن نیست که آیا اندیشه تجدد طلبی طرزی غیر مذهبی بود یا اسلامی؟ همچنین مفهوم تجدد طلبی با نیت ضد امپریالیستی طرزی بصراحت ثمره جریان تجدد طلبی بی بود که جوامع غربی آنرا از طریق صنعتی ساختن بوسیله راه انکشاف سرمایه داری با همه پیامدهای اجتماعی که در پی داشت تعقیب میکرد. از این رو امان الله و افغانهای جوان قصد نموده بودند که تمام مظاهر و آثار تجدد جوامع غربی را بدست آورند و فکر میکردند که اسلام آنطوریکه در افغانستان متداول است، یکی از موانع را در این راه تشکیل میدهد. رفورم های شاه امان الله که آیا واقعاً ضد اسلامی بوده یا کوشش برای غیرروحانی ساختن دولت (جداساختن دین از سیاست)، هنوز مورد مناقشه سیاسی قرار دارد.

فورمولبندی قانون اساسی افغانستان که دولت، حقوق و واجیب شهروندان را مستقل از اسلام تعریف مینمود، اساس بقیه رفورمها را تشکیل می داد. اما [امان الله] آشکارا موقف ضد اسلامی را مانند همتای ترکی خود اتخاذ نکرد. با آنکه هر دو [رژیم] در تلاش بخاطر "تجدد طلبی" از لحاظ مقابله های ایدئولوژیک دارای وجوه مشترک فراوانی بودند (بخصوص رفورمهای آخر امان الله پس از سفیرزرگ او به اروپا) اما سیاست ها و موضع گیریهای امان الله در قبال اسلام در مقایسه با همتای ترکی آن فرق نمایان داشت." (۱۹)

محمود طرزی و بیان اسلامیسیم :

اساساً ذهنیت پان اسلامیسیم شاه امان الله از اندیشه های محمود طرزی، شاگرد سید جمال‌الدین افغانی مایه و ریشه می‌گرفت که بخاطر طرد استبداد و استعمار انگلیس از سرزمین های اسلامی، مسلمانان را به اتحاد و همبستگی دعوت میکرد و در سراسر شرق میانه از مصر تا ترکیه و ایران و نیم قاره هند صدای او طنین انداز بود.

محمود طرزی، بنیان گذار مشروطیت دوم، که از شاگردان و پیروان مکتب سید جمال الدین افغانی بود، به جوانان افغان و مشروطه طلبان تلقین میکرد تازمانی که ملل تحت استعمار باهم متحد و متفق نشوند، نمیتوانند یوغ استعمار را از گردن خود پس کنند. او میگفت استعمار از بی اتفاقی مسلمانان استفاده کرده و ملت های مسلمان را دربند کشیده است. و اگر همین ملتها دست در دست هم بدهند و برضد استعمار و استبداد مبارزه کنند، هم از چنگال خونین استعمار و هم از پنجه ظلم استبداد داخلی نجات خواهند یافت. "محمود طرزی از جنبش های اسلامی و اتحاد و همبستگی قاطبه مسلمانان بحیث یک منبع قدرت برای عالم اسلام طرفداری میکرد و شخصاً با سید جنال الدین افغانی بزرگترین علم بردار جنبش اتحاد اسلامی و آشنا ساختن مسلمانان به حیات معاصر و بیداری، شناسائی داشت." بگفته حبیبی، "پیروان سید جمال الدین افغانی در کشورهای عربی و ترکیه صحافت ترقی جدید را وقف بیداری ملی ساخته بودند. در چنین هنگامه رستخیز آسا، کشور افغان نیز از جنبش و کوشش و تپش تهی نبود. محمود طرزی حدی خوان کاروان ملی ما بود و در بیدار ساختن مردم مخلصانه میکوشید و حرکت فکری نوینی را بوجود آورده بود، که همان حرکت "مشروطه خواهی" و استقلال طلبی افغانستان بود. (۲۰)

بر اثر مساعی وطن پرستانه محمود طرزی، شاهزاده امان الله در تحت تاثیر مستقیم تلقینات و تلقیات خُسرش، مردی روشنفکر، آزادی خواه و وطن پرست بار آمد، تاحدی که برای حصول آزادی و استقلال میهنش حاضر شد تا



دست به تشکیل یک سازمان سری از «غلام بچه گان دربار» که از اشراف زادگان اطراف بودند، بزند و با تدبیر حلقه آنرا به بیرون از دربار گسترش دهد. بدینسان در تحت تاثیر افکار و ایده های وطن پرستانه محمود طرزی، شاه امان الله و همزمان او مانند: عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی، محمد ولی خان دروازی و شجاع الدوله غوربندی و غیره عاشق بی قرار وطن و استقلال آن شده بودند و از روی این احساس شریفانه، جنبش مشروطیت مجدداً بحرکت افتاد. و چون یکی از اهداف مرامی مشروطیت دوم، استقلال کشور و حاکمیت قانون در کشور بود، بنابراین مشروطه خواهان برای رسیدن به این هدف می بایستی موانع داخلی را از راه خود بر میداشتند.

بنابر پژوهش دانشمند دانمارکی استا اولسن: «طرزی همانند سیدجمال‌الدین افغانی تاکید میکرد که بقای اسلام و ملل مسلمان مربوط به برگشت به روح و حرکت واقعی اسلام است که مبرا از نفوذ منحن حکمروایان مستبد و علمای جاهل می باشد، زیرا وسیع شدن فاصله میان منافع غیر مذهبی و موازین اخلاقی اسلام، سقوط ملل اسلامی را باعث شده است. طبق نظریات طرزی برای افغانستان (یا هرملت دیگر مسلمان) کافی نیست که بخاطر مقابله با تهدید اروپایی ها قدرت برابر نظامی را با آنها در برابر خود هدف قرار دهد. برتری قدرت اروپایی ها بخاطر دست آوردهای آنها در عرصه های اقتصادی، علمی، تکنولوژیک و فرهنگی است. افغانستان و سایر ملل اسلامی وقتی به موقف برابر به آنها میرسند که جامعه را بشناسند، ساینس و تکنالوژی جدید را در آن عملی کنند و به انکشاف صنایع محلی و غیره بپردازند. طرزی با نشر تعدادی از مقالات در باره دست آوردهای بشری مانند اختراعات و اکتشافات علمی از نظرات و دلایل خود دفاع کرد و در باره مزایای برق و کیمیا و تلگراف و خط آهن و هوانوردی و غیره مقالاتی برشته تحریر درآورد.

با آنکه طرزی در موقع دفاع از کاپی کردن راهی که اروپا آنرا انکشاف داده بود قرار داشت، اما تقلید کور کورانه را نمی خواست. تصور او تجدد طلبی اسلامی بود. او جاپان را بحیث نمونه یک کشور موفق آسیائی ترجیح می داد که چیز های خوب اروپا را بصورت سیستماتیک کاپی نموده، اما آراستگی کردار، عنعنات، اخلاق و روش عمومی زندگی خود را حفظ نموده است. طرزی دارای موقف ضد امپریالیستی بود و توضیح میداد که اروپا با وجود نفوذ تمدن و تسلط اقتصادی خود با این پروبلم روبروست که چگونه برای نفوس بزرگ خود منابع فراهم کند و به همین دلیل است که به مصرف قاره ای دیگر در نتیجه استثمار و بربریت توسعه می یابند. طرزی توضیح نداده است که این مودل متجدد اسلام چگونه از سقوط در این پرتگاه پرهیز خواهد کرد، زیرا وظیفه اساسی او در این برهه آن بود تا برای افغانها اثبات کند که علوم جدیده مخالف اسلام نیست. نخست از همه علوم معاصر اروپائی از علوم منکشف (عرب) در قرون وسطی منشاء گرفته و علم و تکنالوژی اروپائی بالنوبه برای ترقی تمدن معاصر اسلامی ضرورت است.

مساعی و تلاش برای کسب معرفت توسط آموزش نه تنها با اصول قرآن سازگار است، بلکه بخش اساسی آنرا تشکیل میدهد. خصوصیت ممیزه انسان نسبت به حیوان برتری ذاتی اوست. چون خداوند به او عقل داده است، نتیجتاً غفلت در اشاعه و تطبیق تعقل، زیان بزرگ به خودش، به جامعه، به اسلام و به خداست. «این فلسفه تنور» که طرزی از جانبداران نخستین آن بود روحانی آموزش دیده را با روشنفکر که وظیفه اش تنور توده هاست تعویض میکرد.

مثال دیگری از خصوصیت مترقی اسلام غیر منحنظ نزد طرزی نقش برجسته زنان در دوران خلافت عباسی ها بود. زمانی که تمام زنان و مردان اروپائی بی سواد و جاهل بودند، زنان مسلمان موقف های مهم بحیث شاعر و هنرمند داشتند و حتی در مقامات اداری کار میکردند. چون شرایط کنونی زنان

مسلمان ( بخصوص زنان افغان ) بسیار رقت انگیز بود، طرزی و جوانان افغان نخستین مدافعان حقوق زنان و نخستین طرفداران حق تحصیل و ازدواج زن با یک مرد در افغانستان بودند. همچنان طرزی توضیح می‌کرد که علت سقوط افغانستان پس از دوران تیمورشاه (۱۷۷۳ - ۱۷۹۳ م) تعدد زوجات بین حکمروایان بود که در نتیجه اولاد های متعدد آنها با ادعای مساوی به پادشاهی کشور را در مبارزه داخلی قدرت قطعه قطعه کردند. طرزی مانند تجد طلبان و اصلاح طلبان هم عصر خود قویاً از داعیه زنان حمایت می نمود و استدلال می‌کرد که فقط زنان تعلیم یافته و منور می توانند خانم ها و مادران خوب باشند و همین زنانند که فرزندان خوب که آینده متعلق به آنهاست، بار می آورند. حتی اصلاح طلب رادیکالی مانند کمال اتاترک، نیز در ترکیه هنگامی که به زنان حقوق مساوی قایل میشد، در همین راستا استدلال می‌کرد.

طرزی اسلام را برای اعمار سلطنت و ملت - دولت بکار برد. مفاهیم و اصول قضائی در اسلام در محراق توجه امیر عبدالرحمن خان بود، اما طرزی بر مبنای اعتقاد و اخلاق اسلام چنین استدلال می‌کرد: «افغانستان کشور خدا داداست، چون افغانها به اراده و لطف خداوند اسلام را پذیرفته اند، بناءً عشق بوطن مستقیماً برای آنها مقدر شده است. همچنان همه مسلمانان متعلق به امت هستند و امت تمام واحد های سیاسی را در «وطن» که مردم آن ملت را تشکیل میدهد، در بر میگیرد. بناءً پان اسلامیسیم و ناسیونالیسم ضد و نقیض همدیگر نیستند. هر گاه «وطن» را به یک موجود تشبیه کنیم، ملت گوشت و استخوان و پادشاه روح آنست. بنابراین خدمت بوطن، به ملت، به حکومت و به پادشاه وظیفه دینی هر مسلمان است. «وطن بدون ملت، ملت بدون وطن و هردو بدون حکومت و حکومت بدون پادشاه، مشابه به جوهر غیر ارگانیک یا موتریست بدون ماشین». از لحاظ منطق، عشق بوطن و تجد طلبی باهم یکسان فهمیده می شود.

در فوق برین موضوع روشنی انداخته شد که وظنپرستی و وظیفه دینی است و چون تجدد طلبی و ترقی با دفاع از وطن انفکاک ناپذیر است، بناءً آموزش و کسب علم و وظیفه ایمانی تمام وظنپرستان محسوب میشود. اصول مقدر قانون آسمانی و سایر اصول اسلام و همچنان امر آزادی و ترقی به وحدت ملی ضرورت دارد. چون دشمنان اسلام از پراگندگی و هرج و مرج سود می برند، بناءً وظیفه مقدم تمام افغانها حمایت از پادشاه است که هدف او وحدت توسط مرکزیت و تأمین ترقی توسط تجدد طلبی است.

طرزی و «جوانان افغان» می اندیشیدند که تطبیق تجدد و اصلاحات در جامعه توسط تلاش های مشترک یک رهبری مذهبی منور، روشنفکران و نخبه گان حاکم تأمین پذیراست. در حالی که هیچیک از رهبران مذهبی در افغانستان آماده نبودند که این وظیفه خطیر را بدوش گیرند. طرزی و پیروان او بحیث اولین افراد غیر روحانی ظهور نمودند که کتب مقدس را به ترتیبی تفسیر کردند که با طرز تفکر بسیاری از تاسیسات مذهبی که تجدد طلبی را بدعت تلقی میکردند، در تضاد قرار داشت. بناءً مرحله تقابل بین اندیشه های نوین روشنفکران و روحانیون آغاز شد.

وظیفه بی را که طرزی در رابطه با فرهنگ و تعلیم و تربیه در افغانستان در برابر خود گذاشته بود با اندیشه های سید احمد (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸ م) قابل مقایسه است که موصوف تمام زندگی خود را وقف آن کرد تا خرافات اسلامی را در برابر تغییر و مدنیت غرب برطرف نماید، عین اندیشه ها را در باره «اسلام مدرن» می توان در بین افکار «ترکان جوان» سراغ کرد. اما تلاش های سید احمد برای نزدیکی مسلمانان هند و راجاهای هند بمنظور تبدیل آنها به رعایای وفادار به برتانیه بود، در حالی که طرزی تجدد طلبی را به مثابه یگانه وسیله نی تلقی میکرد که مسلمانان میتوانند بوسیله آن در برابر بریتانیا مقاومت کنند. بنابراین طرزی در جهان بینی سیاسی خود در پان اسلامیسیم (همبستگی

اسلامی) سید جمال الدین افغانی و جنبش ترکان جوان، بسیار پرنفوذ تربود." (۲۱)

در حقیقت پان اسلامیزم شاه امان الله، پس از کسب استقلال کامل سیاسی مدرنیزه کردن جامعه افغانی بود، اما با مخالفت روحانیت متنفذ (حضرات شوربازار) روبرو شد و سرانجام رژیم امانی رابا سقوط مواجه ساخت. متأسفانه تا هنوزم افغانستان با توطئه ها و دسایس روحانیت متنفذ روبروست و ملت مظلوم واکثراً محروم ازسواد افغانستان برای ایجاد یک حکومت مبتنی بر دموکراسی و آزادی های مدنی با نیروهای محافظه کار و بنیادگرا درجدال است واز سوی افراطیون بنیادگرا خورد و خمیر شده میرود.

پایان ۱۳ / ۸ / ۲۰۰۹

### مآخذ و رویکردها:

- ۱- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، چاپ ۱۹۹۹، ص ۱۰۵
- ۲- همان اثر، ص ۱۰۶
- ۳- همان اثر، ص ۱۰۷
- ۴- غبار، افغانستان در مسرتاریخ، کابل، ۱۳۴۶، صص ۷۴۲ - ۷۴۳
- ۵- غبار، همان، ص ۷۴۳
- ۶- اولیویه روی، افغانستان اسلام و نوگرانی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، ص ۱۰۰
- ۷- استا اولسن، همان اثر، ص ۱۱۳
- ۸- علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، از نگارنده، چاپ ۲۰۰۴
- ۹- فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله، چاپ ۱۹۹۷، امریکا، ص ۳۳۰

- ۱۰- ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کهسار کابلی، ص ۳۲
- ۱۱- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۱۴
- ۱۲- استا اولسن، همانجا
- ۱۳- داکتر زمانی، اسناد محرمانه آرشیف هند بریتانوی P۲۶۱، L/P&S/۲۰/B۲۸۸،  
توطئه های انگلیس برضد امان الله خان، بخش ۱۴، افغان جرمن آنلاین، (۲۰۱۲)
- ۱۴- آتش در افغانستان، ص ۳۹
- ۱۵- علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت منتفد، فصل دوم
- ۱۶- ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ص ۳۳
- ۱۷- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، صفحه ۱۱۸
- ۱۸- اولیور روی، افغانستان، اسلام و نوگرایی اسلامی، ص ۱۰۱-۱۰۰
- ۱۹- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، صفحه ۱۲۴
- ۲۰- حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، چاپ کابل ۱۳۶۳، ص ۱۱۷، ادمک، روابط  
خارجی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰، ترجمه پوهاندفاضل، ص ۱۰
- ۲۱- استا اولسن، همان اثر، صفحات ۱۱۵-۱۱۷

## مقاله چهارم

## شاه امان الله از چشم صاحب نظران

## خودی و بیگانه

در کودکی از ریشفیدان کمسواد یا بیسواد محل خود در نیمروز راجع به شاه امان الله و توجه او نسبت به مردم و استقلال کشور تعریف های شنیده بودم ولی در دوران مکتب ولیسه و فاکولته در هیچ کتاب درسی و غیردرسی و در هیچ کنفرانس و گردهم آیی من چیزی در مورد کارنامه های امان الله خان نخواندم و نشنیدم. تا آنکه کودتای ثور در ۱۳۵۷ نظام سلطنتی را سرنگون و بجای آن نظام دموکراتیک خلقی را مستقر ساخت. در سال اول کودتا در روزیاد بود از جشن استقلال از شاه امان الله و اینکه او استقلال افغانستان را از انگلیس حاصل کرده، کم کمک در سخنرانیها یاد میشد، ولی بعد از اولین سالگرد کودتای ثور از او نیز یاد نمیشد مگر در عهد پرچمی ها بمناسبت سالگردهای استرداد استقلال از شاه امان الله بیشتر یاد آوری میگردد. ظاهراً اینهم به خاطر آن بود که رهبران پرچمی خود را ادامه دهندگان راه مشروطیت دوم و انمود میساختند و بدینسان میخواستند نفرت مردم را نسبت به رژیم سلطنت که از نقش شاه امان الله در جهت ترقی و تحول افغانستان مردم را بی خبر گذاشته بود بیشتر سازند.

در این دروان تاریخ مرحوم غبار نیز در خارج کشور تکثیر و به کابل آورده شد و مردم با خواندن آن به بخشی از برنامه های اصلاحی شاه امان الله آشنائی پیدا کردند و کم کم در دل تحول طلبان و ترقی پسندان مهر آن شاه متجدد و آزادی خواه جا میگرفت. پس در دهه هشتاد قرن بیستم است که من شاه امان

الله و عشق آتشین او را به استقلال و مردم افغانستان و نفرت شدید او را نسبت به استعمار انگلیس درک و احساس کردم و مهر و احترام او را در دل جادادم و سعی نمودم بیشتر او را ارج بگذارم. در ۲۰۰۲ اولین کتابم را در مورد «شاه امان الله، محمودطرزی و نقش روحانیت متنفذ در ضدیت با تحولات اجتماعی» با وجود کمبود منابع تحقیق در سویدن نوشتم و برای چاپ به پشاور فرستادم. این کتاب در سیمیناری که در ۲۰۰۴ بمناسبت جشن استقلال در بن آلمان برگزار شده بود و فرزندان آن شاه آزادی دوست: هندیه دافغانستان و انجنیر احسان الله دافغانستان نیز حضور داشتند، اقبال توزیع یافت.

آقای پیکار پامیر در کتابی که زیر عنوان «ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان» نوشته و در کانادا به چاپ رسانده است، با عشق و احترام عمیق از برنامه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن شاه سخن زده است. پیکار پامیر در مورد کرکتر و شخصیت شاه امان الله از قول «لیون پلاداد» نویسنده کتاب «اصلاحات و انقلاب ۱۹۲۹» نظر عبدالغنی خان (معلم لیسه حبیبیه) را که اعلیحضرت را از نزدیک میشناخته چنین مینویسد: «امان الله خان جوانی است سی ساله، تنومند و سالم با قامت متوسط، مو و چشمان سیاه، صاحب شخصیت جالب و محبوب و حاکم بر اعصاب و حرکات خویش. شخصی است خیلی کارکن و زحمت کش، از هشت صبح تا نیم شب مصروف کار مملکت و صرف سه ساعت برای صرف غذا و موتر سواری و ادای مراسم مذهبی خویش تخصیص داده است. ذهن روشن و خالی از تعصب داشته و در امور اجتماعی و سیاسی معلومات قابل ملاحظه دارد. به افغانیت خود افتخار دارد و خود را یکی از افراد مملکت دانسته از ذکر اینکه یکی از افراد افغانستان است، ولو در محضر عام خود داری نمیکند. در مجالس رسمی پیشامد دموکراتیک داشته و باری اعلام نمود که هرگاه اکثریت نظر به این باشد که بلشویسم به خیر افغانستان است، شخصاً حاضر خواهد شد که در داخل چوکات بلشویسم



برای بهبود افغانستان خدمت کند.<sup>۱</sup>

آقای پیکارمی افزایش: پلداد از قول " مویس پرنو" مینگارد: " آنچه من در یکسال ۱۹۲۵ در ظرف سه ساعت از امان الله خان راجع به سیاست افغانستان آموختم، بیشتر از مطالعات حیاتی من در باره افغانستان بود. امان الله خان مرا با حقایق آن سرزمین آشنا ساخت. امان الله خان پادشاهی جوان و ترقیخواه افغانستان بود. . . . بخاطر دارم وقتی از کابل دیدن کردم و جويا شدم که بانی آنهمه بنا های جالب و گیرنده مانند مکاتب، فابریکه ها ، موزیم، مطبعه و بنای شهر عصری و بزرگ دارالامان کی بود؟ جواب همیشه یکنواخت بود: ( امان الله خان )

جوزف کستنی<sup>۲</sup> نوشته است: " امان الله خان شخصی است وطنپرست، فعال، تشنه آزادی مردم خویش. این پسر دوم حبیب الله خان که اکنون سی سال دارد از نعمت قوای معنوی بزرگی بر خوردار است. شخصی است شجاع و دوربین . اکنون مشغولیتی خیلی بزرگ که عبارت از اتحاد مسلمین است روی دست دارد.<sup>۲</sup>

دانشمند افغان داکتر سیدعبدالله کاظم در مقاله ایکه بمناسبت ۹۱مین سالگرد استقلال نوشته بودند، در بخشی از تحلیل عالمانه خویش به این نکات اشاره و تاکید میکند:

### ۱ - رجحان راه حل سیاسی - سرآغاز سیاست عدم خشونت:

در آزمان معمولترین شیوه دفع تهاجم و استیلا بیگانه در یک کشور و رسیدن به استقلال و آزادی همانا راه حل نظامی بود و بس. شاه امان الله غازی برعکس معمول آنوقت راه دیگری را در پیش گرفت که از اقدام نظامی به حیث آغاز یک اقدام سیاسی استفاده کرد. باآنکه قوای افغانی در جبهه جنوبی

<sup>۱</sup> پیکار، ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان، فصل سوم

<sup>۲</sup> پیکار، همان اثر، همتاجا

در حال پیشرفت بود و اقوام وزیر و مسعود آمادگی خود را برای ادامه جهاد علیه انگلیس با جدیت ابراز کردند، ولی چون هدف اصلی شاه امان الله اعاده استقلال افغانستان بود و نمی خواست این هدف کلی و مهم را تحت الشعاع دیگر مسائل قرار دهد، لذا پیشنهاد انگلیسها را مبنی بر متارکه و آتش بس قبول کرد و متعاقباً بسوی مذاکرات سیاسی روی آورد....

با این ترتیب دیده میشود که استرداد استقلال افغانستان با یک عمله مختصر و کوتاه نظامی و اما مؤثر نظامی آغاز شد، با یک عملیه سیاسی طی سه دوره مذاکرات دوامدار انجام یافت که در آن عصر کاربرد همچو شیوه قبلاً نظیر نداشت. این روش واقعاً یک حرکت تازه در جنبش های استقلال طلبی از یوغ استعمار کهن بود که بعداً رهبر آزادی هند گاندی فقید این روش را برای کسب استقلال هند از سلطه دیرینه انگلیسها بکار برد و در جهان بنام سیاست «عدم خشونت» شهرت یافت. متأسفانه تا امروز هیچکس از بنیان گذار اولی این روش در جهان یعنی شاه امان الله غازی نام نبرده و این افتخار بزرگ در فراموشخانه تاریخ کشور ناپدید گردیده است.

## ۲ - ضربه بر پیکر استعمار :

اعلام استقلال افغانستان اولین ضربه بر پیکر استعمار کهن انگلیس در جهان بود که سرآغاز جنبش های ملی و مردمی و سرمشق نهضت های آزادی خواهی در جهان به خصوص در قاره آسیا گردید و نام افغان و افغانستان را شهره آفاق ساخت، طوریکه بسیاری کشور های جهان به شهامت افغان به حیث یک نیروی استعمار شکن ارج گذاشتند. جهاد افغانستان مورد تائید و احترام کشورهای همسایه و مسلمان قرار گرفت و موقف افغانستان و مردم آن در هند، ترکیه، ایران و ممالک عربی و کشورهای آسیای میانه شدیداً تبارز کرد. حتی پس از سقوط خلافت عثمانی اصرار بر این بود که کابل به مرکز جدید دارالخلافه اسلامی تبدیل گردد.

## ۳ - راه بسوی پیشرفت :

استرداد استقلال یکنوع جنب و جوش بیسابقه، توأم با افتخار و غرور ملی را بین مردم کشور به وجود آورد که نتیجه مستقیم آن استحکام وحدت ملی، استقرار سیاسی و حمایت جدی از زعامت کشور بود. در پرتو این پدیده حکومت توانست برای بار اول « انقلاب قانون گذاری» را در کشور براه اندازد و اجراءات حکومتی را که تا آنوقت به تصمیم اشخاص بسته بود، بدست قانون و اصول بگذارد.

اصلاحات در امور اقتصادی، اداری، سیاسی و تعلیم و تربیه، همچنان احترام به اراده ملت با تدوین و انفاذ اولین قانون اساسی در سال ۱۳۰۱ در کشور از دست آوردهای بزرگ آن دوره است. شهر کابل به مرکز تحول سریع و حتی با سرعت بیشتر از تحمل اجتماعی مردم مبدل گشت که شدت اجرای بعضی از این تحولات آنقدر زیاد بود که موجب نارضایتی و عکس العمل ها را بعداً بار آورد. همین جرقه بود که با دامن زدن متواتر انگلیسها و عمال شان، عمر اصلاحات کوتاه شد و در نهایت بعد از مدتی نشیب و فراز زمینه سقوط این دوره پرفیض را فراهم کرد. از این حقیقت نمیتوان انکار کرد که این دوره با وجود عمر کوتاه ده ساله، سرآغاز همه تحولات بعدی تا امروز در کشور بود که حتی بسا از این اصلاحات در طول بیش از هشت دهه که از آن میگذرد، تاهنوز هم بطور کامل مجال تطبیق نیافته است.

#### ۴ - گسترش روابط با جهان :

عملیه سیاسی استرداد استقلال دروازه افغانستان را به روی کشورهای جهان باز کرد و برای اولین بار در طول تاریخ کشور، نمایندگان افغانستان به کشورهای اروپائی و امریکا به سفرهای سیاسی و فعال پرداختند و روابط خارجی افغانستان را با جهان گسترش دادند. تا آنوقت روابط خارجی ما از حدود کشورهای همسایه و بعضاً اسلامی فراتر نمیرفت، دولت در امور خارجی دست آزاد نداشت و روابط خارجی را از طریق حکومت هند برتانوی انجام میداد. با اعزام هیئت افغانی به ریاست محمد ولی خان به روسیه در اواسط سال ۱۹۱۹

و از آنجا به ترکیه، ایران، جرمنی، ایتالیا، فرانسه، امریکا، مصر و انگلستان از یکطرف هویت سیاسی افغانستان به حیث یک کشور مستقل در جهان تثبیت گردید و از طرف دیگر روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با آن کشورها برقرار شد که در نتیجه هیئت های متعدد از آن کشورها به افغانستان آمدند. سفر ۹ ماهه شاه امان الله و ملکه ثریا به ۱۲ کشور اروپائی و آسیائی که از ۲۹ نوامبر ۱۹۲۷ آغاز و تا اول جولای ۱۹۲۸ ادامه یافت، مرحله دیگر معرفی افغانستان به جهان بود که با استقبال شاندار شاه و ملکه افغانستان در همه پایتخت های اروپائی نام افغانستان و مردم آن به حیث یک ملت قهرمان و استعمار شکن به دنیای غرب معرفی گردید. اگرچه دست آوردهای این سفر از نظر اقتصادی و اجتماعی برای کشور چندان ارمغان بزرگ بار نیاورد و موجب شد که شاه بیش از حد مجذوب مدنیت غربی شود و پس از عودت به وطن در اجرای اصلاحات غیرلازم، فراتر از تحمل اجتماعی اقدام کند. همین اقدامات از جمله تحریکات و زمینه سازی های انگلیس که به پلنگ زخمی شباهت پیدا کرده و در صدد انتقام بود، فاصله بین ملت و دولت را بیشتر ساخت و در نتیجه قیام علیه رژیم براه افتاد.

### ۵ - مسؤلیت دولت در برابر مردم :

با اشتراک مردم در تدوین قانون بعد از استرداد استقلال کشور، مدل مشروعیت دولت که از دیر زمان بر مبنای اعتقاد دینی که «سلطان در روی زمین سایه خدا است» استوار بود، پایان یافت و مشروعیت قدرت دولت، در راس آن پادشاه که اوامر او به حیث یک مرجع عالی و کل اختیار سیاسی و دینی واجب التعمیل و غیر قابل تردید پنداشته می شد، با انفاذ اولین قانون اساسی کشور در سال ۱۳۰۱ برای اولین بار از رأی و نظر «مردم» منشأ گرفت که برطبق آن پادشاه باید با رعایت اصول اسلام و رأی مردم در کشور سلطنت نماید. تدویر لویه جرگه در فواصل هرچند سال به حیث یک مرجع عالی ممثل اراده مردم در امور تقنینی از همین جا الهام میگردد. به همین منوال وضع قوانین فرعی که در آنوقت «نظامنامه» یاد می شدند، با تائید نمایندگان ملت در

چهار چوب قانون اساسی یک اصل عمده در مدل جدید مشروعیت قدرت دولت بر مبنای نظر ملت محسوب میشود. این اولین بار بود که در افغانستان زمینه های یک نظام جدید سیاسی «ملت - دولت» فراهم گردید که تا آتوق در هیچیک از کشور های همجوار و حتی فراتر از آن همچو تحول بزرگ مطرح نشده بود. در اثر این تحول بنیادی بسیاری از صلاحیت هائیکه قبلاً روی تعامل و عنعنه در حیظه صلاحیت سران قبایل و رهبران دینی قرار داشتند، برطبق قانون محدود گردید و صلاحیت ها به اورگان های مربوطه دولت سپرده شدند.

### ۶ - بلند رفتن شعور سیاسی :

از نظر سیاسی مفکوره استقلال طلبی در عهد «سراجیه» بطور عموم موجب بروز فعالیت های سیاسی بین طبقات نخبه کشور گردید و دو گروه سیاسی - یکی طرفدار اصلاحات و نهضت مشروطه خواهی و دیگر گروپ محافظه کاران در دربار به وجود آمدند. شاه امان الله که در وقت سلطنت پدر به دسته اولی تعلق داشت، در ادامه سلطنت خود همین مسیر را پیش گرفت و نقش جوانان مشروطه خواه را بیشتر تبارز داد. از همین طریق بود که این حرکت سیاسی راه خود را بزودی در بین عامه مردم گشود و چشم و گوش مردم عوام را در امور سیاسی باز کرد. مبارزه بین اصلاح طلبان مشروطه خواه و محافظه کاران که اخیر الذکر اغلب اصلاحات را با معیار های دینی و عنعنوی سنجش میکردند، نسبت کم سوادى مردم و هم توطئه متواترانگلیس ها، جامعه را بدو قطب سیاسی تقسیم کرد و قطب محافظه کار با حمایت بیرونی توانست علیه این جریان اقدام کند و آنرا به سقوط بکشاند... اغتشاش و قیام ها در برابر این تحولات حالتی را بار آورد که کشور را از راه پیشرفت سالهای متمادی به عقب کشید که تا امروز هنوز همان خوابها و آرمانها تحقق نیافته اند.<sup>۱</sup> بخاطر همین پی آمدهای بزرگ است که هر فرد افغان به این روز پر میمنت افتخار میکند و

<sup>۱</sup> -افغان جرمن آنلاین، مقاله داکتر سید عبدالله کاظم ، بمناسبت نود و یکمین سالگرد استرداد استقلال کشور

از آن باید به نحو شایسته تجلیل نماید.<sup>۱</sup>

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد اماتی، در باره شاه امان الله می نویسد: "کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند. این جوان درمقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب و حیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار و حزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر نکاویت سرشار، شهامت و فهم مسایل سیاسی، هرکس را تحت تاثیر خود قرار میداد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تا هنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است."<sup>۱</sup>

خانم ریاتالی ستیوارت نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» در امان الله خان می نویسد: «امیران سابقه افغانستان متکبر و مغرور بودند و تماس با ایشان دشوار بود، اما امان الله خان برعکس شخصیت دموکرات داشت و مانند هارون الرشید اکثر آبدون [گارد] محافظ در بازارهای شهرگردش میکرد و با مردم مخلوط و محشور میگردد. از تشریفات بدش می آمد و خود را مانند افغانهای دیگر حساب میکرد و احساس برتری نمی نمود. امان الله خان یک ملی گرای وطن دوست و پشتی بان آزادی شرق بود و خیلی ها شهرت یافت و محافظه کاران را به وحشت انداخت. او صادق بود و در عصری ساختن کشورش خیلی ها جدی گردید. در ختم سلطنت خود گفت: چون تمرد علیه شخص وی است، لهذا نمی خواهد خون بریزد و بنابراین از سلطنت دست کشید و آنرا به برادرش عنایت الله خان واگذاشت. درباریان بی کفایت به دورش حلقه زده بودند. همچنان حربه

<sup>۱</sup> - سایت بینوا، تیمورشاه یوسفزی، مقاله ملی تاریخ،

کفر راعلیه وی به کار بردند و او را ضد اسلام دانستند، در حالی که وی یک مسلمان صادق بود.»<sup>۱</sup>

گفتنی است که علیاحضرت سراج الخواتین (مادر امان الله خان) در تربیت فرزندش نقش پرآزنده داشت. علاوهً شخصیت های دیگری مثل محمود طرزی، مفکر و نویسنده و سیاستمدار مدبر که خسر امان الله خان میشد و محمود سامی معلم و قوماندان نظامی او نیز در تکوین شخصیت امان الله خان نقش مهم بازی کردند. امان الله خان در دوران جنگ جهانی اول با دیپلماتان آلمانی و ترکی و اطریشی و هندی نشست و برخاست میکرد و از نظریات شان بهره مند میشد. همچنان او با دیپلماتان مقیم کابل نیز روابط دوستانه داشت و در محافل آنان شخصاً اشتراک میکرد. امان الله خان در دعوتهای رجال سیاسی از طرز زندگی و فرهنگ خارجی ها و از معاشرت زنان با مردان در دعوتهای او از پوشیدن لباس آنها تاثیر پذیرفت و در تکوین شخصیتش اثر گذاشت. امان الله خان تربیت نظامی دیده بود و به شکار و تینس علاقه فروان داشت. امان الله به حرف های طرف بادقت گوش میداد و با ملاحا در امور دینی و مذهبی مباحثات طولانی انجام میداد و در سن یازده سالگی گفته بود که: از عقب ماندن کشورش واقعاً خجالت میکشد و از نادانی و نا فهمی مردمش رنج می برد.<sup>۲</sup>

داکتر سینتا، سابق وزیر امور خارجه افغانستان، به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت شاه امان الله در سخنرانی خود با بهترین الفاظ و کلمات از شاه امان الله، یاد کرده گفت: " او [شاه امان] پیشگام ایجاد نظام حقوقی مدرن در سرزمین ماست... اگر چه شاه، به دلیل مقاومت های نخبگان سنتی و مداخلات گسترده استعمار همواره ناگزیر می شد، تا از برد و ژرفای اصلاحات خود بکاهد، اما با این هم، آنچه را که او وارد نظام حقوقی و فرهنگ اصلاحات در افغانستان نمود، آغاز همه آغاز ها به سوی تجدد و روشنگری بود... شاه با فرزاندگی و شهامت

<sup>۱</sup> - ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ص ۲۰۵

<sup>۲</sup> - فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله شاه، ص ۳۲۷

بی نظیری در دیباچه همه قوانین بر این امر تأکید می کرد، که چگونه روح زمانه او با روح زمانه پیش کسوتانش متفاوت است و باید روح زمان را دریافت. بدون شک این بدین معنا بود که او پیام و ایجابات زمان خود را و نیاز مردم افغانستان را برای رسیدن به یک زندگی بهتر، درک کرده بود و از همین رو بود که با التهاب بی مانند و شیفتگی بی نظیری خواهان تغییر و دگرگونی در این سرزمین بود " آقای اسپنطا می افزاید: "... مردم افغانستان در تلاش آزادی قریباتی های بیشماری داده اند. شاه امان الله بزرگترین فرزند برومند، آزادیخواه شوریده و اصلاح طلب پی گیر کشور ما می باشد. بر رسی برنامه های اصلاحی شاه باید در همان متن تاریخی و اجتماعی آغاز قرن بیستم صورت بگیرد و در حیرتم که حتی با در نظر داشت همان متن تاریخی هم، اصلاحات وی و شخص وی در باور و تفکرش، دهه ها از جانشینانش جلو اند. مضمون گسترده و پیام فراگیر اصلاحات شاه برای غلبه بر خلسه و بی حرکتی قرون و ترقی ستیزی را نمیتوان با تقلیل گفتمان اصلاحات وی به تعطیل اعلان کردن روز پنجشنبه و یا تغییر کلاه و لباس کارمندان دولت، مورد سوال قرار داد؛ با اینکه در همین حرکت های نمادین و ظاهراً بی مفهوم نیز رویکردی مبتنی بر عقلانیت اقتصادی نهفته بود. جانشینان شاه ۹۰ سال بعد از او با همه پیشرفت های که در ساحت ایجاد اقتصاد بازار و جهانی شدن بده و بستان ها رونما گردیده است و با اینکه اکثریت مطلق کشور های اسلامی روز شنبه را تعطیل اعلان کرده اند، نمیتوانند این روز را روز رخصتی اعلان کنند، شاه بدون آزمایش نبض جهل و تعصب چگونه می توانست طوری دیگری عمل کند.

شاه امان الله، در شیفتگی به استقلال و آزادی این میهن، سرآمد همه سرداران و سالاران آزادی کشور ماست. این سرزمین یاد و نام شاه امان الله را همچنان با افتخار و سربلندی، تا سرمدی، تا جاویدانه، بلند نگه خواهد داشت. او فرزند راستین این آب و خاک بود، عاشقی سینه چاک به میهن و



مردم.<sup>۱</sup>

نویسنده امریکائی(ریه تالی ستوارت) از راه مطالعه برخصوصیات شخصی و سیاسی شاه امان الله چنان به اولبسته شده بود که در مراسم بخاک سپاری آن شاه در سال ۱۹۶۰ در جلال آباد حضور یافت و از میدان هوایی تا محل بخاک سپاری جنازه احساسات مردم را بدقت مشاهده نمود و اخلاص مردم را نسبت به آن شاه مرحوم از نزدیک به چشم خود دید و باربار به زیارت قبر او قدم رنجه کرد تا مقام ارجمند او را در میان هموطنانش بهتر درک کند. همچنان او در مراسم تدفین ملکه آن شاه مترقی تاجلال آباد سفر نمود و بر قبر آن خانم هوشیار و فداکار گل گذاشت، و چشم دیدهای خود را ثبت کتاب خود نمود.

آقای پامیر در بخش اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مینویسد: «شاه(امان الله)خودش شخصاً لباس سرتاپا ساده ی وطنی با پیرهن یخن بسته به تن کرد و از عموم درباریان خواست تا از عین روش پیروی نمایند. بمنظور تشویق و تقویت صنایع داخلی، استفاده از تولیدات وطنی را مرجح و مثبت دانست. شاه جوان در کار تشویق و تبلیغ مبنی بر استفاده از تولیدات داخلی تا آنجا پیش رفت که هرگاه یکی از متعلقین خودش، درباریان و مامورین بلند رتبه اش ملبس با لباس غیر وطنی یا اروپایی می بود، فوراً توسط قیچی و بدون رعایت حتماً ظاهر امر، لباس او را قطع و پارچه میکرد تا تنبه شوند. موصوف معاشات مستمری، امتیازات قومی و درباری و حتا " استحقاق " طعام فامیلی سر دارانی را که از سالها بدینسو از آشپزخانه داخل ارگ شاهی برایشان فرستاده میشد، قطع نموده زنده گی طفیلی آنان را به سخره گرفت و اظهار داشت که کسی که کار نکند و زحمت نکشد، نباید دارای امتیاز و استحقاق باشد. ... موازی با اقدامات و طرح برنامه های اقتصادی، در بخش امور اجتماعی نیز کار و تلاش بعمل آورد. پس ، طبعاً اصلاحات اجتماعی وی درگوشه های رسوم، عادات، تمایلات فردی و سنت های دیر پای درون جامعه نیز تداخل مینمود. مثلاً، شاه

<sup>۱</sup>-افغان- جرمن آنلین،سخنرانی داکتر اسپنتا بناسبت پنجاه سالگی درگذشت شاه امان الله

میدید که اتباع وی هر کدام (حد متوسط) پنج متر پارچه را که عمدتاً از خارج وارد میشد، بحيث دستار به دور سر خویش می پیچاند و هرگاه تخمین شود که در آن روزگار، ده میلیون نفر دستار پنج متره به سر میکرده اند، جمعاً پنججاه میلیون متر پارچه ی نخ ی یا سُندی در سال، تنها بخاطر رعایت داشتن دستار به مصرف میرسید که نه تنها از رهگذر اقتصادی ضربه ی بزرگی محسوب میشد، بلکه از نظر حفظ و نگهداری، شست و شو و فعالیت های روز مره ی اقتصادی - اجتماعی نیز خالی از اشکال نبود. بنابراین، برای (ملت عزیز) خویش مشوره داد تا در عوض دستار از کلاه ساده استفاده نمایند.<sup>۱</sup>

داکتر عبدالله کاظم در مقالتهی دیگر، گزینه هایی از گفتار شاه امان الله را به استناد رونوشت های لویه جرگه ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ ش) انعکاس داده است که بهترین وقوی ترین سند میهن پرستی و استقلال خواهی و مردم دوستی و معارف پروری شاه امان الله بحيث مدافع سرسخت تعلیم و تربیت عصری در کشور بشمار میرود. گزینه هایی از آنرا در اینجا بازتاب میدهم تا مشت محکمی بر دهان بدخواهان و دشمنان استقلال و آن شاه ترقیخواه حواله کرده باشیم.

### «نام من در صفحات تاریخ قید و ضبط شدنی است!»

شاه امان الله مسؤلیت بزرگ خود را در برابر مردم و کشور چنین بیان کرد: «در همه امور به جزء منفعت شما و دولت تان دیگر امری را نقطه نظر نداده، عیش و عشرت خودم را همیشه قربان و فدای آرامی تان نموده ام. گمان نکنید که شما و کلا به منافع ملت کله جنبانی می کنید، حسیات و عشق و محبت خودم را نسبت به رعایای صادق ای خود بیشتر از جذبات هزار تنی از شما و کلا میپندارم و من بیشتر از شما در تحفظ مراتب شرعی و قواعد اسلامی و اساس مدنیه بذل مساعی میورزم، زیرا که نام شما را احدی بعد از مرگ به زبان نخواهد آورد و امان نام من در صفحات تاریخ با عملیات و اجراءات خوب و

<sup>۱</sup> پیکار پامیر، ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان، فصل چهارم

زشت من قید و ضبط شدنی است. شما بیشتر از یک خانه و چند قطعه زمین ندارید و اینقدر در امور جزوی و مسائل شخصی خویش قیام و اظهار جدیت و فعالیت میکنید.... من چطور در مقابل شرف و عزت و نام و ناموس کل مملکت محروسه افغانیه از شما در عقب خواهم ماند؟ من محض برای رفاه ملت و سرسبزی مملکت و منافع دولت خود کار میکنم و از خود غرض نفسی و مقصد شخصی ندارم.»<sup>۱</sup>

### «من از آن سلاطین و زمامدارانی نمی باشم که...»

شاه امان الله در یک ملاقات خصوصی با اعضای لویه جرگه خاطر نشان کرد: «من از آن سلاطین و زمامدارانی نمی باشم که بطرف ملت و رعیت خویش به نظر تحقیر نگاه و با الفاظ زشت و نازیبا با آنها مخاطبه کنم و یا از مصاحبه و مجالسه و رد و بدل هرنوع مذاکره با آنها محض تحفظ رعب (ترس) و هیبت پادشاهی تجنب (اجتناب) ورزم. نی! بلکه من از آن خادمان اسلامیان و فدائی های افغانستان میباشم که در راه ترقی و تعالی و رفاه و بهبودی سکنه مملکت افغان از هیچ نوع مجهودات (جهد) و مساعیات و تشبثات خویش خودداری نمیکنم و عموم ملت خود را مانند پدر، برادر، فرزند و قره العین (نورچشم) خویش انگاشته، مانند عاشق شیدا مال و جان و عیش و عشرت و هستی خود را فدای ترقیات ملت که آنها را مثل یک معشوق می انگارم، مینمایم. به آنها خوبتر بفهمانید که به نزد آن اشخاص مقبول و آن ذوات محبوب اند که آزادانه با من برطبق مقررات شرعیت و انسانیات درباره تعالیات و رفاه و بهبود ملت و مملکت و دولت مبحوئه (بحث) نمایند.»<sup>۲</sup>

### «بی علم نتوان خدا را شناخت!»

درزمینه فراگرفتن علم شاه امان الله به تأکید بیان کرده است: «اگر شما حقیقتاً

<sup>۱</sup> - رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۲۱

<sup>۲</sup> - رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۳۴

خواهان ترقی و برتری باشید، پس در تعلیم و تعلم، آموختن علوم و فنون زیاده بر زیاده بکوشید، امروز که ما علما و فضلا را به نظر عزت و احترام می نگریم، تماماً از برکت علم است. باید بیش از پیش در تحصیل آن بکوشید! ... نجات آخرت ما علم است! علم است که ما را برای مدافعه دشمنان و تعرض بر اعدای مان مقتدر میسازد... دین ما گاهی به ما چنین تعلیم نمیدهد که علاوه بر علوم اُخروی در مفاد دنیوی خود نکوشیم! دین ما ابداً اجازه نمیدهد که قوت و آلات قاتله بدست دشمنان ما بوده، آنها را بر علیه ما استعمال کرده و ما از آن محروم باشیم! شخصیکه علم ندارد، گویا در دین و دنیا ذلیل و خوار خواهد بود! از برای خدا علم بیاموزید تا خدا را بخوبی بشناسید!

حکومت شما و من عاجز کوشش ها کردیم و مکتب ها از برای تحصیل علم جهت اولادهاى شما ملت تشکیل دادیم، پس چرا کاهلی می نمایند و در اخذ علم تنبلی میورزید! عناد و خصومتی را که دشمن های شما دردلهای تان می اندازند که در مکاتب شما علم دنیا جاریست، کاملاً غلط است. (الحمد لله) همه شما عاقل و صاحب فهم هستید و خوب میدانید که فقط علم دنیا به مدارس ما جریان ندارد، بلکه تعلیمات دینی و مسائل اخروی و عقاید اسلامی در آنها به کمال خوبی و درستی تعلیم داده میشود.. از برای خدا اولادهاى خود را چرا در مکاتب داخل نمیکنید و در مقابل این همه زحمات و دلسوزی حکومت خویش، شما چرا تنبلی و کاهلی نموده بر حیات و زندگانی آینده پسران خویش حسرت نمیخورید. [والله] اگر شما به مکاتب نرفتید، خود را بدست خود خراب میکنید.<sup>۱</sup>

آخرین نمونه از این وطن پرستی شاه امان الله، تردید پیشنهاد هیتلر، رهبر آلمان نازی در جریان جنگ جهانی دوم در اوج پیشروی او بر رقبای سیاسی اش (انگلیس و شوروی) بود. خیرمحمد بایگان در کتاب "داستانهایی چند از تاریخ سیاسی" خود نامه های هتلر و شاه امان الله را نقل کرده است :

"نامه آدولف هتلر عنوانی شاه امان الله:

<sup>۱</sup> -افغان جرمن آتلاین، مقاله داکتر سید عبدالله کاظم، بمناسبت نود و دومین سالگرد استقلال کشور

"بعد القاب و تشریفات معموله، ما می دانیم که ملت آلمان و ملت افغان هر دو از نژاد آریین می باشند، بروی اساسات همنژادی و برادری دولت آلمان مصمم است که آن برادر گرامی، اعلیحضرت شما را در ظرف ۴۸ ساعت در افغانستان براریکه سلطنت دوباره قایم نماید. با احراز مقام سلطنت، دولت آلمان از شما متقاضی میباید که به مرزهای شمال کشور افغانستان به تعرض نظامی بپردازید که در برآوردن این مرام، دولت آلمان از اجرای هر نوع کمک دریغ نخواهد کرد. امید است که آن برادر گرامی این پیشنهاد ما را بپذیرند. با احترام. امضاء ادولف هیتلر

### جواب اعلیحضرت امان الله خان به ادولف هیتلر:

برادر عزیزم ادولف هیتلر! از پیشنهاد شما مطلع شدم. بایستی برای آن برادرگرامی خاطر نشان سازم که من به هیچ اسم و رسم خواهان تاج و تخت سلطنت در افغانستان نمی باشم. خاصاً تاج و تخت افغانستان بذریعه یک کشور غیر و لو هم نژاد و برادر بمن آماده گردد. آنهم مشروطه باشد بخواستهای سیاسی آن کشور غیر، من هیچگاه حاضر نمیشوم از برای گرفتن تاج و تخت سلطنت، حیثیت ملت افغانستان را پایمال کنم. امید است معذرت مرا بپذیرید. با احترام- امان الله<sup>۱</sup>

هرگاه بخاطر بیاوریم که هیتلر این تقاضا را از طریق موسولینی رهبر ایتالیا به امان الله خان (که در آن کشور بعنوان پناهنده زندگی میکرد) رسانده بود و امان الله خان با همه خطرات آن خواهش را نپذیرفت، میتوان میزان از خود گذری و وطن دوستی او را حدس زد. ولی اگر یک چنین تقاضایی از سوی پاکستان از رهبران تنظیمهای جهادی میشد، آیا آنها جرئت رد آن را داشتند؟ هرگز نه. بدون تردید هریکی از آنها، با خوشنودی حاضر میشدند که بعد از احراز قدرت، بلا وقفه علیه یک همسایه دیگر به نفع پاکستان، داخل جنگ شوند.

۱ - مجله آئینه افغانستان، شماره ۱۲۰، ص ۹۳

### دشمنی با قصردارالامان؟

قصر پرشکوه دارالامان، این یگانه آبدۀ مدرن و با عظمت تاریخی دورۀ امانی که نظیر آنرا در هیچ گوشۀ افغانستان نداشتیم، در نخستین ماه های تسلط حکومت مجاهدین در جنگ میان جمعیت اسلامی ربانی و حزب اسلامی حکمتیار در سال ۱۹۹۲ ویران گردید که دیدن آن امروز قلب هر انسان وطن دوست را جریحه دار میسازد.

قصر دارالامان، در دوران جنگ های شدید کابل (سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳)، نه محل دربار برهان الدین ربانی بود و نه پناهگاه گلبدین حکمتیار، ولی چرا این قصر که در یک گوشه دور افتاده از پایتخت واقع بود، از طرف دو رقیب عمده، هدف بمباردمان و گلوله باری توپ و راکت و انواع سلاحهای ثقیل و توپ های مخرب قرار گرفت و تا کاملاً ویران نگردید، میدان جنگ نیز از آن سو تغییر نخورد.

علت آن این بود که هر دو طرف جنگ مطابق پلان (آی اس آی) این قصر را مورد ضربات پرتاب هزاران راکت و توپ خود قرار دادند و تباه ساختند.

دگروال یوسف، افسر (آی اس آی) پاکستان در کتاب "سرباز خاموش" از قول رئیس آن سازمان اختر عبدالرحمن متذکر میشود که گفته بود: "کابل باید با فیر هزاران راکت و بمب ویران گردد!" و حکمتیار و مسعود و ربانی این دستور را صد در صد در عمل پیاده کردند.

اکثریت ما بخاطر داریم که در کشور ایران هم انقلاب اسلامی صورت گرفت، اما از سوی روحانیون ایران هیچ قصر و کاخ سلطنتی و آبدۀ تاریخی و هیچ شهری در آن کشور ویران نگردید، اما در افغانستان با ورود تنظیم های جهادی، شهر کابل به ویرانه و وحشتناکی مبدل شد و تمام وسایل و امکانات دفاعی و تاسیسات اقتصادی کشور ویران و نابود گردید، زیرا آی اس آی چنین میخواست و تنظیمهای جهادی ابزاری برای عملی کردن این خواست (سازمان استخبارات نظامی پاکستان) بودند.



قصر دارالامان، قبل از تخریب توسط مجاهدین حزب اسلامی و جمعیت



قصر دارالامان بعد از تخریب توسط مجاهدین تنظیمی

اعتراف میکنم که وقتی فرهاد دریا آهنگ "دیار من یقین من ، بهشت هفتمین من" را در درون این قصر ویرانه میخواند و میگوید: " بخانه خانه آرشی، بخانه خانه رستمی" و بلا درنگ سقف زخم خورده و سوراخ سوراخ شده و فرو ریخته سالون بزرگ آن قصر نشان داده میشود، من از دیدن آن قصر ویران که مایه مباهات برای هرافغان وطن دوست بود، خجالت زده می شوم و با خود میگویم کاشکی منسوب به این مردم نمی بودم.

شعر این آهنگ را قهار عاصی بنام احمدشاه مسعود سروده است و آقای فرهاد دریا آنرا تصنیف نموده و در عهد حکومت نجیب الله باربار میخواند و در سال ۲۰۱۰ آنرا در داخل و اطراف این قصر دوباره لبخوانی نموده است. انتخاب این قصر برای لبخوانی دوباره آن آهنگ، حکایتگر پیام تلخی از ویرانگری های تنظیم های جهادی است. آخر تشبیه کردن غارتگران وجنایت کارانی چون مسعود و گلبدین و ربانی و سیاف و امثال شان به " آرش" و "رستم"، آن دونماد وطن پرستی، یک تشبیه بیجا و دور از انصاف نیست؟

پایان



## مقاله پنجم

### شاه امان الله، رستم وطن پرستی و آزادگی

(نوشته شده در ۲۰۰۸/۸/۱۷)



در تاریخ معاصر افغانستان، بعد از احمدشاه بابا، در میان شاهان و شهزادگان و امیران و یا رؤسای جمهورکشور ( رهبران گروه های چپ و راست افراطی، در سه دهه اخیر) هیچ یکی از لحاظ وطنپرستی و مردم دوستی و عشق به آزادی و سربلندی کشورش و نیز از لحاظ ضدیت با نفوذ بیگانگان در امور داخلی وطن، باشاه امان الله غازی برابری کرده نمی تواند.

مردم حق شناس افغانستان، تا هنوز نام اعلیحضرت غازی امان الله خان، این شخصیت بزرگ ملی و فداکار را با احترام عمیق بر زبان می آورند، و قلباً او را

تکریم مینمایند. نام غازی امان الله خان با استقلال کشور پیوند گسست ناپذیر دارد و بی حرمتی به شخصیت او، در واقع بی حرمتی به استقلال و آزادی کشوری احترامی به خون های پاک ریختانده شده در راه حصول استقلال است. زیرا مردم افغانستان در تحت زعامت و درایت آن غازی مرد وطن پرست خونهای پاک خود برای استرداد استقلال ریختند تا آنها از کام استعمار به دست آوردند؟ مقام والای این رهبر وطنپرست و این شخصیت سیاسی افغان را، میتوان همین اکنون پس از گذشت قریب ۹ دهه بعد از حصول استقلال، هنگام شنیدن خاطرات بزرگان و ریش سفیدان هموطن به وضاحت تمام درک کرد و به محبوبیت معنوی او در میان ملت پی برد.

اعلیحضرت شاه امان الله خان غازی، شخص روشنفکر، صاحب نظر و متواضع و انسانی صمیمی و مردم دوست و به استقلال و اعتلای کشور سخت دلبسته و عاشق بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زبانزد مردم و او را محبوب القلوب همه ساخته بود. همین کرکتر و سجای عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشور و بخصوص اشراف زادگان نخبه ولایات کشور که به عنوان «غلام بچه گان» در دربار امیر حبیب الله حضور داشتند و با رموز دربار آشنا و از روش امیر منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای باز سیاسی بودند، بدور شاهزاده امان الله خان که با آنها علایق دوستانه و روابط رفیقانه داشت، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» یاد شدند، برداشتند.

بدین مناسبت نام شاه امان الله غازی با نام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» نیز پیوند ناگسستنی دارد و هرکسی که بخواهد تاریخ مبارزات مردم افغانستان را در سه دهه اول قرن بیستم مورد پژوهش و بررسی قرار بدهد، ناگزیر است تا از جنبش مشروطه خواهان اول و دوم و در رأس جمعیت «جوانان افغان» از شاه امان الله، شخصیت ترقیخواه، مهین دوست و محصل استقلال کشور یاد آوری نماید.

اندیشمند افغانی دکتور اسدالله حبیب در مقدمه رساله «دوره امانی» مینویسد: «در حالی که هرگز قصد بزرگداشت و آرایش رخدادها را ندارم، نمی توانم فراموش نمایم که برای امیر امان الله نیز نمونه های ستم و بیداد و معامله با انگلیس وجود داشت و آن راه ها در تاریخ کشور ما کوبیده تر و هموارتر بود تا سنگلاخی که او برگزید و سلطنت را برآن گذاشت.» دکتور حبیب می افزاید: «به نظر من امیر موصوف مانند اسلاف خویش همه مساعی را برای برانداختن رقبای سلطنت صرف نمود، بلکه از حلقه حفظ قدرت برون جست و به کارهای بزرگی مانند استرداد استقلال، ترقی و پیشرفت کشور و رشد علوم و فرهنگ و فراهم آوری رفاه مدنی معاصر برای مردم دست یازید. اقدامات وی با عادت دیرینه جوامع شرقی برابر نبود و هم به چشم دول غربی غیر عادی و خشن می آمد و شجاعت و عشق داغ او به پیروزی آرمانهایش بدون شک کینه انگیز بوده است.»<sup>۱</sup>

کمترین حق اعلیحضرت شاه امان الله برگردن ملت حق شناس افغانستان، تحصیل استقلال کامل سیاسی کشور است. بدون شک هرگاه او برضد انگلیس، بخاطر استقلال کشورش، مردم را به قیام و جهاد دعوت نمی کرد و مانند اسلافش با انگلیس کنار می آمد و از دستورات انگلیس در امور مملکت داری پیروی میکرد، شاید تا زنده میبود پادشاه افغانستان باقی میماند و تا وقتی که انگلیس نمی خواست، هیچکس دیگری برای جانشینی او قد علم نمیکرد. اما او که عاشق استقلال و سربلندی میهن و آزادی مردم وطنش بود، این پادشاهی و تاج و تخت را در قدم آزادی و استقلال کشورش گذاشت و در اولین هفته تاجپوشی خود و در اولین نطق چند ساعته اش خطاب به مامورین و شهربان شرافتمند کابل، درمسجد بزرگ عیدگاه، دم از استقلال عام و تام افغانستان زد و سلطنت خود را مشروط به کسب استقلال کامل کشور اعلان نمود و گفت: «اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و

<sup>۱</sup> - کاندیدای اکادمیسین دکتور اسدالله حبیب، دوره امانی، ۱۳۶۸، کابل ص مقدمه.

خارجی افغانستان بسر نهاده ام.<sup>۱</sup>» سپس از مردم آزاده افغان، طلب کرد تا او را در تحقق این آرمان بزرگ ملی یاری و مدد رسانند. اعلیحضرت امان الله خان در یک نطق دیگر خود در مسجد عیدگاه خطاب به عساکر و مامورین و شهریان کابل در حالی که دریشی سفر بری بتن داشت، گفت:

«ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی‌کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی‌کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیایید تا که سرهای پرغیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!»<sup>۲</sup>

شاه امان الله غازی به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ در دربار کابل طی نطقی در حالی که سفیر انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت: «من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی‌شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: «آنچه گفتم فهمیدی!» سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: «بلی فهمیدم.»<sup>۳</sup>

سپس شاه امان الله، خطابه‌های پی در پی ضد انگلیسی را در محضر شهریان کابل و طبقات و اقشار مختلف مردم ایراد میکرد و با استقبال بیدریغ توده‌های مردم مواجه میگردد.

در یکی از این خطابه‌ها شاه امان الله در مسجد عیدگاه گفت: «ای مردم شجاع و باایمان افغان! ای شیرمردان! حکومت برتانیه فریبکارانه و

<sup>۱</sup> - اسدالله حبیب، دوره اماتی، ص ۱۰.

<sup>۲</sup> - حاکمیت قانون در افغانستان، به اهتمام حبیب الله رفیع، چاپ ۱۳۷۸، پشاور.

<sup>۳</sup> - دبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه پوهاند زهما، پشاور ص ۸.

بیشرمانه دو مرتبه کشور محبوب ما را مورد حمله قرار داد و پنجه کثیف شان را در منطقه فرو می برند و میخوانند کشور ما را که آباء و اجداد ما در آن دفن شده مضحل سازند، عزت و آبرو وهم شخصیت و خصلت افغانی ما را نابود سازند، آزادی و خوشبختی ما را از بین ببرند...»<sup>۱</sup>

بیانیه های شدید ضد امپریالیستی شاه، محبوبیت او را در میان مردم توسعه و تحکیم بخشید. روز بعد هزاران نفر از شهریان کابل باشاگردان مکتب حبیبیه در مقابل سفارت انگلیس به مظاھرہ پرداخته و شعارهای ضد انگلیس میدادند.

شاه امان الله با اتخاذ سیاست ضد انگلیسی و مستقلانه خود روز تا روز در میان مردم محبوبیت کسب میکرد و با احراز چنین محبوبیتی است که پیکار عظیم خلق افغان را برای استرداد استقلال سیاسی کشور اعلان نمود و مردم شجاع افغانستان را برای سومین نبرد رھانی بخش ملی با دشمن شناخته شده یعنی انگلیس دعوت کرد.

مردم وطنپرست افغانستان به این دعوت شاه جوان خود لبیک گفتند و تا تاریخ ۳ می ۱۹۱۹ سپاه ۶۰ هزار نفری متشکل از اقوام مختلف ولی دارای احساسات برادرانه و آزادی خواهانه با سلاح کهنه ایکه طی جنگ های اول و دوم خود با انگلیس ها آنها بدست آورده بودند، آماده نبرد شدند. وسایل و مهمات اردوی جنگی افغانستان با اردوی بریتانیا که با مدرن ترین جنگ افزارها و طیارات جنگی مجهز بود، به هیچ صورت قابل مقایسه نبود. با وصف عدم تناسب مشهود کمی و کیفی نیروهای نظامی اردوی افغانستان در برابر متجاوزین ستمگر، مقاومت قهرمانانه از خود نشان دادند.

در تحت رهبری صادقانه و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت شاه امان الله غازی، استقلال سیاسی افغانستان حاصل شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت (۲۸)

۱ - حاکمیت قانون در افغانستان، ص ۱۱-۱۲

اسد ۱۲۹۸ش مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م). و افغانها از آن پس همین روز ۱۸ اگست مطابق ۲۸ اسد را روز استرداد استقلال کشور شناختند و از آن روز گرامی هرسال با حرمت فراوان تجلیل و تکریم به عمل می آید و همزمان با آن از اعلیحضرت مرحوم شاه امان الله غازی محصل استقلال کشور نیز با عزت فراوان نام برده میشود.

### حفظ استقلال و نقش معارف:

شاه امان الله بمناسبت تجلیل از نهمین سالگرد استقلال ضمن سخنرانی خود این سؤال را مطرح کرد که: «استقلال خود را چطور باید محافظه نمایم؟» «آیا با بیرق های رنگارنگ و تزئینات موجوده اینکار صورت میگیرد؟ نی! باید به قلوب اولادهای خود و نسلهای که از آن پیدا میشوند، حس وطندوستی و فداکاری را تولید کنیم، زیرا وقتیکه فداکار باشیم هیچ وقت استقلال از دست ما نخواهد رفت. در صورتیکه اولادهای صالح شما صاحب تعلیم و تربیت باشند، حاجت به ریختادن خون هم ندارند و محافظ آن معارف خواهد بود. در صورتیکه اولادهای تان فهیم و صاحب تعلیم باشند، حسودان و دشمنان دست خیانت خود را با این شرف و استقلال تان دراز کرده نمیتوانند. پس در [تقویت] معارف و تعلیم بکوشید و اولادهای خود را غرض تعلیم و تحصیل در ممالک متمدن و بزرگ دنیا فرستاده از خود دور کنید تا نتیجه کامیابی و دانش شان قوت الظهر بوده استقلال شما دوام کند».

شاه در همین سخنرانی علاوه کرد که: «ملت عزیز و محبوب من! اولاً تبریک این عید سعید استقلال را به همه شما عرض میکنم، ثانیاً تحسین های لطف کارانه شما و تقدیر های مرحمت شعارانه که ملت عزیزم بر خدمات من عاجز میدانید، همه از مراحم صمیمیت کارانه خود شما است... از لطف خداوند است که به من امداد کرده و از همت و فعالیت شما ملت محبوب من بود که امروز به این تفاخر نایل هستم، ورنه یک فرد مثل من عاجز که به فکر ترقی شما در گوشه ای افتاده بودم، کجا میتوانستم که ملتی را به این

بزرگی طرفدار خود ساخته، استقلال شانرا از کسانی که استقلال وطنم را مثل اژدها بدهن خود فرو برده بودند، بگیرم. چون خداوند به ما لطف و احسان کرد، پس امید قوی داریم این عطیه بزرگ خود را پس نگیرد و امید است که تا قیامت بردوام بماند... مرا یک فرد عسکر خدمتگار صمیم ملت خود بدانید، من رهنما شده نمیتوانم، بلکه یک نفر خدمتگار صمیم شما هستم. همچنین که تا حال در خدمت شما قوم نجیب کمی نکرده ام، امیدوارم که در آینده نیز در راه ترقی، حفظ ناموس و شرف استقلال شما یک لحظه درنگ نکنم.»<sup>۱</sup>

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد اماتی، در باره امان الله خان می نویسد: "این جوان در مقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب و حیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار و حزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر نکاویت سرشار، شهامت و بافهم مسایل سیاسی هر کس را تحت تاثیر خود قرار میدهد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تاهنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است. کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند."<sup>۲</sup>

برای درک مقام عالی شخصت اعلیحضرت امان الله خان، باید از خانم "ریه تالی ستیوارت" آمریکانی آموخت که برای شناخت روح بزرگ آن مردنامی افغان، از امریکا بلند شد و به لندن رفت و آرشیف های انگلیس را زیر وری کرد و سپس موزیم های هند و کتابخانه های کابل را ورق زد و بعد به

۱ - افغان جرمن آنلاین، ۱۹ اگست ۲۰۱۱، مقاله داکتر عبدالله کاظم بمناسبت ۹۲ مین سالگرد استرداد استقلال افغانستان

۲ - سایت بینوا، تیمورشاه یوسفزی، ملی تاریخ،

امریکا برگشت و کتاب "آتش در افغانستان" را نوشت. انتخاب عنوان کتاب "آتش در افغانستان"، کاملاً به درستی انتخاب شده است، زیرا از نظر نویسنده، قرار گرفتن یک مرد بیسواد که دشمن مکتب و تعلیمات عصری و ترقی کشور بود، به جای امان الله خان روشنفکر که عاشق تعلیم و تحصیل اولاد وطن و تعالی کشور بود، حکم آتشی را داشت که سراسر افغانستان را سوخت و آن را سالهای متمادی از کاروان تمدن به عقب برد.

امان الله خان، پیش از سلطنت زمانی که پدرش در زمستان به جلال آباد میرفت، در کابل باقی میماند و به صفت حاکم کابل از محابس دیدن مینمود تا معلوم کند که کدام اشخاص را پدرش زندانی ساخته و او زندانیان را آزاد میکرد و برای شان سفریه نیز میداد، حتی در زندان به بندیان کمک میرساند. امان الله خان، با پوشیدن لباس وطنی، پیراهن و تنبان، لنگی و کلاه و پوستین به سماوار هاو چایخانه ها میرفت و با مردم مخلوط میگردد و مردم اگر وی را می شناختند، باز هم چیزی نمی گفتند و در زمان سلطنت خود نیز عین روش را تعقیب میکرد. در مراسم فاتحه خوانی و سوگواری مردم شرکت میکرد. امان الله خان جوانی جذاب، صاحب قامت متوسط، روی گرد، چشمان سیاه و روشن بود که هرگز آرامی نداشت. در گفتار خود سعی میورزید تا طرف مقابل را بسوی خود جلب و جذب نماید.<sup>۱</sup>

خانم ریاتالی ستیوارت نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» در ادامه سخنان فوق می افزاید: «امیران سابقه افغانستان متکبر و مغرور بودند و تماس با ایشان دشوار بود، اما امان الله خان برعکس شخصیت دموکرات داشت و مانند هارون الرشید اکثر آبدون [گارد] محافظ در بازارهای شهرگردش میکرد و با مردم مخلوط و محسور میگردد. از تشریفات بدش می آمد و خود را مانند افغانهای دیگر حساب میکرد و احساس برتری نمی نمود. امان الله خان یک ملی گرای وطن دوست و پشتی بان آزادی شرق بود و خیلی ها شهرت یافت و

<sup>۱</sup> - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، ص ۲۰۲ - ۲۰۹



محافظه کاران را به وحشت انداخت، او صادق بود و در عصری ساختن کشورش خیلی ها جدی گردید، درختم سلطنت خود گفت: چون ترمرد علیه شخص وی است، لهذا نمی خواهد خون بریزد و بنا برین از سلطنت دست کشید و آرا به برادرش عنایت الله خان واگذاشت. درباریان بی کفایت به دورش حلقه زده بودند. همچنان حربه کفر را علیه وی به کار بردند و او را ضد اسلام دانستند، در حالی که وی یک مسلمان صادق بود.»<sup>۱</sup>

بقول نویسنده کتاب « آتش در افغانستان»: امان الله خان هر روز صبح در باغ قصر قدم میزد و مرغابی ها را نظاره میکرد و ساعت ۸ صبح به استثنای روزهای جمعه در دفترکارش حاضر می بود. در وقت نان مراجعین را به نان دعوت می کرد. کمتر برنج می خورد با آنهم قدری وزن داشت، عصرها چای می نوشید و در ضمن حرف می زد و می نوشت. تنها برای ادای نماز می رفت و باقی همه روز را کار میکرد. (لباس) های او را در دفترش نگهداشته بودند و اگر برایش نمی گفتند شاید برای دوماه الی سه ماه عین دریشی رامی پوشید. امان الله خان وضع اداری کشور را سرو صورت می داد... فامیل شاهی باطرز حکومت امان الله خان مخالف بودند، زیرا وی حقوق مستمری شان را قطع کرده بود، فرستادن غذا را از کارخانه دولتی به سردارها قطع کرد و کاکای خود (سردار محمد عمرخان) را مجبور ساخت تا در وزارت داخله کار نماید و میگفت سردار ها باید کار نمایند تا پول مورد نیاز شان را بدست آورند. امان الله خان هرگز معاش خود را از بودجه دولت نگرفت و باری چون به او گوشزد کردند که حقوق خود را بگیرد گفت: وقت اینکار را ندارد. اما روزی رسید که در غربت پولی برای اعاشه خانواده اش نداشت مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم برای خریدن نان خشک محتاج شده بود.<sup>۲</sup>

جناب محمد نسیم اسیر، فخر الشعراى افغانستان به مناسبت روز استقلال افغانستان احساسات قلبی خود را در غزلی چنین ابراز نموده است:

۱ - ریه تالی ستوارت، همان اثر، ص ۲۰۵

۲ - همان اثر، ص ۳۰

### امان الله غازی، سالار آزادی

بنام قوم افغان را که با پیکار آزادی  
گرفته بار، بار از دشمنان اقرار آزادی  
سرشته در خمیرش از ازل اوج سرافرازی  
نهفته در ضمیرش تا ابد پندار آزادی  
اگر سر بر فلک سایید ز فخر، امروز می زبید  
که او را آفریده دست حق سردار آزادی  
بنام است این که افغان تُو روتلوار دگر دارد  
گرفته در کف از مردانگی، تلوار آزادی  
به عزم جزم او کاخ جهانخواری فروافتاد  
رسانده تا به عرش از خون خود دیوار آزادی  
جهان گرچه به سختی باریارش امتحان کرده  
به جان مشتاق صلح است و علمبردار آزادی  
سر عزت رساند بر فلک آن مرد جانبازی  
که بگزارد سر تسلیم بر دربار آزادی  
ظفرمند است افغان تا بود طاق ظفر برپا  
شکوه مند است ملت تا بود مینار آزادی  
سری گر داشتم یکسر به قربان وطن کردم  
دلی گر داشتم گم شد به گیر و دار آزادی  
«امان الله غازی» را از آن تکریم باید کرد  
که پیش آهنگ نهضت باشد و سالار آزادی  
نسیم ارچند "اسیر" غربت افتادی بروخوش باش  
که باشد فرش راهت نعمت سرشار آزادی

## مقاله ششم

## توهین به اعلیحضرت شاه امان الله غازی،

## توهین به استقلال کشور است!

شاه امان الله غازی، آن شخصیت وطن پرست و آزاده بود که در نخستین ماه های قدرتش استقلال افغانستان را از چنگ استعمار انگلیس در ۱۹۱۹ حاصل کرد و برای مردم خود آزادی و عزت و افتخار کمائی نمود، و به همین خاطر مردم حق شناس کشور یاد او را همواره گرامی میدارند و هرگز راضی و خوشنود نمیشوند که کسی نامش را با بی حرمتی یاد کند و نسبت به او توهین و تحقیر روا دارد.

در هفته اخیر چون ۲۰۰۸، یکی از چهره های مکرر و ملوث، وابسته به اجانب بنام (لطیف پدram) با سبکسری و بی مسئولیتی سخنان زشت و دشنام های رکیکی به آدرس غازی شاه امان الله بر زبان آورد و به بهانه اینکه چرا غازی امان الله خان عده بی از اقوام پشتون را در صفحات شمال کشور اسکان داده است، با گفتن کلمات "پدر لعنت" و "دیوث" و غیره براو حمله ور شد و او را مورد هتک حرمت قرارداد. این کلمات از زبان لطیف پدram ابتدا از طریق سایت اینترنتی *Youtube* در میدیای جهان پخش گردید. سپس واکنش ها و عکس العملها در مقابل سخنان نابجا و خارج از عفت کلام لطیف پدram برای بار اول از سوی سایت های اینترنتی افغانها، بخصوص از سوی پورتال افغان-جرمن آنلاین و سایت بینوا و سایت لر اوپرافغانستان و سایت تول افغان، انعکاس وسیع یافت.

مردم حق شناس افغانستان با شنیدن آن سخنان ناشایسته نفرت عمیق

خود را بانوشتن مقالات و تبصره ها و اظهار نظرهای انترنتی و تلویزیونی و همچنان از طریق تدویر محافل اعتراضیه در کابل و پکتیا و خوست و پکتیکا و ننگرهار و کابل و هرات و مزار شریف و هلمند و قندهار، با یک راه پیمانی از طرف مردم حق شناس شهر جلال اباد تا مقبره آن مرحوم در سراج العماره، نسبت به لطیف پدرام، این رُجل بی شخصیت و دشمن افغانها ابراز داشتند. اعتراض کنندگان از دولت خواستند که لطیف پدرام را مورد پیگرد قانونی و محاکمه قرار بدهد تا درس عبرتی به تمام کسانی باشد که خود را به کشورهای بیگانه فروخته اند و با تخریب و توهین به افتخارات ملی و شخصیت های تاریخی افغانها قصد ایجاد تشنج های قومی را دارند. اعتراض کنندگان اظهار کردند که اگر دولت این مردک را به جزای لازم محکوم نکند، آنها خود انتقام این بی حرمتی را از لطیف پدرام خواهند گرفت.

د خوست بنار د جرگو په تالارکي یوه داسي لویه غونډه جوړه شوي وه چې د سیمي یوشمیر قومي مشرانو، دیني عالمانو د سیاسي اوتولنیزو گوندونو غړیو او مشرانو سرپرېره پکې په سلگونو ځایي اوسیدونکو پکې هم گډون کړی وو.

په دغه غونډه کی، د ملي کنگرې گوند مشر لطیف پدرام غندنه وشوه چې د هیواد ملي اتل غازی امان الله په اړه یې بدې ردې ویلي وې. غونډه له دولت نه د نوموړي د محاکمه کولو غوښتنه وکړه، او گواښ یې وکړ چې که محاکمه نه شي نو دوی به په راتلونکو ټولټاکنوکی په برخه اخیستلو غور وکړي.

د مجاهدینو ملي اسلامي شورا مشر مولوي محمد سردار خدران په غونډه کی وویل چې موږ له مرکزي دولت څخه په کلکه سره غواړو چې پدرام د محاکمې مېررته راکش کړي او که داسې ونه شي نو د خوست ولس به په راتلونکو ټولټاکنوکی په گډون کولو غور کوي ځکه د دوی په وینا ولس مشر

تردی مهال هیخوک هم له گریوانه راونه نیول چي قانون پري عملي کړي. له غونډې وروسته یولاریون وشو چي د بنارپه واټونو کې له ګرځیدو وروسته د غازي امان الله په ویاړجوړشوي مینارته ورغلل او په هغه یې د گلونو هارونه کیښودل. او په پای کې یې یوه پرېکړه لیک هم وړاندې کړ چي دولت یې د پدram په محاکمه کولو ټینګار شوی و. (بینوا وپیانه، دجولای ۲۵)

آژانس اطلاعاتی باخترنیز روز ۲۵ جولای گزارش دادکه: درنشتی که ازسوی "نهضت ملی تفاهم اقوام افغانستان" درکابل راه اندازی گردیده بود، نماینده گان برخی ازاقوام درسخنرانی های خود پیرامون شخصیت، تفکرآزادی خواهانه وتلاش شاه امان الله غازی بخاطر استرداد استقلال کشور اشاره کرده، گفته های لطیف پدram رئیس حزب کنگره ملی را توهین به ارزش های ملی کشورتلقی کردند وخواهان محمکه وی شدند.همچنان دراین نشست عبدالعلی سراج برادرزاده شاه امان الله خان در یک سخنرانی گفت: این حرکت پدram، یک حرکت منفی بوده، توهین به غازی امان الله خان یعنی توهین به ملت است.به گفته وی: غازی امان الله خان استقلال کشور را در وحدت ویکپارچگی ملت حاصل کرد.اشتراک کنندگان این نشست اعلامیه ای را نیز درمورد صادر نمودند. (۲۵/۷/۲۰۰۸ باختر آژانس)

دو روز بعدبازهم آژانش دولتی باختر، از تجمع روشنفکران ونویسندگان افغانستان درکابل به ارتباط سخنان سخیف وبازاری لطیف پدram چنین گزارش داد: «انجمن های نویسنده گان، روشنفکران و نماینده گان اتحادیه های مدنی امروز طی نشستی در کابل گفته های توهین آمیزلطیف پدram را در رابطه به غازی امان الله خان تقبیح و خواهان محاکمه و تبعید وی شدند.به گزارش آژانس باختر، درین نشست که در هتل انصاف در کابل تدویر شده بود، اشتراک کننده گان غازی امان الله خان را سمبول وحدت ملی و آزادی افغانستان دانسته، از دولت خواستند تاهرچه زودتر در قسمت محاکمه و تبعید لطیف پدram رهبر حزب کنگره ملی که به آدرس غازی امان الله خان سخنان توهین آمیز گفته اقدام نماید.درین نشست ساهره شریف عضو پارلمان، میرزا محمد خان

رئیس شورای خدران در کابل، فضل الهادی رئیس شورای ولایتی ننگرهار، داکتر عاشق الله معاون شورای ولایتی کابل، عبد العلی سراج برادر زاده غازی امان الله خان، محمد امین باوری رئیس جامعه فرهنگی افغانها در اروپا و چندتن دیگر طی سخنانی توهین به غازی امان الله خان را توهین به هویت و آزادی افغانها خوانده از دولت خواستند تا هرچه زودتر لطیف پدram را محاکمه و تبعید نماید. اشتراک کننده گان در پایان این نشست قطع نامه ای را صادر کردند که در آن از دولت خواهان محاکمه لطیف پدram شده بودند.» (۲۷/ ۷/ ۲۰۰۸ د باختر آژانس)

### قطعنامه مشرانو جرگه شورای ملی افغانستان

در مورد اظهارات غیر مسوولانه لطیف پدram (۲۹ / ۷ / ۲۰۰۸ د باختر آژانس) قطعنامه مشرانو جرگه شورای ملی افغانستان در مورد اظهارات غیر مسوولانه لطیف پدram رئیس حزب کنگره ملی علیه محصل استقلال افغانستان اعلیحضرت امان الله خان غازی!

مشرانو جرگه شورای ملی افغانستان اظهارات اخیر و کلمات توهین آمیز لطیف پدram رئیس حزب کنگره ملی را که از طریق رسانه ها بر علیه شخصیت ملی و سمبول آزادی افغانستان اعلیحضرت امان الله خان غازی نشر شد، شدیداً تقبیح نموده، قطعنامه ذیل را صادر مینماید:

۱- شخصیت و قیادت سیاسی و ملی اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی به حیث محصل استقلال و آزادی افغانستان از سلطه بریتانیا ی وقت، برای کافه ملت افغانستان و سناتوران شورای ملی قابل قدر و واجب الاحترام میباشد.

۲- اظهارات لطیف پدram بر علیه اعلیحضرت امیر امان الله خان شدیداً رد و محکوم میگردد .

۳- لطیف پدram به خاطر این اظهارات اش غرض بازپرس و مجازات به

ادارات عدلی و قضائی معرفی گردد.

۴- فعالیت سیاسی حزب کنگره ملی غیر قانونی اعلام و متوقف گردد.

۵- به هیچ کس اجازه داده نشود که علیه رهبران سیاسی، ملی و قهرمانان معرکه ها و جهاد افغانستان بی حرمتی نمایند.

ولسی جرگه تحقیق میکند:

موضوع اظهارات منسوب به پدرام در باره امان الله خان در مجلس نمایندگان افغانستان (ولسی جرگه) نیز مورد بحث قرار گرفته است. شماری از اعضای این مجلس تاکید کردند که نوار صدای منسوب به آقای پدرام را شنیده اند و قبل از تحقیق در این مورد نباید قطعنامه ای صادر شود. اما برخی دیگر در مجلس تاکید کردند که این نوار در رسانه های داخل و خارج شنیده شده است.

'مدرک' عبد الکریم ایماق، عضو مجلس نمایندگان گفت صدور قطعنامه پیش از دسترسی به مدرک در مورد اظهارات منسوب به آقای پدرام درست نیست. آقای ایماق گفت: "اگر در رابطه به غازی امان الله خان، نه تنها لطیف پدرام، هر کسی که همچو حرفهایی را گفته باشد، قابل سرزنش است. اما نکته اصلی داشتن مدرک است؛ پیش از (ملاحظه) مدرک هر گام دیگر تابع انگیزه های دیگر خواهد بود".

اما معین مرستیال، یک عضو دیگر مجلس نمایندگان بر این نکته تاکید داشت که اظهارات رهبر حزب کنگره ملی در رسانه های داخل و خارج شنیده شده است. آقای مرستیال گفت: "دوستانی که می گویند ثبوت (لازم است)، این نوار در تمام رسانه ها، در داخل و خارج از افغانستان در رسانه های تصویری پخش شده است". پس از بحث های جنجالی در مجلس نمایندگان در این مورد، محمد یونس قانونی رئیس مجلس اعلام کرد که پس از شنیدن نوار در این زمینه قطعنامه ای را صادر خواهد کرد.

### تظاهرات در کابل ۲۸ / ۷ / ۲۰۰۸

از سوی دیگر شماری از ساکنان کابل در واکنش به سخنان منسوب به لطیف پدرام، رهبر کنگره ملی افغانستان دست به تجمع زدند. در سخنانی که به آقای پدرام نسبت داده شده کلمات نامناسبی به امان الله خان، شاه پیشین افغانستان گفته شده است. این سخنان در سایت انترنتی یوتیوب منتشر شده است. تجمع کنندگان، اظهارات منسوب به آقای پدرام را اهانت به ارزشهای ملی خوانده و از دولت افغانستان خواستند رهبر کنگره ملی را محاکمه کند. آنها تاکید کردند که اگر دولت افغانستان لطیف پدرام را محاکمه نکند، به راهپیمایی های مشابه علیه او ادامه خواهند داد.

### تجمع اعتراضیه در هلمند: ۲۹ / ۷ / ۲۰۰۸

طبق یک خبردیگر هزاران تن از ساکنان ولایت هلمند اعم از بزرگان قومی، متنفذین و جوانان امروز در یک گرد همائی احتجاجیه اظهارات اخیر لطیف پدرام رهبر کنگره ملی را در مورد غازی امان الله خان شدیداً محکوم نموده خواستار محکمه وی شدند.

به گزارش آژانس باختر، حاجی نادرخان یکتن از اشتراک کننده گان این گرد همائی اظهارات پدرام را با الفاظ شدید محکوم نموده از دولت خواست تا وی را به جرم اهانت در برابر قهرمان ملی، ناجی و محصل استقلال کشور به زندان عمری محکوم و حزب وی را منحل سازد. وی او را جاسوس اجانب خواند. حاجی نادرخان، یکتن دیگر از بزرگان قومی اهانت علیه غازی امان الله خان را اهانت به ملت خوانده در کنار آنکه خواهان محکمه لطیف پدرام شد از دولت خواست تا حزب وی را منحل کند. گرد همائی با صدور قطعنامه ای پایان یافت.

### پدرام دی محاکمه، گوند بی دی رنگ شی

په هلمندکی دلطیف پدرام دوروستیوخرگندونوپه ویراندی احتجاجی غونده



اولاریون وشو دغه غونډه نن سهار (۲۰۰۸ / ۷ / ۲۹) داتوبجوپه شاوخواکي دهلمندولایت په مرکز لښکرگاه کي دسلگونوقومي مشرانو، رونداندواوخواناتوپه گډون جوړه شوه. په غونډه کي قومي مشرحاجي نادرخان دلطيف فدرام وروستی څرگندوني په سختوالفاظووغندلي اوزياته يي کړه چي فدرام ته بايددعمرې بندسزاورکړل شي اودده گوندې منحل اعلان شي، نوموړي پدرام دبهرنيانوجاسوس وباله. همدارازيوپل قومي مشرحاجي عبدالاحدهم دفدرام څرگندوني په کلکه وغندلي اوويي ويل چي مورډخپل تاريخي مسوليت له مخي دپدرام څرگندوني په کلکه محکومو، ده هم پدرام دپړديومزدوروباله اوزياته يي کړه چي دفدرام گونديابدلغوه اعلان شي، ده دفدرام څرگندوني دافغانستان له ملت سره لوی خيانت وباله اودده دمحاكمي غوښتنه يي وکړه. همدارنگه دغونډي يوه گډونوال ډاکترمحمدشرف نادري هم پدرام له اسلامي دين څخه بهروباله اوويي ويل چي فدرام بايدله هيوادڅخه وشړل شي اودده تابعت دورڅخه واخيستل شي اودولت بايدنورداسي کسانوگونونوته دفعاليت اجازه ورنه کړي. همدارازدغونډي يوپل گډون وال اودخوانانودملي ټولني مسؤل اجمل داوري دپدرام څرگندوني خورونکي وبللي اوزياته يي کړه چي دپدرام څرگندوني بايددهيوادهروگرې چي په هرقوم اونژادپوري اړه ولري په کلکه وغندي ترڅوپل کس داسي څرگندونوته زړه ښه نه کړي. همدارنگه په هلمندکي دقومونودشوراي ديوالي اوقومي مشرحاجي عبدالظاهر وويل چي فدرام که په ريښتياهم افغان وي نودنوروافغاناتوپه وړاندي به يي سپکاوی نه کاوه. ده پدرام بهرني وباله اوله دولت څخه يي په کلکه دهغه دمحاكمي غوښتنه وکړه.

دنننی غونډې په پای کي يوپړيکړه ليک صادرشوچي په يوه برخه کي يي راغلي(دهلمندټول قومي مشران، عالمان، ښوونکي، رونداندي اوتول خلک دپدرام دمحاكمي غوښتنه کوي، اودولت بايددپدرام داڅرگندوني عادي ونه گڼي اوپه وړاندي يي جدي اقدامات وکړي. په پای کي ټول گډونوال دسوله ييزلاريون په ډول دښارواتونوته راووتل اومردوي پدرام اودهيواددښمنان شعارونه يي ورکول. نعمت الله زهير)(افغان- جرمن آنلاين، آژانس باختري ۲۹ / ۷)

## تظاهرات در ولایات هرات و میدان وردک

در روزهای ۲۹ و ۳۰ جولای در ولایت میدان وردک، ولایت غزنی، ولایت فراه، ولایت خوست، ولایت هرات نیز محافل و تظاهراتی برضد لطیف پدram رئیس حزب کنگره ملی به راه افتاده بود و اشتراک کنندگان این محافل و این راه پیماییها از دولت خواستند تا لطیف پدram مورد بازخواست قانونی قرار گیرد، در غیر اینصورت، مردم خود حق لطیف پدram را کف دستش خواهند گذاشت. به گزارش بی بی سی، حزب افغان ملت، بزرگترین حزب سیاسی پشتونها، در ولایت هرات یک راه پیمانی برضد لطیف پدram سازمان داد و راه پیمایان پلاکاردهای را با خود حمل میکردند که عکس رئیس این حزب انوار الحق احدی و عکس های اعلیحضرت مرحوم شاه امان الله غازی را با خود حمله میکرد.

بی بی سی روز ۳۰ جولای از شهر هرات چنین گزارش داد: حزب افغان ملت تظاهرات علیه پدram در هرات، پس از تجمع در مقابل سائن مولانا بلخی هرات، به سوی ساختمان ولایت هرات به راه پیمایی پرداختند و شعارهایی علیه لطیف پدram سر دادند. در سخنانی که به لطیف پدram رهبر کنگره ملی افغانستان نسبت داده شده و از طریق سایت اینترنتی یوتیوب منتشر شده، از امان الله خان، شاه پیشین این کشور، با الفاظ نامناسبی نام برده است. راه پیمایان در هرات خواستند که لیف پدram به طور رسمی از مردم افغانستان پوزش بخوهد. در قعطنامه دو ماده ای تجمع کنندگان در هرات همچنین گفته شده "پدram با الفاظ رکیک و زشت خود به این رهبر بزرگ و ملی (امان الله خان) اهانت نمود و قلب تمام ملت افغانستان را در شرق، غرب، جنوب و شمال افغانستان جریحه دار ساخته است". معروف فضلی مسئول شورای ولایتی حزب افغان ملت در هرات به خبرنگاران گفت: این تظاهرات مسالمت آمیز در پی توهین لطیف پدram به شخصیت ملی و افتخار آزادی افغانستان (امان الله خان)، از سوی حزب افغان ملت با همکاری مردم هرات راه اندازی شده است.

در تردید بی شرمانه سخنان رئیس گنجره ملی، احساسات جوانان مردم در ولایت پکتیکا به غلیان آمده و ضمن برپایی یک محفل از اشخاص و تجار ملی، فیصله گردید که چون تا کنون از طرف دولت هیچگونه اقدامی علیه پدram صورت نگرفته است، بنابراین جایزه بی برای سرلطیف پدram وضع شد و اعلام گردید که هرکه سرلطیف پدram را بخاطر بی احترامی به یکی از افتخارات تاریخی شان قطع کند، میتواند مبلغ دوصد هزار دلار بدست آورد.

### د پدram پر سر دوه لکه دالره جایزه کی بنودل شوه

چهارشنبه ۳۰ / ۷ / ۲۰۰۸ (خبريال : ودان خوستی : په پکتیکا ولایت کی سلگونو خوانانو او سوداگرو دسی شنبی په ورځ (۲۹ / ۷ / ۲۰۰۸) د یوې لویې غونډې په ترڅ کی د ملي کنجرې د گوند مشر لطیف پدram وروستی څرگندونی وغندلی او د دوه د وژني پر سر یې دوه لکه دالره جایزه کیبنوده.

د پکتیکا ولایت د خوانانو د ټولني مشر وايي چې سوداگرو دغه گام وروسته له هغه اوچت کړ چې دولت د پدram د محاکمه کولو په کار کی تر دي دمه پاتي راغلی. د پکتیکا ولایت د خوانانو ټولني مشر وايي چې دغه غونډه د سیمه ییزو سوداگرو او خوانانو د ټولني لخوا جوړه شوې چې دولتي چارواکو پکې برخه نه درلوده. د سرچیني په وینا خوانانو او سوداگرو په دولت نیوکه وکړه چې د لطیف پدram په محاکمه کولو کی یې تر اوسه هیڅ ډول اقدام نه دی کړی. په غونډې کی سوداگرو اعلان وکړ چې دوی به د هغه چا د وژني په بدل کی چې ملي شخصیتونو ته یې سپکې سپورې ويلي دي دوه لکه دالره جایزه خانجرې کړي. د پکتیکا د خوانانو ټولني د مسوول په وینا سوداگرو دا هم وویل چې د دوه لکه دالرو د جایزي ترڅنگ به د سر او مال د ساتني په ترڅ کی هم خلکو ته پوره ډاډ ورکوي. په پکتیکا ولایت وروسته له هغه د پدram د وژني پر سر د دوه لکه دالرو د جایزي اعلان کیږي چې تیره ورځ ملي کنجرې گوند د خپل مشر د وروستيو څرگندونو سپناوی وکړ. (کابل پرس، به حواله سایت انترنتی تاند ۳۰ / ۷ / ۲۰۰۸)

به دنبال این عکس العملها، سخنگوی رئیس جمهور افغانستان می گوید نهادهای قضایی کشور در این مورد تحقیق خواهند کرد. BBC روز ۳۰ / ۷ / ۲۰۰۸ از قول همایون حمیدزاده سخنگوی دولت گزارش داد که: 'د هیواد ملی شخصیت ته سپکاوی شوی' د ولسمشر ویاند همایون حمیدزاده وویل شواهد بښي چې د افغانستان یوه ستر ملي شخصیت او د هیواد خپلواکی گټونکي ته سپکاوی شوی دی. افغان حکومت وايي چې ډېر ژر به ددغه هیواد امنیتی او عدلي ارگانونه د هغو څه په اړه چې د یوه گوند د مشر لخوا د افغانستان پخواني پاچا امان الله خان ته سپکاوی بلل شوی گام پورته کړي.

دایه داسی حال کی ده چې د تیري سی شنبی په ورځ د لوېدیز ولایت هرات سلگونه اوسیدونکو هم د ملي کنگری گوند د مشر پر ضد لاریون وکړ او د هغه د محاکمی غوښتنه یی وکړه. دغه لاریونونه د افغانستان په بېلابېلو ولایتونو کی له څو ورځو راهیسی روان دي. د ولسمشر ویاند وروسته له هغی د ملي کنگری د گوند د مشر لطیف پدram په اړه داسی خبری کوي چې د هغه له خولی د افغانستان د پخواني ټولواک امان الله خان په اړه له سپکاویو ډکی یو لړ خبری په انټرنټ او یو شمیر رسنو کی خپری شوی. د ولسمشر ویاند همایون حمیدزاده په یوه خبری ناسته کی وویل چې د هیواد ملي شخصیت ته د سپکاوی شواهد تر لاسه شوي دي. ښاغلي حمید زاده وویل، ولسمشری ته د هیواد له بېلابېلو برخو نه ډله ییز پیغامونه رسېدلي او پکی د ښاغلي پدram د خبرو غندنه شوی ده. هغه په کابل او نورو ولایتونو کی د خلکو لخوا شویو لاریونونو ته اشاره وکړه او هیله یی وښوده چې ډیر ژر به پولیس او څارنوالی په دې اړه گامونه اوچت کړي. خو ښاغلي پدram په کلیفورنیا کی له یوه تلویزیون سره په یوه بله مرکه کی د امان الله خان په اړه د خپلو ویناوو ننگه کړی.

بگزارش د باختر آژانس روز ۱۳ اگست ۲۰۰۸، نماینده گان یازده سازمان سیاسی واجتماعی امروز در گردهمایی در شهر مزار شریف، سخنان توهین آمیز لطیف پدram رهبر حزب کنگره ملی را علیه شاه امان الله خان تقبیح نمودند. خبرنگار آژانس باختر از شهر مزار شریف خبر داد: سخنرانان این

گردهمانی ضمن اشاره به احساس وطندوستی و کارنامه های شاه امان الله خان درزمینه، سخنان لطیف پدرام را نه تنها توهین به شخصیت ملی کشور بلکه توهین به تمام ملت افغانستان خوانده خواهان محاکمه وی از طرف دولت گردیدند. آنان همچنان با راه پیمایی به طرف پارک فردوسی، فوتوی بزرگ امان الله خان را در آن پارک نصب نمودند.

بدینسان روزهای ۲۲، ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و ۳۰ جولای و ۱۳ اگست ۲۰۰۸ روزهای تدویر محافل و ابراز احساسات مملو از نفرت مردم نسبت به لطیف پدرام در شهرهای مختلف افغانستان بود که از طریق تلویزیون آریانی کابل به گوش مردم افغانستان در سرتاسر جهان رسانده شد.

در هر یکی از سایتهای ملیگرای افغانی، ده ها مطلب در مورد سوابق ناهنجار و وابستگی های خایانه لطیف پدرام به کشورهای خارجی انعکاس یافت. در همین سایتها و نیز از طریق تلویزیون آریانا افغانستان از امریکا، بینندگان اظهار داشتند که لطیف پدرام، در دهه ۸۰ قرن بیستم عضو مخفی خاد در تحت هدایت شخص جنرال امیر محمد معاون وزارت امنیت دولتی، با نام مستعار (پامیر) کار میکرد و وظیفه اش گرفتاری آن عده از روشنفکران مستقلی بود که عضویت حزب بر سر قدرت را نداشتند. وی بعداً به هدایت خاد به پنجشیر نزد احمدشاه مسعود رفت و پس از چند سال مخبری به احمدشاه مسعود به ایران اعزام شد و در خدمت اطلاعات ایران قرار گرفت. در ایران وی هر از گاهی سری به سفارت افغانستان در تهران میزد و به بهانه احتیاج به پول از این پا آن عضو سفارت پول قرض میگرفت، ولی در حقیقت او اطلاعاتی در مورد افغانستان از زبان کارکنان سفارت جمع آوری میکرد و به استخبارات دولت ایران تحویل میداد. پس از سقوط دولت نجیب الله او دوباره به افغانستان رفت، مگر احمدشاه مسعود و ربانی به او وقعی نگذاشتند و او راهی ازبکستان و از آنجا به اروپا به کشور فرانسه پناهنده گردید. لطیف پدرام با بی حیانی میگوید که از کلمات افغان و افغانستان نفرت دارد. و چندبار از طریق رادیو بی بی سی نفرت و انزجار خود را نسبت به نام افغانستان ابراز کرده است. وی در اروپا حزبی به نام کنگره ملی

متشکل از روشنفکران تاجیک تبار انتی پشتون تاسیس کرد و خود را رئیس آن معرفی نمود. در سال ۲۰۰۴ خود را برای احراز کرسی ریاست جمهوری افغانستان نامزد کرد، مگر رأی مردم را بجز اعضای حزبش بدست نیاورد و از کاندیدای خود خجالت زده شد. از آن ببعد او با دامن زدن به اختلافات قومی و ستمی میخواید دوباره در کشور جنگ زده افغانستانرا به آشوب بکشد و خود از این آشوبها سود ببرد.

پدرام، بطور علنی از اخراج پشتونها از ولایات شمال افغانستان که از قرن‌ها به اینسو در آن مناطق بودوباش دارند، سخن میگوید و در اثر تبلیغات زهراگین وی، تاکنون هزاران خانوار پشتون مورد حملات وحشیانه گروه های جنگی عبدالرشید دوستم قرار گرفته اند و خانه و کاشانه شان به آتش کشیده شده و مال و دارائی شان به غارت رفته و ناموس شان مورد تجاوز قرار گرفته است. پس از سقوط طالبان در اواخر ۲۰۰۱ میلادی هزاران خانوار پشتون به بهانه همزبانی با طالبان مورد هجوم وحشیانه قوماندانان ائتلاف شمال قرار گرفتند و مجبور به مهاجرت به پاکستان و یا قندهار و جلال اباد، شدند. تمام ویا اکثر آوارگان در کمپهای قندهار و جلال اباد از ولایات کندز و فاریاب و سمنگان و هرات اند که با از دست دادن تمام دار و ندار خود با این روزگار افتاده اند.

پشتونها باید هوشیار و بیدار باشند تا کسی یا کسانی با تاریخ و افتخارات تاریخی و ملی شان بازی نکنند و آنها را مورد هتک حرمت قرار ندهد. این واکنشها و عکس العملها در برابر لطیف پدرام، سبب گردید تا او از این گفتار سبکسرانه و غیر قابل انکار خود خجالت بکشد و با بی حیائی از آن انکار کند. لطیف پدرام باید بداند که قوم باشهامت و سرنوشت ساز پشتون در این کشور (با وجود سی سال بمباردمان از سوی روس و امریکا و ناتو) تا هنوز نمرده است و توانائی دفاع از شرف، حیثیت، هویت ملی استقلال و تمامیت ارضی خود را در برابر هریبگانه پرستی دارند و جواب هر خاین ملی را به موقعش خواهند داد.

پایان

## مقاله هفتم

## سخنرانی پرمحتوای شاه امان الله در کراچی

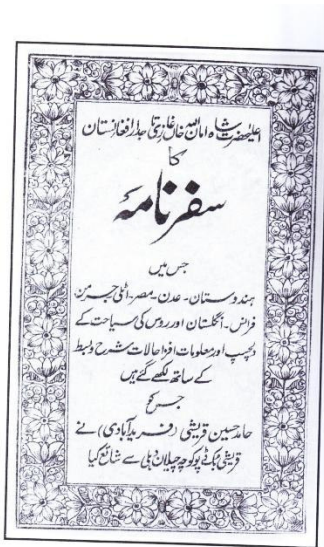
(داکتر سید عبدالله کاظم/ ۲۴ دسمبر ۲۰۱۲)

از آنجائیکه موضوع علل و انگیزه های سقوط دوره پربار امانی در این اواخر توجه محققان تاریخ معاصر کشور را به خود جلب کرده است و کتاب اخیر محترم داکتر زمانی متکی به اسناد معتبر نقش انگلیسها را در اینکار بیش از پیش متبلور ساخته است، لذا بی مناسبت نخواهد بود یکی از بیانیه های پرمحتوای شاه امان الله را که در آغاز سفر اروپائی خود حین اقامت دو روزه در کراچی بتاريخ ۱۹ قوس ۱۳۰۶ شمسی (۱۱ دسمبر ۱۹۲۷) در محضر عام ایراد کرد، به حیث یک سند مهم تاریخی عیناً اقتباس و خدمت علاقمندان موضوع تقدیم دارم. من مختصر این بیانیه را در کتاب «سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷»، تألیف استاد عزیز الدین وکیلی پوپلزانی قبلاً مطالعه کرده بودم<sup>۱</sup>، ولی چندی قبل کتاب دیگری بدستم رسید که متن مکمل این بیانیه را در آن یافتم.

<sup>۱</sup> - متن مختصر بیانیه در کتاب: «سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷»، تألیف عزیز الدین وکیلی فوفلزانی، چاپ دوم، سال ۱۳۷۹، پشاور، صفحه ۱۳-۱۵ دیده شود.

این کتاب را هموطن گرامی جناب سید عزیز الله مرموز از متن اصلی که به زبان «اردو» نوشته شده به دری ترجمه و در سال ۲۰۰۹ در لندن به چاپ رسانیده است.<sup>۱</sup>

نویسنده کتاب حامد حسین قریشی فرید آبادی و عنوان آن «اعلیحضرت شاه امان الله غازی تاجدار افغانستان کا سفر نامہ...» است که در سال ۱۹۲۸ در یکی از مطابع مسلمانان ہندی در دہلی طبع شدہ است.



قبل از اقتباس متن مکمل بیانیه شاه امان الله در کراچی، میخوایم پیرامون نقش انگلیسها در سقوط آن دوره و آوردن شخص مورد نظر بجای موصوف مطالبی را خاطر نشان کنم که شش سال قبل در مبحث مربوط به دوره امانی در کتاب «زنان افغان زیر فشار عنعنہ و تجدد» نوشته بودم و نیز در مقاله «نگاهی به علل و انگیزه های سقوط دوره امانی»

<sup>۱</sup> - کتاب «سفرنامہ اعلیحضرت امان الله خان به اروپا»، ترجمه سید عزیز الله مرموز، شامل بخش اول کتابی است که تحت عنوان «برگ سبز تازه از تاریخ معاصر کشور - گزارش سفر اعلیحضرت امان الله خان به اروپا و مقایسه شاه امان الله با حکمرمایان خلفش» توسط موصوف ترجمه و نگارش یافته و در ۲۰۰۹ در لندن به چاپ رسیده است. این بخش در ۱۷۴ صفحه اول کتاب گنجانیده شده و بخش دوم آن شامل «مقایسه شاه امان الله با حکمرمایان خلفش» توسط ایشان نگارش یافته و از صفحه ۲۰۰ تا ختم کتاب ادامه دارد. بدینوسیله از جناب آقای مرموز نسبت اهدا کتاب به اینجانب تشکر و ابراز امتنان میدارم و علاوه میکنم که تحفه پرمحبت شاتلفظ یکماه قبل بدستم رسید.



منتشره پورتال افغان - جرمن آنلاین ، مورخ اول سپتمبر ۲۰۱۲ به آن تماس گرفتم. کمال مسرت دارم که اکنون تحقیقات مستند محترم داکتر عبدالرحمن زماتی مهر تانید بر محتوای نوشته های قبلی من گذاشته است که اینک رؤس مطالب آن را محض جهت تداعی خاطر در اینجا با اختصار و ذکر صفحات کتاب ذکر میکنم:<sup>۱</sup>

- دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیسها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با شکست آنها در جنگ سوم افغان - انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث یک کشور استعمار شکن به دنیا معرفی گردید که شاه قهرمان این معرکه بود. انگلیسها از همان روز در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب گر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شنوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی همه جزء توطئه های بودند که ریشه های عمیق آنرا میتوان به وضاحت در ماورای سرحد جستجو کرد که همه این ریشه ها فقط از یک منبع یعنی انگلیسها آب میخورند.(صفحه ۱۷۴ - ۱۷۵)

- اینکه انگلیسها بجای شاه امان الله خواهان بقدرت رسانیدن چه کسی بودند تا متضمن منافع شان در افغانستان و منطقه باشد و از بین چندین مدعی قدرت در آنوقت یعنی هریک علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولیخان دروازی و سپه سالارمحمد نادرخان کدام یک مطلوب نظر شان بود، جواب واضح است که هیچیک به اندازه محمد نادرخان و برادران مناسبتر برای انگلیسها نبود. اما مشکل کار در آن بود که محمد نادرخان و اکثر برادرانش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و

<sup>۱</sup> - کتاب « زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تاریخی» تألیف این خدمتگار در ۶۰۲ صفحه در سال ۲۰۰۶ در کابل چاپ شده که بیش از ۷۰ صفحه آن به وقایع مهم تاریخی دوره امانی اختصاص دارد

آنها نمی توانستند از خارج اقدام نمایند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بناً بر این اساس، یک تکتیک برای این منظور باید طوری طرح میگردید که :

نخست توسط راه اندازی قیامها در شنوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد تا بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف گردد و در همین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. علاوه بر این، در اثر جذب قبلی بعضی اراکین پرقدرت دولت بسوی مخالفین، از یکطرف باید اطراف شاه خالی شود و ازطرف دیگر مقاومت قوای دولت در برابر گروه کلکانی خنثی گردد. در این وضع شاه راه دیگر نخواهد داشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا در این سناریو، قدرت بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آنوقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار نخواهد بود.

- در این تکتیک قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصون بماند، در آنصورت هیچ صدمه به شخص مورد نظر یعنی محمد نادر خان نمیرسد و حتی او میتواند ادعا کند که هدف از آمدنش به افغانستان همانا قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود که البته در اینصورت احتمال داشت او قدرت از دست رفته را در دولت باز یابد. (صفحه ۱۸۳ - ۱۸۴)

- با اجرای دقیق این تکتیک در عمل، آخرین تلاشهای شاه امان الله مؤثر نیفتاد و شاه مجبور شد تا از سلطنت استعفی داده به قندهار برود و بجایش حبیب الله کلکانی به قدرت برسد.

- پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیسها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار تلقی میشد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمد نادر خان و برادران بفوریت و بدون مشکل به سلطنت میرسیدند. با آنکه اینکار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نگردید و هشت ماه پرمشقت را در بر گرفت، اما بالاخره آرزوی دیرینه برآورده شد و سلطنت افغانستان به کسانی

تعلق گرفت که مطلوب انگلیسها و از اعتماد آنها برخوردار بودند. (صفحه ۲۱۳)

- بعضی از محققین به این نظر اند که هیچ سندی مبنی بر دخالت انگلیسها در اینکار در دست نیست، چنانکه میگویند نشرات دولتی کابل نیز در آنوقت مداخله انگلیسها را در قیام خوست رد کرده است. در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها مثل همه کشورهای استعماری در همچو موارد جداً سعی میکردند که هیچ سند و مدرکی را مبنی بر دخالت خویش در زمینه بدست ندهند، تا مبادا موجودیت سند، موجب بی اعتماد شدن شخص مورد نظر شان نزد مردم عوام گردد. لذا فقدان سند معنی عدم مداخله را نمیدهد. اینکه چرا حکومت افغانستان دخالت انگلیسها را در قیام خوست بعداً تردید کرد، واضح است که حکومت نمیخواست بعد از سرکوبی قیام، مناسبات سیاسی خود را با انگلیسها تحت الشعاع آن قضیه قرار دهد. پالیسی رژیم امانی در آنوقت داشتن روابط حسنه و عاری از تشنج با انگلیسها بود. (صفحه ۱۳۴)

اکنون برمیگردم به بیانیه شاه امان در کراچی که بطور فشرده حاوی چند نکته بسیار مهم ذیل میباشد:

۱ - تأکید شاه بر اینکه او «خدمتگار مردم» است، برای رد این شایعه بود که نمایندگان انگلیس قبل از ورود شاهسرحد هندوستان گفته بودند که شاه امان الله تمام اختیارات را از ملت گرفته و در هر کاری مستقل و بدون فتوا و مشورت ملت اقدام میکند.

۲ - تأکید شاه بر رد استبداد و تساوی حقوق مردم بدون هیچ نوع تفوق قومی، نژادی و لسانی و مذهبی.

۳ - انتقاد صریح و جدی بر فعالیت ها و تبلیغات یک عده علمای متعصب دین، ملاهای تنگ نظر و پیران طریقت که از حقایق دین مبین اسلام فاصله گرفته و درگرو نفس قرار دارند و مخلوق خدا را بسوی گمراهی و خرافات میبرند. اکثر آنها از خارج بخصوص از هند برتانوی بخاک افغانستان نازل شده

اند، ولی ریشه و رشته به بیرون سرحدات دارند و در وطن ما جال های از فریب و خدعه گستراننده، ریشه ها و رشته حساس و ظریف اجتماعی ما را بادندان متأثر می سازند.

۴ - رد آنچه که یک عده پارسی های مقیم سند در پیام خود مبنی بر اینکه گویا «افغانستان فرزند ایران است!» بیان کرده بودند.

۵ - تأکید بر اصل احترام به حقوق یکدیگر، پرورش روابط برادرانه و دوستانه در روح و ضمیر و اجتناب از اختلافات بی مایه و بی پایه.

شرح مبسوط نکات فوق اینک با ارائه متن مکمل بیانیه اعلیحضرت در کراچی - مورخ ۱۹ قوس ۱۳۰۶ شمسی (۱۱ دسمبر ۱۹۲۷) تقدیم میگردد:

### شروع بیانیه:

«من از همه برادران هندوستانی نهایت شکرگذارم که آنها بسیار با خلوص و محبت تمام از من خیر مقدم بعمل آوردند. از وقتی که به سرزمین هند قدم نهاده ام، تا همین لحظه ملت هند از حد زیاد اظهار لطف و محبت کرده اند، بخصوص از تمام هندوها و سیکها و فارسی ها که با احساسات پرشور و جذبات مفرط از من خیر مقدم انجام داده اند، از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان دارم.

حضرات! شما در متن سپاسنامه خویش متذکر شده اید که گویا من با رعایا پیش آمد و برخورد منصفانه و سلوک مربیانه انجام میدهم. من به ارتباط این مهم میخوام اکیداً به شما گوشزد و تفهیم کنم که: من همواره وقتاً فوقتاً و بدون شک به آنها گوشزد و ذهن نشین کرده ام که بنده خدمتگذار رعایا هستم و این خدمتگذاری من کدام گفته فریبنده تشریفاتی نه، بلکه یک حقیقت منطقی است، فی الواقع من خویشتن را خدمتگار ملت می پندارم. (نعره های تحسین و مرحبا)

## عزیزان من!

این حقیقت باید به شما روشن شود: در زندگی من مهمترین و ارزشمندترین مقصد و هدف صرف این است تا بتوانم رعایا را تا سرحد فوز و فلاح، اعتلا و ترقی و سعادت برسانم. سعی و تلاشم جریان دارد تا حتی الوسع منافع ملی شانرا در پرتو آزادی و استقلال تأمین کنم.

هرگاه اطمینان و اعتماد ملت در زمینه حاصل گردد و به آن منزل و هدف نهایی که نهضت و ترقی کامل است، قریب گردند، آنگاه من احساس آرامی روحی و مسرت قلبی خواهم کرد و سپاس خداوندگار را بجا خواهم آورد.

واقعیت این است که تکلیف رعایا، تکلیف من و آرامی آنها، آرامی درونی و روانی مرا فراهم میدارد. این جزء کرکتر و سجایای من گردیده که آواز و صدا و احياناً فریاد رعایا را با تعمق و توجه، باهوش و گوش سمع نموده با درنظر داشت توقعات و خواهشات مطلوب و منطقی ایشان میکوشم ترتیب اثر داده شود. هرگاه من کار و عمل مفید و مؤثری انجام میدهم که در آن رضا و رغبت رعایا نیز محسوس میشود، بدون شک برای من نیز خوشی و سرور زایدالوصف دست میدهد. با همه احساس قلبی که همچو موهبت وجودم را فرا گرفته است، از درگاه خدای بی نیاز با عجز التماس می نمایم و مساعدت می طلبم که در راه خدمت صادقانه ملت توفیق عطا فرماید. (نعره های تحسین)

## برادران من!

در حدود سلطنت من هر شخص، خواه مسلمان یا هندو و همچنان قوم و قبیله و تبار دیگر، همه رویهمرفته حقوق «مساویانه» دارند و خودم شخصاً از لحاظ وابستگی های گوناگون قومی و نژادی و لسانی اندک تفوق طلبی و ارجحیت و برتری را در جامعه نفی و جداً رد میکنم.

آن عصر و زمان سپری شده که کشورها در رنج و الم «استبداد» ناشی از تبعیض گرفتار بوده و فرامانروایان مملکت و امرا و خان و خوانین و ملک و

رؤسای قبائل صاحب عزت و راحت بودن و غربا و مساکین و مردمان بی پناه و بی بضاعت، صرف برای فرمان بردن و اطاعت به مثابه محکومین بسر می بردند. ما شاهد تغییر و تحول زمان خود هستیم، این تغییرات سریع و چشمگیر بنا به حکم زمان حق و حقوق و عدالت و مساوات جوامع بشری را در ساحات ملی و بین المللی نیز در قفا دارد، علی الرغم لجاجت ها و سرشخی ها، غلامی و بندگی و بردگی و به زنجیر کشیدن ها رنگ باخته و دارد تحویل انزوا و اضمحلال و به گونه رو بزوال می رود.

تمام اهل کشور ما از نگاه مراتب اصولی و قانونی و حقوقی، حق مساوی دارند، احدی حق و امتیاز آنرا ندارد که هر نوع فضیلت و برتریت و اقتدار را بدون استحقاق در حیطه قدرت خود حفظ و طوری بنمایاند که گویی همه را به ارث آورده و در آن ملکیت و تصاحب دارند. این در جهان به تجربه رسیده که زورگویی ها با قانون فطرت و طبیعت در تضاد است، چه من باین امر باور و ایمان دارم که تمام انسانها در یک مقام مساوی قرار دارند و تنها فضیلت و تقوا ما را از هم تفکیک میتواند. (نعره های تحسین)

### عزیزان!

اگر احساسات بعضی ها جریحه دار نشود، یک سخن را باید وضاحت دهم: در عصر کنونی ملاحی متعصب دین و مذهب ما را درید خود بطوری آورده اند که به آن وضع اسفناک و تأثر آور بخشیده اند. ملاحی تنگ نظر و پرطمع و نفس پرست پیش چشمان همه ما مذاهب را بدنام و رسوا کرده، در ضمن بندگان ساده دل خداوند «ج» را در گمراهی آماده میسازند و جوامع اسلامی را به خطر روبرو میکنند. منظور از اتخاذ دین و مذهب میان جوامع بشری بندگی و خداپرستی است، بندگان خالق متعال باین امر نیز مکلفیت دارند تا میان خود حسن سلوک و زیست باهمی داشته، تجاوز را گناه بشمارند و یکی از اهداف اسلام در جامعه انسانی نیز همین شیوه است و هر مسلمان وظیفه دارد تا به گونه ای مخلوق خدا به خداپرستی و تقوا رهنمود باشند و با در نظر

داشت مذاهب مختلف سلوک و برخورد انسانی را اتخاذ و ترویج بدارند. چون پروردگار خالق عالمیان است و این واقعیت در نظر باشد و تفهیم گردد که درقبال این عالم فانی یک عالم باقی وجود دارد و کسانیکه با بندگان و مخلوقات خدا و خالق بی نیاز به نحوی از انحاء و رنگی از رنگها و نامی از نامها و عنوان ها جفا روا میدارند، گونی با دین و آیین جفا روا میدارند.

### برادران!

در اینصورت انسانهای که باجرس قافله جهان و حیات بشری روان اند، در سفری که پیش رو دارند باید ذخیره و توشه ای از حسنات داشته با خود حمل بدارند. باقبول این اصل مسلم به منظور تزکیه نفس، عبادت خداوند «ج» بهترین راه رستگاری تأکید شده و به ارتباط مسائل دنیوی، جهت فوز و فلاح معاملات در میان آمده و دستورالعمل های مطرح و تدوین و ترویج و مرتب گردیده که یکی از مهمات آن اتخاذ شیوه جهان بینی وسیع و روابط نیک با کشورهای و اقوام عالم بوده ایجاب دوستی ها و محبت ها دارد که مطابق با دستورالعمل ها و میثاق ها صورت پذیرد.

محبت با انسانها و هموطنان از تعلیمات بزرگ دینی و مذهبی است و

نمیشود درچوکات آشیانه و لانه خود منجمد بمانیم. لیکن جای بسیار تأسف و تأثر است که برخی از ملا های بی اطلاع از اصل مزایای دین و مذهب، پیرو نفس و خواهشات نفسانی خود گردیده از راه صفا و هموار دین انحراف و انصراف نموده مورد استعمال اغیار قرار میگیرند و ناگزیر میشوند دین را تحریف کنند که این اعمال آنها انجام خطرناک دارد.

قرون ماضیه که علمای حقیقی و حقیقت جو بسیار داشته حق پرستی و حق جوئی شعار شان بود، باذهن و ضمیر روشن و قلوب پاک عمل میکردند که راه منصفانه شان همواره روشن و تابناک مینماید. بنا به شهادت اسناد تاریخی آنها آنقدر به احکام الهی و شرعیت غرای محمدی (ص) پایبند بودند که در پرتوفهم و دانش و تعالیم اسلامی از جاه طلبی و نفس پرستی جداً احتراز

داشتند، چون پرهیزگار واقعی بودند و پروردگار در پاداش به آنها حرمت و عزت و شهرت جاودان عطا فرموده است. در عصر موجود عده ای بنام و عنوان علمای دین، خصوصیات اصیل و ممتاز فضیلت دینی و مذهبی را رها کرده، ظاهر داری را به منظور نفس پرستی اختیار نموده اند و به همین لحاظ کسی به اعمال آنها به حیث رهنما ها واقعی نمی گذارند، درهرجا خوار و ذلیل شناخته میشوند، سخنان و سوسه کننده شان در نهایت مضار جامعه را فراهم و دولت های صالح و غمخوار جامعه را پریشان و ناآرام ساخته به آسیب بیگانه آب میریزند.

قماش دیگری که بجای مفاد در جامعه، مضار شان محسوس است، پیرهای نامقدس و صوفی نماهای کاذب و شیخ های نفس پرست سربراری های جامعه ای غرق در جهل اند که اکثر این گداهای متکبر از خارج بخصوص از هند برتانوی بخاک افغانستان نازل شده اند ولی ریشه و رشته به بیرون از سرحدات دارند و در وطن ما جال های از فریب و خدعه گستراننده، ریشه ها و رشته حساس و ظریف اجتماعی ما را با دندان متأثر میسازند و مخلوق خدا را به گمراهی و خرافات میبرند. به من واضح معلوم است که به همین منوال فقیرنماها از افغانستان به هندوستان داخل میشوند و عاقل و باطل و کاهل در مسیر راه ها میخزند و بعضاً با مهارت مردم را به هیجان می آورند. من با عبارت صاف و پوست کنده و بدون حاشیه روی میگویم که چنین پیران کاذب تشنه مریدان جاهل و امثال آنها مایه بدنامی و احياناً بریادی وطن و مردم و ملک و مملکت اند، چون از خدا دور اند و همچنان اینها اند که برپیکر پاک و پاکیزه دین و مذهب مقدس لطمه و آسیب میرسانند، به تعلیمات مذهبی صدمه میزنند و انواع بدنامی ها را مهیا میکنند و در نهایت دین مقدس و عالیجاه و عالی مقام مسلمانان را در محضر جهانیان منحط و خرافاتی جلوه میدهند. در اینصورت من به صراحت میگویم که چنین ملاها و صوفی نماها و پیران تجارت پیشه و طرز العمل شان در جامعه منزجر هستم و حتی اظهار نفرت دارم (نعره های تحسین)



بر علما و مشایخ و پیران که خویشتن را رهنمایان دین قلمداد میکنند، هنوز موقع در دست دارند تا به اعمال خود تجدید نظر اصلاحی بعمل آورند و پیرامون آن خواسته های زشت خویش که در عصر امروز و فردا بازار گرم ندارد و چسپ و صدق آن در جامعه دشواریها بار می آورد، قهر و غضب خود را حفظ و سرکوب کنند و عکس آن اگر در راه سعادت جامعه سعی و تلاش نمی ورزند و یا نمی توانند، لاقلاً از سنگ اندازی های متواتر و نفوس پرستی های افراطی و سیرنشدنی و مبالغه آمیز بکاهند و در برابر مردم ساده دل و بی بضاعت از فشارهای غیر مرئی و روانی کم کنند تا مبدا مقام و احترام شان در جامعه از ریشه و کن و بن ویرانگردد. از دین و مذهب سوء استفاده بردن نزد خالق متعال گناه کبیره محسوب میشود.

اجازه بفرمائید چند سخن مختصر در موضوع دیگری بعرض برسانم:

در سپاسنامه برادران پارسی سندی چنین جمله تذکر رفت: «افغانستان فرزند ایران است!»

من با این گپ و قوف و باور ندارم که افغانستان باستان و کهن که تاریخ درخشان چهار هزار ساله دارد، فرزند کشوری باشد، درحالیکه خودش از نگاه تاریخی در مقام پدر کهن قرار دارد.

بهر حال میخوام باین اصل تأکید کنم که زمان و عصر ما حالا زیاد سر مسائلی که کی پدر و کدام فرزند است، فکر نمیکنند. بلی! ملت های روشن بر اصل محکم بیوندها و متحد شدن ها و تساوی حقوق برادری و برابری ها می اندیشند و اصل اسلام بنا به امر خداوند متعال مشوق و رهنمود برادری ها و برابری ها است. (نعره های تحسین)

من وقتی از کابل حرکت میکردم، متجاوز از سی هزار نفر برای وداع جمع شده و این ازدحام را مردمانی از مذاهب و اقشار و اقوام مختلف تشکیل داده بودند. من آنجا نیز به نحوی و گونه ای تفهیم و خاطرنشان کردم که از نگاه من همه مساوی المقام اند و همه را برادر خود میخوانم. من برای سنی ها

و شیعه ها این نکته را گوشزد میکنم که من یابند قانون اسلام هستم و گاهی از اندیشه های احياناً جداگانه شیعه ها و سنی ها متأثر نبوده و نیستم، چون من بلا استثنا خدمتگار تمام رعایا میباشم و من به اصل این گفته باور و ایمان دارم و سخت معتقد باین گفته جاودانه هستم:

بنی آدم اعضای یک دیگراند      که در آفرینش ز یک جوهر اند

چو عضوی بدرد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

باتوجه باین اصل وقتی برای شخصی تکلیف عاید میگردد، من نیز احساس تکلیف و بیقراری میکنم. التماس دارم هرفرد باین حقیقت غور و تعمق کرده با بندگان خدا(ج) حسن سلوک را دریغ نکنند و در زمینه سخاوتمند باشید.

من به شما برداران نصیحت کنان میرسانم که با همدیگر و هموطن تا منصفانه معامله داشته به حق و حقوق مقابل تان احترام بگذارید و بیش ازین اختلافات بی مایه و بی پایه را دفن کرده بجای آن روابط بردارانه و دوستانه را در روح و ذهن و ضمیر تان پرورش بدهید و باخوشی و سرور زندگی بسررسانید.

یک جمله کوتاه باید بگویم که من مهمان و شما میزبان من هستید، باین لحاظ اجازه بفرمائید صرف چای خوری کنیم و حضرات شما نیز همراهی ما در مجلس خوشی و چای خوری اشتراک بفرمائید.»<sup>۱</sup>

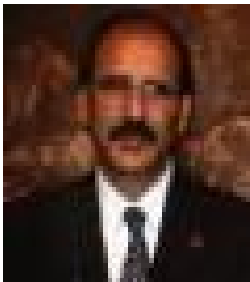
(ختم بیانیه)

۱ - داکتر سید عبدالله کاظم: یک بیانیه مهم تاریخی، افغان جرمن آنلاین، ۲۴ دسمبر ۲۰۱۲

## مقاله هشتم

## مقالات تاریخی داکتر زمانی در باره توطئه های انگلیس ،

## مشت محکمی بردهن دشمنان غازی امان الله



یکی از ویژه گی های پرداختن به کار تاریخ و تحقیقات تاریخی ، حوصله مندی برای رجوع به آرشیف های اسناد و مدارک سری و محرم و دقت در جمع آوری اسناد تاریخی است. بدون حوصله مندی و دقت در تمیز دادن اسناد اصلی از اسناد جعلی، حقیقت از دروغ ، سره از ناسره ، واقعیت از خیالبافی و گزافه گویی ، ارائه یک کار تحقیقی بی عیب و یا کم عیب مشکل خواهد بود.

محقق و پژوهشگر وظیفه دارد تا برای کشف حقیقت تاریخ، با مراجعه به آرشیف های معتبر اسناد تاریخی- سیاسی دوره مورد مطالعه را با دقت تمام تحت بررسی قرار دهد و از میان انبوه عظیم اسناد کوتاه و طویل و ثقه و ناثقه و مدارک مبالغه امیز یا بدون مبالغه، آنهایی را برگزیند که عاری از دروغ و گزافه و یا دارای احتمال کمترین دروغ باشد. وقتی این اسناد و مدارک جمع آوری گردید، محقق موضوع می باید در هنگام تدوین و تألیف این اسناد هر پدیده سیاسی - تاریخی را از ابعاد مختلف آن مورد بررسی قرار دهد. این ابعاد شامل شرایط زمان و مکان و عوامل درونی و بیرونی ظهور یک پدیده میشود.

باید توجه داشت که هر پدیده سیاسی- اجتماعی وابسته به شرایط داخلی و خارجی و وابسته بزمان و مکان معین می باشد، همانگونه که یک پدیده مراحل ظهور و صعود خود را برطبق شرایط داخلی و خارجی می پیماید، به همان گونه نزول آن پدیده نیز وابسته به شرایط داخلی و خارجی و زمانی است. در دگر گونی های پدیده های سیاسی- اجتماعی هیچگاه یک بُعد مطلق نداشته نمیشود، فقط با در نظر داشت ابعاد چهارگانه است که یک پدیده شکل میگیرد و قوام می یابد و یا رنگ می بازد و از میان میرود. محقق می باید همه ابعاد را در بررسی های تاریخی مد نظر داشته باشد، چه گاهی بُعد خارجی بر بُعد داخلی تفوق دارد و زمانی بُعد داخلی بر بُعد خارجی در زمان و مکان معین موثرتر عمل میکند. مصداق های عینی این پدیده های سیاسی و اجتماعی را میتوان در برخی از کشورهای عربی افریقا و شرق میانه از دو سال بدینسو مشاهده کرد.

شاید شرایط سیاسی- اجتماعی در کشورهای عربی بدتر و سخت از شرایط سیاسی اجتماعی کشور ما نباشد، و مردم ما از جهت فقر اقتصادی در سطح نازلتر از کشورهای مزبور قرار دارند، ولی از آنجائی که جامعه ما از لحاظ سواد و آگاهی و دانش سیاسی در سطح مردم تونس و مصر و سوریه نیستند، با در نظر داشت نقش حضور نیروهای بین المللی و استخبارات خارجی در کشور، مردم ما تا هنوز قادر به خیزش عمومی برضد استبداد جنایتکاران جنگی و مافیای دولتی غصب ملکیت های شخصی و دولتی نشده اند. هر چند جوانه هایی از این نارضایتی عمومی در تظاهرات برخی از احزاب سیاسی (مثل حزب همبستگی) و (جوانان آزاد افغانستان) به مشاهد رسید که با راه اندازی تظاهراتی در کابل و هرات و ننگرهار، تصاویر مجرمین جنگی و متهم به جنایت علیه بشریت را به آتش کشیدند و نفرت و انزجار خود و مردم را نسبت به آنها ابراز داشتند، ولی هنوز شرایط داخلی و خارجی برای یک قیام عمومی برضد استبداد داخلی و سرنگونی رژیم فاسد و مافیای دولت کابل فراهم نیست.

با در نظر داشت همه شرایط بالا، شیوه پرداخت و بیان یک پدیده بزبان

مورد استفاده نیز نقش ارزنده ای در درافهام و تفهیم موضوع تحت بررسی دارد، بدون تسلط بر ادبیات معیاری زبان رسمی، تمام زحمات محقق بر باد میرود.

با این مقدمه اکنون می‌آنیم بر سرمقالات تاریخی جناب داکتر زمانی زیر عنوان «توطنه های انگلیس علیه حکومت امانی» در پورتال افغان جرمن آنلین.

خوانندگان آگاه و بادرک سلسله مقالات محققانه و با ارزش تاریخی در باره (توطنه های انگلیس علیه حکومت امانی) شاهد اند که این پژوهشگر عالی مقام با حوصله مندی و دلچسپی وطن پرستانه اسناد مربوط به تاریخ یک برهه بسیار مهم و عمداً کتمان شده را از روی اسناد محرم آرشیف های وزارت خارجه انگلیس در قرن ۲۰ از بریتش موزیم و همچنان موزیم آرشیف هند برتانوی با حوصله مندی قابل وصفی اقتباس و یاد داشت نموده و سپس از تلفیق و تألیف این اسناد مهم، مواد بسیار سودمند و آموزنده را مطابق معیارهای قبول شده تحقیق و پژوهش، بشکل مقالات علیحده با زبان روان و ادبیات گیرای دری با بیطرفی کامل مستند سازی نموده و برای ما و نسل های جوان کشور ارائه داده اند.

با نشر ۴۰ مین بخش از سلسله مقالات تحقیقی-تاریخی داکتر عبدالرحمن زمانی پیرامون توطنه های انگلیس علیه حکومت امانی، ما به پایان یکی از مهمترین و دلچسپ ترین و مستند ترین بحث های تاریخی در پورتال افغان جرمن رسیدیم.

از دیگران نمیدانم که با خواندن این سلسله مقالات، چه احساسی دارند، ولی مرا که گرفت و برآستی خیلی هم خوب گرفت. از مطالعه هر بخش آن کیف کردم و نکات بکر و تازه ای زیادی در آن دیدم که برای من تازگی داشت و میتوان به عمق فاجعه ایکه از سوی استعمار انگلیس بر جامعه ساده و پیاده و بیخبر از همه چیز ما نازل شده است، پی برد و بر بدبختی های جامعه خود گریست و اشک ریخت.

برای من ابجد خوان تاریخ دوره امانی و جنبش مشروطیت دوم، مقالات تاریخی آقای داکتر زمانی، که با معیارهای قبول شده پژوهش های تاریخی ارانه شده، بسیار آموزنده بود و یقین دارم که اگر غبار و فرهنگ و حبیبی، هم زنده می بودند، به تجدید نظر نوشته های خویش در مورد دوره امانی می پرداختند و با بهره گیری از تحقیقات سودمند جناب داکتر زمانی، نوشته های خویش را کاملتر و مستند تر میکردند. امیدوارم داکتر صاحب حسن کاکر نیز که در سالهای اخیر او نیز کتابی زیر نام «دپاچا امان الله و اکمنی ته یوه نوی کتنه» نوشته است، و در آن اشاراتی دارد مبنی بر اینکه وی هیچ سندی را از سوی انگلیسها ندیده است که در آن بر سقوط شاه امان الله تذکری رفته باشد، با مرور بر این سلسله مقالات مستند آقای زمانی بر کتابش تجدید نظر نماید و بر رفع کاستی هایش بپردازد.

داکتر زمانی در مدت ۱۷ ماه اخیر (از اگست ۲۰۱۱ تا دسمبر ۲۰۱۲) بیش از ۴۵ مقاله تحقیقی- تاریخی پیرامون توطئه های انگلیس بر ضد رژیم امانی نوشته و در پورتال افغان جرمن آنلاین بدست نشر سپرده است که هر یکی از بحث های مورد نظر از دیگری بهتر و محکمتر، تنظیم و تهیه و به خوانندگان ارانه شده است. این همه کار و این همه دقت برای پیداکردن سرنخ (سرکلافه) اصلی در پیوند با دسایس انگلیس بر ضد نهضت امانی، واقعاً وقت و حوصله و شکیبایی عالمانه می خواهد که از توان هر کسی پوره نیست و خوشبختانه که داکتر زمانی ظرفیت و استعداد و شایستگی بر آوردن یک چنین کار سترگ را داراست و از پس انجام آن بدرستی قابل وصفی برآمده است و می باید آنانی که چشم حق بین و زبان حقیقت گو و دل و دماغ منصف دارند، از زحمات طاقت فرسا و بدون مزد و پاداش آقای داکتر زمانی، قدردانی نمایند و او را مورد نوازش معنوی خویش قرار دهند و از اظهار تشکر و نثار شادباش های خویش دریغ نورزند.

من انجام این کار پرمشقت و توان فرسا را برای جناب داکتر زمانی تبریک میگویم و توفیقات مزید وی را در راه بسر رساندن کارهای بیشتر از این

دست خواهانم . و به آقای زمانی پیشنهاد میکنم که بلادرنگ ، این مجموعه را بصورت یک کتاب تنظیم نمایند و به دست چاپ بپسارند، تا نسل های جوان ما با مطالعه آن به بیخ و ریشه دسایس استعمار انگلیس و بدبختی های که دامنگیر جامعه و ملت ما شده است بیشتر پی ببرند و در پیکار خود با استعمار و استبداد فریب دسایس هیچ اجنبی را نخورند و مثل یک تن واحد برای عمران و آبادانی میهن خویش کار نمایند و خرد و تجربه خود را در راه رفاه و آزادی فردی و اجتماعی خود بکار گیرند.

قدر شناسی و تقدیر از کار محققان و پژوهشگران هموطن در داخل و خارج، از سوی مسئولان نهادهای علمی و اکادمیک داخلی کار بسیار بجا و معقول و تشویق کننده است و هیچ ضرری متوجه دیگران نمیکند بلکه نمایانگر درجه اعلی تشخیص خوب از بد و اخلاق قدر شناسی دانشمندان موسسات علمی کشور از زحمت کشی سایر هموطنان در بیرون از آن موسسات خواهد بود.

اعتراف میکنم که من تا کنون نظیر این کار پرمشقت تحقیقی را از سوی هیچ تاریخدان و تاریخ نگار و از سوی هیچیک از استادان تاریخ در پوهنتونهای افغانستان ندیده ام و اگر بجای رئیس پوهنتون کابل ویا رئیس اکادمی علوم افغانستان می بودم، بخاطر تنها همین کار داکتر زمانی، سند دکتورای افتخاری تاریخ را از مقامات ذیصلاح دولت افغانستان حاصل میکردم و به وی اهدا مینمودم تا تصور مینمود که وجدان قضاوت هموطنانش بیدار است و قدرکارهای مفید و سودمند را میدانند.

من خود را خوشبخت میدانم که با یک چنین هموطن دانشمند و دقیق النظر و پرحوصله هم عصر و آشنا هستم و از صحبت ها و تحقیقات سودمند شان بهره برده ام و تا حد ممکن آنرا به دیگران انتقال داده ام.

پورتال افغان جرمن آنلاین، نیز با نشر این سلسله مقالات با اهمیت تاریخی (که به دوره جنبش مشروطیت و فداکاری فرزندان دلیرکشورروشنی می

اندازد)، خدمت بزرگی به جامعه افغانی و نسل تشنه فهمیدن حقایق تاریخی انجام داد و ثابت نمود که در پخش و نشر حقایق مستند، ولو به طبع برخی ها موافق هم نباشد، از سعه صدر برخوردار است و آنرا در پیشگاه قضاوت خوانندگان خود قرار میدهد.

### بشکند قلمی که محصل استقلال کشور را تخریب کند !

دشمنان و بدخواهان شاه امان الله غازی، محصل استقلال کشور، علاوه بر انگلیسها، متاسفانه در میان هموطنان آن شاه ترقی خواه، در قرن بیستم کم نبوده اند. حتی در دهه نخستین قرن ۲۱، که فضای آزادی بیان و قلم برای اکثریت افغانها هم در رسانه های چاپی و هم در رسانه های تصویری و صوتی و الکترونیکی (انترنت) بازتر شده است، نیز گاه گاهی آوای دشمنی و توهین و تخریب آن غازیمرد وطن پرست دیده و شنیده میشود. در این سالها عناصر بدنامی چون: لطیف پدram پرچمی، ستمی، جمعیتی، و وحید مزده، از فعالین حزب اسلامی حکمتیار و نیز مشاور ارشد طالبان در وزارت خارجه رژیم طی سالهای (۱۹۹۴-۲۰۰۱) که گویا از سوی (ISI) بدین وظیفه گماشته شده بود و اکنون به عنوان کارشناس از تلویزیونهای خصوصی داخل کشور هر شب دیده میشود، نیز مورد توهین و تخریب قرار گرفته است که البته اینجانب ضمن مقالت مفصلی در پنج بخش به تردید آن پرداخته ام و در همین مجموعه از مقاله دهم آغاز شده است.

قابل ذکر است که بگونه تعجب برانگیزی آقای عبدالباری جهانی، شاعر و نویسنده خوب زبان پشتو نیز باری در ضمن مقالتی به آدرس آن شاه وطن پرست، کلمات و سخنانی نامناسبی از زیر قلمش فروچکیده بود که باعث تعجب و تحیر بسیاری از هواخواهان آن غازیمرد فدا کار گردید. یکی از این هواخواهان اعلیحضرت، داکتر عبدالرحمن زمانی میباشد، که در دو سال اخیر مقالات مستند و استواری در باره توطئه های انگلیس علیه دولت امانی نوشته و در پورتال



افغان جرمن آنلاین گذاشته و یکی از مقالات انتقادی جامع و متدل و مستند ایشان در تردید مدعیات آقای باری جهانی میباشد.

مقاله انتقادی و مستند آقای داکتر عبدالرحمن زمانی، به ارتباط طرح فرضیه و استنتاج ضعیف و غیر قابل قبول آقای جهانی، جداً مورد تائید من واقع گردید و یقین دارم هرکس دیگری که این مقاله را خوانده باشد، بدون تردید موضع برحق و منطقی آقای زمانی را در قبال توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی تائید و موقف غیر ملی و استنتاج غیر منطقی آقای جهانی را محکوم مینماید.

شک نیست که آقای جهانی شاعری توانا در زبان پشتواست، اما در عرصه تاریخ و تحقیقات تاریخی هنوز پای استدلالش چوبین است و می لنگد و گاه گاهی در تحلیل های تاریخی- سیاسی اش به نتایجی میرسد که همه رشته های یافته شده خود را خود پنبه میکند.

سخن برسرنتیجه گیری مقاله طولانی آقای باری جهانی زیرنام «داعلیحضرت امان الله خان اصلاحات اوسقوط» است که در آن شاه امان الله را بخاطر آوردن ریفورم هایش محکوم کرده و از نقش انگلیسها در ناکام کرن ریفورم های آن شاه مترقی انکار میکند.

یکی از مواردی که آقای جهانی بدان سخت چسبیده، انکار مطلق نقش انگلیس ها در سقوط حکومت امانی است که با نقل قول از یک سیاستمدار پرو پاقرض امپریالیزم انگلیس (بنام پرسایکس) در مقاله اش، گویا آخرین میخ سوء نیت و دشمنی خود را برتابوت نهضت مشروطیت وشاه منور و تجدد گرا میکوبد و دل دشمنان ان شاه ضد امپریالستی را شاد میکند. پرسایکس از جمله دست پروردگان لاردکزن، ویسرای هندوستان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم و از جواسیس کارکشته امپریالیزم است. من برای اولین بار است که این جمله تنک مایه و بی پایه ولی «هدفمند» سایکس را در مورد محصل استقلال افغانستان اعلیحضرت غازی امان الله خان میشنوم و میخوانم که

میگوید: «امان الله خان محکوم تاریخ است برای اینکه مصیبت بچه سقاو را بخاطر ریفرم هایش برافغانستان نازل کرد.» این جمله دسته به بیل آنانی می اندازد که بمناسبت تجلیل از روز استقلال کشور، دهن باز میکنند و اعلیحضرت امان الله خان را با اتهام های میان تهی و حتی دادن دشنام توهین میکنند.

آقای جهانی شاید تصور کرده باشد که با اقتباس این جمله به کشف بزرگی دست یافته است که دیگر مؤرخان کشور از دسترسی به آن عاجز بوده اند، حالانکه دیگر مؤرخان وطن از قبیل احمدعلی کهزاد، سید قاسم رشتیا و صدقی و دیگران بدون شک، این جمله را دیده و خوانده اند، ولی چون در آن خبث نیت انگلیسی را یافته اند، از نقل قول آن در نوشته های خود صرف نظر کرده اند.

آقای جهانی میتواند نوشته های توهین آمیزتر و دشنام های رکیک تر از بررسی سایکس را از کتاب تاریخ تحلیلی افغانستان تألیف آقای عبدالحمید محتاط اقتباس کند که از قول رجال نظامی و جواسیس انگلیسی پس از جنگ اول افغان و انگلیس به آدرس رهبران قیام کابل برضد انگلیسها و تمام پشتونها گفته شده و در مطبوعات انگلیس ضبط و ثبت شده است و آقای محتاط بسیاری از آن دشنام ها و توهین نامه هارا با متن انگلیسی و ترجمه فارسی آن در پای تاریخ تحلیلی خود آورده است، تا دل دشمنان ما را شادمان تر میکرد.

اقتباس یک جمله بی معنی و خنده آور از قول یک دشمن شناخته شده در حق اعلیحضرت امان الله خان مرحوم، این فرزند فداکار و عاشق دلباخته میهن و مردمش، اگر از روی سوء نیت هم صورت نگرفته باشد، از روی کمال بی انصافی و عمق سطحی نگری و بی تمیزی صورت گرفته و برای کسی که خود را نویسنده و محقق و تحلیل گرمسائل تاریخی می شمارد، عیب بزرگی بشمار می آید.

برای آقای جهانی قبل از نشر مجدد این مقاله، لازم بود تا سلسله مقالات تحقیقی و مستند و مستدل جناب داکتر زمانی را که از مدت یک سال بدینطرف در پورتال افغان جرمن تحت عنوان «توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی» در

هر هفته به نشر میرسد، میخواند و خود را خوب ملا میکرد و بعد در باره علل سقوط امان الله خان حکم صادر میکرد. من یقین دارم که اگر جهاتی یکی از مقالات جناب داکتر عبدالرحمن زمانی را با دقت مطالعه میکرد و به نقش انگلیس در سقوط رژیم اماتی خود را آگاه می ساخت، هیچگاهی منکر عوامل خارجی سقوط امان الله خان نمیشد و آنرا از قلم نمی انداخت و اعتبار خود را چنین مفت و رایگان خدشه دار نمی ساخت.

یکی از هواداران نهضت اماتی محمد ایاز نوری، مقیم هالیند است که برای درک بهتر ماهیت نهضت اماتی چندین بار به دیدار فرزندان آن شاه ترقیخواه از هالیند به سویس و ایتالیا رفته و با فرزندان شاه امان الله غازی منجمله هندیه دافغانستان و انجنیر احسان الله دافغانستان دیدار و گفتگو نموده و حتی تا امریکا نیز بار سفر بسته و با سردار کبیرالله سراج برادر زاده شاه امان الله نیز دیدار و به ضبط خاطرات آنها از شاه امان الله پرداخته است. آقای ایاز نوری که نه مثل آقای جهانی ادعای نویسندگی دارد و نه ادعای شاعری و نه خود را تحلیلگر مسایل تاریخی و سیاسی میداند، با منطقی قوی و استدلال وطن پرستانه بجواب دو مقاله آقای جهانی به ارتباط غازی امان الله خان، مقالتهای جامعی بزبان پشتو نوشته و به تردید تیزس های جهانی پرداخته است. این مقاله را میتوان در سایت دعوت نت مطالعه کرد و از آن فیض برد.

جهانی می باید از این توهین بزرگ به محصل استقلال کشور شاه امان الله از مردم آزادی دوست افغانستان و هواداران نهضت اماتی معذرت بخواهد و به این دستورنامه جمعیت العلمای نوبنیاد کشور که در پای مقاله داکتر زمانی علاوه شده توجه کند، تابه علت اصلی سقوط امان الله خان پی ببرد. زمانی مینویسد: «بعد از سقوط نهضت اماتی حکومت بمیان آمده مطابق خواست انگلیس در نخستین اعلامیه پنج فقره ای «جمعیت العلماء» تازه تاسیس شده که در ۲۹ ماه اسد ۱۳۰۹ ش (۲۰ اگست ۱۹۳۰) انتشار یافت آمده بود:

( ۱ ) هر که با پادشاه بیعت نکند و بمیرد ، مرگ او مرگ جاهلیت است .

۲ ( خداوند بعد از بیعت ، اطاعت و معصیت امر پادشاه را بر اطاعت و معصیت امر خود مساوی فرموده .

۳ ( خداوند میفرماید : .. جمیعا و امر شرعیه پادشاه را خواه محبوب باشد یا مکروه اطاعت کنید .....!!

۴ ( پیغمبر وجود پادشاه را ظل الله حس کرده اهانت او را اهانت خدا تعریف کرده.

۵ ( زجر باغی و طاعی پادشاهی را مساوی بکفار به قتل بالسیف امر میدهد که ایشان را بقتل برسانید ..»

با توجه به این ابلاغیه ، مگر خطبه پادشاهی امان الله خان توسط بزرگترین روحانی شهر یعنی شمس المشایخ فضل محمد مجددی خوانده نشده بود و لنگی سلطنت توسط این روحانی متنفذ بر سر شاه امان الله گذاشته نشده بود ، پس چرا ملاها و علمای دینی هنگامی که پسر سقاو بر ضد شاه امان الله قیام کرده بود ، مردم را با خواندن این فقرات شرعی مانع نشدند؟! برای اینکه انگلیس نمیخواست مانع شورش پسر سقاو شود بلکه میخواست تا گلیم نهضت مشروطیت و در رأس شاه امان الله در کشور برچیده شود و نوبت به کسی برسد که استقرار و دوامش را خود میخواست. از این است که با پخش و نشر اولین اعلامیه جمعیت العلماء افغانستان شرعاً جلو هرگونه بغاوت و یاغی گری در برابر رژیم کابل گرفته میشود و هرکس خلاف آن عمل میکرد گردنش با تیغ شریعت زده میشد.

## مقاله نهم

## خاطرات سردار کبیرالله سراج

## در باره توطئه های انگلیس

سردار کبیرالله سراج برادرزاده اعلیحضرت مرحوم شاه امان الله غازی، یکی از شخصیت های نیک نام کشور است که اکنون در امریکا با داشتن بیش از ۸۰ سال عمر اقامت دارد. وی پس از مطالعه کتاب "علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ" تالیف اینجانب، لطف کردند و بمن زنگ زدند و ضمن اظهار خوشنودی و سپاس از تالیف این کتاب در غربت، یاد آوردند که متاسفانه در طول دوره سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه، هیچگاه به نویسندگان و مورخان کشور اجازه داده نمیشد تا در مورد دوره امانی و یا شخصیت اعلیحضرت شاه امان الله و نهضت مشروطیت دوم و شرایط تحصیل استقلال افغانستان از زیر سلطه استعمار انگلیس و نیز از چگونگی تحقق ریفورم های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دوره امانی و مشکلات مالی و اجتماعی و مذهبی این دوره چیزی نوشته شود تا نسل ها جوان کشور از آن آگاهی یابند، بنابراین کتاب مذکور نخستین اثر مستقلی است که پس از سقوط سلطنت خاندان نادرشاه در بیرون از کشور تحقیق و تتبع شده و به چاپ رسیده است.

سردار کبیرالله سراج به چند نکته مهم اشاره نمودند که تا کنون هیچ نویسنده و مورخی بر آن نکات آگاهی نداشته است و من به ضبط آنها در زیر می پردازم.

۱- آقای سراج در مورد شورش ملای لنگ گفت: علت شورش ملای

لنگ اساساً تاسیس دو قونسولگری اتحادشوروی سوسیالیستی در شهرهای قندهار و جلال آباد بود. چون انگلیس ها مخالف تاسیس چنین قونسولگری هایی در جوار مرزهای هندبرتانوی بودند، بنابراین به ایادی و جواسیس خود دستور دادند تا شورش را بسرکردگی ملای لنگ در میان قبایل جاجی و منگل در ولایت پکتیا براه اندازند که دامنه اش بزودی ولایات دیگر جنوبی چون قندهار و لوگر و غزنی و میدان و وردک را نیز فراگرفت و بالتلیجه دولت قادر به تضمین امنیت این قونسولگریهای در این دو ولایت نشد و متحمل خسارات فراوان مالی و جانی نیز گردید.

۲- نکته دومی که آقای سراج بدان اشاره کرد در ارتباط به سفر اعلیحضرت شاه امان الله به انگلستان بود و گفتند که شاه امان الله نخستین رهبر یک کشور مستقل آسیائی بود که در انگلستان در قصر "بوکنگهم" برایش استراحت گاهی ترتیب داده شده بود و تا آن وقت به هیچ رهبر یا پادشاه دیگری در آن قصر چنین احترامی بجا آورده نشده بود، مگر ۸۰ سال پس از شاه امان الله، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، جورج دبلیو بوش این چانس رانصیب شد تا در قصر سلطنتی بوکنگهم به استراحت بپردازد.

۳- نکته دیگری که سردار کبیر الله سراج یادآور شد این بود که: انگلیسها به شاه امان الله پیشنهاد کردند که اگر شاه سفر خود به مسکو را لغو کند، انگلیسها احداث یک خط آهن از چمن تا کابل و تاسیس چند کارخانه را به افغانستان وعده میدهند. شاه جواب داده بود در این مورد با هیئت معیتی اش مشورت میکند، انگلیسها به شاه امان الله خاطر نشان ساختند که به جانب شورویها گفته شود که اوضاع در افغانستان فعلاً خوب نیست و همین اکنون ملامها مردم را برای شورش برضد شاه تحریک میکنند، شاه بایستی دوباره به وطن برگردد و سال آینده به آنکشور سفر خواهد کرد، مگر شاه این مشورت را قبول نکرد و با این تصمیم خود طومار سرنگونی رژیم خود را امضا نمود.

سردار سراج افزود که در اواخر ماه نومبر سال ۱۹۴۷ من و پدرم به پاکستان رفتیم. و یکی دو روز بعد اتفاقاً در محفل اشتراک نمودیم که به مناسبت

آمدن لیاقت علی خان صدراعظم پاکستان درگورنر هوس پشاور ترتیب یافته بود. البته ما مهمان قیوم جان جنرال قونسل افغانی بودیم. هنگامی که لیاقت علیخان وارد تالار شد همه حاضرین از جای بلند شدند و دوباره برجای خود نشستند، در همین وقت شخصی که روبروی میز ما نشسته بود بزبان فارسی از ما خواهش نمود که با آنها دور یک میز بنشینیم. خواهش او را قبول کردیم و با او دور یک میز نشستیم. وی خود را معرفی نمود و گفت من محبوب علیشاه خان هندوستانی ام که در عهد شاه امان الله (درسالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۹) سکرتر اول سفارت انگلیس در کابل و مسنول شعبه امور شرقی بودم. نامبرده در رابطه به علت سقوط شاه امان الله برای ما حکایت کرد که: وقتی شاه امان الله پیشنهاد انگلیس رامبنی بر لغو سفرش به مسکو قبول نکرد، همان روز به من (محبوب علیشاه، سکرتر اول سفارت) دستور داده شد تا برای جانشینی شاه امان الله کسی را پیدا کنم. چنین تجویز شده بود که ابتدا باید کسی روی صحنه سیاسی کابل آورده شود تا اوضاع را بشدت دچار هرج و مرج و ملت را بشدت سرکوب نماید و سپس شخصی به عنوان ناجی کشور وارد صحنه گردد که برای سیاست انگلیس در هند مناسب باشد. عجالتاً کسی که میتوانست با امان الله از در مخالفت بیرون آید و زمینه را برای آوردن اشخاص مورد نظر آماده سازد، حبیب الله پسر سقا بود که در این هنگام بجرم دزدی نزد انگلیس ها محبوس بود. او را برای گرفتن تاج و تخت کابل حمایت کردیم و چنانکه دیده شد بسطنت رسید، اما برای آینده، انگلیسها سه کس دیگر را در نظر داشتند:

۱- سپهسالار نادرخان مقیم فرانسه،

۲- علی احمدخان والی کابل،

۳- حیات الله خان برادر شاه امان الله.

پس از خروج شاه امان الله از افغانستان، انگلیس ها ابتدا به نادرخان

رجوع کردند. سفیر انگلیس در مسکو با سردار محمد هاشم خان برادر نادرخان که سفیر افغانستان در مسکو بود ملاقات میکند و بعد هر دو از مسکو به فرانسه

میروند و نادرخان را که با سیاست شاه امان الله مخالف و تعلیم یافته هندوستان و بازبان و سیاست انگلیس درهند نیز بلد بود برای قبول این مامول دعوت میکنند. نادرشاه دعوت انگلیس را برای کسب قدرت در افغانستان قبول میکند و عازم افغانستان میگردد.

سردار کبیرالله سراج از قول محبوب علیشاه هندوستانی گفت: هرگاه نادرشاه از قبول پادشاهی افغانستان انکار میکرد، آنگاه نوبت به علی احمدخان میرسید و در صورتی که او هم از قبول این امر سرباز میزد، به سردارحیات الله خان رجوع میشد. اما نادرشاه این وظیفه را قبول کرد و کاندیدان دیگر از میان برداشته شدند.

۴- سردار مذکور در مورد محمودلی خان دروازی وکیل مقام سلطنت در غیاب شاه امان الله به نکته مهمی اشاره کرده گفتند: در سال ۱۹۵۲ من به دیدن کاکایم اعلیحضرت شاه امان الله به سویس رفتم و روزی در مورد محمودلیخان صحبت بمیان آمد. اعلیحضرت مرحوم گفتند که محمودلیخان شخصی صادق و نسبت به من مرتکب خیانتی نشده بود و اگر میشد من دخترم را به پسر او نمی دادم. شاه متذکر شدند که من طی تلگرامی عنوانی نادرشاه به بیگناهی محمودلیخان گواهی دادم، اما او را بجرم خیانت به من (شاه امان الله) محکوم به اعدام ساختند، درحالی که خود نادرشاه سلطنت را بنام من گرفت و بعد آنرا غصب کرد. پس اگر بنا بود کسی بجرم خیانت بمن محاکمه گردد، بایستی شخص نادرشاه محاکمه میشد نه کسی دیگری. آقای کبیرالله سراج علاوه نمود که: علت دشمنی نادرشاه با محمودلی خان دروازی، یکی نفرت شدید محمودلیخان از انگلیسها بود و دیگری رفتن او در رأس هینتی به مسکو و ملاقات او با لنین و انعقاد نخستین قرارداد دوستی با حکومت روسیه شوروی بود. به این دلیل محمودلیخان مورد خشم و انتقام کشی نادرشاه قرار گرفت و محکوم به اعدام گردید تا انگلیسها را خوشنود ساخته باشد.

۵- سردار کبیرالله سراج در مورد انتقال و تدفین جنازه مرحوم اعلیحضرت به افغانستان گفت که برطبق وصیت مرحوم شاه امان الله جنازه وی



باید در پهلوی قبر پدر کلانش، امیر عبدالرحمن خان در بوستان سرای کابل دفن میشد، مگر وقتی این موضوع توسط سردار ولی، خواهر زاده امان الله خان به شاه ولیخان و ظاهر شاه گفته شد، شاه و اراکین دولت از قبول تدفین جنازه شاه امان الله در جوار پدر کلانش ممانعت کردند و تا سه روز هیچگونه پاسخی به ملکه ثریا داده نشد. بر طبق گفته ملکه ثریا، در این میان سه کشور حاضر شدند جنازه شاه مرحوم را در خاک خود با احترام خاص دفن کنند. اول کشور ترکیه بود که به پاس دوستی شاه امان الله با مصطفی کمال اتاترک رهبر فقید آن کشور حاضر بود جنازه مرحومی را با مراسم شاناداری به ترکیه انتقال داده در پهلوی مقبره کمال اتاترک بخاک بسپارند. دومین کشور، عربستان سعودی بود و سوم مردم پشتونستان بودند که برای آوردن جنازه مرحوم غازی امان الله آماده گی نشان دادند.

در این هنگام سردار محمد داود صدراعظم افغانستان به مسکو سفر کرده بود و وقتی آمادگی سه کشور مسلمان و بخصوص مردم پشتونستان را با وی در میان گذاشتند، او هدایت داد تا جنازه غازی امان الله را در جلال اباد در پهلوی قبر پدرش امیر شهید دفن کنند. برادران شاه امان الله و خواهران وی درخواست کردند که جنازه شاه مرحوم یک بار در میدان هوایی کابل پائین شود تا اقارب وی و مردم کابل مراسم احترام خود را نسبت به آن شاه فقید بجا آورند، مگر این خواست قبول نگردید و دستور داده شد که جنازه بعد از یک توقف کوتاه در میدان هوایی قندهار مستقیماً به جلال اباد منتقل و بلافاصله دفن شود. سران قبایل پشتون جنازه مرحومی را با حرمت فراوان از میدان هوایی ننگرهار برداشتند و از میان شهر جلال اباد گذشتانده به باغ امیر شهید نزدیک مقبره پدرش امیر حبیب الله شهید بر زمین گذاشتند. هنگامی که جنازه بخاک سپرده شد، خان عبدالغفار خان میخواست سخنرانی کند و همینکه گفت: شاه امان الله به من لقب «فخر افغان» داده است، و من میخوام در مورد کارنامه های این شاه محبوب قدری صحبت کنم، اما به وی اجازه سخنرانی داده نشد و شاه ولی خان با قهر از سرمقبره دور شد و خطاب به پسرش سردار ولی گفت: با این مردم

هر قدر کمک و انسانیت شود، قدر آنرا نمایند.

سردار کبیر الله سراج علاوه نمود که مراسم فاتحه شاه امان الله در کابل در مسجد پل خشتی برگزار شد و برادران و پسر بزرگ شاه امان الله، سردار رحمت الله جان بر گلیم فاتحه نشسته بودند. در روز سوم جمعی کثیری از مردم کابل در صحن مسجد پل خشتی جمع آمده بودند تا در ختم فاتحه پسر مرحوم شاه امان الله را از نزدیک ببینند و مراتب اخلاص و حرمت گزاری خود را نسبت به آن شاه فقید ابراز بدارند، مگر به شهزاده رحمت الله اجازه داده نشد تا از جلو مردم کابل عبور کند و از ایشان اظهار تشکر نماید. شهزاده رحمت الله جان را از دروازه عقبی مسجد بیرون بردند و سردار کبیر الله سراج به میان صف مردم فرستاده شد تا از مردم تشکر کند و بگوید که او از دروازه عقبی مسجد خارج شده است. سردار کبیر الله سراج علاوه نمود که در همان روز سوم فاتحه به پسر مرحوم شاه امان الله گفته شد هر چه زودتر کشور را ترک بگوید، ولی او خواهش نمود که فقط یک روز دیگر به وی اجازه داده شود تا یک بار قصر دارالامان و باغ یغمان را از نزدیک ببیند، مگر دستگاه خود کامة سلطنت از قبول این خواست انسانی وی امتناع ورزید و شهزاده با خواهر زاده خود (نواسه محمد ولیخان) با دل پر حسرت و چشمان اشک الود مجبور شد کابل شهر آبائی خود را ترک بگوید و حسرت دیدار یغمان و قصر دارالامان را با خود به گور ببرد. زهی استبداد خشونت بار رژیم شاهی!!

نکاتی که در بالا گفته آمد، استدراکی تواند بود بر مقالات: "توطنه های انگلیس علیه حکومت امانی" که از قول یک شخصیت نیک نام خاندان سراج که یار و یاور روزهای غربت و دور از میهن برای آن غازی مرد نامدار وطن بوده است، اینجا ضبط و به حافظه تاریخ سپرده شد.

ختم سوئد ۲۰۰۷/۶/۹

## مقاله دهم

## نقدی بر مقاله آقای مژده (نگاهی نو به تاریخ استقلال)

## (بخش ۱)

نوشته شده در ۲۰۱۰/۱۰/۱

مقدمه:

در ارزیابی، تحلیل و نقد یک اثر، ناقد می باید وجدان خود را حاضر و ناظر و قاضی بشمارد تا قلمش در وادی دروغ و بهتان و افترا حرکت نکند.

در انتقاد بريك اثر نوشتاری، نه تنها آگاهی مسلکی در موضوع تحت نقد برای ناقد ضروری است، بلکه ضروری است تا ناقد تصویری از شخصیت صاحب اثر نیز در اختیار داشته باشد. مثلاً اینکه مؤلف از نظر علمی و مسلکی در چه سطحی قرار دارد؟ گرایش های سیاسی، فکری و ایدیالوژیک مؤلف چیست؟ موقعیت علمی مؤلف در محافل علمی-هنری در چه حد و میزانی است؟

پژوهشگر ایرانی، رضا دهقانی در مقالته ممتع مینویسد: «آنچه از نقد در نظر اول به ذهن متبادر می شود، ایراد گرفتن از يك كار يا اثر علمی و هنری است، اما از نظر علمی، نقد در واقع نه ایراد گرفتن است و نه اشکال تراشی، بلکه هنر ارزیابی و سنجش میزان اعتبار علمی، ادبی، و هنری يك اثر است که مانند سایر رشته های علوم اجتماعی، قواعد و اصول خاص خود را دارد و به آن «روش شناسی نقد» گویند. آگاهی از اصول نقد علاوه بر اینکه به ناقد کمک می کند تا از خرده گیری های غیر اصولی درباره آثار دیگران برحذر باشد، سبب می شود که با دیدی کارشناسانه به مسایل نگاه کند و درباره آثار دیگران قضاوت نماید و امیدوار باشد که با انتقاد اصولی و روش مند می تواند زمینه رفع کاستیها در جامعه را فراهم آورد و روزه های جدیدی به روی علم و تحقیق بگشاید.» (رضادهقانی، اصول نقد و تحلیل اثر، سایت سازمان تبلیغات اسلامی)

نقد یک اثر بطور کامل غیرممکن است، زیرا در این صورت می باید، اثری لاقلاً معادل حجم اثر اولی نوشته شود که طبعاً خواننده کمترین چینی نقدی رغبت نشان خواهد داد. پس بهتر و پسندیده تر اینست که نقد عینی و قسمی باشد، یعنی ناقد مهمترین کاستیها، کمبودیها و نقطه ضعف های اثر را نشانی کند و یاد داشت نماید. سپس برای نشان دادن نواقص و کاستی های اثر، آن جملات، پرگرافها و یا سطور را در نقد خود انعکاس دهد. کاستی شاید در محتوا یا درونمایه متن، در جملات یا پرگرافها نهفته باشد، یا در شیوه بیان و پرداخت موضوع به نظر آید. در هر صورت ناقد باید سعی کند تا پیام نویسنده را اگر گنگ و مبهم باشد، از متن جملات و پرگرافها کشف کند و آنچه در پشت ظاهر کلمات و جملات متن نهفته است، آشکار نماید. معمولاً روشی که به کشف رمز محتوای پنهان پیام ها بپردازد و به عمق ساختار متون و اسناد نفوذ نماید و به ساخت ظاهری آن اکتفا نکند، آنرا "تحلیل محتوا" گویند.

در بررسی شکل یک اثر، لازم است به روش نگارش مؤلف، انسجام مطالب، شیوه ارجاع دهی، نقل قول، سیستم استدلال و تشریح و تفسیر اسناد مورد تحقیق توجه صورت گیرد. شکل ظاهری یا ادبیات نگارشی یک اثر نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. اگر نویسنده در اصول و قواعد نگارش، گزینش واژه ها و اصطلاحات، زیبایی جمله بندی و پراگراف ها از توجه لازم کارنگیرد، در واقع با ادبیات ناقص خویش اعتماد خواننده را از دست میدهد. یک متن خوب آست که با بکارگیری کلمات و واژه های زیبا و اصطلاحات مناسب و پرمعنی و بافت و انسجام این کلمات و اصطلاحات توجه خواننده را جلب و ایجاد اعتماد کند.

ناقد می باید برای جلب باور خواننده، پیوسته نمونه های قابل نقد را بازتاب دهد و سپس بر نکات قابل نقد مکتب نماید و برای رد یا پذیرش آن استدلال خود را پیشکش کند. بدینسان اگر انتقاد بجا و منطقی و قابل پذیرش باشد، آنرا انتقاد سالم گویند که بدون تردید سازنده خواهد بود و کسی که اثرش مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است، با همه ناگواری حتماً در رفع کاستی های اثرش می پردازد و در نوبت بعدی اثرش دارای کمی و کاستی اندکتری خواهد بود.

باین مقدمه اکنون می پردازم به نقد مقاله بسیار تخریب کننده و توهین آمیز و پراز افترا و تهمت زدن ها که از سوی یک فرد سیاسی و ایدئولوژیک در امر تاریخ و تاریخ استقلال کشور صورت گرفته است و مطالعه آن سبب تأثر و تألم خبرگان و چیزفهمان وطن شده است. ]

\* \* \*

هفته قبل نامه‌ی از شخصیت ملی و وطن پرست افغان جناب محمد داوود مومند مقیم امریکا در یافتم که کاپی مقاله «نگاهی نو به تاریخ استقلال» از قلم آقای مزده را به همراه داشت. آقای مومند از من خواسته بود تا این مقاله را که در افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده با دقت بخوانم و نظرم را در مورد آن ابراز کنم.

من این مقاله را از نظر گذراندم، با تأسف و تأثر باید بعرض برسانم که یکی از بدترین مقالاتی که افغان جرمن آنلاین تا کنون به نشر سپرده، همین مقاله است. دریک نگاه کلی میتوان گفت که این مقاله چون انفجار یک بمب انتحاری کم از کم ده یازده هدف را مورد تخریب قرار داده است، که عبارت باشند از:

۱- شاه امان الله به اشکال مختلف مورد استهزا و توهین قرار گرفته است.

۲- غبار، مؤرخ درباری و دروغ پرداز معرفی شده است و در عوض حسن آیبیک (هندوستانی) بیشتر مدار اعتبار قرار گرفته است.

۳- در جنگ استقلال، قوت های افغانی بسرکردگی سپهسالار محمد نادرخان موفق به فتح قلعه تل نشده اند. نویسنده میگوید که آنچه مرحوم غبار از رشادتهای مجاهدین افغان در مقابل انگلیسها بیان کرده، همه دروغ و کزافه گونی است و لی گفته های حسن آیبیک هندوستانی درست و قابل باورمی باشد. (از کجا معلوم که حسن آیبیک خود گماشته انگلیس در افغانستان نبوده باشد؟)

۴- فرمان متارکه جنگ از جانب شاه امان الله، شکست نادرخان را به پیروزی مبدل کرده است.

۵- در این مقاله محمود طرزی، نخستین وزیرخارجه رژیم اماتی به عنوان خدمتگار انگلیس ها معرفی شده است و دلیل آن مسدود کردن دفاتر

حکومت موقت هند در کابل بعد از بازگشت طرزی از مذاکرات منصوری هند نشانی شده است.

۶- امان الله خان روشنفکر نبود، بلکه یک متجدد بود.

۷- امان الله خان، جنگ استقلال را بخاطر انحراف ذهنیت مردم از دست داشتن در قتل پدر خود، به پیش کشیده بود، ورنه او در اندیشه استقلال کشور نبوده است.

۸- امان الله خان به مشورت مولوی عبیدالله سندی جنگ برضد انگلیسها را براه انداخته بود. مژده میخواید بگوید که در این تصمیم شاه اعضای مشروطیت دوم نقشی نداشته اند.

۹- امان الله خان پس از خلع قدرت دوباره با نادرخان از در سازش پیش آمد و یاران مبارز خود را فراموش کرد و در چنین شرایطی غبارهم مجبور شد مثل استاد خلیلی و استاد سلجوقی و داوی به خاندان آل یحیی تسلیم شود و نوشتن افغانستان در مسیر تاریخ او و قهرمان ساختن نادرخان در جنگ تل و ترسو نشان دادن امان الله خان، کلان ترین خدمت غبار به خاندان نادرشاه است.

۱۰- در این مقاله روحیه استقلال طلبی هندی ها و سندی ها برجسته تر از روحیه آزادی طلبی افغان ها و بخصوص مشروطه طلبان افغان نشان داده شده است که همین نکته شک و تردید انسان را نسبت صداقت گفتار و تحلیل آقای مژده برمی انگیزاند.

۱۱- عمده ترین پیام مقاله آقای مژده به مردم افغانستان اینست که افغانها نتوانسته اند استقلال خود را از انگلیس ها بدست بیاورند، بلکه انگلیس ها با وجود ضعف در سرکوبی شورشهای مردم هند، مبارزین افغان را در تمام جبهات جنگ استقلال شکست داده و بنابراین شاه امان الله و محمود طرزی با واگذاری سرزمین های آنسوی خط دیورند بعنوان وجه المصلحه به انگلیس،

انگلیس را راضی به قبول استقلال افغانستان کرده اند، پس این استقلال برای افغانها یک کار افتخار آمیز نیست.

خلاصه اگر مجموعه جوانب سوء این مقاله را کوتاه کنیم باید گفت که در این مقاله چهار شخصیت مهم و محوری مشروطیت دوم با دو مسئله بسیار پراهمیت حیات سیاسی افغانستان بشدت مورد تخریب قرار گرفته اند. چهار شخصیت مورد حمله در این مقاله عبارتند از:

۱- تخریب شاه امان الله غازی،

۲- تخریب جنرال محمد نادر خان،

۳- تخریب غبار، مؤرخ نامور کشور و عضو رادیکال جنبش مشروطیت

دوم و سوم،

۴- تخریب محمود طرزی، رهبر و بنیان گذار سراج الاخبار و جنبش

مشروطیت دوم.

افزون بر این دو مسئله پر اهمیت سیاسی: یکی استقلال سیاسی افغانستان و دیگری اهداف استقلال طلبی مشروطه خواهان دوم زیر سوال قرار گرفته است. در زیر با نقل پراگراف هایی از متن مقاله نکات فوق الذکر نشان داده می شود.

### ۱- تخریب غبار و جنرال محمد نادر خان

آقای مزده در مقاله (نگاه نو به تاریخ استقلال) مینویسد:

"هشتاد و ششمین سالروز استقلال کشور را پشت سر نهادیم. مقداری در مورد شهادت اجداد ما سخن گفتیم که چگونه پوزه استعمار را به خاک مالیدند و کمی هم به دشمنان امروز کنایه گفتیم که از تاریخ درس بگیرند بدون اینکه به این مسأله پرداخته باشیم که خود تا چه حد از تاریخ درس عبرت آموخته ایم .... قبل از پرداختن به اصل مسئله نخست به مطلبی می پردازم که من با نویسنده محترم در آن مورد توافق ندارم. ایشان اشخاص ذیل را

روشنفکران خاین و درباری می خوانند: صباح الدین کشکی، اکبر اعتمادی، صلاح الدین سلجوقی، سید قاسم رشتیا، صدیق فرهنگ، حسن شرق، اسحاق عثمان، هاشم میوندوال). البته در این مقاله شخصی به نام محمد علی مؤرخ نیز مورد لعن و طعن قرار گرفته که شناخته شده نیست.<sup>۱</sup>

سپس آقای مزده در اشاره به مقاله نشریه همبستگی (شماره ۱۴) که گفته بود: "... اگر ملت افغانستان بخت داشتن تاریخ نویس ارجمند و مبارزی چون غلام محمد غبار را نمی داشت شاید امروز این عصاره های استبداد و ارتجاع بر بنیاد رژیم های مخدوم و مقامات کلانی که احراز کرده بودند هرکدام را رجل بزرگوار و خدمتگزار بی همتای کشور می پنداشتند." چنین مینگارد:

"سؤال اینست که این ترجیح بلا مرجح در مورد مرحوم غبار ناشی از چیست؟ اگر دلیل خدمتگزاری به دولت وقت است، مرحوم غبار نیز از این قاعده مستثنی نیست. مقاله وی تحت عنوان "اقتصاد ما" که به اشاره شاه محمود خان علیه مجید زابلی وزیر اقتصاد وقت نوشته شده بود نشانه بی از درگیری وی در منازعه های ذات البینی دربار است. دربار تلاش داشت تا زابلی ثروتمند را از صحنه بیرون کند؛ زیرا گمان داشت که وی در پشت پرده، ویش زلمیان را تمویل می نماید. این نکته روشن است که مرحوم غبار در اواخر از مخالفت با دولت دست برداشت و به همان راهی رفت که دیگران قبل از وی رفته بودند. دیگرانی چون استاد خلیلی، عبدالهادی داوی و ... این سخن در

<sup>۱</sup> - محمد علی مؤرخ، به ظن من همان پروفیسر محمد علی میوندی استاد تاریخ پوهنخی ادبیات است که تا سالهای ۱۳۴۴ش زنده بود. استاد محمد علی میوندی " از اعقاب مبارزین جنگ میوند بودند که با سردار ایوب خان بعد از جنگ میوند به ایران رفتند و بعد دربار قاجاری ایران برای خوش خدمتی به انگلیسها، سردار محمد ایوب خان را با تمام همراهان وی در مشهد دستگیر و به دولت انگلیس تحویل داد. پروفیسر میوندی استاد تاریخ در پوهنخی ادبیات و علوم بشری بعد از استقلال افغانستان به کشور بازگشته بود و چون در رشته تاریخ استاد و بر زبان انگلیسی مسلط بود، عمر خود را در تدریس تاریخ سپری کرده بود و در پوهنخی ادبیات بحیث استاد تاریخ تدریس میکرد، من او را دیده بودم، مردی سفید چهره خوش هیكل و با دانش بود. شاگردان او و استادان سابقه دار آن پوهنخی منجمله استاد میر حسین شاه و استاد زهما او را بهتر از من می شناسند.



نکوهش از غبار نیست وقتی امان الله خان با بیرون شدن از افغانستان یاران پیشین را فراموش کرد و با تخت نشینان بعد از خود از در سازش در آمد، یاران وی با آن همه شکنجه و زندان که تحمل کردند باز هم باید به وی وفادار می ماندند؟ بیایید خود را در موقف آنان قرار دهیم آیا راه دیگری وجود داشت؟

به نظر صاحب این قلم مقایسه جنایت کارانی چون سید شریف سریاور و حسن شرق با صلاح الدین سلجوقی که تقویم انساتش الهام بخش کسانی چون دکتر علی شریعتی بوده است با انصاف سرسازگاری ندارد. و اما غبار پیشرو راهی است که از نادرخان قهرمان تل ساخت و امان الله خان و دربارش را به بزدلی و سازش با انگلیس متهم نمود. این بزرگ ترین خدمتی بود که وی به نادرخان کرد. افغانستان در مسیر تاریخ را ورق می زнім. غبار در صفحه ۷۶۸ در رابطه به جنگ تل می نویسد: سپهسالار محمد نادرخان در ۲۶ می ۱۹۱۹ به طور ناگهانی با ده هزار لشکر ملی از مردم خوستی و وزیری و غیره و سه هزار عسکر منظم و دو توپ هاوتزر و هفت توپ دیگر در محاذ تل رسید، این قوا بلا درنگ نقاط حاکم و قصبه تل را اشغال کرد و در ۲۸ می در زیر باران گلوله طیاره های دشمن (در طی همین بمباران طیارات انگلیسی بود که احمد جان خان کمیدان کابلی شهید شد (قلعه جنگی تل را زیر آتش هاوتزرها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل و چوب و آذوقه قلعه را با استیشن های بیسیم و ریل آتش زد. قطعات) فراننیر آنستبری (دشمن از موضع خود فرار کرد و ذخیره آب مورد خطر واقع شد. آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود، تا فصول قلعه تل و قشله های قلعه منهدم گردید. ملیشه ها انگلیس ها را ترک گفتند و از تل خارج شدند. بالآخره قوای انگلیسی تاب نیاورد دست از جنگ کشید و بیرق تسلیم برافراشت. مهاجمان افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند و یا نخواستند بشوند پس هجوم دوام کرد و سپاه و افسران انگلیسی از دروازه دیگر قلعه فرار کردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده و بیرق افغانستان را بر فراز آن برافراشتند.

غبار از این روایت خویش این گونه نتیجه می گیرد: در حالیکه قوای فاتح افغانی قلعه مهم تل را در دست داشته و کوهات و پیشاور را تحت تهدید قرار داده بود و قوای افغانی می توانست به يك حرکت جناحی در پیشاور بیفتند

و سپاه خیبر انگلیس را معدوم و هردو کناره دریای سند را زیر پای استعمار امپراتوری به توده آتش تبدیل نماید ولی این چنین نشد؛ زیرا پایتخت کابل بدون مشوره با قوماندانان محاذات جنگ، بدون مشوره با مردم افغانستان خواهش متارکه دولت انگلیس را پذیرفته و به قوماندانان خود در تمام محاذات جنگ امر تخلیه مناطق مفتوحه و عقبنشینی از سرحدات را صادر کرد. لهذا سپاه فاتح افغانی خواهی نخواهی رجعت کردند و نقاط مهمی که با خون مردم و عسکر افغانی فتح شده بود دوباره (به شمول قلعه جنگی تل) به دست دشمن افتاد؛ زیرا پشت جبهات افغانی یعنی دولت مرکزی و دربار معنأ متزلزل بود.

او میخواید بگوید که اگر امان الله خان ترسو و سازشکار نمی بود، نادر خان که قلعه تل را در اختیار داشت می توانست با يك حمله پیشاور را بگیرد و تمام نیروی انگلیس را نابود کند. ...

روایت فرهنگ از جنگ تل با یادداشت های ظفر حسن آیبک مطابقت دارد. خاطرات ظفر حسن به عنوان يك مسلمان مجاهد، با صداقت و بی طرفی (من در پایان این مقاله، عدم صداقت و ضد و نقیض نویسی حسن آیبک را نشان خواهم داد سیستماتی) به رشته تحریر در آمده و وی اطلاعات روشن و دقیق از جریاناتی که خود در آن حضور داشته است به خواننده عرضه می دارد.

آیبک در خاطرات خویش در نبرد تل از بی سر و سامانی اردوی افغانی، کمبود مهمات ( که حتی برای يك توپ نیز به قدر کافی مهمات در اختیار نبود) بی اعتمادی جنرال محمد نادر خان به زیردستانش و عدم آموزش نظامی اردوی افغانی پرده برمی دارد. وی در مورد جنگجویان قبایلی جدران و منگل که دکان های بزازان بازار تل را غارت کرده و بعد بدون درگیر شدن با نیروی انگلیس به سوی خانه های خویش روان بودند، سخن می گوید که نادر خان اموال غارت شده را از آنان گرفته آتش می زند و از عدم اطاعت سربازان از اوامر نادر خان سخن می گوید.

وی می نویسد ... : روز دیگر توپ های هوتزر جرمنی بر بالای پیل ها بار شده به سنگر رسانیده شد. سپهسالار مرحوم برای من گفت بر اساس همان خریطه یی که در " متون " آماده شده است فاصله میان این سنگر و قلعه تل را

محاسبه نمایم. من با رجوع به خریطه فاصله را با مایل و گز گفتم. سپهسالار گفت آترا به متر تبدیل نمایم زیرا که فاصله انداخت (برد) این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی ها از عملیه تحویل بصورت کل بی خیر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله دو محل را تعیین نمایند. توپ در يك كوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود. از همین رو قلعه تل که هدف گلوله باری بود به نظر نمی آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه دور داده می شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این ناهمی افسران من دریافتم که سپاهیان افغان در وقت آرامی، تعلیم رزمی ندیده اند، بخصوص در مورد تعلیم توپ کاری صورت نگرفته است. حتی افسران و وظیفه رزمی خویش را نمیدانستند. از همین رو سپهسالار مرحوم شخصاً توپ را به قلعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ درست بر قلعه اصابت کرد و چون دقیقاً اندازه گیری شده بود، اولین گلوله بر گدام قلعه اصابت کرد. باروت و توده های که ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرار گاه گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود حمله کردند. لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلوله دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات از کابل نبود از همین رو فیر آن توقف داده شد... بنابراین بر خلاف آنچه غبار می گوید که "آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود" فقط چند فیرگلوله به قلعه تل صورت گرفت که فقط از يك توپ استفاده شد؛ زیرا مهمات بسیار اندک بود.

تلاش برای فتح قلعه به جایی نرسید و ژنرال محمد نادر خان ظفر حسن را برای مذاکره با انگلیس های محاصره شده با پرچم سفیدی به جانب قلعه می فرستد؛ زیرا او زبان انگلیسی می داند اما آنها حاضر به تسلیم نمی شوند. روز دیگر گلوله باری شدیدی بر روی قلعه صورت می گیرد (هرگاه گلوله اندک بود این گلوله باری شدید از کجا شد؟ سیستانی) اما نتیجه مطلوب به دست نمی آید. تا اینکه قوای کمکی به انگلیس ها میرسد و بمباران های هوایی شدت میگیرد. با عقب نشینی نامنظم قوای افغانی بسوی متون این نبرد پایان میگیرد. شام ۲۷ می فرمان امیر امان الله خان از کابل میرسد که انگلیس ها استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته اند. در فرمان بعدی خبر داده شد که دولت

افغانستان نیز پیشنهاد انگلیس ها مبنی بر عقب نشینی قوایش به فاصله بیست میل از سرحد را پذیرفته است.

مژده ادامه میدهد: آیك جنگ تل را يك شكست برای افغان ها میدانند که فقط از خوش شانسی سپهسالار محمد نادر خان با رسیدن دستور متارکه از کابل این شکست پنهان شد. آیك مینویسد: از خوش قسمتی سپهسالار صاحب کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را بخود گرفت و بر عزت او افزود. اگر فرماده سپاه انگلیسی اندکی از جرأت کار می‌گرفت و يك قطعه عسکری را به تعقیب ما می‌گماشت نه تنها به مرز افغانی میرسید بلکه پیشروی هم میتوانست؛ زیرا لشکر افغانی از تل عقب نشینی کرده و به پناه گاهی آمده بود که هفت روز قبل به عزم حمله بر تل از آن روانه شده بود. بناءً شاید تا گردیز هیچ مقاومتی در برابر شان صورت نمی‌گرفت. مژده می‌افزاید که: می‌بینیم که برخلاف سخن غبار نه قلعه تل فتح شده بود و نه امکانی برای حمله به قوای انگلیس حتی در همان منطقه تل وجود داشت چه رسد به حمله به پیشاور. آیا این خود به معنی تحریف تاریخ به نفع نادر خان نیست؟ توجیه بردار نیست اگر بگویم غبار نادانسته مرتکب این اشتباه شده است. اگر او خود شاهد جنگ تل نبود، جنگاوران این نبرد در دسترسش بودند.<sup>۱</sup>

### دیدگاه من در مورد این روایت:

از این نوشته آقای مژده استنباط می‌گردد که او در فهم از تاریخ و چگونگی ارائه رخدادهای تاریخی بدون سبک و سنگین کردن اسناد و روایات و سره کردن راست از دروغ، بیشتر بر خاطره نویسی های خارجی ها اتکا میکند

<sup>۱</sup> - این روایت ماخذ درستی ندارد و معلوم میشود که آقای مژده خود را پای بند استفاده از ماخذ بصورت دقیق نمیداند. اما این مطالب در صفحات ۱۹۲ تا ۲۰۸ کتاب حسن ایبک آمده است. کتاب خاطرات حسن ایبک (افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان) نام دارد که توسط فضل الرحمن فاضل، ترجمه و تحشیه شده است، سال چاپ، می ۲۰۰۳.

تا تاریخ های معتبر ملی. از نظرم روایت حسن آیبیک در مورد شکست و فرار افغانها از جبهه تل آمیخته با دروغ و اضافه گویی است، زیرا اگر نیروهای افغان در جبهه تل تا این حد ترسو می بودند که از ترس انگلیسها تا گردیز فرار کرده و عقب خود را نبینند، پس انگلیس ها به اصطلاح افغانی "گه" خوردند که حاضر به متارکه جنگ شدند. آخر چرا انگلیسها با وجود عقب زدن نیروهای افغان از پشت دروازه های تل و آمادگی برای حمله برجلال آباد، دست از بمباردمان بیشتر گرفتند و با عجله نماینده دولت افغانستان سردار عبدالرحمن خان را از دهلی خواستند و مکتوب متارکه را به او سپردند و او را بسواری اسپ بکابل فرستادند تا جواب مکتوب متارکه را دوباره از کابل با خود بیاورد و بعد خانواده خود را از پشاور تسلیم شود؟

به نظرم، این گزارش آیبیک، یک خوش خدمتی محض برای اولیای انگلیس است تا اگر در آینده با افغانها درگیر شوند، از آنها ترسی نداشته باشند، بلکه میتوانند افغانها را تا پشت خانه های شان به عقب برانند، ولی انگلیس ها بهتر از حسن آیبیک به روحیات جنگی افغانها آگاهی داشتند و جنگ های اول و دوم با افغانها درسهای خوبی بود که هنوز از یاد نبرده بودند. بنا برین با وجود عقب نشینی موقت افغانها از محاذ تل، انگلیس ها جرئت تعقیب قوتهای افغانی را بداخل خاک افغانستان نداشتند.

واقعیت این است که جنگ سوم افغان و انگلیس در ماه می ۱۹۱۹ که شروع موسم گرمای هند است انگلیس ها را به هراس انداخته بود، زیرا عواملی چون:

- ۱- طبیعت آرام و غیر قابل تحریک مردم هند برای جنگ ،
- ۲- خستگی عساکر انگلیس از جنگ جهانی اول،
- ۳- تحریکات ملی گرایان و انقلابیون هند علیه انگلیسها،
- ۴- شورش قبایل سرحدی علیه انگلیسها به تحریک امان الله خان،

۵- باز شدن جبهه چهارم جنگ در چترال، برهبری میرزمان خان کنری و عبدالوکیل خان نورستانی،

۶- برسمیت شناختن استقلال افغانستان از سوی بلشویکها قبل از آغاز جنگ سوم با انگلیسها،

۷- اقدامات دیپلماتیک امان الله خان برای دوستی با بلشویکها و فرستادن هیئتی بریاست محمودلی خان به مسکو، همه سبب شده بودند که بریتانیا رانسبت به نتیجه جنگ به هراس بیندازد و می بایست بریتانیا هرچه زود تر مسئله متارکه جنگ با افغانها رامطرح کند.

من یک افسر نظامی یا کارشناس مسایل نظامی نیستم، ولی میتوانم تصور کنم که در پیروزی یا شکست یک جبهه در نبرد متعارف، سه عنصر بسیار تعیین کننده است. این سه عنصر، یکی عنصر زمان است، دیگری عنصر مکان و سومی عنصر شرایط است. هر یکی از این عناصر در پیروزی و شکست یک عملیه جنگی میتواند فوق العاده موثر و تعیین کننده باشد. در جنگ تل، در روز ۲۶ می چنانکه آبیگ روایت میکند، نادرخان شخصاً محل نصب توپ را در بلندی کوه تعیین و اولین مرمی توپ را خودش بسوی قلعه تل شلیک میکند که آن مرمی به ذخیره مهمات دشمن اصابت مینماید و شعله های آتش از قلعه بالا میرود و چند مرمی دیگر نیز بر قلعه حواله میکند. همزمان با بالا رفتن شعله های آتش از قلعه نیروهای ملیشانی افغان که بیشتر تحت هدایت پیر و مرشد خویش شمس المشایخ عمل میکردند، بر بازار تل یورش بردند و محتویات دکانهای آنرا به عنوان غنیمت غارت کردند، این همان چیزی است که مجاهدین تنظیمها نیز در حمله بر شهر خوست در سال ۱۹۹۰ و بعد در سالهای ۱۹۹۲- تا ۱۹۹۶ در شهر کابل بر مواضع همدیگر انجام می دادند و این سنت غنیمت گیری همراه با غارت و چپاول منطقه مفتوحه از ارکان جهاد اسلامی است.

اما آنچه به شرایط جنگ ارتباط میگیرد، شرکت طیارات بمب افکن انگلیس برای کمک به قوتهای محصور خود در قشله نظامی تل است که بزودی

چهره جنگ را عوض میکند. گفته میشود ده ها طیاره بمب افکن مواضع نیروهای افغانی را هم در تل و هم در جلال آباد و هم در کابل بمباران میکنند و تلفات سنگینی را بر نیروهای افغان وارد مینمایند. در چنین هنگامه‌ی نمیتوان با تفنگ دهن پُر یا چره‌ئی به استقبال بمباردمان طیارات دشمن رفت و دم از مردانگی و شجاعت زد، در چنین شرایطی بجای ایستادگی و اظهار مردانگی، هوشیاری ضرورت است و اگر هوشیاری باشد، ایجاب میکند تا جان نیروهای رزمی را نجات داد و برای یک موقع دیگر خود را آماده نبرد کرد. جنرال محمد نادرخان هم هم‌زمان خود را از ضربات مرگبار دشمن نجات داد و بشمول حسن آبیگ چاره‌یی جز عقب نشینی نداشت.

مؤلف کتاب "نبرد افغانی استالین" در این مورد مینویسد: "فرایزر تیتلر- سفیر پیشین انگلیس در کابل، در خاطرات خود ارزیابی دقیقی از اوضاع در نوار قبایل «آزاد» پشتون پس از آغاز جنگ با افغانستان داد: «کنترل بریتانیا بر نوار مرزی طی چند روز ناپدید گردید». این بود که زمینه مساعدی برای آغاز تهاجم سپاهیان افغانی به هند بریتانیایی فراهم آمد. تصرف پیشاور، هدف اصلی فرماندهی افغان بود که تنها با کمک لشکرهای قبایل مرزی که شمارشان به ۲۰۰ هزار ستیزه جو می رسید و از جمع آنان هشتاد هزار تن با تفنگ های مدرن چند تیر مجهز بودند، عملی بود. این کاملاً بسنده بود تا بر ارتش بریتانیا یک رشته ضربات جدی زد.

از این رو، لرد چلمسفورد- نائب السلطنه هند بی درنگ پس از آغاز به اقدامات رزمی در مرزهای هند و افغانستان، به روس کیپل- کمیسار ارشد [ایالت] مرز شمال باختری (غربی) فرمان داد: «از پخش پول صرفه نکنید. محض برای این که جلو شورش قبایل گرفته شود.» در پی آن گریز گروهی پشتون ها از دسته های «تفنگداران خیبر» آغاز گردید. افریدی ها نمی خواستند در برابر هم قبیله بی های خود بجنگند. پس از چندی از ۱۲۰۰ سرباز تنها کمتر از ۲۰۰ تن نزد انگلیسی ها ماندند که هر آن آماده گریز بودند تا با تفنگ در دست به شورشیان بپیوندند. سپاهیان افغانی با همکاری افریدی ها بدون مانع

به نزدیک دژ بریتانیایی لندی کُتل رسیدند و استیشن پمپ آبرسانی را که به پادگان (تهانه) انگلیسی در خیبر آب آشامیدنی می داد، تسخیر کردند. در گرمای ۶۰ درجه یی و به دلیل نبود آب آشامیدنی، در میان سپاهیان انگلیسی بیماری کولرا واگیر شد. فرماندهی بریتانیا می دانست که بایسته است هر چه سریع تر افغان ها را از خیبر بیرون راند، مگر هیچ کاری از دستش بر نمی آمد. چون سپاهیان را به گونه عاجل برای سر کوب شورش که به پختگی رسیده بود، در پیشاور نیاز داشت.<sup>۱</sup>

و اما اینکه آقای مژده میگوید: "اگر او (غبار) خود شاهد جنگ تل نبود، جنگاوران این نبرد در دسترسش بودند."

بدون شبهه رزمندگان نبرد تل در دسترس غبار بودند. غبار که خود در هنگام جنگ استقلال جوان بیست ساله و از اعضای جنبش مشروطیت دوم بود و به رخدادهای جنگ استقلال مثل هرافغان دیگر علاقمند بود تا چگونگی جنگ را بداند و آنرا ثبت کند، بدون شبهه حقیقت نبرد تل را از زبان یکی نه که از زبان چندین تن شنیده و بعد آنرا ثبت تاریخ خود کرده است. علاوهً گزارش هایی که از جنگ تل بکابل میرسید در اخبار امان افغان چاپ میشد و این بهترین ماخذ برای غبار بوده میتوانست. لیست نامهای افسران و صاحب منصبان با تعداد قطعات نظامی شان درجبهات و ذکر اسامی سران قومی با تعداد جنگجویان شان به تفریق قبایل مختلف و نامهای روحانیون معروف درجنگ سوم نشان میدهد که غبار مواد و مصالح تاریخ خود را از رجال سهیم در جنگ بدست آورده است. البته یکی از شاهدان عینی جنگ تل حضرت فضل محمد مجددی (شمس المشایخ) بود، و به نظر میرسد که غبار روایت جنگ تل را از زبان شمس المشایخ که شخصیت با اعتبار روحانی بود برگرفته باشد، زیرا که در جلد دوم تاریخ خود به این موضوع اشاره کرده مینویسد: "سپه سالار محمد نادر در جنگ تل میدان را گذاشت و می خواست عقب نشینی کند، ولی

<sup>۱</sup> پروفیسور تخانوف، نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آرینفر، ص ۳۹



شمس المشایخ جلو اسبش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادر خان گفت «الساعة مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکنند.» شمس المشایخ گفت از این چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبوراً بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند. معهداً در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را به دشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید.<sup>۱</sup> "

در کتاب "نبرد افغانی استالین" گزارش آریانفر، به ارتباط جنگ تل آمده است: "به تاریخ ۲۷ ماه می ۱۹۱۹ محاصره تل از سوی ارتش نادر خان آغاز گردید. خالفین- تاریخ نویس سرشناس شوروی می نویسد: «رخنه ناگهانی ارتش افغانستان و چریک های قبایل از طریق کوه های سلیمان همه سیستم نقاط اتکایی بریتانیای را در شمال باختری (غربی) هند به مرز شکست رسانیده بود. کرم و تورغای (تورگی)، سپین وام و میرانشاه به افغان ها تسلیم شدند. تل که منبع آبرسانی آن قطع شده بود، در آستانه سقوط قرار گرفته بود.» فرماندهی انگلیس به بسیار دشواری توانست به تاریخ یکم جولای ۱۹۱۹ محاصره تل را در هم بشکند. در روز بعد انگلیس و افغانستان آتش بس کردند و مصالحه امضاء نمودند."<sup>۲</sup>

وقتی یک جوان افغان این مقاله آقای مزده را که مبتنی بر خاطرات حسن ایبک هندوستانی است بخواند وبعد روایت تاریخ غبار را از نظر بگذراند، حتماً دچار مخمصه و سردرگمی خواهد شد که کدام یک از این دو روایت درست است؟ برای ما افغانها غبار به عنوان یک عنصر روشنفکر و وطن پرست و یک مورخ آگاه نسبت به حسن ایبک هندوستانی که هیچگاهی مورد خشم

<sup>۱</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، ص ۳۲، چاپ امریکا، ۱۹۹۹، جلد ۱/ ۷۶۴-۷۶۷

<sup>۲</sup> - نبرد افغانی استالین، (بخش چهارم)

و غضب انگلیس قرار نگرفته است رجحان دارد. (با در نظر داشت اتهام حمایت انگلیس از نادرخان و برقرار ساختنش بجای امان الله خان، دوستی محکم حسن آیبیک با نادرخان و نشرنامه های دوستانه وی عنوانی آیبیک در کتاب حسن آیبیک میتواند شک و شبهه خواننده را نسبت به آیبیک خلق کند.) بنابراین سخنان غبار را محض بخاطر اینکه از شجاعت و جانبازی افغانها در جنگ تل در تحت سرکردگی جنرال محمد نادرخان سخن گفته است، تحریف تاریخ گفتن نادرست است و ظاهراً از کینه توزی برخی افراد نسبت به نادرخان ناشی میشود، نه اینکه مرحوم غبار در بازتاب و تصویر رخداد جنگ تل به نفع نادرخان گزافه گویی کرده باشد.

غبار تاریخ خود را کم از کم سی و پنج سال بعد از مرگ نادرشاه، در زمانی منتشر کرد (۱۹۶۷) که تمام دوران بندیدگی و تبعید و فشارهای سیاسی را سپری کرده بود. و در دولت ظاهرشاه نیز هیچ وظیفه دولتی و یا مقام اعزازی نداشت. بنابراین غبار را از لحاظ اندیشه های سیاسی و مناعت نفس و غرور فردی با استاد خلیلی و کُشکی و رشتیا و امثال شان مقایسه کردن خیلی بی انصافی و دور از بصیرت سیاسی است.

علاوَتاً حسن آیبیک در کتاب خود، از جنبش مشروطیت در افغانستان و نقش سراج الاخبار در بیداری جوانان و تشکل و تجمع روشنفکران افغان هیچ ذکر نمیکند و تنها از آزادی خواهان هندی مقیم کابل و تشویق و ترغیب آنها در بدست آوردن استقلال سیاسی افغانستان سخن میراند. آیبیک از نقش حضرت شوربازار فضل محمد مجددی در بسیج مریدان خود برای جهاد با انگلیسها که در میان قبایل جنوب و بخصوص اقوام غلجانی سلیمانخیل چشمگیر بوده است، هرگز ذکر نمیکند، در حالی که وی همچون یک روحانی پرنفوذ حیثیت مشاور و همکار بزرگ سپهسالار نادر خان را در جنگ تل داشت و نقش مثبت او در جنگ استقلال قابل یاد آوری است. به همین خاطر اعلیحضرت امان الله خان وی و پیرادرش فضل عمر را مورد نوازش و قدر دانی قرار داده علاوه بر دادن القاب بزرگ روحانیت (شمس المشایخ و نورالمشایخ)، موازی سید جریب زمین

دوفصله آبی باغی را در کوهدامن بطور عطیه به آنها بخشید. علت این فروگذاشت چیست؟ کسی که خود را آگاه از اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان می‌شمارد، خموشی اختیارکردن یا بی تفاوت ماندن در مورد جنبش مشروطیت در آن برهه از تاریخ کشور و یاد نکردن از خدمات شمس المشایخ، این گمان را در انسان زنده میکند که او بطور عمدی از این شخص و آن جنبش نام نبرده است و این عیب و خلاء بزرگ کتاب او بشمار میرود.

در اینجا بطور نمونه از قول غبار وضعیت جنگی یکی از محاذات جبهه جنوب را از نظر می‌گذرانیم تا دیده شود که چقدر تفاوت است میان طرز دید مرحوم غبار و طرز دید حسن آیبیک هندوستانی- پاکستانی؟

### تصویری از احساسات ملی مردم جنوبی بقلم غبار:

"وقتی که سپهسالار محمد نادرخان در ۲۴ اپریل ۱۹۱۹ وارد شهر گردیز شد، وعزم رزم با دولت انگلیس را آشکار نمود، در سر تا سرپکتیا غریو عمومی برخاست و جنبش مردم شروع شد. موبک قوماندانان افغانی در خط عبور و تمام جبهات با فریاد های هزاران شلیک تفنگ و صدای طبل و نای مرد و زن استقبال میشد. بینندگان احساس میکردند که اعلام جنگ با دولت انگلیس در منزلت جشن عروسی در بین این مردم قهرمان احساس میگردد. این بود که هزاران مرد مسلح از تمام مناطق پکتیا، احمدزائی، طوطاخیل، منگل، جدران، جاجی، چمکنی، تنی، خوست، احمدخیل، حسن خیل، هاشم خیل، خروتی و هزاران نفر قهرمان گمنام دیگر که تاریخ به ضبط نامهای شان قادر نشده بیرق ها بستند و در میدانهای جنگ حاضر شدند. این احضار به جنگ عمومی چنانکه در جهان معمول است از طرف دولت و از صنوف ردیف و احتیاط وزارت جنگ و یا قرعه و حواله رسمی نبود و هم طوریکه معمول است اسلحه و آذوقه این سپاه از طرف دولت پرداخته نشده بود. این احضارات به حرب عمومی از مختصات و مشخصات ملی افغانستان بوده و هست که در طی تاریخ برای حفظ آزادی و طرد تجاوز اجنبی نشان داده اند. این تنها در داخل حدود

رسمی افغانستان نبود، بلکه در سرتاسر اراضی افغان نشین تا سواحل سند عین طوفان هیجان ملی در حالت مد و طغیان و اسباب هراس امپراتور انگلیس گردیده بود. ۱۶ هزار مرد مسلح که ۱۱ هزار تفنگ عصری هم داشتند از مردم مسعود، ۷ هزار جنگ آور از مردم وزیر، ۱۲ هزار نفر از مردم اورکزی برهبری مجاهد معروف ملامحمود آخندزاده و هزاران نفر افریدی و خیبری و توری و غیره در سرتاسر جبهه شرق در مقابل دشمن خارجی برای مبارزه ایستاده بودند.

سپهسالار افغانی تا ۱۴ می ۱۹۱۹ در بالاحصار گردیز برای تنظیم نقشه جنگ متوقف بود. در همین مدت خبر قطع مناسبات دولتین افغان و انگلیس را در ۹ می گرفت. و در ۱۴ می به استقامت جبهه جنگ عزیمت کرد. همین وقت بود که قبل از آغاز جنگ اطلاع گرفت که جنگ آوران مسعود به قشله جنگی سروکی حمله کرده و ۷۵ اشتر حمل و نقل انگلیسی را اغتنام کرده اند. متعاقباً مردم تنی با انقطاع خطوط تلگرافی انگلیس پرداخته و دسته های گوریلانی مردم ۲۲۰ شتر غله دار دشمن را ربودند. دیگر جنگ ملی شروع شده بود. مردم مسعود در ۲۰ می قلعه جنگی وانا را با قشون انگلیسی محاصره کردند. در خوست هم مردم تجمع کرده و به استقامت "پیوار" و علی خیل و توجی و کرم پیش رفتند. سپهسالار در متون خوست به پیش کشید و باز به سپین وام رفت و محاذات جنگ را تقسیم نمود. سردار شاه ولیخان با نورالمشایخ (فضل عمرمجددی) در جبهه وزیرستان سوق شد. سردار شاه محمودخان در جبهه پیوار اعزام گردید و خود سپهسالار جبهه تل را هدف قرار داد.<sup>۱</sup>

در جبهه وزیرستان: ۲۳ هزار جنگ جویان مسعودی و وزیر سر سرتا سر جبهه وزیرستان را بشکل مجمر آتشی در آورده بودند. تمام مخابرات دشمن با مرکز بنو به استثنای مخابره رادیویی از بین برده شد و ارتباط بین استحکامات و قلعه های جنگی دشمن معدوم و حیوانات آذوقه رسانی به تاراج برده شده

<sup>۱</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۷۶۴

بودند. در قشله های نظامی دشمن هزاران نفر ملیشینی محلی افغانی قیام کرده با اسلحه و مواد محترقه از صف دشمن خارج شدند و از عقب جبهه بردشمن ریختند و تلفات سختی بر قوه نظامی انگلیس تحمیل کردند. انگلیسها در قلعه های مستحکم وانا و سپین وام از ۲۰ می تحت محاصره مسعودی ها قرار گرفتند ، دشمن قشله خود را در سپین وام آتش زده فرار کرد. کندک مشر افغانی عبدالقیوم خان و داد محمدخان لندی داخل سپین وام شدند. در ۲۴ می قلعه بزرگ وانا و سروکی از طرف قوای افغانی فتح شد. ودر سرتا سر جبهه وزیرستان شکست در اردوی انگلیس افتاد و سپاه دشمن در ۲۵ می بسرعت عقب نشینی اختیار کرد. در ۲۶ می مراکز نظامی انگلیس در توجی مورد حمله مردم قرار گرفت. دیگر اردوی انگلیس معنویات نظامی خود را باخته بود، زیرا قیام تمام مردم سرحدات و افغانهای سواحل سند و رانده شدن قدرت انگلیسی در آنطرف دریای سند محتمل الوقوع بود. باین سبب بود که قوماندان انگلیسی جبهه وزیرستان معزول و اداره محاذ مستقیماً تحت نظر وزارت جنگ هندوستان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

در جبهه تل، در ۲۳ می سپهسالار با ده هزار قشون داوطلب و سه هزار عسکر منظم و دو [توپ] هاوتزر و هفت توپ در ۳۰۰ متری سپین وام موضع گرفته بود. این قوا بلادرنگ نقاط حاکم و قصبه تل را اشغال کرد و در ۲۸ می در زیر باران گلوله طیاره های دشمن (در طی همین بمباران طیارات انگلیسی بود که احمد جان خان کمیدان کابلی شهید شد) قلعه جنگی تل را زیر آتش هاوتزر ها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل و چوب و آذوقه قلعه را با استیشن های بیسیم و ریل آتش زد. قطعات (سرحدی) دشمن از موضع خود فرار کرد و ذخیره آب مورد خطر واقع شد. آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود، تا فصول قلعه تل و قشله های قلعه منهدم گردید. ملیشینی ها انگلیس ها را ترك گفتند و از تل خارج شدند. بالآخره قوای انگلیسی تاب نیاورده دست از جنگ کشید و بیرق تسلیم برافراشت. مهاجمان افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند و یا

<sup>۱</sup> - غبار، جلد اول، ص ۷۶۵

نخواستند بشوند پس هجوم دوام کرد و سپاه و افسران انگلیسی از دروازه دیگر قلعه فرار کردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده و بیرق افغانستان را بر فراز آن برافراشتند.<sup>۱</sup>

مگر حسن آیبک برخلاف گفته های غبارسخن میگوید و آقای مژده قول وی را سند گرفته مدعی است: غبارتاریخ را تحریف کرده است؟! می توان گفت که درک آقای مژده از تاریخ و پدیده های تاریخی بسیار ابتدائی و درحد یک مبصر سیاسی است و در آن سطحی نیست که بتواند شانه بشانه نویسنده افغانستان در مسیرتاریخ بزند و یا تاریخ او را زیر سوال ببرد.

عمده ترین پیام آقای مژده در این مقاله به مردم افغانستان اینست که افغانها در جنگ استقلال در هیچ جبهه یی برانگلیس ها پیروز نشده بودند، پس آنچه غبار از رشادتهای مجاهدین افغان در جنگ تل در مقابل انگلیس ها بیان کرده، دروغ و گزافه گونی است ولی آنچه را حسن آیبک (هندوستانی) گفته است درست و قابل باور می باشد. در واقع آقای مژده میخواهد پیام بدهد که ملت افغان در مدت ۹۰ سال گذشته به ناحق از استقلال خود تجلیل بعمل آورده است، در حالیکه کدام پیروزی قابل تجلیل نداشته است؟ (خوشا بسعدت ملت افغان که بالاخره چنین مؤرخى را نصیب شد که تاریخ استقلال را برای شان از نو رقم زد؟!)

حال وقتی یک جوان افغان در برابر طاق ظفر پغمان ویا مینار استقلال قرار بگیرد، واین جمله را درپای منارمذکور بخواند که : "به یادگار کامیابی یگانه مجاهد وطن پرست ملت خواه جناب محمدنادرخان سپهسالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال ۱۲۹۸ شمسی حاصل نمودند، بنا نهاده شد." با خود چه فکر خواهد کرد؟ آیا فکر میکند که پدران و نیاکانش مردمان ترسو و درغگو بودند و نام آنها

شهادتی که در مینارهای یادگارطاق ظفر پغمان حک شده اند، وبا زبان حال میگویند:

« شهیدان ظلم فرنگیم ما بخون وطن لاله رنگیم ما »

به تجلیل و یاد کردن نمی ارزند یا فکر خواهد کرد که نه خیر آقای مژده با این نوشته اش خنجر به سینه تاریخ و افتخارات تاریخی وطن زده است تا دل دشمنان افغانستان را شاد سازد؟ آری آقای مژده با این نوشته خود دل دشمنان وطن را شاد کرده است.

پایان بخش یکم

## مقاله یازدهم

### نقدی بر مقاله آقای مژده (بخش ۲)

توهین به احساسات استقلال طلبی شاه امان الله

و مشروطه خواهان دوم

(نوشته شده در ۳/۱۰/۲۰۱۰)

آقای مژده، بادرستی بریک کتاب خاطرات میخواید با "تاریخ" زورآزمایی کند. افغانستان اگر هیچ چیزی نداشته باشد تا برخ زورمندان و کشور گشایان جهان بکشد، تاریخی دارد مشحون از آزادی طلبی با مردمانی سرکش و سرشار از غرور مبارزه برضد اشغالگران و بیگانگان. و همین روحیه آزادی خواهی و بیگانه ستیزی مردم ما سبب شده است که امروز قدرت های بزرگ جهان به باز خوانی تاریخ افغانستان پردازند و راز عدم تسلیمی این مردم را دریابند. بنابراین آقای مژده نباید براساس حکایتها و روایت ها و خاطرات سست بنیاد که کمتر ارزش تاریخی دارند، سعی نماید تا بر صفحه طلایی روحیات آزادی خواهی و استقلال طلبی مردم افغانستان و بخصوص اعضای فداکار مشروطیت دوم خط بطلان بکشد. چون در این صورت جز شکست و بد نامی نصیبی نخواهد داشت. آقای مژده برای اینکه احساسات و تفکر استقلال خواهی را در مردم افغانستان و بخصوص در اعضای جنبش مشروطیت کم رنگ و بی اهمیت جلوه دهد، درجای دیگری از مقاله اش مینگارد:



" از مطالعه تاریخ آن دوره می توان دریافت که کشور هنگام به قدرت رسیدن امان الله خان از نظر نظامی در حدی نبود که بتواند با جنگ علیه انگلیس به اهداف نظامی لازم دست یابد که برای استقلال کشور حتمی بود. اما شاه در اذهان ملت سخت تحت فشار(؟؟) (سوالیه ها از من است) بود."

آقای مژده سپس برای اثبات این شک و تردیدش از قول یک هندوستانی روایت میکند و مینویسد:

"در این مورد کتاب ظفر حسن آیبیک روشنگر بسیاری از وقایع پشت پرده(؟) است. با کشته شدن اسرار آمیز پدر(امیر حبیب الله خان)، امان الله خان در نزد مردم به عنوان کسی که در این قتل دست داشته است سخت مورد سوءظن بود. " ... هر چند وی در ابتدا سعی کرد تا خود را خونخواه پدر وانمود کند و مدعی بود که انتقام خون پدر را خواهد گرفت. اما در آن زمان لاقول در کابل و جلال آباد مردم با دستگیری و سپس آزادی ژنرال محمد نادر خان و برادرانش به امر امان الله خان، به این باور رسیده بودند که این قتل بدون تأیید شاه جدید نبوده است. حتی اعدام شاه علی رضا قوماندان محافظان خاص امیر به این اتهام و حکم حبس ابد برای کاکایش سردار نصرالله خان نیز چاره کار نبود. پس امان الله خان ناچار بود برای مبارزه با این طرزفکر دست به یک اقدام نمایشی بزند و احساسات مردم را در جهت دیگری سوق دهد تا از رقبایش فرصت مطرح کردن این سؤال را در اذهان مردم بگیرد که امیر شهید را چه کسی به شهادت رسانید."<sup>۱</sup>

من قبل از اینکه به پاسخ این گفته های آقای مژده بپردازم، میخواهم بگویم که ما مردم افغانستان واقعاً عیب مردمی هستیم، مردمی که در وقت

۱ - آقای مژده منبع و صفحه این روایت را بصورت دقیق نشان نمیدهد تا خواننده به اصل منبع رجوع کند و صورت درست کلمات و جملات مولف را از عبارت راوی فرق کرده بتواند. و این نشان میدهد که آقای مژده اصول استفاده از منابع را یا نمیداند و اگر میداند نمیخواهد از سرگردانی خواننده کنجکاو بکاهد.

وزمانش فرق خدمتگار بمردم و خاین بمردم را کرده نمیتوانیم ولی بعد از اینکه کار از کار گذشت و حقیقت را فهمیدیم، انگشت حسرت بدنان میگزیم و آنگاه پشیمانی سودی ندارد. اهل مطالعه و حتی کم سواد ترین موسفیدان وطن می دانند که امیر حبیب الله خان، امیری بود خود کامه و مطلق العنان که حرمسرای وسیعی (۳۹ زن) از دختران زیبا روی کابل و اطراف ترتیب داده بود و شب و روز در عیش و نوش غرق بود و فرصت داد رسی به شکایات مردم و خدمت گزاری به مردم را نداشت و این روش امیر، نه تنها حس نفرت قشر چیز فهم کشور و منجمله مشروطه خواهان را که شهزاده امان الله سرکرده آن جنبش بود نسبت به امیر برانگیخته بود، بلکه سبب تنفر ملکه رسمی کشور سراج الخواتین مادر شهزاده امان الله و درباریان نیز گردیده بود و همه از خدا میخواستند که شر امیر را از سرشان هرچه زودتر کم کند. حال اگر مردی از خود این خاندان پیدا شد تا لکه ظلم و خود کامگی را از دامن وطن پاک کند و با ازمیان برداشتن امیر، هم مردم را از خطر تصاحب دختران شان نجات دهد و هم مانع بزرگ استقلال را ازمیان بردارد، در اینصورت باز هم کسی مثل آقای مژده که نه از تخمه امیر است و نه از تبار محمدزائی، قلم برمی دارد و بدون سند موثق از قتل پدری بدست پسری نام می برد که برای نجات وطن از شر این نماد خود کامگی و زن بارگی قدم به پیش نهاده است. اگر امان الله خان واقعاً چنین کرده باشد خداوند جای آن سمبول آزادگی و میهن پرستی را بهشت برین کند. همچنان اگر امروز در میان پسران رهبران تنظیمهای جهادی که وطن را به بدبختی و سیه روزی بی نظیر تاریخی سردچار کرده اند، چنین مردی با غیرت و شریفی پیدا شود که با ازمیان برداشتن گلبدین یا ربانی یا سیاف یا خلیلی یا فهیم یا محسنی یا محقق یا دوستم یا ملا عمر و غیره نوکران اجنبی لکه خجالت و شرمندگی را از دامن خانواده خود پاک کنند، و مردم را از شر دست درازی های آنها نجات دهد، ما هزاران آفرین به چنین مردی خواهیم فرستاد و بدون تردید تاریخ نیز از چنین پسری با نیکوئی یاد خواهد نمود.

و حال در پاسخ به آقای مژده باید بگویم که، چرا امان الله خان سخت مورد سوء ظن بود؟ آیا امان الله خان در سفر به لغمان با امیر یکجا بود که سخت مورد اتهام بوده باشد؟ اگر بقول آقای مژده "شاه در اذهان ملت سخت تحت فشار" بود، چرا این ملت بعد از قتل امیر دست به عکس العملی مثلاً تظاهراتی نزد تا میزان محبوبیت امیر معلوم شده میتوانست. مردم نه در جلال آباد و نه در لغمان و نه در کابل و نه در هیچ گوشه کشور بخاطر قتل امیر از جا نجبیدند و این امر دلیلی میتواند باشد که مردم به مرگ آن امیر عیاش راضی و حتی احساس خوشحالی نموده باشند.

از سوی دیگر در افغانستان فقط فرزندان حق دارند بخون خواهی قتل پدر برخیزند و کین خواهی کنند، نه کسی دیگری. شهزاده امان الله در هنگام قتل پدرش بحیث والی و سرپرست مقام سلطنت در کابل بود. بنابراین اگر انگشت اتهامی بسوی قاتل پدرش هم دراز شده باشد باید بسوی پهره داران خیمه امیر دراز شده باشد، نه بسوی امان الله خان، به همین دلیل سپاهیان فرقه جلال آباد به دستگیری نادرخان و برادران وی اقدام کردند و آنها را تحت الحفظ بکابل فرستادند. و اما شاه امان الله قبل از رسیدن متهمین به کابل، خود را جانشین پدر اعلام کرد و یکجا با اعلام پادشاهی خود، مسئله حصول استقلال سیاسی کشور که در سرلوحه مرامی جنبش مشروطه خواهان قرار داشت شرط قبول پادشاهی خود اعلان کرد و مردم کابل نیز از صمیم قلب با این شرط و نیت برحق شاه جوان همدلی و همنوایی خود را ابراز داشتند. بنابراین خبر تخت نشینی امان الله خان که مردم از قبل با اخلاق و اطوار نیکوی وی آشنا بودند دلهای مردم را ملامت از خوشحالی نمود، نه اینکه کسی یا گروهی برامیر جدید فشار بیاورد و بگویند که نخیر ما استقلال نمیخواهیم بلکه قاتل امیر را میخواهیم!!

زمره های مردم در مورد چگونگی قتل امیر، از سوی هرکسی که صورت گرفته باشد، نباید به حساب محبوبیت امیر مقتول گذاشته شود و ادعا گردد که مردم جانشین او را "سخت تحت فشار گذاشته" بودند؟

در همان وقت، حادثه قتل امیر به چند تن نسبت داده میشد، یکی از این افراد شجاع الدوله خان غوربندی از غلام بچه گان و فراش باشی در بار امیر بود که قبل از حادثه قتل، امیر او را بخاطر نصب کردن کج دیرک خیمه مورد ضرب و شتم وحشیانه قرار داده بود و بنابراین غبار نیز بدین نکته اشاره میکند. برخی هم از جمله مهدی فرخ سفیرایران درکابل مادر شاه امان الله را در قتل امیر دخیل میداند و علت آنرا کینه بی فکرمیکند که از امیر در دل داشت و بنابراین با دادن دختران خود به برادران جنرال نادرخان و ازدواج محمودلی خان دروازی با دخترمامای سراج الخواتین و خویشی شجاع الدوله غوربندی با یکی از وابستگان سراج الخواتین، شاید او آنها را برای قتل امیر تشویق کرده باشد. و برخی هم قتل امیر را به سردار احمدشاه خان پدرملکه حمیرا، خسر ظاهرشاه نسبت میدهند که در آن شب و آن ساعت نوبت بهره او بوده است.

باید توجه داشت که تاهنوز قاتل حقیقی امیر حبیب الله خان تشخیص نشده است ولی حدس و گمانها براین نکته تکیه دارد که قتل امیر بدستور و فیصله مشروطه خواهان صورت گرفته است و بنابراین همه مشروطه خواهان دراین قتل سهیم اند و امان الله خان نیز باید از این فیصله باخبر بوده باشد.

دراین صورت حسن آیبک و به تبعیت از وی وحید مژده نیز کدام رازپشت پرده را کشف نکرده تا نشان بدهد که قتل امیر بدستور امان الله خان صورت گرفته است، بلکه او هم میخواید احتمال قتل را توسط شجاع الدوله خان غوربندی، که از سوی امیر تحقیر و شکنجه شده بود ابراز کند.

تمام این حدس و گمانهای آقای مژده بخاطر اینست که تا از اهمیت و نقش مشروطه طلبان در امرحصول استقلال بکاهند و آن جنبش را کم رنگ جلوه بدهند.

یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم (که در رهبری آن ظاهراً سردار نصرالله خان برادر امیر، ولی درواقع، شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرارداشت)، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. با توجه

به اهداف جنبش مشروطیت، تصمیم قتل امیر ازسوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعد از امضا در حاشیه قرآن به سردار نصرالله خان سپرده شد و چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود و امیر دادن سزا به اعضای جنبش را به بازگشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنابراین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و عالمی را از مرگ نجات دادند.

به هرحال آقای مژده جنگ استقلال را یک حرکت نمایشی (تیاتری) شاه بخاطر انحراف ذهنیت مردم از دست داشتن در قتل پدر خود، میداند، و عین همان سخنانی را تکرار میکند که انگلیسها در آلمان برای خاموش کردن احساسات آزادی خواهی هندی ها وساکت نمودن قبایل پشتون در آنسوی مرز دیورند این لاپایلات رابخورد مردم می دادند. درحالی که تاریخ عکس این تصور آقای مژده را نشان میدهد.

شاه امان الله در نخستین دقایق تاج پوشی خود در مسجد عیدگاه (۲۸) فبروری ۱۹۱۹=۹ حوت ۱۲۹۷ش) بمردم افغانستان این بشارت را داد و گفت:

این تاج را بشرطی بسر می گذارم که استقلال کامل کشور را

### حاصل کنم!

سپس خطاب به شهریان کابل گفت: «اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانستان را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» و بعد ضمن بیانات پرشور خود گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود [شان]

ننشام! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیانید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم! <sup>۱</sup> این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان و افسران و شهریان کابل با غریو و نعره های الله اکبر و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

داکترسد عبدالله کاظم متن نخستین سخنرانی شاه امان الله را به استناد کتاب «فرهنگ کابل باستان» تالیف مرحوم عزیز الدین پوپلزانلی چنین اقتباس میکند:

«متن بیاتیه تاریخی و بس مهم اعلیحضرت امان الله شاه حین پذیرفتن تاج سلطنت مورخ جمعه ۹ حوت ۱۲۹۷ شمسی (۲۸ فبروری ۱۹۱۹ میلادی)

بسم الله الرحمن الرحيم

### ملت بلند همت! لشکر غیور!

این مخلوق عاجز خالق کائنات امیر شما امیر امان الله بشما نوید و بشارت میدهد که از ایزد متعال سپاس گزارم، باز هم از پروردگار سپاس گزارم که حکومت این ملت بزرگ ما و سرزمین محبوب و مقدس ما با وضع بسیار دلخواه و دلپذیر از چنان وحشت و اغتشاش که سنجیده شده بود، در صلح و امن باقی ماند. عموی من که هیچ حق نداشت خودش را داوطلبانه از امیری خلع کرد و مرا به امارت و وراثت بالاستحقاق سلطنت شناخت. تعهد عهد و پیمان وی و برادرانم سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان و سایر اعضای دودمان شاهی برای من رسید.

ذات خالق یکتا (ج) حکومت خجسته اسلامی ما را از اضطراب و وحشت و اغتشاش نجات داد و حکومت اسلامی افغانی ما را توانائی و نیرو و آزادی بیشتر ارزانی داشت. باید این را خوب بدانیم که از عنایت مخصوص ایزد توانا

<sup>۱</sup> - شاه امان الله، حاکمیت قانون، ص ۸ مقدمه، بقلم حبیب الله رفیع

و روح پرفتوح حضرت پیامبر محمد مصطفی (ص) برای حکومت و ملت ما چنین خیر مرحمت گردید.

درحالیکه ملت بزرگ من تاج سلطنت را بسر من نهاد و من به آواز بلند اعلان میکنم که: تنها بآن شرط تاج و تخت را می پذیرم که شما با اندیشه ها و افکار من همکاری کنید.

اولاً باید حکومت افغانستان باید از نگاه داخلی و خارجی مستقل و آزاد باشد یعنی از تمام آن حقوقی که حکومت قدرت های مستقل دارند، افغانستان نیز از همان حقوق بهره مند گردد. ملت باید آزاد باشد یعنی یک فرد محکوم فرد دیگر نبوده و کسی برکسی ظلم نکند. البته اطاعت قانون مقدس محمد (ص) و قوانین ملکی و نظامی باید بدیده احترام نگریسته شود و ملت بزرگ افغانستان بنا بر خصلت و غریزه به اطاعت چنین قوانین شهرت دارد.

من تاج شما را بدون این شرط نخواهم پذیرفت، تاج بزرگ و عالیشان را با افتخار و با عزم و مقصد راسخ برسر نهادم و بدین صورت مسئولیت سنگین امامت و امارت سلطنت اسلامی افغانستان را قبول کردم و من امیدوارم که شما ملت با ایمان، عاقل و بلند همت از خالق ارض و سماوات نیاز نمائید که بمن چنان نیرو و قدرت عنایت فرماید که در امر امارت مطابق باحکام شریعت حضرت سید المرسلین (ص) پیروز گردم.

درحال حاضر اصول بیگاری را در مملکت ملغی قرار دادم و بیاری و مرحمت ایزدی حکومت عالیله شما چنان اصلاحاتی را که برای حکومت و ملت سودمند و مفید باشد، تجویز خواهد کرد تا شاید ملت و حکومت افغانستان شهرت و نام و نشانی در بین جهان متمدن کسب نماید و موقف و موقعیت مناسب خود را همدیاف قدرت های متمدن جهان احراز کند. علاوه برآن مرحمت ایزد توانا را شامل حال خویش میخوام تا بمن لطف عنایت فرماید که برای

بهبود و آسوده حالی شما مسلماتها و تمام جهان بشریت خدمت کنم. هادی من خداوند متعال باشد تا به آرزوهای خویش جامه عمل بپوشانم»<sup>۱</sup>.

شاه امان الله که دید انگلیسها جواب مکتوب او را مبنی بر برسمیت شناختن استقلال افغانستان ندادند، به تاریخ ۲۴ حمل ۱۲۹۸ شمسی (۱۳ اپریل ۱۹۱۹) مجلسی در دربارکابل، شامل دیپلماتان خارجی و بزرگان و مشران ملکی و نظامی کشور برگزار، و در آنروز استقلال افغانستان را با این جملات اعلام کرد:

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس (نجف علی) نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم.»<sup>۲</sup>

شاه امان الله کشتار بیرحمانه مردم هند را توسط سپاهیان استعمار در شهرهای پشاور و امرتسر و جلالیان باغ هند محکوم نموده، در اخیر اپریل ۱۹۱۹ جهاد برضد انگلیس را اعلام نمود و مردم شجاع افغانستان تا سوم ماه می برای سومین پیکار سرنوشت ساز با استعمار انگلیس آماده شدند. پیامد این اراده و عزم آهنین زعامت جدید با پشتی بانی قاطبه ملت افغان منتج به پیشنهاد متارکه جنگ از سوی انگلیس در سوم جون ۱۹۱۹ گردید که استقلال کامل سیاسی افغانستان را به ارمان آورد. افتخار به چنین زعامتی و چنان مردمی که با دادن جان های شیرین خود شاهد آزادی را به چنگ آوردند. مینارهای یادگار شهدا در دهمزنگ نوآباد کابل و طاق ظفر در پغمان گواه زنده

<sup>۱</sup> فرهنگ کابل باستان، ج ۲، صفحات ۸۶۵ - ۸۶۶

<sup>۲</sup> - دلبلیو، ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه زهما، ص ۶۵، غبار/۱



جانبا زانی اند که نام نامی شان در این دویادگار ثبت تاریخ زرین کشور شده است.

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد اماتی، در باره شاه امان الله می نویسد: " کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند. این جوان در مقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب و حیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار و حزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر ذکاوت سرشار، شهامت و فهم مسایل سیاسی، هرکس را تحت تاثیر خود قرار میداد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تا هنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است. " <sup>۱</sup>

نویسنده امریکائی خانم ریاتالی ستیوارت مولف کتاب «آتش در افغانستان» چهل سال پس از دوران شاه امان الله در مورد او می نویسد: «امیران سابقه افغانستان متکبر و مغرور بودند و تماس با ایشان دشوار بود، اما امان الله خان برعکس شخصیت دموکرات داشت و مانند هارون الرشید اکثر بدون [گارد] محافظ در بازارهای شهر گردش میکرد و با مردم مخلوط و محشور میگردد. از تشریفات بدش می آمد و خود را مانند افغانهای دیگر حساب میکرد و احساس برتری نمی نمود. امان الله خان یک ملی گرای وطن دوست و پستی بان آزادی شرق بود و خیلی ها شهرت یافت و محافظه کاران را به وحشت انداخت. او صادق بود و در عصری ساختن کشورش خیلی ها جدی گردید. در ختم سلطنت خود گفت: چون ترمرد علیه شخص وی است، لهذا نمی

<sup>۱</sup> - سایت بینوا، تیمورشاه یوسفزی، ملی تاریخ،

خواهد خون بریزد و بنا برین از سلطنت دست کشید و آنرا به برادرش عنایت الله خان واگذاشت. در پاریس بی کفایت به دورش حلقه زده بودند. همچنان حربه کفر را علیه وی به کار بردند و او را ضد اسلام دانستند، در حالی که وی یک مسلمان صادق بود.<sup>۱</sup>

دانشمند افغان، داکتر اسپنتا، سابق وزیر امور خارجه افغانستان و اکنون مشاور امنیت ملی کرزی، به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت شاه امان الله در سخنرانی خود در کابل گفت: "شاه امان الله، در شیفتگی به استقلال و آزادی این میهن، سرآمد همه سرداران و سالاران آزادی کشور ماست. این سرزمین یاد و نام شاه امان الله را همچنان با افتخار و سربلندی، تا سرمدی، تا جاویدانه، بلند نگه خواهد داشت. او فرزند راستین این آب و خاک بود، عاشقی سینه چاک به میهن و مردم."<sup>۲</sup>

اکنون باید پرسید: چطور آقای مژده، شما از اظهار چشم‌دیدهای سفیر فرانسه و سخنان یک نویسنده آمریکایی در مورد شاه امان الله که با او نه پیوند قومی داشتند و نه پیوند دینی و نه پیوند وطنی، تا از وی تعریف کنند، و از نظر استدلال منطقی دانشمند افغان در مورد آن شاه مترقی و روشنفکر، چه احساسی دارید؟ آیا احساس شادمانی و غرور دارید؟ یا این نوشته‌ها با زهم شما را عصبانی میکند؟ آیا فکر میکنید که اگر فردا یک کس دیگر از آنسوی اوقیانوسها از رهبران جهادی و طالبی بطور مثال از گلبدین حکمتیار و یا ملا عمر و ملاریانی و سیاف و... یاد کنند، چه خواهد نوشت؟ حتماً از ایشان به عنوان جنایتکاران جنگی که خون هزاران هموطن خود را برای رسیدن به قدرت ریخته‌اند و به ناموس و دارائی‌های ملی و شخصی هموطنان خود تجاوز کرده‌اند خواهد نوشت، چون غیر از جنایت و خون‌ریزی و ویرانی کشور دیگر کاری نکرده‌اند! در آنصورت فرزندان شما از خواندن این دو نوع عبارت

<sup>۱</sup> - ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کوهسار کابلی، ص ۲۰۵

<sup>۲</sup> - افغان - جرمن آنلاین، سخنرانی داکتر اسپنتا بمناسبت پنجاه سالگی درگذشت شاه امان الله

چه احساسی خواهند داشت؟ طبعاً هرافغانی که اندک شعور و تمیزی داشته باشد، از نام حکمتیار و ملا عمر و ملاریانی و سیاف و غیره خجالت خواهد کشید و برعکس به نام شاه امان الله بخود می بالد، زیرا که اگر کارهای خوبی برای ملت و مملکتش نکرده بود، دپلوماتان و نویسندگان و پژوهشگران خارجی از او به نیکونی یاد نمی کردند.

آقای مژده باز مینگارد: "همان گونه که در نبرد تل دیده شد، اردوی افغانستان توان کافی برای مصاف با انگلیس ها را نداشت اما امان الله خان بیشتر روی نیروی دیگری حساب می کرد که در آن سوی مرز، در هند بریتانوی انگلیس ها از آن سخت در هراس بودند و آن نیروی آزادی خواهی در داخل هند بود.

در این زمان انگلیس در هند به مشکلات زیاد مواجه بود. قتل مردم در جلیانوالی پنجاب ناامنی را در هندوستان شدت بخشیده بود و از جانب دیگر نیروی عمده انگلیس ها به خاطر شمول این کشور در جنگ جهانی اول به اروپا سوق داده شده بود و هر چند جنگ به پایان رسیده بود ولی هنوز هم این نیروها در محاذ های مختلف مشغول بودند و انتقال آن به هند نیاز به زمان داشت. نیروی کمی که در هندوستان باقی بود در صورت یک قیام عمومی در هند از سرکوب آن عاجز بود. این بهترین فرصتی بود که امان الله خان به دست آورد".

آقای مژده چرا بجای همنوایی با وطن پرستان مشروطیت دوم، بیشتر بحال انگلیس و مشکلاتش در هند دلسوزی نشان میدهد؟ قتل مردم در جلیان باغ پنجاب توسط چکسی غیر از انگلیس صورت گرفته بود؟ جنگ عمومی اول مدتها قبل تمام شده بود و اکثریت نیروهای انگلیس سرشار از غرور پیروزی در جنگ جهانی بازگشته بودند و به آسانی توان سرکوبی شورش های مردم قحطی زده هند را با بیرحمی تمام داشتند. بقول نفتولاخلین، مستشرق شوروی: انگلیسها در روز ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ در شهر های لاهور و امرتسرو دهلی و پشاور اعتصابات مردم را بشدت سرکوب کردند و تنها در امرتسار از

جمع اعتصاب گران دوهزار نفر را کشتند و چندین هزار دیگر را مجروح و معیوب ساختند. بعد از این سرکوبی ها، انگلیسها در مقابل اردوی ۶۰ هزار نفری افغان که با تفنگ های کهنه به غنیمت گرفته شده از جنگهای اول و دوم با انگلیسها مجهز بودند و چهار هزار توپچی تربیت نشده و توپ های کهنه آنها راهمراهی میکرد، ابتدا ۳۲۰ و بعد ۷۵۰ هزار افسر و سرباز تعلیم دیده که از ۱۸۵ تا ۴۵۰ هزار حیوان باربر در زیر بار و بانه و تجهیزات نظامی کمر خم میکرد با صدها طیاره جنگی برای نبرد با افغانستان سوق داد.<sup>۱</sup>

مژده ادامه میدهد: "به مشوره مولانا عبید الله سندی بود که سه لشکر از سربازان افغان به مرز های کشور هند بریتانوی اعزام گردیدند تا جنگ را آغاز کنند و قیام و جنگ آزادی هند از همین جا آغاز گردد اما چنین نشد. بمباران هواپیما های انگلیسی در روزهای اول جنگ در دربار کابل چنان روحیه را تضعیف نمود که به قول آیبک حتی مسأله انتقال پایتخت از کابل به دره پنجشیر مورد بحث قرار گرفت."

این بخش از نوشته آقای مژده به صراحت نشان میدهد که وی به روحیه استقلال طلبی و احساسات آزادی خواهی افغانها و اهداف ملی جنبش مشروطیت اهمیتی قایل نیست و بنابراین وی برای زیر سوال کشیدن این مشخصه افغانان، پیوسته از ضعف انگلیس ها و از نقش آزادی خواهان هندی در کابل و آنسوی خط دیورند یاد میکند و این وضعیت را در درجه اول اهمیت برای آغاز نبرد استقلال میداند، در حالیکه در افغانستان ده سال قبل از ورود آزادی خواهان هندی به کابل در ۱۹۰۵ جنبش سیاسی مشروطیت اول ایجاد شده بود و در ۱۹۰۹ سران این جنبش از طرف امیر حبیب الله خان قلع و قمع شد و بعد در ۱۹۱۱ دوباره این جنبش تحت رهنمائی و رهبری سراج الاخبار بمدیریت محمود طرزی احیا گردید و حلقه هواداران آزادی خواهی و استقلال طلبی را در اطراف دربار امیر تشکیل داد. مقارن جنگ استقلال جنبش مشروطیت برهبری

۱ - نفتولاخلفین، انگلستان برضد افغانستان، چاپ ۱۹۸۴، مسکو، ص ۱۸۷- ۱۸۸

فرزندان صدیق کشور (چون محمودطرزی، شهزاده امان الله، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی، محمودلی خان دروازی، غلام محی الدین آرتی، غلام نبی خان چرخ، وغیره) که هم‌نوائی و همراهی روحانیت متنفذ را با خود داشت، نقش عمده در پیروزی نبرد استقلال داشت و اوضاع بیرونی می‌توانست مایه تشویق و تقویت احساسات پیروزی بردشمن بشمار آید.

استقبال گرم مردم از اعلان جهاد شاه امان الله علیه انگلیسها، برای استرداد استقلال کشور در دوسوی خط دیورند انگلیسها را به هراس انداخت تا آنجا که دست به سوی روحانیون متنفذ دراز کردند که با صدورفتوا جهاد امان الله خان را خنثی کنند، مگر مؤثر واقع نشد.

دانشمند افغان، داکتر عبدالرحمن زمانی در کتابش زیرعنوان "جبهه چهارم جنگ استرداد استقلال افغانستان" برویت اسناد محرمانه از آرشیف‌های کتابخانه هند برتانوی می‌گوید که انگلیسها برای ناکام ساختن و بدنام کردن اعلیحضرت امان الله خان از نفوذ نقیب صاحب بغداد (سید عبدالرحمن گیلانی، نقیب اشراف بغداد) که برادرش سیدحسن گیلانی در افغانستان بود، استفاده کردند. وی مینویسد: "سکرت‌رشیبه خارجی و سیاسی حکومت هند بریتانوی به نماینده سیاسی انگلیس درخلیج فارس مقیم بغداد نوشت: "اثرات پیغام تلگرافی نقیب به بعضی از معززین مسلمان درهندوستان، عالی خواهد بود. اگر ممکن باشد، این پیغام درچوکات تبلیغات برای هندوستان، سرحد و افغانستان درنظرگرفته شود." <sup>۱</sup> بالمقابل نقیب صاحب بغداد وعده داد که تمام سوالات علمای هندی در رابطه به قوانین شرعی، مثلاً اینکه آیا تلاش امیر(امان الله خان) برای اعلان جهاد، شرعی است یا خیر حتماً جواب خواهد داد." <sup>۲</sup>

قیام قهرمانانه مردم افغانستان در نبرد با استعمار انگلیس که تازه از

۱- ۱۱- داکتر عبدالرحمن زمانی، جنگ استرداد استقلال و جبهه فراموش شده چترال وکنر(جبهه چهارم)، ۲۰۰۷، ص ۸۰، بحواله تلگرام شماره ۶۳۹ محرمانه مورخ ۱۲می، بخش اول مراسلات ۱۹۱۹، مربوط به جنگ سوم افغان وانگلیس، سند شماره ۱۸۹

۲- داکتر زمانی، همان اثر، ص ۸۱

جنگ جهانی اول فاتح و مغرور بر گشته بود، بخاطر استرداد استقلال کشور، احساسات ملی و وطنپرستی مردم افغانستان را اوج تازه بی بخشید و روند نبرد استقلال گسترش بی سابقه بی کسب کرد. چنانکه قبایل داوطلب پشتون از گذرگاه خیبر تا بلوچستان در دفع و طرد مسلحانه استعمار گران برتانوی نقش عظیمی ایفا نمودند.

انگلیس ها از پشتی باتی امان الله خان از قبایل و از آزادی خواهان هند ناراضی بودند، مزید بر آن مکاتبات بین امان الله خان و عبیدالله سندی وزیر حکومت موقتی جلای وطن هند را نیز به دست آورده بودند، در یکی از این اسناد، عبیدالله از تمام هندیها تقاضا کرده بود که در آینده با افغانها در حمله شان علیه برتانیه کمک نمایند، انگلیس ها را به قتل برسانند، خطوط آهن، تلگراف و غیره را مورد حمله قرار بدهند و یک رابطه نزدیک بین ناسیونالیستهای هندی در خارج هند و نماینده امان الله خان حکیم اسلم و مولوی منظور وجود داشت.<sup>۱</sup>

آقای مژده همین همکاری و همدلی امان الله خان را با سران حکومت جلای وطن هندیها در کابل، چنین تعبیر میکند که امان الله خان جنگ استقلال را به تشویق مولوی عبیدالله سندی براه انداخته بود. و در این تصمیم شاه، مشورتهای رهبری حکومت موقت هند در کابل بیشتر از اعضای مشروطیت دوم نقش داشته است. در حالیکه حصول استقلال هدف و مرام اولی و اصلی مشروطه خواهان و در رأس امان الله خان بود و به همین منظور یگانه مانع حصول این مرام، یعنی امیر حبیب الله خان از میان برداشته شد.

آقای مژده در ادامه مینویسد: "وضع متزلزل انگلیس در هند به سود افغانها تمام شد و امان الله خان را با وجود ضعف نظامی در داخل در موقعیت بهتر قرار داد که نمی توان از این مسلمانان آزادی خواه هند در این راه چشم پوشی کرد اما امان الله خان در معاهده با انگلیس ها نه تنها آزادی هند بلکه

۱ - اعظم سیستانی، مقاله پان اسلامیسیم شاه امان الله، در پورتال افغان - جرمن آنلاین

آزادی بخشی از سرزمین افغانستان در ماورای دیورند را وجه المصالحه قرار داد و قبول کرد که افغانستان یک کشور محاط به خشکه باشد در حالی که محاط به خشکه بودن در آن زمان خود استقلال افغانستان را محدود می ساخت چنانچه در معاهدات صلح راولپندی همین مسأله منعکس گردید. در این معاهده اجازه انتقال اسلحه و وسایل حربی از راه هند به افغانستان از طرف انگلیس ها ممنوع اعلام شد و افغانستان سرحد میان دو کشور یعنی خط دیورند را سرحد میان افغانستان و هند بریتانوی قبول نمود. هرچند غبار در تبریه امان الله خان می گوید که علی احمد خان، کسی که به نمایندگی از افغانستان این معاهده را امضا نمود لغزید و قرارداد به نفع انگلیس تمام شد و تشریح می کند که قبل از رفتن هیأت به راولپندی به آنان طرز العمل صریح به صورت کتبی مشخص ساخته شده بود اما وی معاهده صلح را به ضرر افغانستان امضا کرد. شاه وی را به این جرم مدتی در منزل خودش تحت نظارت قرارداد اما بعد وی را عفو نمود.

قبل از اینکه من در این مورد تبصره نمایم میخواهم به ارتباط استقلال به یک نکته ظریف و ناگفته سیاست شاه امان الله از قول داکتر صاحب سید عبدالله کاظم دانشمند افغانی اشاره کنم که ضمن مقالتهی مفصل در مورد استقلال و دست آوردهای آن زیر عنوان « رجحان راه حل سیاسی - سرآغاز سیاست » عدم خشونت» چنین نوشته اند:

«در آنزمان معمولترین شیوه دفع تهاجم و استیلا بیگانه در یک کشور و رسیدن به استقلال و آزادی همانا راه حل نظامی بود و بس. شاه امان الله غازی برعکس معمول آنوقت راه دیگری را در پیش گرفت که از اقدام نظامی به حیث آغاز یک اقدام سیاسی استفاده کرد. با آنکه قوای افغانی در جبهه جنوبی در حال پیشرفت بود و اقوام وزیر و مسعود آمادگی خود را برای ادامه جهاد علیه انگلیس با جدیت ابراز کردند، ولی چون هدف اصلی شاه امان الله اعاده استقلال افغانستان بود و نمی خواست این هدف کلی و مهم را تحت الشعاع دیگر مسائل قرار دهد، لذا پیشنهاد انگلیسها را مبنی بر متارکه و آتش

بس قبول کرد و متعاقباً بسوی مذاکرات سیاسی روی آورد... استرداد استقلال افغانستان با یک عملیه مختصر و کوتاه نظامی و اما مؤثر نظامی آغاز شد، با یک عملیه سیاسی طی سه دوره مذاکرات دوامدار انجام یافت که در آن عصر کاربرد همچو شیوه قبلاً نظیر نداشت. این روش واقعاً یک حرکت تازه در جنبش های استقلال طلبی از یوغ استعمار کهن بود که بعداً رهبر آزادی هند گاندی فقید این روش را برای کسب استقلال هند از سلطه دیرینه انگلیسها بکار برد و در جهان بنام سیاست «عدم خشونت» شهرت یافت. متأسفانه تا امروز هیچکس از بنیان گذار اولی این روش در جهان یعنی شاه امان الله غازی نام نبرده و این افتخار بزرگ در فراموشخانه تاریخ کشور ناپدید گردیده است.<sup>۱</sup>

خواننده هوشیار درک کرده میتواند که هرگاه به کارکردهای شاه امان الله از عینک بیطرفی نگاه شود، میتوان مثل آقای داکتر عبدالله کاظم به کشف جدیدی در سیاست شاه امان الله دست یافت، و اما اگر از عینک بدبینی و سوء به نیت شاه و کارکرد هایش دیده شود، مثل آقای مژده میتواند در تلاش های تحول طلبانه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی وی و همزمانش خیانت؟ و معامله؟ و سازش؟ با انگلیس ببیند؟

آقای مژده در این بخش از نوشته اش سخت ترین ضربات خود را پرتاب کرده و شاه امان الله فرود آورده و خواسته است خود را نسبت به شاه و محمود طرزی، وطن پرست تر نشان بدهد، در حالی که همه می دانیم که مژده اخوانی کجا و آن عاشقان شیدای وطن کجا؟

آقای مژده یک طرف از عدم توانائی نظامی افغانستان برای جنگ استقلال با انگلیس خبر میدهد و امید به پیروزی را وابسته به همنوائی مبارزان هندی و انمود می کند و از طرف دیگر بدون توجه به وضعیت افغانستان در برابر انگلیس، میگوید که شاه امان الله چرا آزادی هند و سرزمین های آنطرف خط

<sup>۱</sup> - داکتر سید عبدالله کاظم، دست آوردهای استقلال افغانستان، افغان جرمن آنلاین، اگست



دیورند را حاصل نکرد و گویا آن دوچیز را وجه المصلحه قرار داد و قبول کرد که افغانستان محاط بخشکه باشد؟ آقای مژده خود اعتراف میکند که والی علی احمد خان با وجودی که رهنمود مذاکره با انگلیس را در اختیار داشت، مگر در قرارداد راولپندی خط دیورند را با انگلیس برسمیت شناخت و امان الله خان وی را بجرم این تخطی به حبس درخانه محکوم کرد. (آقای مژده نمیگوید که امان الله خان در حق علی احمدخان و هینت همراه وی چه باید میکرد؟ و آیا جزای حتی اعدام این هینت میتوانست افغانستان را از خشکه به بحر هند برساند؟)

اولاً خبط یا ناتوانی علی احمدخان رئیس هینت صلح راولپندی را، بحساب امان الله خان گذاشتن کار منطقی و منصفانه بی نیست و ثانیاً گیریم که این خبط سیاسی در قرارداد صلح راولپندی منظور هینت افغانی شده بود، آیا به نظر آقای مژده، امان الله خان باید دوباره وارد جنگ با انگلیس میشد؟ و آیا این بار امکان پیروزی نظامی بر انگلیس وجود داشت؟ مگر خود جناب مژده ضعف و ناتوانی افغانها را در یگانه جبهه پیروزی یعنی جبهه تل در مقابل انگلیسها بر خ غبار و مردم افغانستان نمی کشد و نمیگوید که افغانها در همین جبهه نیز شکست خورده بودند؟

پس راه معقول کدام بود؟ قبول محتویات قرارداد صلح راولپندی مبتنی بر استقلال افغانستان و یا آغاز جنگ دوباره با دشمن مجهز تر از خود بخاطر آزادی هند و سرزمین های آنسوی خط دیورند؟ و آیا جنگ سوم افغان و انگلیس بخاطر استرداد استقلال جغرافیای موجوده افغانستان صورت گرفته بود یا بمنظور آزادی هند و اعاده مناطق آنسوی خط دیورند؟ هرگاه افغانستان در آنزمان این توانایی را می داشت که سرزمینهای از دست رفته را دوباره بدست آورد، بدون تردید کمال آرزوی شاه امان الله و تمام مشروطه خواهان و هر فرد افغان بود، ولی وقتی حتی برای استقلال سیاسی همین خطه موجوده زورش به انگلیس نمی رسید، و حتی همین چارچوب قرارداد صلح راولپندی را (که در آن خط دیورند به عنوان مرز هند برتانوی و افغانستان برسمیت شناخته شده بود) انگلیس تا دو سال دیگر با جانب افغانی قبول نمیکرد، پس چطور ممکن بود که

دعوای آزادی هند و سرزمین های آنسوی خط دیورند را برای رسیدن به بحر هند با انگلیس ها یکطرفه نماید؟ آیا برآورده شدن اینگونه توقعات با امکانات محدود نظامی - سیاسی حرف مفت و خیال پردازانه بی نیست؟

امان الله خان بعد از کسب استقلال هیچگاهی دست از حمایت از قبایل آنسوی خط دیورند نگرفت و پیوسته در اندیشه آزادی آنها از زیرسلطه انگلیس ها بود.

پروفیسر یوری تخائف در کتاب نبرد افغانی استالین، میگوید که خان عبدالغفار خان علاقمندی و دل بستگی شدیدی نسبت به امان الله خان داشت. غفار خان پس از سرنگونی او نوشت: «امان الله به خاطر رفاه پشتون ها کار می کرد. مگر آن ها که قادر به تمیز دوست از دشمن نیستند، دست به شورش زدند و او را از کشور راندند. این ناسپاسی آشکار و روشنی است که نزد خداوند گناه و جنایت بزرگ به شمار می رود».

مولف تبصره میکند که رهبر ناسیونالیست های قبایل سرحدی (غفارخان) دشوار بود فراموش نماید که نادرخان در سال ۱۹۲۹ به او گفته بود هدف از قیام من بزرگشیدن جیبب الله کلکانی و قرارداد دوباره شاه امان الله به تخت سلطنت است. بنابراین غفارخان و هوادارانش به پشتیبانی از امان الله خان در میان قبایل سرحدی خیبب کارزار تبلیغاتی وسیعی براه اندختند. به زودی قبایل وزیر و مسعود اعلام نمودند که آن ها تنها به خاطر احیای حاکمیت شاه قانونی افغانستان - امان الله خان - از نادرخان در دوره اغتشاش پشتیبانی نموده اند. بعدها قبایل وزیرستان نادرخان را غاصب خوانده و آغاز به جمع آوری لشکرها برای تهاجم به افغانستان نمودند.<sup>۱</sup>

خان عبدالغفار خان در جریده پشتون در ماه جولای ۱۹۲۹ می نویسد که

<sup>۱</sup> - نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص ۱۷۵ (از آقای داکتر عبدالرحمن زمانی کمال امتنان دارم که این اثر مهم تاریخی را از طریق ایمیل پس از مطالعه بخش اول و دوم نقدی بر مقاله آقای مزده برایم ارسال کردند تا از آن در تکمیل بخش های سوم استفاده کنم.)

شاه امان الله را در هوتل تاج بمبئی ملاقات کردم و در پهلوی دیگر سوالات از وی پرسیدم که شما چرا جنگ نمی کنید و به زور دوباره تاج و تخت را نمی گیرید؟ شاه جواب داد: " ببینید، دراصل پادشاه یک چوکی دار (محافظ) مردم است و این حق مردم است [که چکسی را چوکیدار خود تعیین نمایند] نه از من؟ آیا مناسب است که چوکیدار یک قریه، سوته بدست بگیرد و به مردم بگوید: شما مجبور هستید که مرا چوکیدار خود تعیین نمایند. و اگر رضای مردم برخلاف خواست چوکیدار باشد آیا کارگرفتن از زور جایز است؟ اگر برخلاف رضای مردم شما زور را جایز میدانید در آنصورت بر من هم لازم بود تا از زور کار میگرفتم و جنگ می نمودم."

پاچا خان می افزاید که من به امان الله خان گفتم: امروز در افغانستان خانه جنگی جاری است، لازم است در آنجا بطرفداری شما تبلیغ و از خوبی های شما گفته شود تا مردم دوباره به طرفداری شما برخیزند. شاه در جواب گفت: " وظیفه من ختم شده است. من ده سال خدمت این قوم را کردم. در این ده سال من هرگز نان خود را در وقت و زمانش نخورده ام. از صبح تا شام کار کردم. از زن و فرزندان خود خبر نداشتم. در شب هم در فکر این قوم بودم که چگونه آنها را در شاهراه ترقی سوق بدهم. در عوض این همه خدمات، قوم به من تهمت قادیانی و کفر را صله داد. من در باره خود هیچگونه تبلیغ و پرو پاگند نمیخواهم. نه خود تبلیغ میکنم و نه به کس دیگری میگویم که برای من تبلیغ کند. من بشما راست میگویم که از آن پادشاهی کرده اکنون خیلی راحت ترم. دهقانی و زمینداری میکنم و گذاره خود را خواهم نمود، خداوند رازق است." <sup>۱</sup>

### پایان بخش دوم

<sup>۱</sup> - مجموعه مقالات غازی امان الله خان دافغانستان د خپلواکی ستوری، مقاله داکتر وقار علی شاه کاکا خیل، صص ۱۶۰-۱۶۱

## مقاله دوازدهم

### نقدی بر مقاله آقای مزده (بخش ۳)

تخریب شاه امان الله به نام "قهرمان سلطنت"

و اتهام سازش با نادرشاه؟

نوشته شده در ۵ / ۱۰ / ۲۰۱۰

در جملات زیر، شاه امان الله بگونه استهزا آمیزی مورد توهین و تخریب قرار گرفته است. آقای مزده در مقاله اش چنین مینویسد که :

" نشریه همبستگی غر ارگان نشراتی حزب همبستگی

افغانستان در شماره ۱۴ ماه سنبله خود در مقاله یی تحت

عنوان " اشتباهات يك قهرمان " در رابطه به شاه امان الله خان

مطلبی را به نشر رسانید که به نظر من بسیار جالب بود .

نویسنده به اشتباهات این پادشاه در دوره یی پرداخته است که

وی از قدرت خلع شده و در تبعید به سر می برد. از جمله سکوت

وی در برابر استبداد دوره های بعد از وی در افغانستان، بی

تفاوتی اش در برابر کشتار هواداران و یارانش، عدم نگارش

خاطرات و حتی فرار از مصاحبه با خبرنگاران.

نگارنده مقاله در این نوع موضعگیری های شاه مخلوع

نشانه هایی از کنار آمدن با نادرشاه و آسوده طلبی شاهانه وی

را می بیند که هرگز بی جا نیست. نویسنده می خواهد بگوید که امان الله خان قهرمانی را فقط در مقام سلطنت می خواست و به همین دلیل وی بعد از خلع قدرت از مقام قهرمانی نیز کناره گرفت.

پاسخ - اولاً هیچ سندی وجود ندارد که شاه خود را در کدام جانی قهرمان سلطنت گفته باشد، ثانیاً هیچ مورخی بشمول مرحوم غبار او را " قهرمان " نه نامیده است. القاب قهرمان بازی فقط از زمان اشغال کشور توسط شورویها از نیمه های دهه ۸۰ قرن بیستم در عرصه نظامی برای تشویق افسران اردوی ملی افغانستان رواج پیدا کرد و قبل از آن معمول نبود. بعدها در عهد حکومت تنظیمهای اسلامی و حکومت طالبان از رواج افتاد. پس از حمله امریکا بر افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱، دوباره دادن لقب قهرمانی و مارشالی از کیسه خلیفه به سران شورای نظر رواج پیدا کرد و تبلیغات مملو از دروغ و قهرمان پرستیهای تهوع آور در مورد احمد شاه مسعود ظاهراً سبب گردید تا بعضی از نویسندگان جوان افغان در تجلیل از جشن استرداد افغانستان از شاه امان الله به عنوان محصل استقلال و قهرمان واقعی مردم افغانستان نام ببرند. اما این لقب تا کنون از سوی کدام مقام با صلاحیت به آن شاه مترقی و سرفراز داده نشده است و بنابراین برشمردن اشتباهات آن شاه ترقی پسند تحت عنوان " قهرمان!" بیشتر به منظور توهین و تخریب او صورت گرفته تا تحسین و تبجیل از مقام آن شاه روشنفکر و ترقی خواه افغانستان.

علاوتاً استدلالهای سفسطه آمیزی با این عبارت: " سکوت وی در برابر استبداد دوره های بعد از وی در افغانستان، بی تفاوتی اش در برابر کشتار هوا داران و یارانش، عدم نگارش خاطرات و حتی فرار از مصاحبه با خبرنگاران." تماماً حرف های پوچ و لاطیالات بیمارگونه است که با واقعیت های تاریخی همخوانی ندارد. کتاب "نبرد افغانی ستالین" (ترجمه آریانفر) و جلد دوم تاریخ غبار، و کتاب توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی، تالیف و تحقیق داکتر عبدالرحمن زمانی، هر کدام گواه صادقی است از فعالیت های سیاسی شاه

امان الله درخارج از کشور برای استوار کردن دوباره حکومت مشروطه در افغانستان. (بعداً ما به نقل نکاتی از آنها خواهیم پرداخت).

آقای مژده در این عبارت با نگارنده مقاله (اشتباهات یک قهرمان) هم‌نوا است که نوشته است: "نگارنده در این نوع موضعگیری های شاه مخلوع نشانه هایی از کنار آمدن با نادر شاه و آسوده طلبی شاهانه وی را می بیند که هرگز بی جا نیست."

من فکر می‌کردم آقای مژده بهتر از آن نویسنده بی خبر از تاریخ کشور آگاهی دارد و میداند که تا نادرشاه زنده بود (نادر شاه در ۸ نومبر ۱۹۳۳ توسط عبدالخالق کشته شد)، هیچگونه سازش و روابط حسنه میان شاه امان الله و نادرشاه ایجاد نشد. حتی زمانیکه شاه امان الله در مورد زمین و باغ خود و ملکه ثریا از نادرشاه سوال نمود، با عکس العمل شدید نادرشاه روبرو و مورد شدید ترین اتهامات قرار گرفت.

غبار می‌گوید که شاه امان الله در ۱۳۰۹ ش تلگرام ذیل را عنوانی نادرشاه بکابل فرستاد: « بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولاد های من در دست کیست و که اداره میکند؟ آیا حکومت چه نظر دارد؟» نادرشاه برای خورد ساختن امان الله خان این نامه را به جرگه شورا ارائه نمود. جرگه در فیصله نامه شماره پنج مورخ ۲۲ سنبله ۱۳۰۹ ش، شاه امان الله را خاین ملت نامید و طی مکاتبات خود به شاه از آن نوشت و طبعاً شاه امان الله نیز به تردید آن اتهامات پرداخت. <sup>۱</sup> ولی نتیجه نی از آن مکاتبات نگرفت و بعد نادرشاه تمام ملکیت های منوط به شاه امان الله و مادرش و ملکه ثریا را بنام خود یا برادران خویش ضبط و ثبت کرد و سرانجام توسط سردارولی داماد ظاهرشاه در عهد حکومت کرزی بفروش رسانده شدند و شکایات شاهدخت هندیه د افغانستان دختر شاه امان الله درمورد

۱ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، صفحات ۱۱۵ - ۱۱۶

زمین های که به اسم مادرش ملکه ثریا درحومه کابل خریداری شده بود و اسناد آنرا بدست دارد بجائی نرسید.

شاه امان الله در دوران جنگ عمومی دوم از نظر اقتصادی چنان در مضیقه قرارداشت که توان نان دادن اطفال خود را نداشت و برای اینکه دو دختر کوچکش (ناجیه و هندیه) از اثر سوء تغذی از رشد جسمی عقب نمانند، آنها را از روم به سویس به دارالایتام یک کلیسا فرستاد تا از آنها نگهداری نمایند. این درحالی بود که خودش با ملکه ثریا و هشت پسر و دختر بزرگتر خود در شهر روم با سختی های زندگی دست و پنجه نرم میکرد و بقول شاهدخت هندیه ماه ها جز شلغم چیزی برای خوردن نداشتند.<sup>۱</sup>

باید اول به توجه آقای مزده و بعد به توجه آقای نگارنده مقاله (اشتباهات یک قهرمان) برسایم که: شاه امان الله نه تنها در حیات نادرشاه که حتی بعد از مرگ نادرشاه نیز با برادرانش از در سازش پیش نیامده است. فعالیت های شاه امان الله در خارج سبب شده بود تا سردار هاشم خان راه های مختلفی را برای از میان بردن فزیکوی وی در پیش گیرد.

دراین مورد کتاب مهم "نبرد افغانی استالین" تالیف پروفیسر یوری تیخاتف، استاد تاریخ و عضو اکادمی علوم روسیه فدراتیف (ترجمه عزیز آریانفر)، که رخدادهای سیاسی افغانستان را طی سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵ بررسی میکند، و در آن شاه امان الله و عطف توجه به قبایل آزاد پشتون در مرزهای هند برتانوی برای ضربه زدن به انگلیسها محور فعالیت های جاسوسی هرسه کشور روسیه و آلمان و انگلیس قراردارد، یکی از منابع بسیار پراهمیت تاریخ افغانستان شمرده میشود.

در کتاب نبردافغانی استالین آمده است که: امانیستها علی رغم تنگدستی، توانستند شبکه های پر شاخ و برگ و پایگاه هایی را در برلین، استانبول،

<sup>۱</sup> - رک: مقاله اینجانب بنام "شاهدخت هندیه فعال کمک های بشردوستانه" در کتاب آیا افغانستان یک نام جعلی است؟ چاپ پشاور ۲۰۰۶

بغداد، مکه، تهران، مشهد، کربلا، بمبئی، کویته و پیشاور ایجاد کنند. شمار طرفداران امان الله خان در میان باشندگان افغانستان و قبایل پشتون پیوسته رو به افزایش بود. از این رو، در یکی از گزارش های استخبارات برتانیه با نگرانی یاد آوری شده بود: «هرگاه تنها امان الله، یا یکی از اعضای بانفوذ (موثر) از «حواریون» او بتوانند به گستره قبایل پشتون برسند، این کار به معنای واژگونی خاندان حاکم [در افغانستان] خواهد بود»<sup>۱</sup>.

این نیز در آن کتاب ذکر شده که در تاشکند نزدیک به ۶۰۰ تن از امانیست ها فعال بودند و رهبر آنان سردار رحیم جان (ضیائی- شیون)، پسر عم امان الله خان بود. (همانجا)

این منبع خبر میدهد که: «در آستانه بازگشت نبی خان (غلام نبی خان چرخ) به کابل، در ماه اکتبر ۱۹۳۲، امانیست ها توانستند با شماری از قبایل مرزی پشتون در باره قیام مسلحانه در برابر حکومت کابل به توافق دست یابند. مرکز اصلی هواداران شاه پیشین در روستای کوهی ماچی وزیرستان هند بریتانیایی واقع بود. وزیری های نوار «آزاد» هند بریتانیایی با دشمنان نادر خان توافق نامه بی را عقد کردند در باره آماده سازی تهاجم بر کابل که در ازای آن به آن ها پرداخت هشتصد هزار افغانی و باز گذاشتن دست شان در تاراج خزانه پایتخت [پس از پیروزی و دستیابی به کابل-گ.] وعده داده شده بود»<sup>۲</sup>.

اما نادرشاه که از این تشبثات امانیستها اطلاع حاصل کرده بود، همینکه غلام نبی خان چرخ بکابل رسید، چند روز بعد به بهانه نی به دربار فراخوانده شد و بدستور نادرخان با سرنیزه های محافظان بشکل فجیعی بقتل رسید. اما انتقام این قتل بزودی توسط هواداران غلام نبی خان گرفته شد. روز ۸ نومبر ۱۹۳۳ نادرشاه توسط عبدالخالق نوکر غلام نبی خان در خود ارگ بقتل رسید.

<sup>۱</sup> - پروفیسر تیکخاف، نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص ۱۸۶

<sup>۲</sup> - نبرد افغانی استالین، ص ۱۷۰



خبرکشته شدن نا به هنگام نادرشاه در همان روز (۸ نومبر ۱۹۳۳) خبر داغ جهانی گردید. در روم، خبرنگاران خانه امان الله خان را به محاصره کشیدند. امان الله خان، ناگزیر گردید با خبرنگاران مصاحبه نماید. او در گفتگو با خبرنگاری «رویتر» گفت: «هرگاه مردم افغانستان آرزومند بازگشت من با برنامه اصلاحات و ترقی ام باشند، همواره آماده هستم با همه توان به کشور خود خدمت نمایم».... و افزود که «نمی تواند از مرگ نادرشاه تا اندازه بی احساس رضایت مندی نکند، مگر در عین زمان متاسف است از این که پادشاه افغانستان کشته شده است.»<sup>۱</sup>

در کتاب نبرد افغانی استالین، اسناد مهمی از فعالیت‌های سرویس های جاسوسی روسیه شوروی مبنی بر کشف اسرار قتل امان الله خان از سوی صدراعظم هاشم خان برادر نادرشاه قید شده که برای تاریخ افغانستان بسیار با ارزش است. از جمله مطالب زیر قابل توجه است :

"هاشم خان- صدر اعظم که پس از کشته شدن برادرش نادر شاه، به ریاست خاندان یحیی خیل رسیده بود و عملاً فرمانروای کشور گردیده بود، به سرعت از سوی انگلیسی ها از بالاگرفتن پویایی ها و تکاپوهای امانیست ها آگاه گردیده بود. بنا به قانون خون و انتقام و برای زدایش تهدید خاندان حاکم، بنا به فرمان شخص هاشم خان، دو گروه برای از میان بردن امان الله خان و مهره های سرشناس از حواریون او سازمان داده شد. سازمان های اطلاعاتی شوروی به سرعت از موضوع آگاهی یافته و تدبیرهای بایسته را برای حفظ زندگی امان الله خان روی دست گرفتند.

در ماه جنوری ۱۹۳۴ سفارت شوروی از کمیساریای خلق در امور خارجی رهنمود گرفت تا شاه پیشین را از تهدیدی که متوجه اوست، آگاه سازد. قره خان- معاون کمیساریای خلق در امور خارجی به آگاهی پوتومکین- سفیر شوروی در روم رساند که الله نواز خان - یاور خاص نادر شاه با گرفتن وظیفه

سازماندهی کشتن امان الله به اروپا گسیل گردیده است.<sup>۱</sup> هاشم خان برای اطمینان بیشتر در نابود ساختن حتمی دشمن خونی خود، فرمان داد تا در پهلوی گسیل آدم های خاص به اروپا، گروه دیگری را به مکه بفرستند. چون امان الله تصمیم گرفته بود برای انجام [فریضه] حج برود.

در نیمه نخست ۱۹۳۴، شوروی ها آگاهانه و با بیداری همه اقدامات هاشم خان را که سرسختانه می کوشید [از امان الله خان و حواریون او] به خاطر برادرش انتقام بگیرد، زیر ترصد داشتند. به پیمانته بسیاری، به خاطر پویایی های مسکو، همه تلاش های مبنی بر سر به نیست سازی امان الله با شکست رو به رو گردید. برای نمونه؛ الله نواز و آدم های او از سوی پلیس ایتالیا بازداشت و سلاح های شان ضبط گردید. کاری که سر به رسوایی جهانی زد.<sup>۲</sup>

مگر، در آن برهه حتا این کار خاندان یحیی خیل را نتوانست وادار سازد دست از انتقام جویی بردارند. در ماه می ۱۹۳۴ احمد علی خان به سمت سکرتر سفارت افغانستان در روم گماشته شد که می بایستی به هر بهایی که شده وظیفه سپرده شده به الله نواز خان را به سر برساند. هاشم خان محافظ خاص خود- حکیم را برای انجام «اقدام» به روم فرستاد. بار دیگر استخبارات شوروی به اطلاعات «گرانبهایی» در زمینه دست یافته، آن را از طریق سفارت شوروی در روم به دسترس امان الله گذاشت که بی درنگ تدبیرهای بایسته امنیتی را در زمینه روی دست گرفت.

چنین بر می آید که پولیس و سرویس های ویژه ایتالیا در ۱۹۳۴ ناگزیر گردیدند مساعی همه جانبه بی را برای نگهبانی از امان الله خان روی دست بگیرند. میزان مشارکت سازمان های اطلاعاتی شوروی در تامین امنیت امان الله در آن برهه را اکنون ناممکن است روشن ساخت، مگر می توانیم گمان

۱ - بایگانی (آرشیف) سیاست خارجی روسیه، فوند ۱۷۰، سال ۱۹۳۴، پرونده ویژه ۱۶، کارتن

۱۷۰، پوشه ۳، برگ ۹.

۲ - همان جا، برگ ۲۶.

بزنیم که بیخی محتمل است که این سازمان ها تنها به رساندن اطلاعات محرم از کابل به روم بسنده نکرده بودند. در نتیجه، وابستگان و همخاندانی های نادرشاه با پی بردن به بیهودگی تلاش های خود ناگزیر گردیدند برنامه رسیدن به حساب امان الله در اروپا را از سر خود بکشند. با آن که تلاش های مبنی بر مسموم ساختن او در مکه تا سال ۱۹۳۸ ادامه یافتند.

امیر(شاه) پیشین، کمک شوروی در لحظات خطر را آمادگی کرملین مبنی بر ارائه کمک چشمگیر در مبارزه او در راه بازگشت به تخت کابل ارزیابی کرد. به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۳۴ سکرتر امان الله به سفارت شوروی در روم آمد و خواهش کرد یک رشته خواهش های امان الله را به مسکو گزارش دهند.

گلفاند- مستشار سفارت، این خواهش ها را در گزارش خود به کمیساریای خلق در امور خارجی بازتاب داد که در آن نشاندهی شده بود: «امان الله بر آن است که در این اواخر اقدامات او برای بازگشت به تخت به پیمانانه چشمگیری افزایش یافته است. از این رو، سوء قصد به جان او نمایانگر افزایش محبوبیت او است. او برای خود بود و باش با آرامش و آسایش در روم را سزاوار نمی داند و می خواهد کار زیر زمینی را در افغانستان پویا تر سازد.»<sup>۱</sup>

برای این کار، شاه از مسکو خواهش نمود که زمینه فعالیت دو، سه نفر نماینده او در نواحی مرزی افغانستان و شوروی فراهم آید تا تماس هایی با امنیست ها در افغانستان برپا نموده و برای آنان آثار گوناگون تبلیغاتی و اشتهاری بفرستند. در این حال، امان الله خواهش نمود که هزینه چاپ و رسانیدن این اوراق را شوروی به دوش بگیرد. در مسکو به خواهش امان الله پاسخ مثبت دادند. در ماه مارچ ۱۹۳۵ سوریتس- سفیر شوروی در آلمان (سفیر پیشین شوروی در کابل)، به صدیق خان چرخي وعده سپرد که سفر او

<sup>۱</sup> - بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۱۰، سال ۱۹۳۴، پرونده ویژه ۹، کارتن ۳۶، پوشه ۱۹، برگ ۲۵.

به شوروی به زودی انجام خواهد شد.<sup>۱</sup> امانیست های سرمست از باده نخستین پیروزی ها که پرو بال کشیده بودند، حتا آماده می شدند تا نخستین کنگره خود را در مسکو برپا نمایند.<sup>۲</sup>

یکی از مکانهای مناسبی که شاه امان الله میتوانست با هواداران افغان و هندی خود دیدار و گفت و گو نماید، مکه و ایام مراسم حج بود. وی به این منظور مهمانخانه بزرگی را تدارک دیده بود و حجاج افغانی را برای اقامت در آنجا فرا میخواند. در هیمنجا بود که او میتوانست میزان محبوبیت خود را در میان مردم افغانستان و آزادیخواهان هند و قبایل آزاد ارزیابی کند. و در هیمنجا بود که به بخش اوراق تبلیغاتی نیز می پرداخت تا حجاج این اوراق را با خود به افغانستان و سرحدات ببرند و توزیع کنند. صدر اعظم هاشم خان در صدد بر آمد تا وی را توسط گماشتگان خود در مکه مسموم کند. در صفحات بعدی اثر قبیل الذکر در همین زمینه مطالبی آمده است:

"امان الله خان به سال ۱۹۳۵ به حج رفت. او از حضور خود در مکه - شهر مقدس مسلمانان - جایی که از پول خود مهمانخانه بزرگی را برای بود و باش حجاج افغانی ساخته بود، برای انجام گفتگوها با سران قبایل مرزی پشتون و نمایندگان مسلمانان هند بهره می گرفت. گفته می شد که یکی از آن ها - رحیم رسول خان حتا به او دو صد هزار روپیه داده بود. امان الله هنگام گفتگوها با پتان ها ابراز امیدواری کرد که تا یکی - دو سال در [ایالت] مرزی شمال غربی هند بریتانیایی و افغانستان، قیام سراسری قبایل مرزی آغاز خواهد گردید و او را باردیگر بر اورنگ شهریاری افغانستان خواهد رساند.<sup>۳</sup>

۱ - بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۳۹، پرونده ویژه ۲۱، کارتن ۱۸۹، پوشه ۶، برگ ۶۱.

۲ - نبرد افغانی استالین، صفحات ۱۸۵ - ۱۸۶

۳ - گزارش معاون قونسول انگلیس در جده تاریخی ۳/۲۱/۱۹۳۵ // @L/P . ۱۲۱-۱۲۲.

امانیست ها در میان حاجیان پشتون، نامه یی را پخش نمودند که در آن انگلیس ها به عنوان دشمنان همه مسلمانان خوانده شده بودند. در این پیام ها هواداران امان الله، مسلمانان هند و افغانستان را به جهاد در برابر بریتانیای کبیر فرا می خواندند. هنگامی که یکی از این نامه ها به دست حکومت بریتانیا رسید، فریزر تیتلر - فرستاده بریتانیا در کابل بیدرنگ تبلیغات هواداران امان الله خان در میان قبایل مرزی را به آگاهی حکومت افغانستان رساند.

همزمان با آن، انگلیس پویایی (فعالیت) های دیپلماتیکی را هم در روم به راه انداخت تا حکومت ایتالیا را ناگزیر سازد که کنترل خود را بر پویایی های امان الله خان بیشتر سازد.<sup>۱</sup> در یک سخن؛ پیامدهای سیاسی سفر حج امان الله خان چنان بود که در لندن و کابل هنگامه بزرگی را بر پا کرد.

دلهره و پریشانی انگلیس ها مدلل بود. چون استخبارات بریتانیا توانسته بود تثبیت نماید که امانیست ها در هنگام حج ۱۹۳۵ نه تنها پشتون ها را به خیزش (قیام) در برابر بریتانیا و ظاهر شاه فرا خوانده بودند، بل نیز گفتگوهای محرمی با نمایندگان شوروی انجام داده بودند.»<sup>۲</sup>

بخش های ۲۳ تا ۴۲ کتاب "نبرد افغانی استالین" که حوادث سالهای ۱۹۳۳ - ۱۹۴۴ را مورد بحث قرار میدهد، باز هم از محبوبیت امان الله خان در میان قبایل در وزیرستان شمالی و جنوبی و برانگیختن قبایل پشتون برضد حکومت هاشم خان سخن میراند. حتی مطرح کردن شخصیت روحانی بزرگ اهل طریقت یعنی "شامی پیر" (محمدسعد گیلانی مقیم سوریه) که پیروان زیادی در میان قبایل سرحدی داشت، بحيث پیشوای قیام قبایل برضد دولت کابل نیز مورد مطالعه دولت آلمان قرار گرفت و ابراز عقیده شد که "نامزدی پیر شامی شایسته

۱- L/P. @ ۱۲۱-۱۲۲. P. ۳۱-۳۳

۲- همان منبع ص ۱۸۶ بحواله (بایگانی- آرسیف- سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۵۶ ب، سال ۱۹۳۶، پرونده ویژه ۱۴، کارتین ۱۳۹، پوشه ۱۵، برگ ۹۶).

ترین و سزاوارترین نامزدی برای سازماندهی «کارروایی» های بزرگ در مرزهای هند و افغانستان بود. پیر شامی می بایست بگوشد تا قبایل مرزی پشتون را برای یورش بر کابل برای نشان دادن امان الله خان بر تخت فرا بخواند.

۱۱

بدین سان شاه امان الله هرگز دوستان و یاران خود را فراموش ننمود، ولی افشای اسرار و طرح های مبارزاتی شاه امان الله از سوی استخبارات انگلیس ها، و حکومت نادرخان و هاشم خان، کوشش های آن شاه را در برآوردن آرمانهای وی نقش بر آب ساخت. بر اثر افشای اسرار قیام قبایل وزیرستان به هواداری از امان الله خان بود که غلام نبی خان چرخي بشکل فجیعی احضار و کشته شد و تمام خاندان وی گرفتار و بزدان سپرده شدند. سپس گرفتاری و به محاکمه سپردن گروه دیگری از امانیستها منجمله محمدولیخان دروازی و محمد مهدی خان سرمنشی دربار امان الله خان و میر سید قاسم خان و عبدالرحمن لودین و غیره همزمانش، درس های بزرگی برای شاه امان الله بود تا مبارزه با رژیم نادرشاه را تا آنجا که ممکن باشد ادامه دهد. و بنابراین امان الله خان تا ۱۹۴۸ با وجودیکه از هفتخان خطرات هاشم خان بسختی عبور کرده بود، از تلاش برای برگشت به کشور و استقرار مجدد نظام مشروطه درکشور دست نگرفت، ولی پس از آنکه بار دیگر دشمنانش به وی زهر خوراندند ولی نمرود زنده ماند، در سال ۱۹۴۸ که دیگر آن شور و شوق سیاست بازی و صلابت ایام سلطنت برایش باقی نمانده بود، با فرستادن بیعت نامه خود به ظاهرشاه، درواقع بدوستان خود خیرداد که دیگر نمیخواهد سیاست کند.

غبار مینویسد که، با فرستادن و چاپ بیعت نامه امان الله خان، گلیم پارتی

۱ - همان منبع ص ۱۹۵، بحواله (بایگانی- آرشیف) سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۳۵، پرونده ویژه ۱۷، کارتن ۱۷۷، پوشه ۲۹، برگ ۷۷.)

جوانان افغان در خارج جمع شد، زیرا بعد از آنکه دشمنانش به او زهر دادند، دیگر تعادل فکری و جسمی او برهم خورد و نمی توانست کاری از پیش ببرد.<sup>۱</sup>

از نگارنده مقاله (اشتباهات یک قهرمان) جای گلایه نیست ولی از آقای مژده، کسیکه خود را تحلیلگر مسایل سیاسی و تاریخی میداند، خیلی بعید به نظرمی آید که آب نادیده موزه از پا بکشد و خود را کاملاً همنوا و همصدا با نگارنده مقاله نشان بدهد و با علاوه کردن کلمات " هرگز بی جا نیست" بر پشت گفته غلط او مهر تائید بزند.

دشمنی یا سوء نیت آقای مژده نسبت به شاه امان الله از کجا آب میخورد که با هر جمله تنک مایه مقاله "اشتباهات یک قهرمان" برایش کف میزند و دلش باغ باغ میشود. و می افزاید :

" نویسنده می خواهد بگوید که امان الله خان قهرمانی را فقط در مقام سلطنت می خواست و به همین دلیل وی بعد از خلع قدرت از مقام قهرمانی نیز کناره گرفت."

در کجای این جمله منطق و حقیقتی دیده میشود که مورد دلچسپی و علاقه آقای مژده قرار گرفته است؟ شاه امان الله کی و در کجا گفته بود که " قهرمان سلطنت است" تا بعد از خلع قدرت این عبارت در حق وی صدق پیدا میکرد.

شاه امان الله، اینقدر بزرگواری داشت که وقتی مردم قندهار او را مجدداً برهبری خود و افغانستان برداشتند و بسوی کابل بحرکت افتادند، در حوالی غزنی وقتی با اجساد بیست تن پیش قراول فراهی روبرو شد که از طرف پیروان یک روحانی شکم دریده شده و برپایه های تلفون انداخته شده بودند و نامه نی با خط بد ملانی عنوانی شاه نوشته بودند: « این مهمانی از جانب اقوام غلجانی برای درانیان و شاه امان الله است.» شاه با مشاهده این خط و آن وضع اسفناک و فجع، لشکریان را بدور خود فراخواند و گفت: « اکنون ثابت شد که دشمنان

۱ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴

میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! بیقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیله‌ی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم ... سپس شاه نیکدل و حساس و مردم دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشک ریزان خواند :

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

من بقربانت این چه نیرنگ است؟

میروم تا کوه نشنوی نامم

اگر از نام من ترا ننگ است

و بعدگفت فی امان الله.<sup>۱</sup>

اینست بزرگواری و مردم دوستی امان الله خان، شاهی که خون مردم نسبت به تاج و تخت سلطنت برایش ارجمند تر بود، ولی از رهبران و قوماندانان جهادی و طالبی بگونه‌ای که برای رسیدن بقدرت، دستور هر بیگانه‌ی را با سر چشم می پذیرند و ریختن خون هموطن بیگانه نزد شان به اندازه خون مگسی اهمیت ندارد و ما دیدیم قساوت و سنگ دلی و سفاکی و خون ریزی و فرهنگ ستیزی و ناورانی های آنها را در دهه ۱۹۹۰ قرن گذشته که نام گرفتن از هر کدام شان ننگ انسانیت است.

استدارک:

<sup>۱</sup> - پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل ۱۳۶۳ش، ص ۱۷۰



یکی دیگر از نوشته های قابل اطمینان در زمینه توطئه های انگلیس و حکومت هاشم برای از بین بردن امان الله خان، مقالات مهم و مستند جناب داکتر عبدالرحمن زمانی تحت عنوان «توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی» است که اخیراً بصورت کتابی بچاپ رسیده و نیز در سایت افغان جرمن آنلاین در ارشیف نویسنده قابل دریافت است. در بخش نهم این سلسله مقالات نویسنده اسنادی را به ارتباط ترور شاه امان الله در روم و حتی در مکه معظمه ارائه میدهد که اگر آقای مزده آنرا بخواند، از شرم آب خواهد شد. برخی از تلگراف های محرمانه این بخش را از مقاله در اینجا اقتباس میکنم.

داکتر زمانی مینویسد: «ترور شخصیت و سو قصد بر جان غازی امان الله خان بعد از ترک وطن: دولت بریتانیا حتی بعد از آنکه غازی امان الله خان کشور را ترک کرد، از نظارت، تعقیب و تلاش های مسموم کردن و کشتن وی دست برنداشت. مأمورین استخبارات انگلیس وی را هم در ایتالیا و هم خارج از ایتالیا مثل سایه تعقیب میکردند. در یکی از اسناد محرمانه استخبارات انگلیس از سفر ماه فیروزی سال ۱۹۳۱ غازی امان الله خان به قسطنطنیه و انگوره، که بعداً به نامهای استانبول و انقره مسمی شدند، گزارش داده شده است.

در همین گزارش از اقدامات و تلاش های حکومت هند بریتانوی یاد آوری شده است که به تعقیب نشر نامه غازی امان الله خان به تاریخ پنجم ماه مارچ ۱۹۳۱ در جریده زمیندار منتشره لاهور صورت گرفته است. نایب السلطنه هند بریتانوی طی صدور یک فرمان مخصوص، انتشار چنین مواد را منع قرار داد، و با مقامات دولت افغانستان در جلوگیری از ورود کاپی های آن نشریه و پخش تبلیغات برای خنثی کردن همکاری نمود.<sup>۱</sup>

تا جاییکه به توطئه های ترور غازی امان الله خان درین دوره دوری از

<sup>۱</sup> - اسناد آرشیف هند بریتانوی، خلاصه رویداد های افغانستان از اول جولای ۱۹۳۰ تا ۳۰ جون ۱۹۳۱

وطن ارتباط میگیرد، به دو نمونه ذیل اقدامات انگلیس ها در مکه معظمه و اقدامات سردار محمد هاشم خان در اروپا اکتفا میکنیم .

اقدامات انگلیس ها حین شرکت غازی امان الله خان در مراسم حج<sup>۱</sup> سال ۱۹۳۱ درین رابطه توجه خوانندگان محترم را به چند سند محرمانه از آرشیف دفتر هند بریتانوی<sup>۲</sup>، جلب میکنیم که بین اندریوریان Andrew Ryan سفیر بریتانیا در جدّه عربستان سعودی، پیرسی لوراین Percy Loraine کمشنر عالی بریتانیا در قاهره مصر، مکوناجی Richard Roy وزیر مختار انگلیس در کابل، رابرت گراهام Robert Maconachie سفیر انگلیس در ایتالیا، آرتر هیندرسن Arthur Henderson از دفتر خارجه، نایب السطنه هند بریتانوی در دهلی جدید و وزیر دولت برای امور هند بریتانوی ردوبدل شده اند.

این اسنادنه تنها عمق ترس و بیم مقامات انگلیسی از فعالیت های غازی امان الله خان و بکار انداختن دستگاه وسیع و عریض آنها برای جلوگیری از برگشت وی به منطقه و افغانستان را نشان میدهد، بلکه چشم آنده از هموطنان مانرا نیز باز خواهد کرد که فکر میکنند قهرمان آزادی افغانستان، غازی امان الله خان، بعد از پناهندگی در ایتالیا یاران جان پر کف خویش را فراموش کرد، در برابر استبداد دوره های بعدی سکوت کرد، در برابر کشتار هواداران و یارانش بی تفاوت ماند، و از مصاحبه با خبرنگاران فرار کرد. این اسناد گفتار دختر غازی امان الله خان، هندیه دافغانستان، را هم که میگوید، خانواده اش در تبعید با مشکلات شدید اقتصادی دچار بوده است، تائید نموده، علت تقاضای عواید دارائی شخصی ملکه ثریا را از رژیم بعدی روشن ساخته، و متهم نمودن غازی امان الله خان به بزدلی و سازش با انگلیس ها را رد میکند. در لاپلائی این اسناد ذیل که بدون هیچ تبصره برای قضاوت خود خوانندگان

<sup>۱</sup> - این اسناد مربوط به حج اول غازی امان الله خان میباشد. رویداد های سفر دوم غازی امان الله خان به حج بعداً ذکر خواهد شد.

<sup>۲</sup> - اسخبات استراتژیک افغانستان : اسناد انگلیسی ۱۹۱۹ - ۱۹۷۰.

گرامی تقدیم میشوند، از فشار انگلیس ها بر دولت ایتالیا نیز پرده برداشته میشود.

۱- تلگرام شماره ۹۳ مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۳۱ سفیر انگلستان در جده به دفتر خارجه :

درین تلگرام محرمانه، اندریو ریان **Andrew Ryan** سفیر بریتانیا در عربستان سعودی به آرتر هیندرسن **Arthur Henderson** در دفتر خارجه مینویسد که «من ترتیباتی را گرفته ام تا در باره حرکات شاه سابق افغانستان زودترین اطلاعات را بدست آورم. شما مشکلات کشف فعالیت های مخفی در مکه را درک میکنید. من امروز صبح طی یک صحبت از یوسف یاسین<sup>۱</sup> (۴) بصورت عادی راجع به درست بودن آوازه های امدن شاه سابق افغانستان به حج، پرسیدم. وی در جواب گفت که امان الله تصمیمش را در یک مکتوبی اعلام کرده است. وی خودش علاوه کرد که [شاه عبدالعزیز] ابن سعود شرکت حاکم فعلی افغانستان [محمد نادرشاه] را در مراسم حج ترجیح میدهد، اما بنا به دلایل مذهبی نمیتواند مانع شرکت امان الله شود. این به اساس اصول قبول شده است که نمیتوان از اجازه دخول هیچ مسلمی به اماکن مقدس جلوگیری کرد. وی از هینتی از کابل هم ذکر کرد. من از آشکار ساختن هر نوع علاقه خاص به امور افغانستان اجتناب ورزیدم. من راجع به خطر اعلام رسمی پالیسی یا ترور کدام اسناد قبلی ندارم. بنا بران، تا انکشافات بعدی ویا در صورت طولانی شدن اقامت وی، لازم افتد، من پیشکش آنرا به حکومت حجاز خوب نمیدانم. ترور در دوران مراسم حج بعید به نظر میرسد»

۲. تلگرام شماره ۱۱۸، مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۳۱ کمشنر عالی بریتانیا در قاهره به دفتر خارجه:

---

<sup>۱</sup> - شیخ یوسف یاسین نزدیک ترین مشار و سکرتر سیاسی عبدالعزیز ابن سعود پادشاه عربستان سعودی بود.

درین تلگرام پیرسی لوریان Percy Loraine به آرتر هیندرسن Arthur Henderson نوشت که «صبح ۹ اپریل امان الله، شاه سابق افغانستان، در پورت سعید پیاده شده، و به همراهی یک مأمور پولیس با قطار چاشت روانه "سویز" شد. احمد [؟] طرزی و ادیب خان با وی بودند. چهار افغان دیگر، غلام نبی<sup>۱</sup> سفیر افغان در انکوره، شجاع الدوله<sup>۲</sup>، عبدالعزیز<sup>۳</sup> و فضل احمد، بتاريخ ۱۱ اپریل از الکسندریه وارد سویز شده و توسط امان الله پذیرائی شدند.

در جواب یک سؤال دو نفر مصری، هردو نفر "وفدی، که آیا وی تصمیم گرفته است به افغانستان برگردد، امان الله گفت که وی برای جلوگیری از خونریزی مردم، کناره گیری کرد. وی علاوه کرد که برگشت وی به افغانستان، مربوط به اراده مردم است، که در مدت کمتر از شش ماه درین باره تصمیم خواهند گرفت. وی اظهار داشت که سفرش به حجاز هیچ مقصد سیاسی

۱ - منظور جنرال غلام نبی خان چرخي پسر سپه سالار غلام حیدرخان چرخي میباشد.  
 ۲ - شجاع الدوله خان غوربندی پسر شاه دوله خان غلزانی متولد سال ۱۸۹۶ بود. او در سال ۱۹۱۷ به عنوان فراش باشی در سیر و سفر امیر حبیب الله خان ترتیب و تنظیم خیمه ها را بدمه داشت. از جمله مشروطه خواهان بوده و گفته میشود که ضارب اصلی گلوله بر شقیقه امیرحبیب الله خان بود. او در اولین کابینه غازی امان الله خان بحیث وزیر امنیه تعیین شد، در مذاکرات هیئت افغانی با هیئت انگلیسی تحت ریاست هنری دابیس در کابل عضویت هیئت افغانی را داشت. شجاع الدوله خان بین سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ بحیث سفیر افغانستان در بریتانیا ایفای وظیفه نمود.

۳ - منظور عبدالعزیز خان چرخي پسر سپه سالار غلام حیدر خان چرخي میباشد که در سال ۱۹۲۶ بحیث وزیر داخله مقرر، در سال ۱۹۲۸ مکرراً والی مزارشریف تعیین، در شورش حبیب الله کلکانی محبوس و متعاقباً به کمک مردم هزاره نجات یافته به کویته و از آنجا به مشهد رفت. در سال ۱۹۳۰ از طریق هندوستان وارد کابل شده، اما بتاريخ ۲ جولای مجبور به ترک کابل شد. ۸. منظور از «وفدی» اعضای حزب سیاسی آزادی ملی وفد است، که در دوران سالهای دهه ۲۰ و ۳۰ یکی از محبوبترین و پرنفوذترین احزاب سیاسی مصر بود. این حزب در انتقال قدرت از شاهی مطلقه به شاهی مشروطه که توسط پارلمان انتخابی ملی اداره میشد و قانون اساسی ۱۹۲۳ نقش عمده داشت.

نداشته و تنها برای حج است. کاپی به جده».

۳. تلگرام شماره ۷۳، مؤرخ ۱۵ اپریل مکنونچی سفیر انگلستان در کابل به آرتر هیندرسن Arthur Henderson در دفتر خارجه:

درین تلگرام که به جواب تلگرام شماره ۳۷ نوشته شده است، سفیر انگلستان در کابل از اقدامات غیر مترقبه غازی امان الله خان بیم داشته، خواهان مراقبت شدید وی بوده برای توجیه دلایل آتی را ذکر نموده مینویسد: وی قادر است از جان گذشته مثل [جنگ] سال ۱۹۱۹ [خطر بزرگ را قبول نموده] دست به قمار بزند. بنظر نادرشاه، اگر وی به سرحد هند برسد، چانسش بسیار هم بد نخواهد بود، رجوع شود به ارسالی شماره ۶۳ تاریخ ۹ سپتمبر.

مثل سال ۱۹۱۹، در حالت فعلی هم خبرسازان برایش راجع به احساسات قبایل به نفع وی و تأثیرات پروپاگند لاهور<sup>۱</sup>، راپور های مبالغه آمیز میفرستند. فقر شاید او را بیشتر به ماجراجونی آماده سازد، تا ازین حالت برآمده، و ممکن از منابع روسی برایش پول داده شود. اقدامات حکومت ایتالیا و علاقه به پنهانکاری خودش، مشکوک بنظر میرسند، خصوصاً با در نظر داشت راپور دریافت شده تاریخ ۱۲ ماه مارچ توسط حکومت هند که در آن در رابطه با امان الله توافق سری بین ایتالیا و روسیه، و توطئه روسیه در ایالت سرحدی شمال غربی به نفع امان الله ذکر شده است.

تلگرام شماره ۷۲۳ مؤرخ ۴ اپریل کمشنر عالی ایالت سرحدی شمال غربی، معتقد است که جنبش سرخپوشان [خان] عبدالغفار [خان] با قضیه امان الله ارتباط نزدیک دارد.

این واقعیت که امان الله همین حالا با پاسپورت دارای نام مستعار سفر میکند، تبدیل آن و ناپدید شدنش را آسان میسازد. در روشنی [نکات] فوق، من تدابیر

<sup>۱</sup> - بنظر میرسد که اشاره وی به نشر نامه غازی امان الله خان در جریده زمیندار لاهور است که قبلاً به آن اشاره شده است.

احتیاطی ذیل را سفارش میکنم :

برای جلوگیری از ناپدید شدنش، مراقبت شدید وی در حجازو اگر وی ناپدید شود، بررسی کردن دقیق حجاجی که از حجاز بطرف شرق سفر میکنند.»

۴. تلگرام شماره ۱۱۲۲، مؤرخ ۱۹ اپریل سال ۱۹۳۱ نایب السلطنه هند برای سکرتر دولت در امور هند :

وایسرای هند بریتانوی درین تلگرام به وزیر دولت انگلستان برای امور هند مینویسد که «ما مشکلات کشف فعالیت های مخفی در مکه و اهمیت آنرا درک میکنیم، اما آنچه واقعاً اهمیت حیاتی دارد، معلومات راجع به حرکت امان الله بوده و اینکه تا وقتی وی در حجاز باشد، نباید از نظارت ما دور و ناپدید شود. اگر وی حجاز را از طریق بحر ترک کند، ما برای بست آوردن جزئیات مکمل، مثل اسم فرضی، تغییر لباس، تاریخ، کشتی، منزل مقصود، و همراهانش سپاسگزار شما خواهیم بود. ما اطمینان داریم، که بدون پیش داوری راجع به سوال وقوع مصارف درگیر، برای بدست آورد اطلاعات دقیق این نقاط، هر نوع تلاشی صورت خواهد گرفت. (کاپی به کابل).»

۵. تلگرام شماره ۱۱۲۳ مؤرخ ۲۰ اپریل نایب السلطنه هند به وزیر دولت در امور هند:

درین تلگرام وایسرای هند مینویسد که «ما اعتراف میکنیم که این همراهی شخصیت های برجسته که به رژیم گذشته ارتباط نزدیک دارند، بطرف حجاز، به این سؤ ظن می افزاید که شاید شاه سابق دست به کدام اقدام فوری بزند، اما ممکن است که از نظر سیاسی وی این کار را بعد از ادای مراسم حج انجام دهد. درینصورت، وی قادر نخواهد بود قبل از اواخر ماه اپریل (۲۹ اپریل مصادف با ۱۰ ذالحجه میباشد) مکه را ترک بگوید....»

ما تصور میکنیم که اگر وی پای خود را در خاک هند بگذارد، شما اقدام ما را برای دستگیری اش تائیدخواهید نمود، و بر همین اساس دستگاه خود را

آزمایش میکنیم تا ببینیم در نقاط مختلف احتمال دخول، چه وسایل شناسایی را در دسترس داریم.»

وایسرای هند از بی خبری و درک این خطر واقعی توسط محمد نادر شاه تعجب نموده تقاضا مینماید تا محتوای تلگرام های اخیر از جده و مصر توسط مکنونچی، وزیرمختار انگلیس در کابل، بدسترس وی گذاشته شود. او مینویسد که «در آنصورت، ما پیشنهاد میکنیم که، مشروط به تائید شما، به او نتنها اجازه خواستن عکس ها، شرح مفصل، و وسایل دیگر شناسایی شاه سابق و همراهان او داده شود، بلکه ما همچنان با صمیمیت اماده هستیم تا به ایجینت های فرستاده شده نادر اجازه دهیم تا با مأمورین ما در بنادری که حجاج پیاده میشوند، همکاری کنند. نادر طبعاً اشخاص معتمدی را که با چهره شاه سابق و همراهانش آشنا باشند، خواهد فرستاد. این اشخاص طبعاً در هند کدام منصب رسمی نداشته، بلکه تمام امکانات لازم برایشان داده خواهد شد. (کاپی به کابل)».

۶- تلگرام شماره ۱۲۱ مؤرخ ۶ می، اندریوریان سفیر انگلستان در جده به آرتر هیندرسن در دفتر خارجه :

درین تلگرام سفیر انگلیس در جده مینویسد که « من باگرفتن آخرین راپور از مکه تصور میکنم که شاه سابق فراتر از نشان دادن تقوا، دست آورد بیشتری نداشت، هرچند که وی با هندوستانی ها و افغانها تماس های متعددی داشت، و درین رابطه شاید راه را برای کوشش بعدی بدست آوردن دوباره تاج و تخت اماده ساخته باشد. بنظر میرسد که هیئت کابل که توسط سیف الرحمن حمایت میشد، بمقابل وی ایستادگی نموده باشد. هیچ نشانه از همدردی سفیر افغانستان در قاهره در دست نیست .. کاپی یک جزوه نه (۹) صفحه یی به دری که توسط شاه سابق در مکه توزیع شده است، به حکومت هند [بریتانوی] فرستاده شد. این جزوه حاوی دفاع مفصل از گذشته خودش و سو استفاده نادر میباشد.»

۷- تلگرام شماره ۳۳۴، مؤرخ ۸ می گراهام R. Graham به دفتر

خارج:

درین تلگرام سفیر انگلیس از روم به دفتر خارجه مینویسد که «طوری که من در تلگرام شماره ۷۸ مؤرخ ۴ اپریل خود اطلاع داده ام، وسایل شخصی شاه سابق برای تأدیة قروضش ضبط شده است، و اعتقاد برین است که وی ایتالیا را تقریباً بدون هیچ پولی ترک گفته است. این وضعیت برای هر تلاش حاصل کردن دوباره تخت افغانستان یک نقص بزرگ ثابت خواهد شد، مگر اینکه وی در جده و یا جای دیگر پول جمع آوری کند.»

۸- تلگرام شماره ۱۱۶، مؤرخ ۱۲ می آرتر هیندرسن Arthur

Henderson به گراهام R. Graham

درین تلگرام محرمانه، سفیر انگلیس در روم مینویسد که «من دیروز از وزیر امور خارجه [ایتالیا] راجع به رفتار شاه سابق در مکه پرسیدم، و از او خواستم تا من را راجع به رفتار و حرکات آینده وی باخبر نگهدارد. وزیر امور خارجه در رابطه با رفتار شاه سابق اظهار رنجش کرده، وعده داد تا وی را تحت نظر داشته و معلومات کامل را در اختیار من قرار دهد. وزیر امور خارجه گفت که شاه سابق از حکومت ایتالیا خواسته بود تا حرکت بطرف مکه را از ما مخفی نگهدارد، که البته حکومت ایتالیا آنرا رد کرد. جلالتماب علاوه کرد که وی شخصاً با دادن پناهندگی به شاه سابق در ایتالیا، مخالفت ورزیده است، که مورد قبول قرار نگرفت. درین جا برای شاه سابق یکمقدار همدردی طبیعی وجود دارد، و پادشاه ایتالیا برای رهایشش یک قسمت قصر ناپلس را داده است، اما حکومت ایتالیا با قبولی هر نوع مصارفی که آنرا برای رهایش آماده سازد، به شدت مخالفت کرد. وزیر امور خارجه از فعالیت های سیاسی شاه سابق هیچ اطلاعی نداشت، اما معتقد بود که وی در مضیقه اقتصادی قرار داشته و بی فائده تلاش میورزید تا از راه خرید و فروش خانه در روم، پولی را کمائی کند.»



۹. تلگرام شماره ۸۴، مؤرخ ۲۹ جون، ۱۹۳۱ وزارت خارجه به وزیرمختار انگلیس در کابل :

درین تلگرام محرمانه آرتر هیندرسن Arthur Henderson به مکنونچی Richard Roy Maconachie از صحبتی که مارشال شاه ولی خان، سفیر سابق افغانستان، کمی قبل از حرکت از لندن، با یکی از اعضای دفترش در وزارت خارجه، راجع به غازی امان الله خان انجام داده، اطلاع میدهد. وی از قول مارشال شاه ولی خان مینویسد که از تبلیغات غازی امان الله خان در داخل افغانستان و بین باشندگان بمبئی و کلکته بیمی ندارد، «اما خطر، و این یک خطر حقیقیست، که در سرحدات آزاد وجود دارد. تمجید دوامدار شاه امان الله بحیث قهرمان ملی و شاه نادر شاه بحیث کسی که برای خوشنودی انگلیس ها کار میکند، مانع کوبیدن آن قبایل سرحدی یی میشود که دیدگاه خصمانه نسبت به حکومت بریتانیا دارند. نتیجه شاید برای حکومت فعلی افغانستان فاجعه بار باشد، اما بصورت مجزا برای حکومت هند نیز خوشایند نخواهد بود. جریان این تبلیغات عمدتاً از طرف هند می آید، و اگر باشد هم بصورت بسیار ناچیز از اتحاد جماهیر شوروی. او [شاه ولی خان] درین او اخر "فرمان مطبوعات" را خوانده است که باعث تسکین و تأنید اش است. اما سرچشمه آن تبلیغات ایتالیا بوده، و این خطر به منافع بریتانیا، به عقیده وی به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] کاملاً این حق را میدهد که (البته در خفا) اقدام نموده و از حکومت ایتالیا بخواهد تا از سوء استفاده امان الله از پناهندگی ایکه به وی اعطا کرده اند، جلوگیری کند...شاه ولی خان همچنان گفت که در رابطه با مشکلات مالی شاه امان الله، یک حرفی را هم قبول نخواهد کرد»<sup>۱</sup>.

داکتر زمانی در بخش دیگر از نوشته اش از اقدامات هاشم خان صدراعظم بعد از قتل برادرش نادرخان توسط عبدالخالق، مینویسد:

<sup>۱</sup> داکتر زمانی، توطئه های انگلیس علیه حکومت اماتی، بخش ۲۰، افغان جرمن آنلاین

«هاشم خان برای اطمینان بیشتر در نابود ساختن حتمی دشمن خونی خود، فرمان داد تا در پهلوی گسیل افراد خاص به اروپا، گروه دیگری را به مکه بفرستند. چون امان الله خان تصمیم گرفته بود برای انجام فریضة حج برود.

اینکه چگونه دستگاه های استخباراتی و دیپلماتیک انگلیسی فعالیت ها و حرکات غازی امان الله خان، اعضای خانواده و حامیانش را تحت نظارت داشتند؛ برای بدست آوردن اطلاعات از چه شیوه های استفاده میکردند؛ این اطلاعات حاصله چگونه کار گماشتگان دولت را آسان میساخت؛ و بلاخره این حامیان و اطرافیان غازی امان الله خان چه کسانی بودند، در قسمت های بعدی ذکر خواهد شد. درین جا به یک نمونه از گزارشات استخبارات انگلیس اشاره میکنیم که خوانندگان محترم خود مقاصد نهانی و تأثیرات روانی آنرا بر محمد هاشم خان صدراعظم و دیگر بازماندگان بر سر اقتدار خانواده محمد نادرشاه درک کرده میتوانند.

در راپور بسیار محرمانه مؤرخ ۱۹ جنوری ۱۹۳۴ مربوط به امور افغان ها ذکر شده است که غلام صدیق خان چرخ از چند هفته بدینسو در روم بوده و بصورت منظم همنشین شاه سابق، غازی امان الله خان، میباشد. اخیرالذکر کاملاً امیدوار است که تابستان امسال در کابل خواهد بود؛ درحقیقت وی منتظر کشته شدن برادران نادرشاه است که محتاطانه طرح ریزی شده است. گفته میشود که ترتیبات ذرابع قناعت بخش ارتباط با عناصر "جوانان افغان" در افغانستان، کسانی که برای سرنگونی رژیم موجود توطئه میکنند، گرفته شده است. غلام صدیق خان مسئولیت این کار را به عهده داشته و چند پایه ماشین چاپ (حد اقل سه پایه) برای کمک به انقلابیون به افغانستان فرستاده شده است. اینکه این ماشین های چاپ چگونه به افغانستان فرستاده شده اند معلوم نیست، اما گمان میرود که ممکن کار میانجیگر های محتاط پنهانی در هند باشد.

این راپور علاوه میکند: امان الله خان انتظار دارد که در صورت مساعد شدن وقت رفتنش، ایتالیا کمک خواهد کرد تا از روسیه تقاضا کند برایش زمینه سفر از طریق انگلشور را آماده سازد. وی ادعا دارد که با پادشاه ایتالیا روابط دوستانه دارد، و وزارت خارجه ایتالیا در حال حاضر علاقمندی نشان داده است. در همین راپور ذکر شده است که بعد از کشته شدن محمد نادر شاه، امان الله خان با بارون الویسی (Baron Aloisi) سکرتر دایمی دفتر خارجه ایتالیا یک ملاقات طولانی داشته است.

راپور های استخبارات انگلیسی از احمد علی خان، پسر مرحوم محمد ولی خان (که در دسمبر گذشته توسط محمد نادر خان اعدام شد) نام برده و مینویسد که «این نوجوان که از تمام دارائی پدرش محروم شده است عملاً در پاریس تنها مانده و در صدد انتقام برآمده است... شاه ولی خان سفیر افغانستان در پاریس از موجودیت احمد علی خان در آن شهر آگاهی کامل داشته و گمان نمیرود که برای حفظ سلامتی خود سهل انگاری کند.»<sup>۱</sup>

شوروی ها همه اقدامات هاشم خان را که سرسختانه می کوشید بخاطر برادرش از امان الله خان و حواریون او انتقام بگیرد، زیر ترصد داشتند، و این تلاش های مسکو تا اندازه در ناکامی شکست کوشش های ترور غازی امان الله خان نقش داشت. مثلاً الله نواز خان<sup>۲</sup> و افرادی از سوی پولیس ایتالیا دستگیر و سلاح های شان ضبط گردید، کاری که سر به رسوایی جهانی زد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> -- اسناد محرمانه آرشیف هند بریتانوی در کتابخانای لندن، راپور های سرویس استخبارات مخفی (SIS) مربوط به فعالیت های شاه سابق امان الله خان، خانواده و حامیانش  
L/P&J/۱۲/۱۲۱

<sup>۲</sup> - الله نواز خان ملتانی یکی از شاگردان کالج لاهور پسر خان بهادر رب نواز خان بود که با برادرش شاهنواز خان و خادم شان عبدالحق که جدیداً مسلمان شده بود، در ماه فبروری ۱۹۱۵ میلادی به همراهی یک گروه از شاگردان لاهور که ظفر حسن ایبک نیز در آن شمولیت داشت، هند بریتانوی (دارالکفر) را ترک و به افغانستان (دارالاسلام) هجرت کرد، تا از آنجا بخاطر شمولیت در ارتش ترکیه خود را به ترکیه برسانند. به استناد اسناد آرشیف هند بریتانوی، آقابان غبار، پوهاند حبیبی، ظفر حسن ایبک و ادمک، خاندان "نواز" سابقه

اما این ناکامی الله نواز خان مانع انتقام جونی خانواده شاه مقتول نگردیده و یکبار دیگر در ماه می ۱۹۳۴ احمد علی خان را به حیث سکرتر سفارت افغانستان به روم فرستادند، تا به هر قیمتی که شده، وظیفه سپرده شده به الله نواز خان را به سر برساند. هاشم خان اینبار محافظ خاص خود، حکیم، را نیز برای انجام این «اقدام» به روم فرستاد. بار دیگر استخبارات شوروی به اطلاعات «گرانمایی» در زمینه دست یافته، آن را از طریق سفارت شوروی در روم به دسترس غازی امان الله گذاشت که بی درنگ تدابیر لازم امنیتی را در زمینه روی دست گرفت.

به گفته داکتر یوری تیخاتف، خاور شناس روسی و نویسنده کتاب سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون (نبرد افغانی استالین) اکنون ناممکن است میزان مشارکت سازمان های اطلاعاتی شوروی در تامین امنیت امان الله خان در آن برهه را روشن ساخت. مگر می توانیم حدس بزنیم

طولانی در خدمت حکومت انگلیس داشت. در دوره اماتی یک شخصیت مشکوک بود. برادرش با سفارت انگلیس در کابل ارتباط مخفیانه داشت. عبدالحق خادم شان شخصی بود که راز "نامه های ابریشمی" معروف مولانا عبیدالله سندهی را افشا کرده و سبب دستگیری تعداد زیادی از مبارزین ضد استعمار انگلیس شد. ادمک مینویسد که الله نواز خان ادم خطرناکی بود... او در رابطه با قبایل سرحد خدمات ارزشمندی را برای نادر شاه انجام داده است. وزارت خارجه جرمنی او را جاسوس انگلیس میداند. سفیر ایتالیا در کابل نیز عین اشتباه را دارد. الله نواز خان که از هواداران سر سخت نادر شاه بود، در اوایل سلطنت محمد نادر شاه به غزنی فرستاده شد تا شیرآغا مجددی (حضرت صاحب شوربازار نورالمشایخ) را تحت تعقیب داشته باشد، زیرا حکومت وقت بر شیرآغا مجددی چندان اعتماد نداشت. الله نواز خان بحیث وزیر و به تعقیب آن به صفت یاور اول محمد نادرشاه مقرر شد. الله نواز خان در سال ۱۹۳۲ از راه هند بریتانوی با آزادی تام به اروپا رفت. برای گفتگو در موضوع جزای قاتل سردار محمد عزیز در برلین شرکت نمود. مدتی وزیر دربار و وزیر فوائد عامه بود. بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۴۵ بحیث سفیر (وزیر مختار) افغانستان در برلین ایفای وظیفه نموده و غلام صدیق خان چرخ و هواداران دیگر غازی امان الله خان را تعقیب میکرد.

۱ - آرشیف سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۳۴، دوسیه مخصوص ۱۶، کارت ۱۷۰، صفحه ۱۷۰.

که کاملاً امکان دارد این سازمان ها تنها به رساندن اطلاعات محرم از کابل به روم اکتفا نکرده باشند. معلوم میشود که پولیس و سرویس های مخصوص ایتالیا در سال ۱۹۳۴ ناگزیر گردیدند مساعی همه جانبه یی را برای نگهداری از امان الله خان روی دست بگیرند. تیخائف میگوید که در نتیجه، وابستگان و همخاندانی های نادرشاه با پی بردن به بیهودگی تلاش های خود ناگزیر گردیدند برنامه رسیدن به حساب امان الله در اروپا را از سر خود بکشند. با آن که تلاش های مبنی بر مسموم ساختن او در مکه تا سال ۱۹۳۸ ادامه یافتند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> داکتر زمانی، توطئه های انگلیس بر ضد حکومت اماتی، بخش ۲۱، پورتال افغان جرمن آنلاین

## مقاله سیزدهم

### نقدی بر مقاله آقای مژده (بخش ۴)

(نوشته شده در ۷/۱۰/۲۰۱۰)

### تخریب شاه امان الله بدلیل اینکه روشنفکر نبود؟

آقای مژده برای کم زدن شاه امان الله از آوردن هیچ دلیلی مضایقه نمیکند. از دلایل دیگری یکی اینست که میگوید:

"از مطالعه دقیق در تاریخ می توان نتیجه گرفت که امان

الله خان به معنی واقعی کلمه یک روشنفکر نبود. او یک تجدد

پسند بود."

ولی آقای مژده از هیچ تاریخی که چنین نکته بی را بیان کرده باشد، نام نمی برد. شاید منظور وی از این تاریخ، تاریخ دزدان ثروتهای ملی زیرزمین روی زمین باشد، یا تاریخ استاد خلیلی در مورد دزد مشهور کلکان معروف به بچه سقاو تحت عنوان "عیاری از خراسان" باشد و یا تاریخ غارت و چپاولگری و ویرانگری های تنظیم های جنایتکار و نوکران ISI پاکستان باشد؟

من برخلاف نظر آقای مژده، میخوامم بعرض برسانم که شاه امان الله هم روشنفکر بود وهم متجدد.

روشنفکر به معنای واقعی کلمه یعنی کسی که سطح آگاهی و فهم وی بیشتر از یک ملا باشد و بهتر از ملا مسایل روز و نیاز جامعه را درک و تحلیل و با حرکت زمان خود را هماهنگ کند و برای تعالی و سعادت جامعه و ترقی و پیشرفت کشورش تلاش نماید. به زنان که نیم جامعه را میسازند بدیده کم ننگرد و آنها را صاحب همان حق و حقوقی بداند که برای خود میخواهد. دارای دیدی فراخ و فاقد تعصبات زبانی و نژادی و دینی و عقیدتی و جنسیتی باشد. از جنایتکاران، آدمکشان و متجاوزین به حقوق دیگران، قاچاق بران و دزدان ثروتهای ملی و تاراجگران میراث های فرهنگی حمایت نکند. در راه تحقق عدالت اجتماعی و تطبیق ارزشهای قانون اساسی و شگوفانی فرهنگ و هنر جامعه کوشا باشد.

خلاصه روشنفکر باید به ارزشهای مندرج در منشور جهانی حقوق بشر و نظام مردم سالار (دموکراسی) باورمند و احترام داشته باشد. چنین کسی هر که باشد، به معنای واقعی کلمه یک روشنفکر است و تمام این خصوصیات در وجود اعلیحضرت مرحوم امان الله خان جمع شده بود.

آقای مژده خود توضیح نکرده است که منظورش از روشنفکر به معنای واقعی کلمه چیست؟

ولی آیا میتوان کسی را روشنفکر گفت که تجدد پسند و نوگرا نباشد؟  
هرگز نه.

آیا میتوان کسی را که مخالف تساوی حقوق زنان با مردان و دشمن درس و تعلیم زنان و رفتن دختران به مکتب یا پوهنتون باشد، روشنفکر نامید؟  
هرگز نه.

آیا میتوان کسانی را که بروی شاگردان مکتب و زنان اسید می پاشند، و مکاتب را به آتش میکشند، روشنفکر گفت؟ هرگز نه.

آیا میتوان کسی را که مردم فریبی کند و با پوشیدن پیراهن و تنبان پاکستانی، چین مزاری، پکول نورستانی، قره قل فریابی، دستار هراتی و رنجین قندهاری، خود را مسخره عام و خاص بسازد و نقش یک اکروبات سیاسی را بازی نماید، روشنفکر نامید؟ هرگز نه.

آیا میتوان گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی، ملا عمر، عبدالرسول سیاف، شیخ آصف محسنی، صبغت الله مجددی، قسیم فهیم، بونس قانونی، کریم خلیلی، حاجی محمد محقق، اسماعیل خان وحامد کرزی را روشنفکر نامید؟ هرگز نه.

### پس از دید آقای مژده روشنفکر چه کسی خواهد بود؟

شاید از دید آقای مژده روشنفکر کسی باشد که زن را ناقص العقل بنامد و آن را ملکیت مرد بشمارد و مخالف رفتن زن به مکتب یا پوهنتون یا کارکردن در خارج از منزل باشد، ولی نزدش این مهم باشد که با لباس پاکستانی و گذاشتن پکول برسر درمیان مردم ظاهر شود و پنج وقت نماز خود را در عقب ملا بخواند و درعین وابستگی به بیگانه، اکت دینداری کند و آنچه را مردم عامی و بیسواد دهاتی پسند کنند، خود هم آنرا تکرار و تقلید نماید. شاید بهترین نمونه یک چنین روشنفکر از نظر آقای مژده، ملا عمر یا گلبدین یا از قماش آنها باشد، زیرا که او دل بسته راه و روش همین اشخاص است.

### واما شاه امان الله چگونه روشنفکری بود؟

شاه امان الله خان غازی، مردی غیر متعصب، عدالت خواه، متواضع و صمیمی و مردم دوست و عاشق استقلال و اعتلای کشور بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زیانزد عام و خاص بود و او را محبوب القلوب همه ساخته بود. همین کرکتر و سجای عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشور و بخصوص اشراف زادگان و نخبه ولایات کشور که به عنوان «غلام بچه گان» در دربار حضور داشتند و



با رموز دربار آشنا و از روش امیرحبیب الله منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای بازتری بودند، بدور شاهزاده امان الله خان که با آنها علایق دوستانه و روابط رفیقانه داشت، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» یاد شدند، برداشتند.

بدین مناسبت نام شاه امان الله غازی با نام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» نیز پیوند ناگسستنی دارد و هرکسی که بخواهد تاریخ مبارزات مردم افغانستان را در سه دهه اول قرن بیستم مورد پژوهش قرار دهد، ناگزیر است تا از جنبش مشروطه خواهان دوم و در رأس جمعیت «جوانان افغان» از شاه امان الله، شخصیت ترفیخواه، مهین دوست و محصل استقلال کشور یاد آوری نماید.

بدون تردید، شاه امان الله، یک ملی گرای وطن پرست و یک مسلمان منور و آگاه بود و بر اثر همین آگاهی از اساسات اسلام و وظایف رهبران اسلامی بود که در نمازهای روز جمعه خود به امامت می پرداخت و خطبه های پرشور و پر جذبه یی در راستای وحدت و اخوت افغانی و اسلامی ایراد می نمود و مردم را به برادری و اتحاد و یک پارچگی برای آبادانی کشور و حفظ استقلال مهین دعوت میکرد و خطبه را با دعای همبستگی و وحدت ملی مسلماتها و افغانها به پایان می برد.

درحقیقت او پیش نماز شدن و خطبه دادن را حق رهبر و پیشوای جامعه اسلامی میدانست و میگفت قبل از وی هیچ یکی از شاهان و امیران افغانستان این حق را از ملا امامان کسب نکردند و او اولین کسی است که این حق را بدست آورده است و باید از آن درجهت تامین وحدت ملی و صیانت استقلال کشور استفاده کند. شاه امان الله در خطبه های خود پیشوایان اسلام را به ترتیب دعا میکرد و در آخر با تضرع میگفت: «خداوندا! به این عاجز مجاهد فی سبیل الله توفیق رفیق گردان!» و از منبر فرود می آمد.

شاه از تعصبات قومی و نژادی نفرت داشت و مردم را به پرهیز از هرگونه

تبعیض و تعصب فرا میخواند. باری در خطبه نماز جمعه در قندهار گفت: «هندو ، هزاره ، شیعه ، سنی، احمدزایی و یوینزایی نداریم ، بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان!»<sup>۱</sup>

یکی از مهمترین تحولات اجتماعی عهد امانی ، طرح و تصویب اولین قانون اساسی یا نظامنامه اساسی افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در لویه جرگه جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ چند هزارساله خود صاحب یک قانون اساسی مبتنی بر مبادی عالی حقوقی گردید.

در این قانون اساسی اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی ، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصنوعیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات اساسی بازتاب یافته بود. افزون برین، در قانون اساسی درج شده بود که: « تمام اتباع افغانستان بر طبق شریعت و قوانین دولت از حقوق و وجایب مساوی برخوردارند.» ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: « در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.» بنا بر حکم این ماده، در حدود هفتصد تن غلام و کنیز هزاره در شهر کابل از منازل اربابان خود برآمدند. روح این موادقانونی آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوٹ کڈب و ریا و فریبکاری میرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل ، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار و معجز هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حربیه ) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و

<sup>۱</sup> - اعظم سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ در ضدیت با تحولات اجتماعی ، طبع ۲۰۰۴ ، پشاور، فصل دوم

قبیله وجود نداشت، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زانی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.

همزمان با جنبش اصلاحات، زمینه تعلیم و تربیت برای تمام فرزندان افغان اعم از پسر و دختر بطور مجانی میسرگردید. در آن عهد برای شاگردان علاوه برمدد خرج، نان چاشت نیز مثل شاگردان مکاتب اروپائی داده میشد. شاه و ملکه ثریا در جهت آزادی زنان از زندان چادری تلاش نمود و برای نجات مادران از مرگ و میر در هنگام ولادت تعدادی از دختران را برای نرس قابلیت به ترکیه فرستاد. در اوایل سال ۱۳۰۰ش (= ۱۹۲۱م) شاه هدایت داد که ۳۰۰ تن متعلم به خارج فرستاده شوند. از جمله ۱۰۰ نفر به اروپا و ۲۰۰ نفر به هند که از آنجمله نیز صد نفر برای تحصیلات عالی اروپا در هند آماده میشدند. و برای مراقبت متعلمین مفتشینی تعیین شده بودند که با شاگردان افغان بخارج میرفتند. در همان سال بتعداد ۳۵ نفر شاگرد بر علاوه هدایت الله پسر شاه تحت نظر سردار محمد عزیز به فرانسه و ۴۸ تن دیگر تحت راهنمای سیدهاشم خان به آلمان فرستاده شدند.<sup>۱</sup>

در این دوره نخستین گامها در جهت عصری ساختن معارف با نصاب تعلیمی پلان شده برداشته شد و مدرسه ها از زیر سلطه ملا و روحانیون رهائی یافتند. نظام قضا و عدلیه که بطور سنتی در اختیار روحانیون قرار داشت از اختیارشان خارج گردید و در دسترس تحصیل کردگان و خبره گان زبده در عرصه حقوق قرار گرفت. برای نخستین بار در کشور دادن معاشات مفت و اعزازی و امتیازات مستمری برای روحانیون و خوانین و سران اقوام و اعضای خاندان محمد زانی لغو شد و این خود انقلابی بود در برابر این سه طبقه با نفوذ و با رسوخ کشور که بزودی سر مخالفت با ریفورمهای رژیم امانی برداشتند و با ساز استعمار همنا شده دست به تخریب و سبوتاز برنامه های

<sup>۱</sup> - اعظم سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ درصددیت با تحولات اجتماعی، طبع ۲۰۰۴، پشاور، فصل دوم

اصلاحی و مترقی رژیم امانی زدند و تا این رژیم را با سقوط رو برو نساختند از پای نشستند.

هموطنی زیر نام نی نامه، در مورد شاه امان الله چنین مینویسد:

"در دوره امانی کار نوسازی و مدرنیزه کردن افغانستان آغاز شد، آنهم در یک جامعه دست نخورده و کاملاً عقب مانده و ناگزیر تهداب همه چیز باید گذاشته می شد. از این رو عهدامانی عهد صدها اولین ها در تاریخ میهن ما است. اولین بار در تاریخ وطن، پادشاهی خودعلیه سلطنت و قدرت قیام کرد و در رأس مشروطه خواهان قرار گرفت، این خصلت حتی در تاریخ جهان هیچ یا اندک بوده است.

امان الله اولین پادشاه در تاریخ وطن ماست که فاقد حرمسراها و غلام بچه ها بود. در زمان امان الله برای اولین بار در تاریخ میهن ما جنبش واقعی زنان به ظهور رسید، این جنبش به شکل مدرن بدستور امان جوان و با پشتیبانی خاص خودش و یاران دانشمندش هویدا شد. انجمن حمایت نسوان به ریاست کبراجان خواهر امان الله در اواسط سال ۱۹۲۰ تاسیس گردید. و اولین سازمان زنان در تاریخ وطن ایجاد شد و فعالیتهای چشمگیر را به ره انداخت.

امان الله معتقد بود که ترقی اجتماعی از مسأله زن آغاز می شود. در دوره امانی بر خلاف تبلیغات زهر آگین دشمنان، رفع حجاب تشویق می شد و قانوناً بر همگان تحمیل نمی گشت. روشن تر [بگویم] روی لچی اجباری نبود.

اولین بار غلامی و بردگی لغو شد. قربانیان اصلی بردگی و آدم فروشی و تجارت انسانها در قدم اول هموطنان هزاره، بدخشی، پنجشیری، ازبکها، نورستانی ها و احياناً فرزندان بعضی از اقوام پشتون بودند. قانون سال ۱۹۲۱ ممنوعیت بردگی و غلام بچه گی را اعلام داشت.

برای اولین بار بیگار، بهره کشی ظالمانه و بی مزد که جان مردم را به لب رسانده بود، قانوناً ممنوع شد.

اولین بار در تاریخ میهن ما قانون در تمام ساحات اجتماعی جای عرف و عادات پوسیده را گرفت و افغانستان صاحب قانون اساسی شد.

مجموعه نظام نامه های دوره امانی بکلی قانون اساسی را تمثیل میکند که توسط قانون دانان افغان و فرانسوی [ترکی] ساخته شدند. امان الله و یاران دانشمندش شخصا ماده به ماده قوانین را با دقت بررسی و در باره هر یک به بحث می نشستند.

اولین بار دارلمعلمین تاسیس شد تا معلمان وطن پرست و فداکار افغان تربیت شوند. اولین بار به شکل عصری [مرکز] کمک به مادران توسط ملکه ثریا و مادرش تاسیس شد. اولین بار مکتب کوچی ها که به شکل سیار با کوچی ها در حرکت بود، بوجود آمد.

اولین بار ۲۸ دختر افغان مثل پسران افغان برای تحصیلات عالی به خارج از کشور اعزام گردیدند. مصارف این سفرها را دولتهای میزبان متقبل گردیده بودند.

اولین بار گروهی از جوانان افغان برای تحصیلات عالی به فرانسه راه یافتند. اولین بار مکتب صنایع مستظرفه به منظور رشد هنرهای زیبا بوجود آمد.

اولین بار فلم و سینما وارد کشور شد و در خدمت همگان قرار گرفت و دروازه های خود را برای علاقمندان باز کرد. اولین بار تیاتر معاصر بوجود آمد. شاه جوان و ملکه ثریا در تیاتر شخصا رول بازی کردند، ملکه ثریا دستور داد تاهنرمندان از لباسها و زیورات شخصی او و لباسهای شاه امان اله استفاده کنند.<sup>۱</sup>

آیا آقای مژده میتواند یک چنین لستی از کارکرد های مثبت رهبران تنظیمی در دوران قدرت شان (۱۹۹۲-۱۹۹۶) ارائه دهد؟ فکر میکنم که

۱ - پورتال افغان جرمن آنلاین، بخش نظرخواهی در باره مقاله نگارنده: آیا دیگر از جشن استقلال تجلیل نمیشود؟

نخواهد توانست ، زیرا که آنها جز کشتار مردم بیگناه و چپاول و غارت و تجاوز به مال و دارائی های شخصی و دولتی و سرانجام ویران کردن یک تمدن مثل شهر کابل - پایتخت افغانستان- دیگر دست آوردی نداشته اند.

(پایان بخش ۴)

## مقاله چهاردهم

### نقدی بر مقاله آقای مژده (بخش ۵)

#### تخریب محمود طرزی به اتهام سازش با انگلیس ها؟

نوشته شده در ۱۰ / ۱۰ / ۲۰۱۰

آقای مژده در بخش دیگر از مقاله خویش، به ارتباط مذاکرات هیئت افغانی برای استقلال افغانستان برهبری محمود طرزی مینویسد:

" معاهده منصورى هم از نظر چنین محدودیت مرزی تفاوتی با قرارداد راولپندی نداشت و [خط] دیورند به رسمیت شناخته شد. آن گونه که آیبک در خاطرات خویش خاطر نشان می سازد در این مذاکرات جانب افغانی به انگلیس ها تعهد سپرد که به آزادی خواهان هندی در افغانستان اجازه فعالیت سیاسی و حتی فرهنگی ندهد. وی [ظ: آیبک] از قول مولانا عبید الله سندی می نویسد:

سردار محمود بیک طرزی قبل از حرکت به سوی منصورى از من تقاضا کرد تا نامه یی برای دوستان خویش که در جمله مولانا محمد علی جوهر و داکتر مختار احمد انصاری نیز شامل بودند بنویسم تا اگر انگریزها به تقاضای هیأت افغانی پاسخ مثبت نگویند و در پذیرش استقلال افغانستان لیت و لعل نمایند من این نامه ها را به رهبران

مسلمان هندوستان تسلیم نمایم و به وسیله ایشان شورشی را بر ضد انگریز ها سامان دهم.

وی می گوید که در زمان اقامت هیأت در منصوری جمعی از رهبران آزادی خواه به وسیله انگلیس ها دستگیر شدند. هیأت در بازگشت در مورد سرنوشت این نامه ها چیزی به مولانا عبید الله نگفت. آیهک با دلایلی به این نتیجه می رسد که هیأت افغانی برای اثبات حسن نیت شاید این نامه را به انگلیس ها داده باشد. پس از این معاهده، جلو فعالیت های سیاسی آزادی خواهان هندی در افغانستان گرفته شد و مولوی عبید الله سندی نیز مجبور به ترک افغانستان گردید.<sup>۱</sup>

اصولاً معاهده منصوری نمیتوانست غیر از محتویات قرار داد راولپندی محتوای دیگری داشته باشد. هدف مذاکرات جانب افغانی در قدم نخست قبول کردن استقلال افغانستان و در قدم دوم برسمیت شناختن این حق از سوی انگلیس بود.

اینکه افغانستان پس از امضای معاهده برسمیت شناختن استقلال خود با انگلیس دست به منع فعالیت های سیاسی و فرهنگی حکومت جلالی وطن هندی ها در کابل زده است، در عرف دیپلماتیک یک عمل کاملاً بجا بوده است، زیرا وقتی انگلیسها رژیم جدید امانی را برسمیت شناختند طبعاً از جانب افغانی انتظار داشتند تا فعالیت های حکومت موقت هندیها در قلمرو افغانستان برضد انگلیسها متوقف گردد و محمودطرزی به عنوان نخستین وزیر خارجه افغانستان به صلاى کشور میدانست تا منبعث تحریکات هندیها راعلیه انگلیس در افغانستان منع کند که بهانه یی بدست دشمن زخم خورده برای مداخلات ندهد. اینکار به هیچوجه به معنی سازش خصوصی محمودطرزی با انگلیسها نبوده و نیست و

<sup>۱</sup> - مأخذ این نوشته را آقای مژده مشخص نکرده است، ولی در صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶ خاطرات آیهک همین مطلب آمده است.



دلچسپی آقای مژده به این قول حسن آیبک بیشتر شبیه استدلال یک پاکستانی در برابر دولت فعلی افغانستان است. آقای مژده باید توجه داشته باشد که ظهور جنبش مشروطیت دوم در افغانستان، محصول فکر و اندیشه و تدبیر خرد مندانۀ محمود طرزی بود و یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم (که در رهبری آن ظاهراً سردار نصرالله خان برادر امیر، ولی در واقعیت، شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت)، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود.

محمود طرزی درجی ۱۲۹۴ در سراج الاخبار، تحت عنوان «حی علی الفلاح» مقالتی شدید تنبیهی و ضد استعماری نوشت که بلا وقفه از طرف دولت سانسور گردید. طرزی نوشته بود:

### « حی علی الفلاح! »

...ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خود را محافظت کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود راصیانت نمایند! افغان که به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، بغیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده می تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیردین و غیر ملت براو باشد؟

حاشا! حاشا! کلاً کلاً! افغان به بسیار آسانی و خوشگواری مرگ را قبول کرده میتواند، ولی هیچگاه، به هیچ صورت قطعاً، قاطباً کلمات متعفنۀ معده بشور آورنده تابعیت و حمایت را هضم کرده نمی تواند، معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت اینست که، یک دولتی بدیگر دولتی بگوید: «بغیر از من، دیگری را نشاناس! بغیر از من، بدیگر دولتی حرف مزین! بغیر از من با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطه مناسبات و معاهدات مکن! بغیر از من، بدیگر دولتی نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن! معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کلمه نیز اینست که، هر دولت در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد... تا به حال هرچه که بود، بود! هرچه که

شد، شد! لیکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند ....  
 «<sup>۱</sup>

طرزی با چنین صراحت لهجه و نوشته های تنبیهی ضد استعماری خود، امیر را تکانه زد و امیر متوجه تحریک احساسات استقلال طلبی روشنفکران و مردم افغانستان گردید. بنابراین این شماره سراج الاخبار را فوراً سانسور و خود طرزی را به پرداخت ۲۶ هزار روپیه جریمه محکوم نمود و اظهار داشت: «مرغی که بی وقت آذان دهد، سرش از بریدن است.»<sup>۲</sup>

در سراج الاخبار افغانیه، این صور رسای محمود طرزی، در پهلوی مطالب متنوع اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، آنچه که در لابلای صفحات آن جریده، چون ستاره فروزان میدرخشید کلمه «وطن» و «حب وطن» و مکث بر آن کلمات و توضیح جنبه های مختلف معنی وطن و آزادی و حاکمیت ملی است. از مطالعه سراج الاخبار بطور واضح معلوم می شود که طرزی تمام خرد و تجربه و دانش و اطلاعات و آگاهی های خود را برای تجلی قدسیت وطن و حب وطن و دانستن قدر و قیمت وطن و حفظ و حراست وطن و تحریک حس وطن پرستی و حصول استقلال در جوانان افغان بکار برده است و تا میتوانست می نوشت و میگفت:

چو گشت حب وطن، جای در دل ملت  
 عدو به لرزه فتد، میشود هلاک وطن  
 وطن به حب وطن قایمست وهم محفوظ  
 که هست حب وطن تیر سهمناک وطن

طرزی عقیده داشت که: «کسی که وطن خود را دوست دارد، دین خود را دوست دارد و کسی که دین خود را دوست دارد وطن خود را دوست دارد و وطن خود را گرامی میدارد. به نظر طرزی ناسیونالیزم، اصلاحات اسلامی، عصری

<sup>۱</sup> - محمودطرزی، شماره ۱۶ سراج الاخبار، جدی ۱۲۹۴

<sup>۲</sup> - پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۸۲

سازی، پان اسلامیزم و پان آسیانیزم و ضد امپریالیزم باید در اصلاحات قرار گیرد.»<sup>۱</sup>

بدینسان محمودطرزی محبت وطن را در روح و روان جوانان مشروطه خواه و از جمله در جان شاه امان الله جوان می دمید. مرحوم پوهاند حبیبی سیاسمدانه خاطره وطن دوستی خود را اینطور یاد آوری میکند: "پس از تأسیس اولین مدرسه در کندهار در سال ۱۳۰۱ شمسی که من در آن شامل و درس خواندم و باسواد شدم، برای نخستین مرتبه مفهوم «حب وطن» را از نوشته های طرزی دریافتم و این احساس شریف تا کنون که ۷۵ ساله ام از آن هنگام در خاطر من باقی مانده که محمود گفته بود:

ای خاک پاک و ای وطن خوش زمین من  
 معشوق من حبیب من و دل نشین من  
 شبها به یاد وصل تو، بی خواب مانده ام  
 در روزها ب فکر تو در تاب مانده ام  
 پس عشق تو چسان ز سر من بدر شود  
 با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

انگلیس ها از محمودطرزی حتی آن زمان که وی سراج الاخبار را انتشار میداد بیم داشتند و وقتی او بحیث وزیر خارجه دولت امانی منصوب شد، از افکار و اندیشه های پان اسلامیستی وی در هراس بودند و دشمن درجه یک وی بشمار میرفتند. بخصوص که انگلیس ها مکاتبات بین محمودطرزی و غلام حیدر، آمر پسته خانه افغانستان در پشاور را که در رأس شورشیان در پشاور قراردادش کشف کرده بودند، از محمودطرزی بشدت نفرت داشتند، و نیز مکاتبات بین طرزی و سردار عبدالرحمن، نماینده افغانستان در هند را به دست آورده بودند که همکاری او را با آزادی خواهان هندی نشان میداد. پس چطور ممکن است که یک چنین شخصیت ضد انگلیسی و یک سیاستمدار مدبر

<sup>۱</sup> - پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۱۶

افغان که سالها عبادت وطن پرستی کرده بود با سازش با انگلیس خود را بد نام تاریخ سازد؟ قبول یک چنین خفت و پستی فقط در فکر و اندیشه کسانی میتواند راه یابد که در برابر دساتیر دشمنان وطن، شهامت "نه گفتن" ندارند و بسادگی حاضر میشوند وطن خود را به دستور دشمنان وطن تباه و ویران کنند.

میتوان گفت که آقای مژده این مقاله را برای آن به نگارش گرفته تا وطن پرستی اعضای جنبش مشروطیت را زیر سوال ببرد، حالانکه هر ابجد خوانی در افغانستان میداند که هیچ عنصر بنیادگرایی نمیتواند در وطن پرستی و حفظ حیثیت و عزت این وطن به خاک پای محمود طرزی و غبار و شاه امان الله و عبدالرحمن لودین و داوی و در کل مشروطه خواهان دوم برسد. در یک کلام، استرداد استقلال کشور ثمره کار و پیکار و اندیشه و قلم و قدم جنبش مشروطیت دوم است.

داشتن مفکوره سیاسی یا یک ایدئولوژی حق مسلم هرانسان است ولی عملی که از پیروان یک ایدئولوژی سرمیزند، اگر بحال یک جامعه مضر و محنت بار باشد، انسان را وامیدارد تا نسبت به پیروان آن ابراز نظر کند. مثلاً احزاب چپ و راست افراطی در افغانستان هرکدام امتحان خود را در سی سال اخیر داده اند و مردم ما از آنها خاطرات بدی دارند. بنابراین ادعای وطن دوستی و خدمت گزاری آنها به مردم، درحالی که هنوز هم با دشمنان وطن وابستگی شان ادامه دارد، بدل چنگ نمیزند و دروغی بیش نیست.

هموطنی بنام "پتمن" دربخش نظرخواهی برمقاله آقای مژده (روشنفکر درنبرد با تفنگ سالار) درمورد مژده نوشته میکند: "و حید مژده خود در زندگینامه اش در سایت پیام آفتاب با افتخار از کار کردنش با "گروههای تندرو" مینویسد: "درزندگی سیاسی خود همیشه با تندرو ترین گروه ها مثل حزب اسلامی آقای حکمتیار و مکتب خدمات مجاهدین که توسط شهید عبدالله

عزام، رهبری میشد، کارکرده ام.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه تا کنون از مقاله آقای مژده اقتباس و روی آن مکت و بحث راندم، میتوان گفت که هدف این نوشته درکل کشیدن خط بطلان بر بزرگترین افتخار افغانان یعنی استقلال افغانستان است. هیچ افغانی که ذره یی از احساس وطن دوستی در وجودش باشد یک چنین نوشته یی ضد ملی و ضد روحیه استقلال طلبی و آزادی دوستی افغانی را که هیچگونه بنیاد علمی ندارد و در آن برجان بازیهای پدران و نیاکان ما خط بطلان میکشد، بیرون نمیدهد، زیرا اومیخواهد بگوید که افغانها در طول ۹۰ سال بدون موجب و نادانسته از روزی بنام استقلال تجلیل کرده اند، درحالی که آنها کدام پیروزی در برابر انگلیسها در جنگ سوم نداشته اند پس نمی باید مردم به آن افتخار کنند. چنین یک نوشته یی خنجر زدن برسینه تاریخ ما وهمه وطن پرستان است و کاملاً با خواست دشمنان استقلال افغانستان همسوئی دارد.

هموطنان آگاه ما بیاد دارند که ۹۰ سال قبل نوکران حلقه بگوش انگلیس درتیبائی با ارتجاع داخلی وعناصر ضد ترقی و تحولات اجتماعی علیه شاه امان الله، شاهی که برای مردم افغانستان آزادی واستقلال و سرفرازی عرضه کرده بود و برای تساوی حقوق افراد این کشور قانون اساسی را با عالی ترین مبادی حقوقی آن بمیان آورد و در جهت آزادی زنان وتامین حقوق آنها گام برداشت و جز ترقی و تعالی و رفاه افغانستان آرزوی دیگر نداشت، با هزار ویک دروغ و اتهام وافترا متهم کردند و سرانجام آن رژیم مترقی را با سقوط رو برو ساختند. مگر بجای آنکه شخص بهتر از امان الله خان را پیدا کنند و بر سریر سلطنت بردارند، یک دزد بیسواد و قطاع الطریق بنام بچه سقاو را برفرق مردم سوار کردند تا دیدند آنچه را که نباید می دیدند.

بقول غبار، انقراض سلطنت شاه امان الله و استقرار حکومت اغتشاشی بچه سقاو بجای آن در افغانستان به حیث یک «فاجعه تاریخی» تلقی گردید.<sup>۲</sup> در مدت ۹ ماه حکومت سقاوی، نه سر و نه مال مردم در امان بود و نه زن و نه

۱ - بخش نظرخواهی روشنفکر درنبرد با تفنگ سالار؟ دی‌وح مژده، سایت افغان جرمن آنلاین

۲ - غبار، ج ۱، ص ۸۳۴

دختر جوان شان. وزیر حربیه بچه سقاو سیدحسین پنجاه دختر زیبایی کابلی را بنکاح خود در آورده بود که برخی از آنها بعد از سقوط آن رژیم هنوز باکره مانده بودند<sup>۱</sup>. دخترانی که برای تحصیل به ترکیه فرستاده شده بودند، عودت داده شدند و هریک شان بزور درنکاح یک دزد در آورده شد. رژیم سقاوی در مدت ۹ ماه حکومت غارت و چپاول و تجاوز، کشورما را برای یک صد سال به عقب انداخت، و اکنون تمام روشنفکران و وطن پرستان متفقاً بدین حقیقت معترف اند که اگر ارتجاع داخلی بدستور انگلیس آن رژیم را ساقط نمی کرد، شاید امروز کشور ما این همه بیسواد و گدا و فقیر و بدبخت نمیداشت و به چنین مصیبت هایی گرفتار نمی آمد، ولی افسوس که مردم ما قدر آن شاه و آن رژیم قانون مدار را ندانستند و وقتی دانستند که پشیمانی فایده یی نداشت.

تاریخ نگاری مسلک ظریف، مهم و پرمسئولیتی است و آنانی که دارای تفکر ملی و آشنا با میتودولوژی تاریخ نباشند، نمی توانند از عهده تاریخ نگاری بدر آیند. آقای مزده شاید مسایل سیاسی کشور را بخوبی بتواند تحلیل و تفسیر کند، ولی تاریخ نگار مسلکی و حرفه نی نیست، زیرا او فاکولته زراعت را خوانده و در مکتب بنیادگرانی حزب اسلامی حکمتیارتربیت شده است، بنابراین آنچه مطابق طرز دید سیاسی او باشد برای تائید آن کف میزند و بنام تاریخ بخورد خوانندگان میدهد که بر معیارهای تاریخ نگاری و میتودولوژی تاریخ استوار نیست. پس لازم است در مطالعه نوشته های تاریخی شان از احتیاط و دقت بیشتر کار گیرد. بقول حافظ بزرگوار:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند

نه هرکه آئینه سازد سکندری داند

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آئین سروری داند

پایان ۱۰/۱۰/۲۰۱۰

<sup>۱</sup> - دکتر خلیل و داد بارش، امیر حبیب الله، مردی در حریق تاریخ، طبع ۱۳۷۷ پشاور، ص ۱۰۶، ۱۶۲

## مقاله پانزدهم

## مکثی بر ضد و نقیض نویسی ظفر حسن آیبیک

(نوشته شده در ۱۵ / ۱۰ / ۲۰۱۰)

آقای مزده با دسترسی به کتاب حسن آیبیک گونی به کشف بزرگی همپایه کشف یک سنگنبشته دست یافته و مینویسد: "خاطرات ظفر حسن به عنوان يك مسلمان مجاهد، با صداقت و بی طرفی به رشته تحریر در آمده..."

من در اینجا میخوام بر همین جمله مکثی کوتاهی داشته باشم که آیا واقعاً حسن آیبیک خاطرات خود را بیطرفانه و صادقانه تحریر کرده است یا خیر؟ سخنان ظفر حسن در وسط صفحه و تبصره های من بابتور عادی نشانی میشود.

آقای آیبیک در گزارش جبهه تل، بعد از آنکه از شکست قوای افغانی تحت رهبری جنرال محمد نادرخان، بر اثر بمباران طیارات انگلیس بر مواضع شان یاد میکند، جای دیگری از شجاعت و پایداری جنرال محمد نادرخان در برابر انگلیسها تذکر داده میگوید: بعد از دریافت فرمان امان الله مبنی بر عقب نشینی قوای افغانی به فاصله بیست میل، جنرال محمد نادرخان از سرحد پیوار که برادرش شاه محمود خان در آن سنگر داشت، عقب نشینی ننمود.

" نادرخان حتی به امان الله خان نامه نوشت که نیروهای افغانی از همه محاذ ها ۲۰ میل عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم عقب نخواهد نشست. اگر با وجود این، امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیروهای رزمی از پیوار اصرار ورزند، او این حکم را نمی پذیرد و

نتیجه ننگین این عقب نشینی را نمیتواند برذمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد.<sup>۱</sup>

ظفر حسن آیبیک، همچنان زیر عنوان "عودت سپهسالار محمد نادرخان" می نویسد: "در اواخر اکتوبر ۱۹۱۹ فرمان امیر صاحب (امیر امان الله خان) مواصلت ورزید که چون حالا در تمام سنگرها امنیت و آرامش حاکم است، بناءً لشکر محاذ جنوبی هرگاه سرحد را ترک نموده به کابل عودت کند، خطری پدیدار نخواهد گردید. بنابراین سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش سردار شاه ولیخان و سردار شاه محمود خان که همراه با افراد تحت فرمان شان در ارگون و پیوار قرار دارند، بطرف کابل حرکت نمایند. سپهسالار محمد نادرخان آمادگی برگشت سوی کابل را گرفت و برادرانش را نیز دستور داد که از مراکز خود حرکت و با او در گردیز ملاقات کنند. هر سه فرمانده در تاریخ تعیین شده به گردیز رسیدند. آنها روزی اموال غنیمتی، جنگ افزارها و سایر وسایل را که از انگریزها به غنیمت گرفته بودند، همه را در میدانی جمع نمودند و از آنها فوتو (عکس) برداشتند. در فوتو افرادی که از قرارگاه های [انگلیس در] وزیرستان فرار نموده [وبه سپاه افغانی پیوسته] بودند نیز شامل است. در جمله غنایم دویپایه توپ که گلوله های ۹ پونده را آتش میکرد. میله های توپ، دوماشیندار، حصه هایی از یک هواپیما، سیم های تلفن و یک پایه تلفون صحرائی دیده میشد."<sup>۲</sup>

با توجه به گزارش فوق میتوان گفت که، اگر سپاه افغانی از خود شجاعت نشان نمیدادند و قرارگاه های انگلیسی را متصرف نمی شدند، پس این غنایم و جنگ افزارهای نظامی از کجا شد تا در گردیز در میدانی جمع و

<sup>۱</sup> - خاطرات ظفر حسن آیبیک، ترجمه فضل الرحمن فاضل، ص ۲۰۸

<sup>۲</sup> - همانجا، ص ۲۲۰



به عنوان نمونه های پیروزی بر دشمن به مردم محل نشان داده شوند؟ آیا این ضد و نقیض گونی حسن آیبک صداقت و بیطرفی او را نشان میدهد؟ خواننده کدام سخن وی را باور کند، شکست افغانها را در جبهات جنوبی یا پیروزی نیروهای افغانی را بر دشمن قبل از بمباران طیارات انگلیس بر مواضع افغانها؟ فرار عساکر (پشتون تبار) انگلیسی از قرارگاه های خود و پیوستن شان به نیروهای افغانی، یکی از عواملی میتواند بحساب آید که انگلیسها را مجبور به متارکه جنگ نمود. تنها در محاذ خیبر از جمله ۱۲۰۰ نفر سرباز افریدی انگلیسی، تنها ۲۰۰ تن باقی مانده بودند که هر آن منتظر فرار با اسلحه خود و پیوستن بجانب افغانی نبرد بودند.<sup>۱</sup>

آیبک در کجا اعتراف میکند که نادرخان با اولین فیر انبار مهمات قلعه تل را به آتش کشید و چند توپ دیگر بسوی قلعه فیر نمود و به همانقدر بسنده کرد، زیرا که مهمات افغانها اندک و تهیه آن از مرکز کار دشواری بود، ولی چند سطر بعد دوباره میگوید که: "روز دیگر گلوله باری شدیدی بر روی قلعه صورت می گیرد" هرگاه گلوله اندک بود این گلوله باری شدید از کجا شد؟ این خود بیانگر ضد و نقیض گونی آیبک است.

حسن آیبک به ارتباط استقبال از بازگشت سپهسالار در کابل از سوی امان الله خان می گوید که، سپهسالار محمد نادرخان بعد از اعزام برادرانش به سنگرهای شان، چند روز جانب کابل حرکت کرد.

" در کابل برای استقبال از سردار (نادرخان) آمادگی پرشکوهی سر و سامان یافته بود و اهالی شهر کابل از دل و جان، جوقه جوقه برای خیرمقدم گفتن او، از خانه های خود بیرون شده و در چمن حضوری گرد آمده بودند. ما وقتی که در رکاب سپهسالار صاحب به نزدیکی چمن حضوری رسیدیم ،

<sup>۱</sup> پروفیسور تخانف، نبرد افغانی استالین، (بخش چهارم)

مشاهده کردیم که همه شهر با بیرق‌ها آذین بسته شده بود و نیروهای ارتش کابل، جهت استقبال از غازیان گردیز، صف بسته اند. اعلیحضرت امان الله خان و درباریانش به چمن حضوری قدم رنجه فرموده بودند تا به سپهسالار که عزت افغانستان را حفظ کرده و کشور را استقلال بخشیده بود خیر مقدم گویند."

آییک قبلاً گفته بود که نادرخان درحال فرار بسوی کابل بود که فرمان متارکه برایش رسید و شکست او رنگ پیروزی گرفت ولی اکنون میگوید که سپهسالار عزت افغانستان را حفظ کرده و کشور را استقلال بخشیده بود، در اینجا اگر بگوئیم دروغ گو حافظه ندارد، شاید درحق حسن آییک صدق کند! به همین دلیل کتاب خاطرات آییک یک منبع معتبر برای تاریخ شمرده نمیشود. این کتاب از جنبش مشروطیت در افغانستان و نقش سراج الاخبار در بیداری جوانان و تشکل روشنفکران افغان هیچ ذکر نمیکند و تنها از آزادی خواهان هندی مقیم کابل و تشویق و ترغیب آنها در بدست آوردن استقلال سیاسی افغانستان سخن میراند. آییک از نقش حضرت شوربازار فضل محمد مجددی در بسیج مریدان خود برای جهاد با انگلیسها که در میان قبایل جنوب و بخصوص اقوام غلجانی سلیمانخیل چشمگیر بوده است، هرگز ذکر نمیکند، درحالی که وی همچون یک روحانی پرنفوذ حیثیت مشاور و همکار بزرگ سپهسالار نادر خان را در جنگ تل داشت و نقش مثبت او در جنگ استقلال قابل یاد آوری است. به همین خاطر اعلیحضرت امان الله خان وی و برادرش فضل عمر را مورد نوازش و قدر دانی قرار داده علاوه بر دادن القاب بزرگ روحانیت (شمس المشایخ و نورالمشایخ)، موازی سیصد جریب زمین دوفصله آبی باغی را در کوهدامن بطور عطیه به آنها بخشید. علت این فروگذاشت چیست؟

کسی که خود را آگاه از اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان می‌شمارد، یاد نکردن از خدمات شمس المشایخ و بی خبری از جنبش مشروطیت در آن برهه از تاریخ کشور این گمان را در انسان زنده میکند که او بطور عمدی از این شخص و این جنبش نام نبرده است و این عیب و خلاء بزرگ این کتاب

بشمار می‌رود که ارزش تاریخی آنرا پانین می‌آورد:

اعلیحضرت و سپهسالار سوار بر اسپان خود به طرف یک دیگر روان بودند. لشکریان کابل و جنوبی مراسم سلام نظامی را بجا آوردند. سپهسالار مرحوم از اسپ خود پیاده شده و به طرف اعلیحضرت روان شد. اعلیحضرت امان الله خان از اسپ خویش پیاده شده و سپهسالار را با محبت فراوان در آغوش گرفت. این منظره بسیار مسرت‌انگیز بود. مراسم در همینجا پایان یافت.

روز دیگر دربار شاهی منعقد گردید. در دربار سپهسالار، افسران نظامی، سران قبایل و آنانی را که در جنگ استقلال کارنامه‌های درخشانی انجام داده بودند، به حضور اعلیحضرت معرفی کرد. به سرداران قبایل، خلعت و انعام نقدی اعطا شد... برای سپه سالار مرحوم و برادرانش سردار شاه ولی خان و سردار شاه محمود خان و برای سردار محمود بیگ طرزی عالی‌ترین نشان که در افغانستان آنرا "نشان اعلی" میگویند، تقدیم گردید. همراه با نشان یک مقدار زمین هم برای شان داده شد. چنانچه در این سلسله برای سپهسالار مرحوم قلعه علی آباد و زمین‌های اطراف آن به بطور عطیه داده شد، اما سپهسالار همه آن جایداد را برای مکتب علی آباد وقف کرد. برای باقی افسران و سپاهیان سمت جنوبی مدالی به نام "نشان استقلال" داده شد. اعلیحضرت امیر امان الله خان در برابر این خدمت ملی، صله دیگری هم به سپهسالار داد که آن عبارت از بنای مناری (منار استقلال)<sup>۱</sup> در کابل بود.

<sup>۱</sup> - آقای فضل الرحمن فاضل، درباره متن کتیبه منار استقلال می‌نگارد: "در منار استقلال کتیبه ای به این عبارت درج شده است: "به یادگار ورود کامیابی یگانه مجاهد وطن دوست ملت خواه جناب محمدنادرخان سپهسالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال ۱۲۹۸ شمسی حاصل نمودند، بنا نهاده شد." و سپس

این یادگار از سنگ مرمر و به شکل استوانه آباد شده بود. این منار درسرکی موقعیت دارد که از دروازه ارگ می گذرد (منار استقلال در وسط جاده ای قرار دارد که از دروازه غربی ارگ شروع و به پل محمود خان می انجامد. سیستانی). در این منار کتیبه یی کنده کاری شده است که در آن به خدمات سردار محمد نادرخان اشاره رفته است. و از او به صفت قهرمانیکه در حصول استقلال سهم گرفته، یاد شده است. این طرز اعتراف وتشویق از یک پادشاه مطلق العنان<sup>۱</sup> در برابر یک تن از

در تردید سخن داکتر محمدحلم تنویر که در کتاب خود (تاریخ و روزنامه نگاری در افغانستان) نگاشته است: "محمد نادر بعد از تصاحب قدرت، کتیبه استقلال را نیز بنام خود حک نمود...." آقای فاضل می افزاید که، حرف دقیق، حرف صاحب خاطرات ظفرحسن آبیگ است که خود شاهد این دیدار بوده است. کتیبه استقلال در زمان حکومت نه ماهه بچه سقاو (امیر حبیب الله کلکاتی) کنده شده بود که بار دیگر توسط مارشال شاه ولی خان نصب گردید. (رک: پاورقی ص ۲۲۲، خاطرات حسن آبیگ)

خاتم ریه تالی استوارت میگوید که امان الله خان در ۱۹۱۹ بعد از جنگ استقلال مینار استقلال را بنیاد کرد که در گوشه آن توپ های درهم و برهم و شکسته انگلیس ها را نشان میداد. (آتش در افغانستان، ص ۲۳۹)

تا آنجا من بخاطر دارم در چهارسمت منار استقلال چهار توپ بزرگ برنگ ماشی (رنگ خاص عسکری) که در جنگ تل مورد استفاده قرار گرفته بودند گذاشته شده بود. این توپها با زنجیر کلفت بشکل زیبا بهم وصل شده بودند و هر سال در موقع جشن استقلال رنگ آمیزی میشدند و میله های آنها با حمایل گل زینت می یافتند و از آنها به عنوان یادگار پیروزی افغانها بر انگلیس نگهداری میگردد. ولی از دهه ۹۰ قرن گذشته نمیدانم آن توپها در جای خود قرار دارند یا خیر؟

<sup>۱</sup> برعکس ادعای آبیگ، در میان تمام شاهان و شهزادگان افغانستان، یگانه شاه دیموکرات و آزاد اندیش و طرفدار عدالت وقانون ومخالف تعصبات قومی و زبانی و مذهبی شاه امان الله بود که هرکس بدون ممانعت میتوانست او را ملاقات کند و مشکلات و درد خود را باوی در میان گذارد. غبار و نیز نویسنده امریکائی (ریه تالی استوارت) هرکدام در کتابهای خویش مثالهای

فرماندهانش که مناری را به نام او برپا دارد و دستور دهد تا کتیبه بی در وصف او کنده کاری شود، ظرفیت عالی او را ثابت میکند که شاید از طرف هیچ پادشاه مطلق العنان دیگری در سایر کشورهای اسلامی که پادشاه را "ظل الله علی الارض" میگویند، به وقوع نپیوسته است. زیرا در عهد استبداد هرکار بزرگ و خوب تنها به پادشاه منسوب میگردد. بعد از این رویداد سردار محمد نادرخان به حیث وزیر حربیه و فرمانده کل قوای افغانستان تعیین گردید و موصوف سر از نو به تنظیم اردو شروع کرد. اعلیحضرت امیرمان الله خان مرا (حسن آیبک) در وزارت خارجه مقرر نمود و به اساس سفارش سپهسالار محمد نادرخان برایم ماهوار سی پوند انگلیسی معاش مقرر گردید. اما چند روز بعد سپهسالار از حضور اعلیحضرت تقاضا کرد تا مرا به وزارت حربیه، تبدیل کند. او چنین کرد و مرا در ریاست ارکان حربیه به حیث سکرتر خاص وظیفه داد. من روزنامه های اردو و انگلیسی اخبار را ترجمه میکردم و در حقیقت کار من در شعبه استخبارات نظامی (Military Intlligence) بود.<sup>۱</sup>

آیبک باری گفته بود که نادرخان در جنگ تل شکست خورده و در حال فرار بسوی کابل بود که شام ۲۷ می، فرمان متارکه برایش رسید و از خوش چانسی شکست او به پیروزی مبدل گردید ولی در جای دیگر از خاطرات خود بصورت واضح میگوید که سپهسالار نادرخان فاتح جنگ تل بود. وی در زیر عنوان سردار محمود بیگ طرزی مینویسد:

"حکومت افغانستان در این ایام برای مذاکرات نهائی صلح

---

فراوانی از آزادی و عدالت پسندی وی نقل میکنند که میتوان باخواندن آنها احساس غرور و شادمانی نمود. سیستمی

۱ - خاطرات آیبک، ص ۱۲۰ - ۱۲۳

با انگریز اعزام هیأتی را تحت غور داشت. خبرهایی که از دربار به سپهسالار به جلال آباد می رسید، حاکی از آن بود که برای اعزام هیات آمادگی گرفته میشود. سپهسالار امید وار بود که او را بحیث رئیس این هیأت تعیین کنند تا به هندوستان برود و با انگلیس ها مذاکره نماید. انگلیس اگرچه استقلال افغانستان را برسمیت شناخته بود، اما آرزوی افغانها، بویژه سپهسالار محمد نادرخان مرحوم این بود که الی علاقه دریای سند به افغانستان سپرده شود و اگر این امر ممکن نباشد، علاقه قبایل شمال غربی که شامل بونیر، سوات، دیره مومند، افریدی و گزالی و علاقه های مسعود و وزیر بود، از انگریزها استرداد و به افغانستان الحاق گردد و قرارگاه های انگریزها از آن مناطق دور شوند تا همه آن مردم به آزادی دست یابند. انگلیسها این خواهش افغانها را هرگز نمی پذیرفتند، اما سپهسالار مرحوم به مثابه یک فرمانده فاتح پذیرفته شده بود و انگریزها را در نبرد تل شکست داده بود و استقلال افغانستان را بدست آورده بود، گمان می برد که انگریز در هندوستان بسیار ناتوان شده است و اگر او به صفت رئیس هیأت افغانی به هندوستان اعزام گردد، حتماً در این مورد کامیاب خواهد شد.<sup>۱</sup>

در آغاز سال ۱۹۲۰، سپهسالار محمد نادرخان بحیث رئیس تنظیمه سمت مشرقی مقرر شد و به جلال آباد رفت و آیبک هم همراه او رهسپار جلال آباد شد. سپهسالار محمد نادرخان بزودی اوضاع را درسمت مشرقی تحت کنترل آورد و آرامش در منطقه حکمفرما شد و تا یکسال در آنجا ماند و در این مدت او جریده اتحاد مشرقی را بنیان گذاشت و برهان الدین کُشکی را بحیث مدیر آن تعیین نمود بعد از برگشت او بکابل برادرش سردارهاشم خان بحیث رئیس

۱- همان منبع، ص ۲۲۴

تنظیمه سمت مشرقی تعیین گردید. و حسن آیبک هم با جنرال نادرخان دوباره به کابل بازگشت.<sup>۱</sup>

نزدیکی و پیوستگی دایمی حسن آیبک با سپهسالار نادرخان، با در نظر داشت این اتهام که: سپهسالار نادرخان در جنگ استقلال مورد توجه و حمایت انگلیسها قرار داشته است تا از او قهرمان معرکه استقلال بسازند، (اما این اتهام به این دلیل ضعیف به نظر میرسد که انگلیسها اینقدر نادان نبودند که با این شکست و بدنامی بزرگ تاریخی حیثیت امپراتوری خود را در جهان بزمین بزنند و در عوض آن شکست، خود را به این دلخوش و قانع کنند که در آینده از وجود نادرخان بحیث یک مهره طرفدار خود استفاده خواهند نمود)، این گمان و این سوال را در انسان خلق میکند که دوستی آن دو روی چه مبنایی استوار بود؟ آیا فقط همکاری و همراهی در نبرد استقلال او را محبوب سپهسالار ساخته بود یا او پیامهای دلگرم کننده برای سپهسالار داشت؟ بالفرض اگر بپذیریم که سپهسالار محمد نادرخان پس از نبرد استقلال مورد توجه انگلیسها برای آینده قرار گرفته باشد، آیا ممکن نیست حسن آیبک نیز از اشخاص مورد اعتماد انگلیسها بوده باشد؟ آیبک پس از نبرد استقلال بجای همدلی و یکرنگی با رژیم امانی از محمودطرزی و شاه امان الله بسیار ناراض و گلایه مند است و میگوید که هیات افغانی چرا در مذاکرات صلح با انگلیس، برای آزادی هند یا تشکیل حکومت خودمختار هندبها کاری نکردند و پاس مشورت‌های هندی‌ها را ندانستند. (صفحات ۲۲۵ - ۲۲۶) آیبک می نویسد که:

"پس از معاهده صلح حکومت افغانستان با انگریزها ما از رویدادها این درس را گرفتیم که در جنگ آزادی و مبارزه برای استقلال کشور خویش به عوض اعتماد به کشور های همسایه، بایست بر تلاش‌ها و مبارزات خویش اتکا نماییم؛ زیرا هیچ ملت مسلمان دیگر به خاطر منافع خود را قربان نمی کند و تا زمانی

<sup>۱</sup> - خاطرات حسن آیبک، صفحات ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۴۰

که ما خویشتن را ازنجیر غلامی رهایی نبخشیم وکشورخود را آزاد و قدرتمند نسازیم جهاتیان به ما ارزشی قایل نمی کردند. ما در خارج وقتی صاحب عزت می گردیم که در داخل کشور خود با عزت، مستقل و نیرومند باشیم."<sup>۱</sup>

بنابراین گلایه ها و شکایتها، از احتمال بعید نیست که آبیگ، سپهسالارنادر خان را به پادشاهی آینده امیدوار و به مخالفت با شاه امان الله تشویق و ترغیب کرده باشد. چنانچه علایم نارضایتی نادرخان بعد از بازگشت وی از جلال آباد در ۱۹۲۱ بتدریج در کابینه و دولت اماتی بظهور پیوست. و اجراءات برادرش سردار هاشم خان در جلال آباد نیز از این مخالفتها با شاه امان الله گواهی میدهد و من در مقاله دیگری در باره وی سخن گفته ام.



## مقاله شانزدهم

### ضرورت نگاه نو بر افراطیون ساخت اجانب

(بخش ۷) نوشته شده در ۱۸ / ۱۰ / ۲۰۱۰

با دریغ و درد باید اظهار کنم که پورتال افغان جرمن آنلاین برای دومین مرتبه یکی از بدترین مقالات آقای مژده را به نشر رساند. با آنکه میدانم تیم کاری پورتال افغان جرمن، مرکب از شخصیت های آگاه، وطن دوست و مدافع منافع ملی اند، اما از آنجائی که بار دیگر مقاله یی با پیام مسموم کننده تحت عنوان « ضرورت نگاه نو به تاریخ استقلال» در این پورتال به نشر میرسد میتوان پی برد که در برخی از اعضای این تیم رگه هایی از همدلی و همسویی با دیدگاه آقای مژده دیده میشود.

به نظر من، وقتی یک مقاله برای نشر برگزیده میشود، می باید نزد ناشر قبل از همه این دونکته مطرح باشد که:

اول- این مقاله ضد منافع ملی و افتخارات تاریخی و فرهنگی جامعه ما نباشد،

دوم- این مقاله چه پیامی به نسل جوان کشور که آینده سازان میهن اند در بر دارد؟ هرگاه پیام مقاله برای مخاطبین و بخصوص نسل جوان که چشم و گوش بسوی اهل خبره و آگاهان جامعه دوخته اند، مضر و ناسودمند باشد، باید جلو نشر آن نوشته گرفته شود.

من در برابر مردم نجیب و به ماتم نشسته کشورم مسئولیت ملی و دین تاریخی خود میدانم تا بگویم که پیام مقاله آقای مژده، برای ملت و نسل های جوان کشور غیر وطن پرستانه و مضر و ناسودمند است، و نمی باید بخورد

جوانان ما داده شود و آنها را نسبت به استقلال کشور که در طول ۹۰ سال پدران شان آنرا قدر و ارج گذاشته اند، اکنون با شک و تردید به آن نگاه کنند. آقای مژده اگر بدانچه من ارزیابی کرده ام قناعت ندارد، بهتر است اجازه دهد که پورتال افغان جرمن آن مقاله را در بخش نظر خواهی بگذارد تا دیده شود که حق با کیست؟

در پاسخ مقاله اول مژده، من در پنج بخش نقد خود، با اسناد و شواهد تاریخی و دلایل منطقی به اثبات رسانده ام که استقلال افغانستان دست آورد بزرگ مشروطه خواهان و در رأس شان شاه امان الله است و بر اثر صدای جهاد بخاطر استقلال از سوی شاه امان الله بود که مردم فداکار و قهرمان افغانستان، خود را برای یک رستاخیز ملی آماده کردند و با فداکردن سر و جان خود، گوهر گرانبهای آزادی و استقلال را از چنگ استعمار انگلیس بدست آوردند و به ملت افغان ارمغان نمودند. افغانها اگر این گوهر پربها را از دست بدهند نمیدانم چه چیزی برای سربلندی و افتخار خود دارند؟

خواننده ارجمند و با احساس به عنوان مقاله «ضرورت نگاه نو به تاریخ استقلال» که آقای مژده آنرا بتازگی مطرح ساخته است با دقت بیشتر توجه نمائید. لطفاً خود را به هدف غائی نویسنده آگاه سازید! هدف آقای مژده از پافشاری بر "ضرورت نگاه نو به تاریخ استقلال" چیست؟

استقلال نه یک استراتژی اقتصادی است و نه یک استراتژی مبارزه با تروریسم، تا برای رسیدن به هدف، ضرورتی به بازنگری آن پیدا شود.

آیا استقلال باعث گردیده تا مردم ما هر روز آماج حملات انتحاری و انفجارات بمب ها حتی در داخل مساجد و مکاتب و نقاط مزدحم شهر گردند و نابود شوند؟ آیا استقلال سبب شده تا ده ها و صدها هزار افغان از زندگی و هستی خود ساقط گردند؟ آیا استقلال سبب شده تا شهرها و دهکده ها به ویرانه مبدل گردند و میلیونها باشنده این وطن مجبور به ترک وطن شوند؟ آیا افغانها از داشتن استقلال خود پشیمان استند، تا تحلیل گران و ناظران سیاسی

ما بگویند که تمام بدبختیهای مردم در زیر سر این استقلال نهفته است و باید نگاه نوی به تاریخ آن انداخته شود؟؟؟

نه خیر استقلال، هیچکدام از عواملی که در بالا بدانها اشاره شد، نیست. برعکس استقلال مایه شرف و افتخار هر افغان است و آبرو و عزت و شرف هر باشنده این وطن پنداشته میشود. هیچکس از مردم شریف ما از داشتن استقلال و آزادی نا راض و پشیمان نیستند، بلکه مردم از احزاب و گروه های افراطی (چپ و راست) و جنگسالاران تنظیمی و طالبی بیزار و متنفر اند که وطن ما را به ماتمکده یی مبدل کرده و به این روز سیاه نشانده اند. پس اگر ضرورتی برای نگاه نو هم احساس شود، این ضرورت برای لغو و طرد گروه های افراطی تنظیم های جهادی و طالبی احساس میشود، نه بر استقلال و تاریخ آن. لهادعنوان باید اینطور مطرح شود که "ضرورت نگاه نو به اعمال جنایت بار افراطیون ساخت اجانب " دراین مورد می باید گفت : "که با این طایفه بنشست که نامرد نشد؟"

ما همه شاهدیم که گروه های افراطی تحت رهبری حکمتیار و ربانی و خلیلی در دهه ۹۰ قرن گذشته بیش از ۶۵ هزار باشنده کابل را با فیر ده ها هزار راکت و توپ شهید کردند و قصر پرشکوه دارالامان را با کابل پایتخت افغانستان به ویرانه مبدل نمودند. و میراث های فرهنگی موزیم ملی که قیمت آنها به ۳۲ میلیارد دالر تخمین زده شده است، از سوی جمعیت اسلامی و شورای نظار بتاراج رفت. آیا حزب و یا گروهی که بدستور شبکه های جاسوسی کشورهای همسایه در حق وطن و وطنداران خود دست به خیانت و جنایت زده باشد، جنایتکار گفته نمیشود؟ آیا به کسیکه با این گروه های ویرانگر ارتباط و وابستگی داشته باشد چه باید خطاب کرد؟ بدون تردید هرکس که از جنایتکاران و چپاولگران و غاصبان حقوق مردم و اجنتان و نوکران حلقه بگوش بیگانه حمایت کند، خاین و جنایت کار خواهد بود.

هدف آقای مزده از طرح عنوان فوق، اینست تا بگوید که بروایت فلان این فلان مجاهد مسلمان پاکستانی که در صحنه نبرد استقلال حاضر بوده است،

افغانها هم در جبهه خیبر و هم در جبهه تل و هم در جبهه قندهار شکست خورده اند و حتی در جبهه چهارم جنگ استقلال یعنی در جبهه چترال برهبری میرزمانخان کنری و عبدالوکیل خان نورستانی هم بر انگلیسها پیروز نشده اند. و بنابراین استقلال و یاد بود از این روز، یک کار غلط و بی اساس است و در طول قرن گذشته (بجز چهار سال حکومت اسلامی مجاهدین؟) نه استقلال داشته ایم و نه هم دولت مستقل و آزاد. بنابراین بهتر است در قصه استقلال و رهبری که در طول یک قرن گذشته به عنوان سمبول آزادی خواهی و علم بردار استقلال کشور در میان مردم شناخته شده است، نباشند و هردو را به باد فراموشی بسپارند و به انتظار روزی بنشینند که با لطف و ابتکار آی اس آی پاکستان، ملا عمر یا ملا حکمتیار بر تخت کابل قرار بگیرد، آنگاه ما به استقلال حقیقی خود رسیده ایم و تاریخ استقلال ما یک تاریخ واقعی خواهد بود؟؟؟

من هدف آقای مژده را از مقاله جدیدش چنین ارزیابی میکنم، اگر غیر از این باشد شما و او مرا راهنمایی کنید!

ولی آقای محمد داؤد مومند در یک نوشته مستدل و مستند خویش به ارتباط مقاله مژده در پورتال افغان جرمن آنلاین زیر عنوان (عرایضی خدمت شاغلی مژده) چنین مینویسد:

" به فرض محال اگر محترم مژده ثابت کند که سپهسالار محمد نادر خان بسرکردگی مردم سلحشور افغان انگلیس را شکست نداده و استقلال بر حسب چانس و تصادف روزگار نصیب ما گردیده، و نیز ثابت کند که غازی امان الله خان روشنفکر نبود، نتایج مثبت چنین تلاشهای بیهوده برای مردم و نسل های بعدی چه خواهد بود؟ و چه تغییری در سرنوشت نسل امروز و فردای کشور به وجود خواهد آورد؟ "

جناب مومند صاحب بعد از خواندن این جملات مژده که گفته است:

" در داخل کشور جوانان تحصیل کرده با کنجکاوای در صدد یافتن دلایل عقب ماندگی کشور شان هستند. این نسل هر سخنی را بدون تحقیق نمی پذیرد

و این مسئله موجب شده است تا در سالهای اخیر تاریخ نویسی در افغانستان رشد نماید. "

از مژده می پرسد: " سوال من از جناب مژده این است که به شمول خودشان چند نفر از این مورخین و نویسندگان و دانشمندان مبارز در داخل کشور موجود هستند که جوانان را از خیانتها و جنایتهای بی نظیر تاریخی که در ۳۵ سال اخیر توسط امیران، آمران، و قوماندان خاین جهادی وابسته به ایران و پاکستان و دیگر کشورهای استعماری مانند: احمدشاه مسعود، سیاف، مزاری، محقق، خلیلی، گلبدین، ربانی، تورن اسماعیل خان، معلم عطا، دوستم و غیره انجام گرفته است، از طریق تالیف کتب و رسایل آگاه و تنویر کرده باشند؟ کاش محترم مژده نام چند تن و یا اقلاً یکی دو نفر از این مورخین نامدار را با معرفی یکی دو اثر شان به هموطنان خارج از کشور معرفی کنند تا با بدست آوردن تاریخ های مستند و معتبر و بی نظیرشان، فرزندان ما دیگر ضرورت به مراجعه به آثار مورخین گذشته پیدا نکنند "

از بحث بر عنوان مقاله آقای مژده اگر بگذرم، در متن آن دو سه نکته قابل تأمل است، یکی بحث بر زمامداران پشتون در دو نیم صد سال گذشته و دیگری این ادعای نویسنده که امان الله خان از حقوق قبایل آنسوی خط دیورند چشم پوشیده بود. و سوم تکرار این نکته که آبیک گفته است نادرخان در جنگ تل شکست خورده و در حال فرار بسوی کابل بود که فرمان متار که برایش رسید و شکست او رنگ پیروزی گرفت.

در مورد اول باید گفت که من در ۲۶ صفحه نقد خود، حتی یک بار هم از قوم و قبیلۀ خاصی نام نبرده ام، تا زمینه حملات آقای مژده بر زمامداران قوم پشتون آماده شده باشد. بنابراین سخنرانی مژده در مورد زمامداران پشتون و از جمله امیر عبدالرحمن خان و اعلیحضرت غازی امان الله خان، ذهنیت انتی پشتونی آقای مژده را برملا میکند که در مقاله اش مثل یک دانه چرکین سرباز کرده است. وی باید توجه داشته باشد که، تمام کشت و کشتار امیر عبدالرحمن خان بخاطر تشکیل یک دولت متمرکز فیودالی، به اندازه یک روزه کشتار احمد شاه مسعود در افشار کابل نبود، تاچه رسد به کشتار ماه اسد سال ۱۹۹۳ قوتهای

مسعود که شب و روز از فراز کوه سخی و کوه علی آباد مردم جمال مینه و دامنه سخی را با توپ و راکت و سلاح های ثقیله مورد ضربات مرگبار قرار میداد و دمار از روزگار مردم کشید، بدون آنکه امنیتی به شهر ارمغان کرده باشد. در اثر راکت باری و انداخت توپ و خمپاره در داخل شهر کابل بیش از ۶۵ هزار شهریان کابل کشته شدند و بیش از یک میلیون انسان دیگر مجبور به فرار از کابل گردیدند. و آنگاه اگر به نتیجه این کشتارها (که هرگز مورد تانید من نیست)، نظر انداخته شود، امیر عبدالرحمن خان در ظرف چهار سال توانست امنیت را در ۹۰ درصد جغرافیای افغانستان تأمین کند، ولی ربانی و مسعود و گلبدین در ظرف چهار سال حکومت پر هرج و مرج خود نتوانستند امنیت را تنها در شهر کابل تأمین نمایند.

یکسان دانستن امان الله خان و امیر عبدالرحمن خان، یک برداشت تنگ نظرانه و دگماتیک است. دانشمند افغان داکتر اسدالله حبیب که با امان الله خان کدام پیوند قومی و اتنیکی ندارد، در مقدمه رساله «دوره امانی» نوشته میکند: «در حالیکه هرگز قصد بزرگداشت و آرایش رخدادها را ندارم، نمیتوانم فراموش نمایم که برای امیر امان الله نیز نمونه های ستم و بیداد و معامله با انگلیس وجود داشت و آن راه ها در تاریخ کشور ما کوبیده تر و هموارتر بود تا سنگلاخی که او برگزید و سلطنت را برآن گذاشت.» دکتور حبیب می افزاید: «به نظر من امیر موصوف مانند اسلاف خویش همه مساعی را برای برانداختن رقبای سلطنت صرف نمود، بلکه از حلقه حفظ قدرت برون جست و به کارهای بزرگی مانند استرداد استقلال، ترقی و پیشرفت کشور و رشد علوم و فرهنگ و فراهم آوری رفاه مدنی معاصر برای مردم دست یازید. اقدامات وی با عادت دیرینه جوامع شرقی برابر نبود و هم به چشم دول غربی غیر عادی و خشن می آمد و شجاعت و عشق داغ او به پیروزی آرمانهایش بدون شک کینه انگیز بوده است.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - کاندید اکادمیسین دکتور اسدالله حبیب، دوره امانی، طبع ۱۳۶۸، ص مقدمه

من در هیچ بخش از نقد خود نگفته ام که امان الله خان، در کار اصلاحات اجتماعی دچار اشتباه نشده است، طبعاً هرکس که کار میکند، اشتباه هم میکند، اما بتأکید میگویم که امان الله خان هرگز بوطن خود خیانت نکرده است. ولی رهبران هفتگانه و هشتگانه جز خیانت و جنایت در حق وطن و وطنداران خود کار دیگری نکرده اند چنانکه کشور را ویران و تباہ نمودند و هنوز هم دست از خون ریزی و ویرانگری نگرفته اند.

در مورد دوم، میخوامم علاقمندی آن شاه آزادی دوست را با قبایل آنسوی سرحد با اقتباس پیام وی که شاید برای بسیاری از افغانها تازه و ناشنیده مانده باشد، در اینجا بیان کنم:

### پیام امیر امان الله خان برای قبایل سرحد:

"براداران دلیر، شجاع، باشهامت و با غرور سرحدی من. جد و جهد های شجاعانه یی که شما در مبارزه با دشمن دین و کشور خود کرده اید، هنوز در خاطره ام زنده اند. سوگند و عهد و پیمان شما برای حفظ آبرو و ننگ تان و عزت کشور تان، که شما آنرا به بهای زندگی خود نجات دادید، تحسین مرا بر می انگیزاند. دلیل اصلی منازعه بین من و جانب دیگر (انگلیس) حل مسأله سرحدات بوده است. بعد از مدت های طولانی ما صلح موقتی را برای سه سال عقد نمودیم. آنهم به طوریکه جانب مقابل ناگزیر گردید بالا دستی مرا بپذیرد. من صاف و پوست کنده و واضح برای جانب مقابل روشن ساختم که مردمان ساکن در مناطق سرحدی خویشاوندان همخون من اند و نباید آنان را با هیچ وسیله یی از من جدا کنند و تا زمانیکه آنها از رفتار جانب مقابل رضایت نداشته باشند، صلح قابل تصور نخواهد بود. در طول سه سال آینده، دشمن ما باید ثابت کند که آیا میخواد به طور جدی و صادقانه با من در صلح زندگی کند یا نه؟ اگر دشمن به قول خود وفادار بماند و صادقانه مطالبات مرا انجام دهد، صلح پایدار خواهد بود. در غیر این صورت، ما دوباره جرگه یی را برای اتخاذ تصمیم در باره اقدامات بعدی خود برگزار خواهیم کرد. بنابر این، من از شما خواهش

میکنم در طول این سه سال روابط مسالمت آمیزی با دشمن داشته باشید و مناسبات تان با یک دیگر در میان خود تان باید مانند برادر دوستانه باشد. از بارگاه پروردگار رفاه و سعادت شما را استدعا دارم. آرزومندی، مقصد و وظیفه من این است که برای بهبود شرایط زندگی تان بکوشم.

بر افراشته باد درفش سیاه افغانستان! <sup>۱</sup>

به خاطر همین موضع گیری امان الله خان و حمایت های وی از قبایل بود که قیامها و حملات آنها بر مواضع انگلیسها قطع نمیشد و روز تاروز بیشتر میگردد.

بنابرنوشته های پروفیسر تیخاتف، استاد تاریخ و عضو اکادمی علوم مسکو، تنها طی سال ۱۹۲۰ قبایل وزیر و مسعود ۶۱۱ حمله مسلحانه بر مواضع انگلیسها انجام دادند. وضعیت سپاهیان انگلیس بسیار خطرناک بود، چون "پشت جبهه" نداشتند و از هر سوی روز و شب مورد شیبخونهای قبایل قرار می گرفتند. سپاهیان افغان به فرماندهی شاه دوله خان حتی پس از قرار داد صلح راولپندی از قلعه وانه در وزیرستان با دلیری دفاع میکردند. از اینرو، این قلعه آخرین جایی بود که سپاهیان انگلیس در دسامبر ۱۹۲۰ آنرا گرفتند.... تیخاتف میگوید: انگلیسها در این راه ۱۱۰ میلیون روپیه خساره برداشتند و ۲۰۰۰ کشته و زخمی دادند. <sup>۲</sup>

بقول محقق افغان داکتر عبدالرحمن زمانی، پس از جنگ استقلال، قبایل پشتون ۶۰۰ مرتبه بر نیروهای انگلیس در مناطق قبایلی حمله کردند که در اثر این حملات شان ۳۰۰ تن انگلیس کشته و ۴۰۰ تن زخمی شدند و ۴۳۶

<sup>۱</sup> - پروفیسریوری تیخاتف، نبردافغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص ۳۷۱ (یادداشت مولف: اصل متن پیام به زبان پشتو منتشر و مزین با مهر دولتی افغانستان بود که در سفارت شوروی در کابل به زبان انگلیسی ترجمه شده و بعداً از انگلیسی به روسی در آورده شد.)

<sup>۲</sup> - همان منبع، ص ۴۱



تن انگلیس را اخطاف کردند.<sup>۱</sup> به همین دلیل انگلیسها نیز از هیچ کارشکنی و سبوتازی در حق شاه امان الله دریغ نمی ورزیدند.

انگلیس ها برای چندین سال از بکار بردن کلمه اعلیحضرت به امان الله خان ابا ورزیدند و از معاهده تجارتي بين افغانستان و ایتالیا به حکومت ایتالیا اعتراض کردند و گفتند که هنوز افغانستان در ساحه نفوذ انگلیس قرار دارد. هینت محمد ولی خان را در انگلستان پذیرائی کردند، مگر نپذیرفتند که محمولی خان باشاه انگلیس دیدار داشته باشد. در انتقال اموال به خصوص اسلحه به افغانستان مشکلاتی ایجاد کردند. در هنگام شورش خوست، انگلیس ها از ورود اسلحه خریداری شده از آلمان و فرانسه به افغانستان ممانعت کردند. طرزی وزیر مختار افغانستان در پاریس علیه این قیودات بی مورد انگلیس ها و مداخله در امور یک کشور آزاد اعتراض نمود. انگلیسها به محمود طرزی در سرحد هند برتانوی اجازه دخول ندادند و گفتند که اعتبار نامه قانونی ندارد.<sup>۲</sup>

در مورد شورش منگل باید گفت که این شورش اساساً بوسیله گماشتگان انگلیس و روحانیون وابسته که امتیازات خود را بدستور شاه امان الله از دست داده بودند، به بهانه نافذ شدن قانون جزا که یک قانون مدنی بود و جزاهای سنگسار و قطع کردن دست و پا را منع میکرد، در حقیقت برضد ریفورمهای شاه، بوسیله دو ملا (ملا عبدالله و ملا عبدالرشید) که از مریدان حضرات شوربازار بودند، براه انداخته شد. در بجنوبه اغتشاش سر و کله محمد کریم خان پسر امیرمحمد یقوب خان نیز پیدا شد که خود را در ولایت خوست پادشاه اعلان کرد و بسوی کابل پیش آمد، مگر به کابل نارسیده از طرف نیروهای دولتی دستگیر گردید و اعتراف کرد که انگلیسها او را برای گرفتن

۱ - داکتر عبدالرحمن زماتی، په آزادسرحد کی خپلواکی غوشتونکی مبارزی او دموندو په مشهور غزاگانو کی دغازی میرزمان خان ونده، چاپ موسکا خپرنډویه موسسه، ۱۳۸۸

۲۰۱۰، ص ۳۸

۲ - آتش در افغانستان، ص ۲۳۸

تاج و تخت افغانستان تشویق کرده اند. او بشفاعت مادر امان الله خان بخشیده شد و به هند برگشت و به برما تبعید و در آنجا نابود شد.<sup>۱</sup>

بدینسان به همه معلوم گردید که دست انگلیسها در پشت سر شورش منگل درکار بوده است. بنابراین توجیه کردن شورش منگل بخاطر تانید خط دیورند در معاهده صلح راولپندی، یک توجیه عندی و یک تبلیغ عوامفریبانه است. اگر آنطورمی بود، که آقای مژده مدعی است، خان عبدالغفارخان رهبر ناسیونالیست های آنطرف خط دیورند می باید در رأس این شورش قرار میداشت ولی اوچنین نکرد و همواره از نظریات و اقدامات امان الله خان دفاع مینمود و او را برای ترقی و رفاه افغانها یک رهبر کاملاً مفید می دانست.

پروفیسر یوری تخائف، در کتاب خود میگوید که خان عبدالغفار خان همواره علاقمندی و دلبستگی شدیدی نسبت به امان الله خان ابراز میکرد. غفار خان پس از سرنگونی امان الله خان نوشت: «امان الله به خاطر رفاه پشتون ها کار میکرد. مگر آنها که قادر به تمیز دوست از دشمن نیستند، دست به شورش زدند و او را از کشور راندند. این ناسپاسی آشکار و روشنی است که نزد خداوند گناه و جنایت بزرگ به شمار می رود».

مؤلف تبصره میکند که رهبر ناسیونالیست های قبایل سرحدی (غفارخان) دشوار بود فراموش نماید که نادرخان در سال ۱۹۲۹ به او گفته بود: هدف از قیامش، بزرگکشدن جیبب الله کلکانی و قراردادن دوباره شاه امان الله به تخت سلطنت است. بنابراین غفارخان و هوادارانش به پشتیبانی از امان الله خان در میان قبایل سرحدی خیر کارزار تبلیغاتی وسیعی را براه اندختند. به زودی قبایل وزیر و مسعود اعلام نمودند که آنها تنها به خاطر احیای حاکمیت شاه قانونی

<sup>۱</sup> - اعظم سیستانی، علامه محمودطرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، فصل دوم

افغانستان- امان الله خان- از نادرخان برضد اغتشاش سقوی پشتیبانی نموده اند.<sup>۱</sup>

خان عبدالغفارخان، هنگامی که شاه و ملکه افغان مصروف دیدار کشورهای اروپائی بودند و مطبوعات اروپائی بخصوص جراید انگلیسی ملکه ثریا را در لباس اروپائی (با عکس های جعلی و مونتاژ شده نیمه برهنه) نشان داده بودند، با نوشتن مقالات قوی درجریده "پشتون" خنثی میکرد و ذهن قبایل را در مورد شاه و ملکه افغان روشن میساخت. پاچا خان در عین حال آن روحانیون وابسته به انگلیس را نیز رسوا میکرد و به اقوام و قبایل پشتون خاطر نشان مینمود که فریب دسایس لارنس انگلیس را نخورند. پاچا خان نامه نی به امان الله خان فرستاد و از وی درمورد این آوازه ها که دختران افغان در ترکیه با پسران دریک لیلیه زندگی میکنند، سوالاتی نمود و جواب امان الله خان را مبنی بر تبلیغات سوء دشمن گرفت و در شماره ما می ۱۹۲۹ جریده پشتون به نشر رساند.

خان عبدالغفار خان در این شماره در باره امان الله چنین مینویسد: " در تمام قوم پشتون صرف یک پادشاه و آنها امان الله خان است. بر هر یک از پشتونها فرض است تا از وی همانگونه حمایت کنند چنانکه از برادر سکه خود میکنند. بلحاظ خدا باری بسوی اقوام دیگر نظر بیندازید که آنها چگونه از پادشاه خود حمایت مینمایند و با یک سخن شاه خود جان و مال و نزدیکان خود را قربانی میکنند (منظور وی رضاشاه در ایران و کمال اترک در ترکیه بود) برای اتحاد و اتفاق و یگانگی و تنظیم امور هر قوم ضروری است تا از اوامر رهبر و سرکرده و پادشاه خود پشتی بانی کنند و آرمان شاه را آرمان خود و ناکامی او را ناکامی خو تصور کنند. هیچوقت نباید حرف و سحنی برضد او گفت که باعث نفاق و خون ریزی میان مردم شود."

<sup>۱</sup> - پروفسور ریوری تیخاتف، نبردافغانی استالین، ص ۱۷۵

در ماه جولای ۱۹۲۹ خان عبدالغفار با امان الله در بمبئی ملاقات کرد و تأثرات پشتونهای سرحد را به اطلاع وی رسانید. وعلاوه کرد که با از میان رفتن شما اگر افغانستان را یکسو بگذاریم، به مردم سرحد سخت نقصان رسید. آن جوش و خروش و جذباتی که از همت شما در مقابل انگیس در مردم سرحد پیدا شده بود و روز تا روز قوت میگرفت، آن جوش و جذبات بر اثر مایوسی شما از قوم و وطن تان و آمدن به بمبئی برای پشتون ها یک چنان انقلابی بود که با شنیدن آن خبر بیکبارگی تمام اراده و امید قوم پشتون نسبت به آینده به یأس و ناامیدی مبدل شده و جای همت شان را بی همتی گرفته است. پاچاخان می نویسد که وی شاه امان الله را در هوتل تاج بمبئی ملاقات کرد و در پهلوی دیگر سوالات از وی پرسیدم که شما چر اجنگ نمی کنید و به زور دوباره تاج و تخت را نمی گیرید؟

شاه جواب داد: " ببینید، دراصل پادشاه یک چوکی دار (محافظ) مردم است و این حق مردم است [که چکسی را چوکیدار خود تعیین نمایند] نه از من؟ آیا مناسب است که چوکیدار یک قریه، سوته بدست بگیرد و به مردم بگوید: شما مجبور هستید که مرا چوکیدار خود تعیین نمائید. و اگر رضای مردم برخلاف خواست چوکیدار باشد آیا کارگرفتن از زور جایز است؟ اگر برخلاف رضای مردم شما زور را جایز میدانید در آنصورت بر من هم لازم بود تا از زور کار میگرفتم و جنگ می نمودم؟"

پاچا خان میگوید من به امان الله خان گفتم: امروز در افغانستان خانه جنگی جاری است، لازم است در آنجا بطرفداری شما تبلیغ و از خوبی های شما گفته شود تا مردم دوباره به طرفداری شما برخیزند و شما را بقدرت بنشانند. شاه در جواب گفت: " وظیفه من ختم شده است. من ده سال خدمت این قوم را کردم. در این ده سال من هرگز نان خود را در وقت و زمانش نخورده ام. از صبح تا شام کار کردم. از زن و فرزندان خود خبر نداشتم. در شب هم در فکر این قوم و این وطن بودم که چگونه آنها را در شاهراه ترقی سوق بدهم. در عوض این خدمات، قوم به من تهمت قادیانی و کفر را صله داد. من در باره خود

هیچگونه تبلیغ و پرو پاکند نمیخواهم. نه خود تبلیغ میکنم و نه به کسی میگویم که برای من تبلیغ کند. من بشما راست میگویم که از آن پادشاهی کرده اکنون خیلی راحت ترم. دهقانی و زمینداری میکنم و گذاره خود را خواهم نمود، خداوند رازق است." <sup>۱</sup>

در ۲۳ فبروری سال ۱۹۲۵ امان الله خان جرگه اقوام و قبایل افریدی و مومند را در جلال آباد دایر کرد و در آن جرگه در لباس افریدی به پشتو صحبت نمود و خود را مقید به دفاع از آزادی و استقلال قبایل آنسوی خط نمود. هشت هشت نماینده از اقوام شینوار، افریدی، مومند، خوگیانی، غلجانی و وزیری های ننگرهار به شمول چهار مخبر برتانیه در این جرگه حضور داشتند. امان الله خان در باره نظامنامه اساسی کشور توضیحات داد، یکی از حضار خطابه امان الله خان را قطع کرده گفت: نظامنامه خلاف پیشرفت اسلام است. اما شاه به قرائت نظامنامه ادامه داد و هنگامی که ختم گردید، گفت: از خودم و اجراءت مامورین دولتی ام انتقاد کنید! هیچکس انتقاد یا شکایتی از مامورین دولتی نداشتند. افریدیها در مورد تعلیم و تربیه اولادهای خود از شاه کمک خواستند و شاه وعده کمک داد. یک نفر پیشنهاد کرد افغانستان کشور آزاد است و شاه لقب سلطان را انتخاب نماید، اما شاه قبول نکرد و تنها به لقب غازی اکتفا نمود. و در ختم جرگه، اشخاصی که از شاه ناراضی بودند، به وی احترام زیاد قایل شدند و وی را حکمرانی یافتند که مانند خود آنها لباس پوشیده و بدون کدام تشریفات با آنها مذاکره میکند.

شاه بعد از ختم جرگه به سرحد رفت. برتانویها خط آهن را ترمیم مینمودند. امان الله خان به آنطرف خط سرحد رفت و با کارگران دست داد و بغل کشی نمود. اینکار باعث حیرت کارگران شد از اینکه با یک شاه مصافحه میکنند. اما برعکس این روش شاه خشم برتانویها را برانگیخت که چرا شاه

<sup>۱</sup> - رک : به مقاله داکتر وقرالی شاه کاکا خیل، صص ۱۶۰ - ۱۶۱ مجموعه مقالات غازی

امان الله خان دافغانستان د خپلواکی ستوری، چاپ دافغانستان د ودی تولنه، جرمنی، کلن

پروتوکول را مراعات نمیکند و داخل قلمرو ما گردیده است؟ اما شاه با این کار خود به برتانوی ها نشان داد که این سرزمین افغانها است نه از برتانوی ها.<sup>۱</sup>

### نتیجه:

آقای مژده دو دسته به این سخن حسن آیبیک چسپیده که گفته است، نادرخان در جنگ تل شکست خورده و در حال فرار بسوی کابل بود که شام ۲۷ می، فرمان متارکه برایش رسید و از خوش چانسی سپهسالار، شکست او به پیروزی مبدل گردید. ولی آیبیک در جای دیگر از خاطرات خود بصورت واضح میگوید که سپهسالار نادرخان فاتح جنگ تل بود. به این عبارت وی نگاه کنید:

"... اما سپهسالار مرحوم به مثابه یک فرمانده فاتح پذیرفته شده بود و انگریزها را در نبرد تل شکست داده بود و استقلال افغانستان را بدست آورده بود، گمان می بُرد که انگریز در هندوستان بسیار ناتوان شده است و اگر او به صفت رئیس هیأت افغانی به هندوستان اعزام گردد، حتماً در این مورد کامیاب خواهد شد."<sup>۲</sup> آیبیک در جای دیگری مینویسد:

"... اعلیحضرت امان الله خان و درباریانش به چمن حضوری قدم رنجه فرموده بودند تا به سپهسالار که عزت افغانستان را حفظ کرده و کشور را استقلال بخشیده بود خیر مقدم گویند."<sup>۳</sup>

بدینسان دیده میشود که آیبیک در سطور فوق بصورت روشن اعتراف میکند که، سپهسالار فاتح تل بوده و عزت افغانستان را حفظ کرده و کشور را استقلال بخشیده است. در اینجا وقتی انسان ضد و نقیض گوئی حسن آیبیک را می بیند، این قول معروف افغانی بیاد می آید که: دروغ گو حافظه ندارد!

چیز دیگری که بر نادرستی سخنان آیبیک صحه میگذارد، اینست که میگوید

<sup>۱</sup> - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، ص ۳۹ - ۴۰

<sup>۲</sup> - خاطرات آیبیک، ص ۲۲۴

<sup>۳</sup> - همان منبع، ص ۱۲۰

در تاریخ ۲۷ می فرمان امیر صاحب (امان الله خان) مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها به نادر خان رسید<sup>۱</sup>. درحالیکه قبولی متارکه از سوی دولت افغانستان بتاريخ ۳ جون ۱۹۱۹ اعلام گردید<sup>۲</sup>. پس چطور ممکن است که یک هفته پیشتر از اعلام متارکه، فرمان متارکه جنگ به سپهسالارنادرخان رسیده باشد؟ نامه ها و هدایات مرکز بجز جلال اباد که از تلفیون استفاده میکرد، به سایر جبهات جنگ بوسیله پوسته اسپ وانسان رسانده میشد که تا پکتیا یک هفته را در برمیگرفت و تا قندهار دو هفته را، پس این فرمان می باید یک هفته بعد از اعلام متارکه یعنی در تاریخ ۱۰ جون به نادر خان رسیده باشد. لهذا ذکر غلط تاریخ رسیدن فرمان متارکه (۲۷ می؟) به سپهسالار نادرخان نیز نشان میدهد که خاطرات ظفرحسن آیبک، زیاد نمازی نیست و به درد تاریخ افغانستان نمیخورد. زیرا آیبک از روحیات رزمی قبایل پشتون وسهمگیری داوطلبانه آنها هرگز یاد نمیکند، برعکس تاریخ غبار برای فهمیدن رخدادهای جنگ استقلال منبع معتبری بشمار میرود.

بنا بر آنچه گفته آمدیم نوشته ها و حکایت کتاب آیبک در آن حدی نیست که بر تاریخ غبار پیشی گیرد و آقای مژده نیز خوبست بداند که کتاب خاطرات آیبک هرگز چون کشف سنگنبشه رباطک<sup>۳</sup> از اعتبار تاریخی برخوردار نیست و نباید روایتهای آنرا که بسیار ضد و نقیض است، وحی منزل بشمارد و از آن بحیث حربه یی برای تخریب استقلال کشور که عزت و سر افزای مردم افغانستان بدان وابسته است، استفاده کند. پایان

۱- خاطرات آیبک / ۲۰۵

۲- غبار، ج ۱، ص ۷۶۷

۳- کشف تصادفی کتیبه رباطک، در عهد حاکمیت طالبان نباید به حساب کریدت و اعتبار فرهنگ دوستی طالبان گذاشته شود، زیرا که تخریب بتهای بامیان نمونه غیرقابل انکار از فرهنگ ستیزی طالبان است که در آن زمان جناب مژده علاوه برمشاور عمومی، صاحب مقام مهمی در وزارت خارجه طالبان بود.

## مقاله هفدهم

## اسنادی که چشم اندازی تازه به تاریخ استقلال می بخشد!

نوشته شده در ۱۴/۱۲/۲۰۱۰

ابتدا از محترمه داکتر محبوبه سراج رفیق، و سپس از جناب احسان الله مایار سپاس گزاری مینمایم که باخبر نشرخاطرات جنرال اسدالله سراج، علاقمندان مطالعه تاریخ را خوشوقت ساختند و از این طریق اسناد مهم تاریخی از جنگ استقلال در جبهه پکتیا را نیز بدست نشر سپرده اند.

از وظایف مبرم هرنسلی یکی آنست تا بر مبنای یافته ها و دریافته های تازه، تاریخ کشور خود را بازنگری و دوباره نویسی کند. نکات نوین مبتنی بر مدارک و اسناد تاریخی، باستان شناسی، شواهد کتبی، روایات شاهدان عینی، بر تاریخ کشور علاوه نماید و نکات اضافی و غیر مستند و ناقابل باور را از متن تاریخ پاک و برطرف کند.

یکی از نکات بسیار ارزشمند در مقاله آقای احسان الله مایار، نشر دوسند مهم تاریخی در مورد جنگ استقلال و چگونگی متارکه جنگ با انگریزهاست. این اسناد برای محققین و پژوهشگران تاریخ، خیلی پراهمیت اند که برویت آنها برگهایی از تاریخ جنگ استقلال تغییر خواهد خورد و نکات تازه و جدیدی بر آن افزوده خواهد شد. این دو سند در لحظات حساس و سرنوشت ساز از طرف دو شخصیت محوری جنگ استقلال اعنی اعلیحضرت شاه امان الله خان و سپاهسالار محمدنادرخان، قوماندان جبهه جنگ تل و وزیرستان عنوانی



همدیگر تبادل شده اند. در این نامه ها موضع گیری هردو شخصیت افغان بسیار وطن پرستانه و شجاعانه مطرح شده و مطالعه آن ها جای هیچگونه شک و شبهه را در شجاعت و وطن دوستی آنها برای کسی باقی نمیگذارد.

بازتاب آن دوسند در پورتال افغان جرمن آنلاین باب تازه نی را در نگرش به جنگ استقلال و شرایط متارکه جنگ و مصلحت برای صلح با قید این شرط که استقلال کشور باید حاصل شود و مناطق وزیرستان و محسود دوباره به کشور ملحق گردد. بنابراین این اسناد این دیدگاه مرحوم غبار را در مورد شاه امان الله که وی را بی اطلاع از جبهات جنگ و شخص متزلزل و غیر مصمم و انموده کرده، از ریشه نادرست ثابت میکند.

غبار ( جلد اول، ص ۷۶۸) در رابطه به جنگ تل روایت میکند: "در حالیکه قوای فاتح افغانی قلعه مهم تل را در دست داشته و کوهات و پیشاور را تحت تهدید قرار داده بود و قوای افغانی می توانست به يك حرکت جناحی در پیشاور بیفتد و سپاه خیبر انگلیس را معدوم و هردو کناره دریای سند را زیر پای استعمار امپراتوری به توده آتش تبدیل نماید ولی این چنین نشد؛ زیرا پایتخت کابل بدون مشوره با قوماندانان محاذات جنگ، بدون مشوره با مردم افغانستان خواهش متارکه دولت انگلیس را پذیرفته و به قوماندانان خود در تمام محاذات جنگ امر تخلیه مناطق مفتوحه و عقبنشینی از سرحدات را صادر کرد. لهذا سپاه فاتح افغانی خواهی نخواهی رجعت کردند و نقاط مهمی که با خون مردم و عسکر افغانی فتح شده بود دوباره (به شمول قلعه جنگی تل) به دست دشمن افتاد؛ زیرا پشت جبهات افغانی یعنی دولت مرکزی و دربار معنأ متزلزل بود."

در حالی که واقعیت چیز دیگری است، اعلیحضرت امان الله خان در نامه (۲۵ شعبان ۱۳۳۷ = ۴ جوزای ۱۳۹۸/۲۶ می ۱۹۱۹) خود مسئله بمباران کابل توسط طیارات انگلیس و نظریزگان کابل را با جنرال محمدنادرخانچنین در میان گذاشته است. امیر امان الله خان در بخشی از نامه اول خود به سپهسالار چنین خبر میدهد و نظراو را میخواهد:

" چون روز شنبه ۲۳ بعمل شش بجه صبح یک جهاز هوایی در کابل آمده چند گلوله بم در ارگ مبارکه و ماشین خانه و کمند ها انداخته چند راس یابو را سقط کرده واپس رفت اضافه از این برحمت الهی دیگر ضرر و نقصان نرسید و لامحال از برای مردم کابل که از گلوله باری آنها هراس پیدا شده اکثر مردم معتبرین و کلان شونده گان این ملامتی را بحضور تعلق میدهند که وقت جنگ بیخود و بیجا حرکت شده و در اینصورت با نفری اهالی شورا مصلحت کرده شد و شما دراین باب چه تدبیر لازم میدانید. اکثریه در صلح رای داده اند که بقرار شرایط قرارداد اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم و قرارداد شهید مرحوم هر گاه با شما مصالحه کنند شما قبول کنید. بنا بر آن لازم دانسته برای آن عالیجاه اطلاع فرمودیم که شما دراین فقره چه مصلحت میدانید آنچه بفکر شما میرسد و خیر میدانید بحضور والا معروض داشته نفری خود را بهمان جوش و خروش داشته درکاروایی های خود کوشش داشته باشید. تحریر یوم سه شنبه ۲۵ شهر شعبان المظم ۱۳۳۷ - امضای امیر امان الله "

اعلیحضرت امان الله خان درنامه دوم خودکه نقاط نظر سپهسالار را نیز باز تاب داده است، مصممانه از عزمش برای حصول استقلال و الحاق وزیرستان سخن میزند. این نامه را باردیگر باهم میخوانیم.

متن نامه ، لیل پنجشنبه ۱۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۷  
 [=۲۱ جوزای ۱۲۹۸ش/۲۱ جون ۱۹۱۹م] امیرامان الله عنوانی  
 سپهسالار محمد نادرخان

[ دراین نامه ابتدا نظرات سپهسالار نادرخان نقل شده وبعد امیر امان الله خان نظریات و دلایل خود را توضیح داده است، برای سهولت درک تبادل این نظریات، سنوات هجری قمری را به شمسی و میلادی تبدیل کرده پیشکش مینمائیم]:

" عالیجاه عزت و عزیزی نهان برادر بجان برابرم سردار محمد نادرخان سپهسالار را واضح باد.

عریضه مؤرخه یوم دوشنبه ۱۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۳۷| ۱۸ جوزای ۱۲۹۸ش مطابق ۹ جون ۱۹۱۹] ارسالی شما بملاحظه حضور اعلیحضرت والا گذارش یافت. معروض داشته بودید که نقل خط وایسرای هند الیوم رسید از مضمون فرمان مبارک والا و تحریری وایسرای بدرستی دانسته شده چند چیز را که سراسر نقصان کلی دارد به حضور مبارک به تفصیل عرض میدارم

اول- درباب آزادی جهاز انگریز در افغانستان،

۲- فوج های انگریز همان حدود را که قبضه نموده اند به قبضه داشته برای حفظ ماتقدم استحکام خودرا درست کنند و در موضع مذکور آزاد باشند.

۳- همان موضع را که نظامی افغانستان و اقوام سرحدی بذریعه افغانستان گرفته اند مثل وزیرستان این را برای انگریزواگذاردین ،

۴- بیست میل از موضع فوج انگریزی فوج افغانستان دور بودن ،

۵- برای سرحد خط نوشتن که یعنی ما صلح میکنیم و آنها را کامل نا امید ساختن .

- بعضی فقرات جزوی را در این وقت از مضمون تاثیر پیدا نمیشود و وقتیکه همان مسئله بزیر خیال سیاست شود یک عالم معنی داشته باشد پس از همین مضامین فقرات مذکور کامل افغانستان بریاد شده. فدوی دولت قبل از رسیدن فرمان مبارک والا مولوی ظفرحسن خان و پادشاه میر و محمد یوسف خان را همراه یک عریضه حضور مبارک والا روانه نموده ام که حالت سمت جنوبی را بدرستی بحضور عرض کند و در باب شرایط با شرف نیز بحضور اظهار نمایند. اگر از سه صد و شصت رگ انسان یک رگ خون داشته باشد این قسم شرایط را قبول نمیکنند. اگر حالت کابل و سمت مشرقی بالکل خراب شده باشد و اعتبار نمانده باشد پس لازم که بهر قسم صلاح بدهند بهمان قسم اجرا شود. بنده از نقطه نظر حقیقی ملاحظه نموده کامل بذریعه سه نفر مذکور فوق که روانه نموده ام عرض کرده ام مگر درباب مصلحت صلاحیت ضرور است که

وکلای مردم داخلی و سرحدی افغانستان هم شاملیت داشته باشند باید هریک یکنفر وکیل بحضور طلب گردیده همایشان حرف زده شود. نیز عرض میدارم که اگر از یکطرف چیزی زمین به سمت مشرقی از دست رفته به طرف سمت جنوبی سه چند آن بدست آمده پس اگر مطابق عهد نامه سابقه صلح شود عیب دارد - حال دریک باب مجلس صلح عرض میدارم که اگر اینقسم شد که آدم بی فکر مقرر شد سخت نقص میکند. اگر جنگ تعطیل و صورت مکالمه بازشود اینقدر عرض میدارم که فدوی دولت را مقرر فرمانید که در مسائل صلح نقص کلی نرسد و الا بهرقسم که حضور مبارک والا شمرندعین صواب است - تمام وزیرستان امروز به چشم امید نگران است و فوجی افغانستان به چهارونی کلان انگریز (وانا) مقیم میباشند و شاه ولی خان در وزیرستان میباشد. پس حالت مایان شکر خوب است و اگر این خبر عام شد همان فوج مایان که در وزیرستان میباشند و کل وزیر و محسود به قسم لشکر همراه شان است اگر آنها آترا دانستند بخود فوجی افغانستان سخت ضرر کلی خواهد رسید. حال که خط رکاب باشی (شاه ولی خان) آترا هم روانه نمودم از برای خدا فکر و حوصله و مردانگی از دست داده نشود باقی سپرد بخداوند کریم است و مشاورها هم در عقب صفحه کاغذ سوم دستخط نموده اند.

[شرح بالا خلص مکتوب محمدنادرخان بود که دراین جا نقل شده است  
و بعد نظریات امیرامان الله خان برای سپهسالار محمدنادرخان چنین ابراز شده  
است:]

### عالیجاه برادر عزیز!

ازمضمون فقرات معروضی شما سراپا دانسته و حالی رأی انور والا گردید. لله الحمد والمنه خداوند خودرا شکرگزارم که آن عالیجاه را هم خیال و هم درد خود ملاحظه میکنم از خداوند خود برای شما نیکنامی دنیا و آخرت را میخواهم. خودرا پریشان نسازید. اگر جان در تن و رمق در بدن داشته باشم باین شرایط صلح را قبول نخواهد کردم. اگر از سمت مشرقی جزوی زمین

بتصرف آنها رفته هفت چند آن از سمت جنوبی به غیرت و مردانگی و حسن تدبیر شما بتصرف ما میباشد و آمده و صلحی که بشرف و عزت افغانستان نباشد انشاء الله تعالی گاهی قبول نخواهد فرمودیم خاطر خودرا جمع دارید و حال مراسله که بجواب مراسله وایسرای نوشته میشود نقل آنرا برای شما ارسال فرمودیم که دانسته شما بوده باشد. درباب نفری که منتخب شده و فرستاده می شوند نام نویس شان برای شما فرستاده شد آقاسی ملکی و نفری که ارسال میداریم مطلق اختیار برای شان داده نشده که اختیار شرایط صلح را بچنگ خودها داشته باشند. برای شان حد و اندازه و دستورالعمل داده شده که تا باین حرف اخیر حرف بزنید که شرف و عزت افغانستان باشد اگر قبول کردند مدعا حاصل شد و اگر از اندازه ما تجاوز کرده و قبول نکردند تا حیات داریم بسر و جان میکوشیم و جامه زنان را نمیپوشیم. خیال و فکر من از برای شما خوب معلوم شده و گاهی این ننگ و عار را بگردن نمیگیرم انشاءالله و تعالی.

در باب اینکه معروض داشته اید که اگر [بجای] همین نفری صلح خود من مقرر شوم سرکار والا هم در این فقره از شما بهتر هیچکدام را ندانسته و نمیدانند و لکن بچند دلیل درین وقت شمارا مقرر کرده نمیتوانم.

الف - اول اینکه شما که در سمت جنوبی مصروف کار میباشد اگر درینوقت در آنجا یک روز حاضر نباشید سررشته های آنست برهم میخورد چنانچه از بیفکری صالح محمد خان سپهسالار فوجی نظامی و لشکری ملکی آنولا کاملاً برباد و کم دل شده و سمت مشرقی را خراب کردند شمارا در اینوقت چگونه مقرر آنولا کرده میتوانم.

دوم- همینکه شما از آنولا خواسته شوید انگریز واقف شده یقین او حاصل میشود که آنها از لاعلاجی صلح را قبول کرده اند .

سوم- پریشانی که انگریز دارد از شما است یکقلم خاطر او جمع شده هرچه دل او میخواهد میکند .

چهارم- تمامی نظامی و ملکی شما پراکنده شده ازین جوش و خروش و بازمانده متفرق میشوند باز جمع شدن شان امر محال است.

پنجم- شرایط صلح را که انشاء الله بشرف افغانستان میخواهم، یکی آزادی مردم وزیرستان و محسود خواهد بود .

ششم- اگر درینوقت موقتی متارکه جنگ نشود در وعده ما خلاف واقع میشود .

هفتم- باید وضعی شود که نفری شما از جوش و خروش خود نماند و جاهاییکه بتصرف شان آمده محکم نگاه دارند و آینده حمله را تعطیل بدارند و با خبر خودها باشند تا معلوم شود که شرایط آنها بکجا قرار خواهد گرفت. باقی خداوند تعالی یاور و معین شما باشد همیشه از قادر توانا صلح و فیروزی و نصرت را نصیب شما میخواهم چرا که فکر و رأی و خیال شما مطابق فکر و خیال حضور است. هزارآفرین بر شما خداوند در دنیا و آخرت اجر شمارا ضایع نکند .

دیگر اینکه الیوم چهارشنبه ۱۲ [رمضان] یک مراسله رسمی باز از طرف ویسرای رسید، آن را باز کرده ملاحظه کردم که بالکل نقل همان مراسله سابقه که یک حرف تفاوت نداشت مگر نوشته بودند که خط سابق خبر تار (تلگرام) بود و خط هذا خط اصل میباشد. لکن ازین خط هم پریشانی شان معلوم میشود - فرمان هذا را تا هر جای آن را [که] لازم میدانید برای نفری مشاور که مهر و دستخط کرده نشان بدهید و جایی را که لازم ندانید نشان ندهید. زیاده خود را بهیچ صورت پریشان نسازید خداوند معین و نصیر است فقط خط عالیجاه عزت و عزیزی همراه ارجمند شاه ولی خان هم از ملاحظه گزارش یافت بقرار لازمه برایشان تسلی و خاطر جمعی میدهد.

عزیز برادر من-

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

## یا جان [رسد] بجاتان یا جان زتن برآید

امیر امان الله"

(بحواله مقاله مایار، صفحه ۲۹-۳۳ خاطرات اسدالله سراج)

چنانکه در این نامه و این سند دیده میشود امان الله خان با قوماندانان محاذات جنگ و نیز مردم و شورای جنگ در کابل همواره در مشورت و مصلحت بوده است و نظر و مشورت بزرگان قومی و نظامی را با قوماندان جبهات جنگ شریک میساخته است و بعد به عنوان قوماندان اعلی جنگ تصمیم میگرفته و تصمیمش را به قوماندانان ابلاغ میکرد. در این نامه اعلیحضرت به سپهسالار اطمینان میدهد که اگر انگلیس از حد خود تجاوز کند و استقلال افغانستان را برسمیت نشناسد، او چادر زن بسرنخواهد انداخت و عزت و شرف افغانی را بزمین نخواهد زد. این عبارت از کمال شجاعت و مردانگی افغانی آب میخورد و در آن هیچگونه تزلزل و ترس بمشاهد نمیرسد، معلوم نیست غبار چرا چنین اتهامی را به محصل استقلال کشور نسبت داده است؟ و با این جمله خود زمینه را برای دشمنان استقلال و محصل استقلال کشور یعنی اعلیحضرت امان الله خان فراهم کرده است.

اسدالله سراج، از چشم دید خود میگوید:

اسدالله سراج، برادرشاه امان الله و خواهر زاده سپهسالار نادرخان، کسی که از نزدیک شاهد و ناظر ترتیبات و سوقیات جنگ استقلال بوده و روند پیروزی و ناکامی افغانها را درجبهات جنگ از زبان نزدیکترین رهبران جنگ استقلال شنیده، در رساله خاطرات خود جریان سهمگیری نادرخان و برادرانش را در جنگ استرداد استقلال در لحظاتی که هر سه برادر با مادر خود وداع میکنند و دعای خیر مادر را میگیرند اینطور بازگو میکند:

"سپهسالارنادرخان قبل از حرکت هر سه برادر برای وداع نزد مادر خود رفتند. من شخصاً حاضر و ناظر آن صحنه بودم. مادر شان سر و روی پسران

خود را بوسیده دعا کردند وگفتند: "پشت تان را به دشمن نبینم!" همینکه فرزنداناش از در بیرون شدند به سجده افتاد و این سجده چند دقیقه طول کشید. یکی از حاضرین سرشان را از سجده بلند کرده، دلجویی کرد، ولی آن زن بلند همت با متانت گفتند: "فکر نکنید که از رفتن فرزندانم متأثر هستم. سجده شکرانه بجا آوردم که خداوند مرا لایق آن دید تا فرزندانم در جهاد شرکت کنند." (ص ۱۸)

اسدالله سراج، در رساله خاطرات خود سهمگیری مردم جنوبی را در جنگ استقلال برویت گزارشات جریده امان افغان طوری بازگو میکند که با روایات غبار همخوانی دارد، او مینویسد:

"سپهسالار نادرخان با مفرزه خود به اول ماه ثور ۱۲۹۸ هجری شمسی بسمت جنوبی حرکت کردند و در ظرف چهارروز به گردیز مواصلت نمودند. جریانات بعدی رابه استناد راپورهای منتشره امان افغان که مدیریت آنرا مرحوم عبدالهادی خان داوی به عهده داشت، بطور مختصر تحریر میدارم." در نواحی گردیز، سپهسالار از طرف مردم منگل، احمدزانی با نعره های خوش آمدید، با جوش و خروش تا گردیز بدرقه شدند و در داخل شهر جمع کثیری از ایشان استقبال نمودند. سپهسالار طی بیانیة موثری هدف آمدن خود را برای جهاد بیان نمودند و آماده شدن اقوام را دراین راه خدمت مقدسی خواندند. سران اقوام که دراین اجتماع شرکت داشتند، پیام سپهسالار را به اقوام خود رسانده و با آنان به مذکره پرداختند که در اثر آن تعداد زیادی به گردیز، نزد سپهسالار آمده و بعد از گفت و شنود و گرفتن هدایات مرخص شدند."

۱۱ شعبان (۲۱ ثور = ۱۲ می)، پلانها" وزیرستان" و" پیوار" تکمیل شد و برای اجرای آن رکاب باشی سردار شاه ولی خان به "ارگون" و سردار شاه محمودخان سرسروس به جاجی تعیین گردیدند. دراین ضمن خبر شکست قوای صالح محمدخان به سپهسالار محمدنادرخان رسید، اگرچه خبر تکان دهنده بود، اما با تجربه ای که داشتند، آنرا افشا نکرده و برعکس با چهره بشاش خبر



پیشرفت و کامیابی مفرزه مشرقی را به اطرافیان اعلان کردند که باعث خوشی اهالی شده و با اتن های اقوام سمت جنوب استقبال گردید.

۱۵ شعبان (۲۵ ثور = ۱۶ می)، سپهسالار امر حرکت جانب خوست را دادند، چون مصادف به روز جمعه بود، بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع گردیز، حضرت نورالمشایخ (فضل عمر مجددی) خطبه جهاد را ایراد کردند. راهی که از گردیز به "لمره" منتهی میشد، بسیار خراب و صعب العبور بود و فصل بارندگی نیز بر مشکلات شان افزوده و حرکت را دشوار میساخت. باوصف همه سختی ها قوای سپهسالار به لمره رسیدند و از طرف ببرک خان پذیرائی شدند. سرکردگان اقوامی که به خوست زندگی می کردند نیز در این اجتماع حاضر بودند و آمادگی خود را برای جهاد اظهار کردند.

۱۶ شعبان (۲۶ ثور = ۱۷ می)، اطلاعیه مبنی بر آمادگی مردم جاجی برای جهاد از جانب سرسروس شاه محمودخان موصلت کرد. سپهسالار نادرخان قبل از آغاز پیشقدمی به منسوبین عسکری و جنگجویان ملی توصیه کردند تا از دست درازی و صدمه برمال و جان اهالی چه مسلمان باشد و چه هندو خود داری کنند، در غیر آن بازخواست شدید به عمل خواهد آمد و عین مضمون را برای رکاب باشی (شاه ولیخان) و سرسروس (شاه محمودخان) کتباً فرستادند.

هنوز حمله منظم شروع نشده بود، ولی چون اقوام با جوش و خروش بودند، اطلاعات پیهم میرسید که مسعودی ها ۲۲۰ رأس شتر را که به چهاونی "سروکی" غله می رساندند به غنیمت گرفتند و همچنان مجاهدین تنی که تعداد شان به ۲۰۰ تن بالغ میشد سیم های تلفون میرامشاه را قطع کردند. (همین مطالب را غبار نیز) (ص ۷۶۴-۷۶۷) تائید کرده است منتها منبع خود را روایت نکرده است.)

سپهسالار نادرخان مرکز قوماندانی خود را در قشله "متون" خوست تعیین کرد و رکاب باشی سردار شاولیخان چهاونی "ارگون" را مرکز قوماندانی خود قرار داده و با وزیریهی خارج سرحد داخل تماس شدند. از رکاب باشی

سردار شاه ولیخات خبر رسید که "چهاونی" وانه" که در وزیرستان جنوبی واقع است به محاصره و زیربها در آمده، همچنان از سردار شاه محمودخان اطلاع رسید که شام ۲۱ شعبان(۳۱ثور=۲۲می) دشمن پرسنگرهای شان در "پیوار" حمله کرده ولی بعد از برخورد شدید، به عقب رانده شده و نیز تعرض شان به "سرسرنگ" ناکام گردیده و تلفات زیادی به دشمن وارد آمده، استحکامات و سنگرهایشان در سرحد سرسرنگ به تصرف ما در آمده است.(ص ۱۹- ۲۰)

قوای همربکاب سپهسالار محمدنادرخان تهانه"سپین وام" را که بالای سرک "تل" و میرامشاه واقع بود به تصرف در آوردند. عالیجاه کرنیل خدادادخان با تولى عسکر پیاده و ۲ ضرب توپ، برای تسخیر تهانه فرستاده شده و همچنان یک تعداد اشخاص ملکی به سرکردگی ببرک خان جدران نیز بدان وظیفه گماشته شده بودند. در آغاز تعرض ۱۰۰ تن از عساکر دشمن فرار کرده و ۲۶ تن افریدی با تفنگ های شان تسلیم شدند(افریدیها سربازان انگلیس بودند). جبه خانه را دشمن قبل از فرار حریق کرده بود، ولی گدام مواد وافر خوراکه به غنیمت گرفته شد و به رعایا و اهالی صدمه نرسید. بنابراین کمک رسانی به میرامشاه قطع گردید و تهانه های میرامشاه، تل و بنون در خطر افتاد.

۲۲ شعبان(اول جوزا=۲۳ می)، سپهسالار محمدنادرخان منزل صادق و لندر را ترک گفتند تا برای اردوگاه و توپ های جای مناسبی تعیین نمایند. گرمای شدید و مخصوصاً قلت آب حرکت را دشوار میساخت. مبارک شاه خان یک روز قبل از خوست حرکت کرده و قوای خود را به ۳ کیلومتری قلعه دشمن رسانیده بود و جنگ شدیدی به ساعت ۱۱ روز آغاز گردید. سپهسالار ساعت ۲ بعد از ظهر رسیدند. توپها را توسط فیل به بلندی کشانده و موضع هرکدام را تعیین کردند.

۲۷ شعبان(۶ جوزا=۲۸ می)، ساعت ۹ صبح آتش شدید توپ و تفنگ از دوطرف شروع شد که به اثر انداخت توپها استیشن ریل، چهاونی و قلعه دشمن و چند جای دیگر دشمن صدمه برداشت. سپهسالار شخصاً بالای توپها حاضر

بوده و امر آتش می داد. در این فرصت طیاره های دشمن به فعالیت پرداخته مخصوصاً بالای مواضع توپها بمباری کردند که منجر به شهادت چند تن شده و عده بی هم زخم برداشتند. با وصف حمله دشمن، توپچی ها از خود شهامت نشان داده به وظیفه شان ادامه دادند. مرمی های توپ به گدام دشمن تصادف کرده و باعث آتش سوزی شدیدی گردید که آتش، شب و روز شعله ور بود. این واقعه دشمن را پریشان ساخته شروع به تخلیه موضع خود نموده و به عقب نشینی پرداختند و شهر تل به تصرف اردو و قوای مجاهدین [افغان] در آمد و ادویه زیادی از شفاخانه به دست آمد.

سیهسالار شب ۲۸ شعبان را در تل بسربردند و به اهالی و مسکونین آنجا تفقد کردند و متوجه بودند تا از طرف عسکر و مجاهدین صدمه برایشان نرسد. عصر آنروز تهانه دیگری که بسیار مستحکم بود و از طرف افریدیها محافظت میشد افریدیها با تفنگ های شان برآمده و خود را به اردوی [افغانی] تسلیم کردند و از این تهانه مقداری زیاد جبه خانه و تیل خاک بدست آمد. (ص ۲۱، ۲۵)

صبح هنگام ۲۶ شعبان [۲۹ شعبان درست است، مولف سه سطر قبل از توقف نادرخان در شب ۲۸ شعبان در قلعه تل یاد میکند.] طیاره های انگلیسی در فضا ظاهر شده شروع به بمباران نمودند. قوای عسکری و مجاهدین به شلیک توپ و تفنگ پرداختند. تلفات جانب افغانی بسیار ناچیز بود. در این گیر و دار کرنیل عبدالقیوم خان توبچی و کرنیل مبارکشاه خان از سپین وام به تل رسیدند و با پادشاه میرخان و جدارانها که تحت اداره ببرک خان بودند، بالای سنگرهای انگلیس هجوم برده، سنگرها را به تصرف در آوردند و از همه مهمتر، مخزن آب آشامیدنی که اردوی انگلیس از آن استفاده میکرد و همچنان مخزن آبی که برای مواشی بود بدست آمد و چهاونی تل محاصره گردید. قرار اخبار واصله قوای افغانی و مجاهدین دوشادوش یکدیگر جنگیده و موفقانه پیشروی میکردند.

غره ماه رمضان (۳۱ می = ۹ جوزا) اطلاع رسید که چهاونی هنگ (واقع بین تل و کوهات) محصور گردیده، ۳۰ تن افریدی و یک تعداد پنجابی تاب گلوله باری که از طرف اردوی افغانی به عمل آمد، نیاورده پا به فرار گذاشتند. افراد

اردوی انگلیس که مرکب از اقوام سرحدی بودند، نزد سپهسالار آمده تسلیم شدند و بدان صورت تهانه [های] " وته خیل"، "شپانه"، "خیسوره" و "توت نارس اوپو" که در شمال وزیرستان واقع می باشند به تصرف قوای افغانی در آمد.

از جبهه ارگون که تحت امر رکاب باشی شاه ولیخان بود، خبر تصرف چهاونی "وانه" و "سروکی" رسید و فوج انگلیسی که عبارت از وزیرها بودند، قرار پیمانیکه قبلاً بسته بودند، انگلیسها را کشته و جبهه خانه را تاراج کردند. همچنان از جبهه جاجی که تحت امر شاه محمودخان بود اطلاع رسید که "پیوار" به تصرف در آمده و قوای افغانی موفقانه پیش قدمی نموده تلفات دشمن سنگین و دو صد ضرب توپ دشمن از کار افتاده شد و از طرف افغانها سه تن به شهادت رسیدند. این موفقیت های پیهم قوای افغانی، اردوی انگلیس را که به سمت جلال آباد درحال پیشروی بودند، وادار ساخت تا یک تعداد از قوای خود را به سمت جنوبی مقابل سپهسالار سوق دهند. در برخورد شدیدی که بین قوای سپهسالار و اردوی انگلیس رخ داد ضربه سنگین به اردوی انگلیس وارد آمد. در حالی که سپهسالار پیشرفت میکرد و قوای نظامی و ملکی سرشار از کامیابی با هیجان می جنگیدند، امر آتش بس از مرکز صادر گردید مبنی براینکه انگلیسها حاضر به مذاکره شده و خواهش آتش بس نموده اند. گرچه تعمیم آن بالای اقوامی که به انضباط عسکری آشنائی نداشتند، کار ساده نی نبود، ولی سپهسالار با تجربه و شناسائی که با روحیات اقوام داشتند، سعی کردند آتش بس را بدون آنکه ایشان را جریحه دار سازد عملی نمایند. (ص ۲۷ - ۲۸)

اسدالله سراج، در خاطرات خود پس از شرح روزمره جنگ در جبهه جنوبی، که گواه پیروزیهای افغانها بر انگلیس ها است، به ارتباط این سحن غبار که نادر خان در جنگ تل قبل از نبرد، میدان را میخواست رها کند و حضرت شوریازار مانع او از این کار شد، نوشته میکند که "دسته دیگری که در زمان سلطنت اعلیحضرت نادرشاه شهید نسبت سوء رفتار سرزنش شده بودند، نیز قلم فرسائی کردند، بطور مثال شخصی (منظورش غبار است) مینویسد: " در موقع

حمله تل سپهسالار نادرخان سوار اسپ شده میخواست فرار اختیار کند، ولی حضرت صاحب جلو اسپ را گرفته، مانع رفتنش شد. " در حقیقت جناب حضرت صاحب قبل از حرکت سپهسالار جانب خوست، طرف غزنی و نواحی همجوار آن حرکت کرده بود تا اقوام تره کی، اندر و سلیمانخیل و غیره را برای جهاد آماده سازند" (ص ۲۷)

غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این مورد اینطور نوشته است: "سپهسالار محمد نادر در جنگ تل میدان را گذاشت و می خواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسپش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادر خان گفت «الساعه مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکنند.» شمس المشایخ گفت از این چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبوراً بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند. " (غبار/۲/۳۲)

اگر به این جمله غبار که از قول سپهسالار نادرخان نقل میکند: «الساعه مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکنند.» دقت کنیم، دیده میشود که این یک جمله بسیار ضعیف و غیر منطقی از زبان قوماندان یک جبهه جنگ است، اگر جای خبر تجمع قوای دشمن، حملات هوایی دشمن بر مواضع افغانها دلیل آورده می شد، شاید پذیرفتنی به نظر می آمد، نه اینکه نادرخان به دلیل تجمع قوای دشمن میخواست میدان جنگ را ترک بگوید، نادرخان و هر آدم عادی و کم سوادی این را میدانست که دشمن با تمام قوت و امکانات خود سعی خواهد کرد افغانها را بشدت سرکوب کند، تا درس عبرتی برای آزادیخواهان هندوستانی باشد. پس اگر نادرخان و همزمان او از این دشمن قوی تر از خود می ترسیدند، چه ضرورتی به رفتن به جنگ با انگلیس تا سرحدات خوست و وزیرستان بود؟ افغانها از اول هم میدانستند که انگلیس ها بسیار نیرومند و مجهز تر از سپاه افغانی استند ولی افغانها بحیث مسلمانان راسخ و با عقیده به جهاد ایمان داشتند که اگر در این جنگ مقدس کشته شوند شهید و اگر بکشند غازی خواهند بود و

در هردو حالت، پاداش شان بهشت برین است، بنابراین سپهسالار نادرخان هم با همین عقیده به جنگ با انگلیسها کمر بسته بود که اگر کشته شود شهید و اگر فاتح شود غازی و نیکنامی بزرگی را کمائی خواهد نمود. چنانکه استقبال شاندار از ورود سپهسالار نادرخان از سوی اهالی کابل و شاه امان الله در چمن حضوری و سپس اعطای نشان لمر اعلی به سپهسالار و تقرر وی به مقام وزارت دفاع ملی و بناء یادگار استقلال در روبروی وزارت دفاع ملی با کتیبه بر آن به دستور امان الله خان با این عبارت: "بیادگار و کامیابی یگانه مجاهد وطن پرست ملت خواه جناب محمد نادرخان سپهسالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی حاصل نموده اند بنا نهاده شد." همه بر نیکنامی و شهرت بیش از پیش وی افزود. (ص ۰۴ خاطرات اسدالله سراج)

پس ناممکن است که سپهسالار قبل از آغاز جنگ حاضر به ترک میدان نبرد شده باشد، بلکه این اتهام ناشی از عقده هائی است که به دلیل سرزنش و تبعید و زندانی شدن غبار از سوی برادران نادرشاه (هاشم خان و شاه محمودخان) در وجود غبار جمع شده بود و او این عقده ها را باگفتن این جمله به آدرس "خاندان حکمران" خالی کرده است، درحالی که موفقیت های نظامی سپهسالار نادرخان در خاموش کردن شورش منگل در ۱۹۱۲ او را به حیث یک افسر نظامی ورزیده و با تدبیر و مجرب بشهرت رسانده بود و پیروزی های جنگ استرداد استقلال در جبهه جنوبی بیش از پیش بر این شهرت افزود.

پایان ۲۰۱۰/۱۲/۱۴

پاسخ یک پرسش

نامه ها و فرامین شاه امان الله، عنوانی رجال و

شخصیتهای معاصرش، اسناد جعلی نیستند!

در بخش نظرخواهی عمومی پورتال افغان جرمن آنلاین، هموطنی قندهاری بنام عبدالقیوم از امریکا، به ارتباط نوشته من زیرنام " اسنادی که چشم اندازی تازه به تاریخ استقلال می بخشد" مرا به زعم خود سوال پیچ نموده پرسیده است: " لمري غوارم پدي پوه سم چي دغه اسناد چي د محمد نادر خان د برأت لپاره پس له (سلو) کالو ولس ته وربنودل کيږي. ولي د محمد نادر د سلطنت، د محمدظاهر د سلطنت، د سردارداود د حکومت پروخت د مطبوعاتو څخه نه سول نشر؟ او په کوم علت او دلیل پټ کړل سوي وه؟ چي اوس پس له سلو کالو هغه هم دظاهر خان تر مرگ نه وروسته بڼکاره سول؟ دوهم ولي په ملي ارشيف کبني نه وه ايښودل سوي؟ تاسی بڼه خبر یاست چي دغه (۷۰) کاله لا ایضافه کيږي چي د تل د جبهې څخه د تیبنتي او معاملي خبري په نشراتو کي راوړي. او په کوم دلیل دغسي مهم اسناد د یوشخص په لاس کي تر اوسه پټ ساتل شوی؟ اونن کوم مجبوریت راغلي دي چي دنار خان څخه ددفاع په نوم تاسي بډي را نغبتني دي؟ آیا دغه خط اوکتابت د(کرمنال تخنیک) مسولینو تأیید کړيدي چي دا رښتیا دهغه وخت او زمان او هغه میرزا خط دي؟ دا هغه پښتني دي چي باید جواب ورته وي. " چون اکثریت خوانندگان این پورتال افغانها استند و افغانها معنی سوالات این هموطن را که بزبان پشتو از من کرده اند میدانند بنابراین از ترجمه آن به دري خود داری میگردد.

من جواب مختصر این هموطن را همان روز دادم و به نشر سپرده شده ولی یکی از دوستان پورتال برای من خاطرنشان کرد که اگر قدری روی این نوشته کارنمایی و آنرا بصورت یک مقاله در بخش تحلیل ها بگذاری فیضش عام تر خواهد شد. گفتم سعی میکنم.

اینک با تجدید نظر برآن نوشته عرایض خود را خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم میدارم. اول میخوامم به عرض عبدالقیوم (بنابرگفته یکی از دوستانش وی منشی کمیته حزبی ولایت قندهار در زمان حکومت نورمحمد تره کی در ۱۹۷۹ بود که گفته میشود هنگام انجنیر ظریف والی قندهار وی در قتل ده ها هموطن بیگناه دست داشته است و بعد در زمان حکمرانی مجید سربلند به زندان

انداخته شد و مدت ۹ سال را در زندان پرچمیها بسربرد. پس از رهایی با گلبدین رابطه برقرار نمود و سپس بدست طالبان افتاد و زندانی گردید. گفته میشود که دروازه زندان طالبان را او درقندهار بروی اسماعیل خان شکستاند تا از آن فرار کند و خودش نیز فرار نمود. اکنون او به امریکا رسیده و مشق نویسندگی و دموکراسی میکند. برساتم که من این اسناد را برای بار اول نشر نکرده ام، بلکه جناب احسان الله مایار آنها را از روی کتابی که تازه در امریکا از سوی یکی از منسوبین خاندان سراج (محترمه داکتر محبوبه سراج رفیق) به نشر رسیده است، بحیث یک خبرخوش و یک تبصره علمی در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپرده بودند. پس سوال اینکه چرا قبل از این در عهد نادرخان و ظاهرخان و داودخان و غیره این اسناد به نشر نرسیدند و یا چرا آنرا به آرشیف ملی نداده اند از آنها مطرح کنند نه از من، ولی من حاضرم جواب شما را تا آنجا که به جنگ استقلال و اعلیحضرت امان الله خان مربوط میشود بدهم. ضمناً عرض کنم که من هیچگونه پیوند فامیلی با اعلیحضرت مرحوم امان الله خان و نادرخان ندارم.

من منحیث شاگرد تاریخ، هر تنوری و هر تیزی را که به پیش میکشم، سعی میکنم مبتنی بر اسناد و شواهد تاریخی باشد. حال این اسناد و شواهد، چه از آرشیف ملی باشد و چه در موزیم ملی نگهداری شده باشد و یا از طرف یک شخص آنرا در نشرات داخلی و یا برونمرزی اشاعه داده باشد، فرقی در اصل مسئله نمیکند. بطورمثال: کتاب رجال و رویداد تاریخی افغانستان تالیف مرحوم کهزاد بیشتر براسنادی استوار است که از طرف خانواده امین الله خان لوگری به موزیم ملی کابل تسلیم داده شده بود. و کتاب افغانستان در عصر اعلیحضرت امان الله خان، عمدتاً بر مبنای اسناد و فرامینی بنیافته است که در زمان اعلیحضرت امان الله خان و پدرش و عصر نادرشاه و محمدظاهرشاه عنوانی اشخاص و افراد با نفوذ خاندان روحانی حضرات مجددی صادر شده اند ولی خود آن حضرات این اسناد را در عهد امیر حبیب الله خان و امان الله خان و نادرشاه و ظاهرشاه به نشر نسیردند و به ارشیف ملی هم اهدا نکردند، ولی بالاخره کسی



از میان این خاندان بنام فضل غنی مجددی پیدا شد و آن اسناد را از نابودی نجات داد و در پایان کتاب خود در امریکا به نشر سپرد که کار بسیار پرارجی را انجام داده است. مولف خود در صفحه ۳۳۳ به این اسناد و فرامین اشاره کرده و در پایان کتابش به تعداد ۲۴ فرمان رسمی را که بیست ورق پشت و روی در برگرفته و بعضی بقلم شخص اعلیحضرت امان الله خان تحریرگردیده، منعکس ساخته است. و در این مورد کسی حق ندارد از وی بپرسد که چرا این اسناد از طرف کدام کریمنال تخنیک تأیید نشده است؟ استفاده معقول از این اسناد کار یک محقق و پژوهشگر تاریخ و مسنولان آرشیف های ملی است، نه کار هرکس. برای اینکه اگر چنین سوالاتی مطرح گردد به این معنی خواهد بود که باید هیچ سندی بدست نشر سپرده نشود. و یا به آرشیف ملی تحویل داده نشود، زیرا که اگر فروشنده یا اهدا کننده چنین اسنادی بداند که گیرنده اسناد او را به کریمنال تخنیک راجع میسازد و مدتها باید او از این اداره به آن اداره ته و بالا بدود، اصلاً ضرورتی به این سرگردانیها نخواهد داشت و همان بهتر که از اهدای یا فروش آن صرف نظر کند.

تا آنجایی که من با فرمانهای رسمی و امضای امیر امان الله خان آشنائی دارم میتوانم بگویم که این اسناد، از جمله فرامین عهد امانی می باشند و هیچکس برای ترتیب اسناد جعلی که نه مزدی دارد و نه پاداشی، وقت خود را تلف نمیکند. بنابراین از این سوال جناب قیوم معلوم میگردد که وی شاید در افغانستان با اسناد و امضاها و قباله های جعلی و اسناد ملکیت های شخصی روبرو شده باشد که برای اثبات اسناد اصلی از جعلی آنها را به کریمنال تخنیک وزارت داخله راجع کرده باشد.

فرامین سلطنتی اسناد جعلی شده نمیتوانند، بخصوص که در آن پای منافع اقتصادی نباشد، از قبیل اهدای اقطاع موروثی و تیول مادام العمر و غیره. اسنادی که در آرشیف ملی افغانستان همین اکنون وجود دارند هیچکدام آن از طرف اداره کریمنال تخنیک تثبیت و راجستر نشده اند. این طرز تفکر از ریشه غلط است که کسی بعد از یک صد سال در خارج از کشور برخیزد و

فرمان سلطنتی را جعل نماید که در آن یک جمله کوچک به نفع سپهسالار محمد نادرخان جابجا نماید. گیریم که کسی چنین بکند، در آنصورت چرا سرپای نامه را به توصیف و تمجید و قهرمان سازی شخص مورد علاقه پر نکند که صرف یک جمله و یا یک کلمه را در آن اضافه کند و بعد بخواهد آنرا سند برانت کسی قرار بدهد؟ خط و کتابت این اسناد و امضای اعلیحضرت امان الله خان با فرمانها و امضای امیر موصوف عنوانی جنرال صالح محمدخان در ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۷ و نیز فرامین امیر امان الله خان مبنی بر تقدیر از مجاهدت های شمس المشایخ و نورالمشایخ در جنگ استقلال مورخه ۱۲ حمل ۱۲۹۹ هجری شمسی همراه با دادن القاب مذهبی اعزازی شمس المشایخ و نورالمشایخ و اعطای یک قطعه زمین دوفصله آبی باغی تاکزار در کوه دامن به آنها که در پایان کتاب فضل غنی مجددی درج است یکسان میباشد.

من در این سوالات همان سوء نیتی را می بینم که آقای مژده از قول یک پاکستانی بر پیروزی افغانها در جبهه جنوبی خط بطلان کشید و بالاخره به این نتیجه رسید که انگلیسها از روی کرم و لطف و بزرگواری خود استقلال را به افغان های شکست خورده تحفه گویا بخشیده اند؟ درحالی که اگر استعمار انگلیس اینقدر لطف و مهربانی می داشت، هندوستانها بیشتر مستحق چنین تحفه یی بودند تا افغانها که دوبار قبل از این انگلیسها را از وطن خود بیرون رانده بودند.

پرسش اساسی اینست که چرا انگلیسها حاضر به متارکه جنگ گردیدند و شرط گذاشتند که اگر افغانها ۲۰ میل از نقاط متصرفه در جنگ به عقب بروند حاضراند مذاکرات صلح را با جانب افغانی آغاز کنند؟ یک قوت غالب هیچگاهی حاضر به عجز و پیش کردن دست صلح به دشمن شکست خورده نمیشود. اگر پیشنهاد صلح از جانب افغانها صورت میگرفت آنگاه این دلیل که افغانها در هیچ جبهه یی بر انگلیسها پیروز نشده اند قابل مکت و حتی قبول بود، ولی اکنون که می بینیم انگلیس ها این پیشنهاد را کرده اند و نادرخان هم به امان الله خان از جبهه پکتیا اطمینان میدهد که ما سه چند خاک از دست داده در سمت

مشرقی را در جبهه جنوبی تا وزیرستان بدست آورده ایم، و اگر از سیصد و شصت رگ انسان یک رگ هم خون غیرت داشته باشد باید این شرط متارکه را (۲۰ میل عقب نشینی از محل تحت تصرف) قبول نکند، دلیلی محکمی است که نادرخان دارای روحیه کاملاً فاتحانه و وطن پرستانه است و ما هیچ نشانه بزدلی و فرار و شکست وی را از این نامه احساس نمیکنیم بلکه به این پی می بریم که وی در جبهات تل و وانه و پیوار وزیرستان به پیشرفت های نایل شده بود و از یک موضع فاتح سخن میزند. در چنین وضعیتی است که انگلیسها مجبور شده بودند تا خود مسئله متارکه جنگ و مذاکره را به جانب افغانی پیشنهاد کنند.

فضل غنی مجددی از روی اسناد خاندان حضرات مجددی در این مورد مینویسد: "قوای افغانی در ۲۷ می حملات خود را از مرتفعات بالای تل آغاز نمود و افغانان مقیم تل با آغاز حمله نظامی از طرف افغانان در تل علیه انگلیس قیام نمودند و شهر را آتش زده با قوای افغانی یکجا شدند. روز ۲۸ می ملیشهای افریدی که با انگلیس ها بودند به قوای افغانی متحد (ملحق) گردیدند.... در ۲۹ و ۳۰ می تعدادی از مجاهدین داخل شهر تل بالای قوای انگلیس حمله نموده و حمله شان تا روز ۳۱ می ادامه یافت که در نتیجه آن پنج ضابط انگلیسی از اصل هندی بقتل رسید و مقداری از اسلحه بدست مجاهدین آمد (افتاد). کامیابی قوای افغانی را حکومت هند از ضعف جنرال "یوستیس" دانست لهذا وی را تقاعد داد و قوماندان جدید تعیین شد که جنرال "درای" بود. جنرال درای به تاریخ ۲ جون به تل رسید و فوراً امر به حمله هوایی بالای قوای افغانی نمود (داد) که در نتیجه تعدادی از افراد نظامی افغانستان شهید شدند. لیکن حملات هوایی جنرال درای باعث نجات تل نشده و افغانان در محاصره شهر ادامه دادند و از جانب دیگر درجه حرارت به ۴۵ درجه رسید و مرض کولرا بین عساکر انگلیسی انتشار یافت که تعدادی از عساکر هلاک و قوای جسمانی باقی ضعیف شد. جنرال درای در نتیجه حملات و محاصره شهر و انتشار مرض

(کولرا) تصمیم به عقب نشینی گرفت و بتاريخ ۲۸ جون قوای افغانی داخل شهر تل شد.<sup>۱</sup>

با مطالعه سطور فوق برای خواننده جای شک و شبهه نی باقی نمی ماند که افغانها در جبهه تل بالاخره انگلیسها را شکست داده و شهر و قلعه تل را متصرف شده اند. من هر قدر به جنگ استقلال در جبهه جنوبی دقت میکنیم تا حصول استقلال در آگست ۱۹۱۹ هیچگونه علایمی دیده نمیشود که در آن نادرخان را طرفدار انگلیسها نشان بدهد، و حتی تا سال ۱۹۲۱ که نادرخان به حیث رئیس تنظیمیه سمت مشرقی اجرای وظیفه میکند و امیدوار بود که از طرف دولت در رأس هیئت مذاکرات استقلال به هند فرستاده شود، ولی بعد از آنکه هیئت مذاکرات استقلال افغانستان تحت ریاست محمودطرزی وزیر امور خارجه عازم هندوستان میگردد و نادر خان در رأس این هیئت شامل نمیباشد، احتمال دارد که او از امان الله خان آزرده شده باشد ولی تا این وقت هیچگونه علایمی دیده نمیشود که در آن نادرخان را طرفدار انگلیسها نشان بدهد. بنابراین من هر عمل وطن پرستانه نی را که از سوی نادر خان و یا هرافغان دیگری صورت گرفته باشد آنرا تائید و ارج میگذارم. و هر عمل ضد ملی را از سوی هر کسی که باشد آنرا محکوم میکنم. پس اگر کسی اسناد و مدارکی دال بر خیانت جنرال محمدنادرخان در حین جنگ استقلال داشته باشد با جرئت روی کند تا ما هم قانع شویم و بر طرز دید خود تجدید نظر کنیم و اگر تا آغاز ریفورمهای امانی و آغاز شورش منگل کدام سندی در دست نباشد چه عیبی دارد که او را تا آن سالها تائید کنیم؟

پایان ۲۰/۱۲/۲۰۱۰

<sup>۱</sup> فضل غنی مجددی: افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان، ۱۹۹۷، ص ۷۵-۷۶

## مقاله هجدهم

## داوود خان و خانواده اش چگونه به قتل رسیدند؟

(نویسنده: بزبان پشتو، داوودجنیش، BBC)

[سی سال پس از حادثه خونین ۷ ثور، یکی از افغانان وطن دوست، مقیم لندن (داکتر داوودجنیش) به دیدار یکی از شاهدان عینی قتل داوودخان و خانواده اش، یعنی زهره خاتم سردارنعیم خان، در یکی از خانه های نگهداری از سالمندان در حومه لندن رفته و گزارش جالب و درعین حال تکاندهنده از این قتل وحشیانه را تهیه و از طریق بی بی سی به نشر سپرد که حتماً تعداد بسیاری از هموطنان ما آن را بزبان پشتو شنیده اند. من این گزارش دست اول و درعین حال غم انگیز را از زبان یکی از بقیة السیف آن خاندان در پورتال افغان-جرمن آن لاین خواندم. تاثیر آن گزارش بر من چنان بود که مرا وا داشت تا بمنظور پخش گسترده حقیقت واقعه از زبان یک شاهد عینی، آن گزارش را به زبان دری برگردانم و بازم از طریق پورتال افغان-جرمن به اطلاع آن عده هموطنانی برسانم که آنرا نشنیده اند و یا با زبان پشتو نوشته های آن بلدیت ندارند. و اینک متن آن گزارش به دری که در زیر پیشکش خواننده میگردد. سیستانی ۲۳ / ۴ / ۲۰۰۸]

در کودتای ۷ ثور، یکجا بارنیس جمهور داودخان

ده هاتن از خانواده اش [نیز] کشته شدند

به ارتباط سرنوشت اولین رئیس جمهور افغانستان، داودخان که در هفتم ثور براو و خانواده اش چه آمد، بسیار سخن گفته شده و کتابهای بیشماری هم نوشته شده است. مگر هیچیک آنها از جهت ارزش به آن چیزی نمیرسد که خانم برادرش بیان میکند.

میرمن زهره [نعیم] چندشب قبل از قتل داودخان در ارگ با وی بود و بعد از قتل جسد او و اجساد اعضای خانواده او را به چشم خود دیده است. میرمن زهره اکنون در لندن در یکی از خانه های نگهداری از کهنسالان شب میگذراند.

داودجنیش خاطرات میرمن زهره (خانم مرحوم نعیم خان) را شنیده و چنین حکایت میکند: در آغاز هیچکس تصور هم نخواهد کرد که این خانم خواهر آخرین پادشاه افغانستان وزن برادر اولین رئیس جمهور این کشور باشد. او در لندن، بادیگر سالمندان ناتوان، یکجا در یک محل نگهداری از سالمندان، زندگی میکند، مگر اطاق این خانم از دیگران فرق دارد، زیرا که اطاقش مملو از عکس های سردار داودخان و شوهرش سردار نعیم خان و یادگار های آنهاست. اینجا خاطرات تقریباً یک قرن افغانستان نگهداری میشود که هراس انگیزترین این خاطرات به سی سال قبل بستگی دارد.

زهره نمیخواهد عکسی از او گرفته شود، و با ثبت آوازش هم علاقمند نیست، مگر حادثه غم آلود هفت ثور را با اشتیاق قصه میکند. او میگوید: "در آن روز نعیم خانه نبود. دختران من در خانه بودند و نواسه هایم به مکتب رفته بودند. من برای اصلاح موی سر خود از خان بیرون رفته بودم که یک افسر آمد و خواست با عجله به ارگ بروم. ما با فرزندان داودخان یکجا به قصر گلخانه رفتیم. داودخان در دفتر خود با کسی تلفونی صحبت میکرد. هماتجا نشستیم... در این اثنا طیارات از بالا به بمباران خود شروع کردند. این حالت تا شام جریان داشت. وقتی بمباردمان شدت گرفت، داودخان گفت: بروید زیر، بلندشوید! هنگام برآمدن، از سمت دروازه گلخانه فیر شروع شد. فکر میکنم

این فیرها از داخل ارگ از سوی خلیان و پرچمیان بود. در دهلیز دختر داودخان زرلشت و نواسه اش غزال که هشت ساله و دختر عمر (پسر داودخان) بود، زخمی شده بودند. آنها را به اطاق دیگری آوردند، نواسه من صغوراً ۱۳ ساله بود که سینه اش را گلوله شگافته بود، و نظام (داماد داودخان) گفت: ضعف کرده [وضعش] خوب است، مگر وقتی از نزدیک دید، او مرده بود. کودکان شیرخوار در آغوش مادر هم مصنون نبودند.

«شیمان، عروس سردار صاحب (داودخان) که خانم میرویس بود، دو طفل خود را در آغوش گرفته بود و به دیوار تکیه کرده بود. وقتی که ما از اطاق خارج شدیم دیدیم که او با دو طفل خود هدف گلوله قرار گرفته و با اطفال خود هر سه تن شهید شده بودند.»

داود جنبش میگوید که از زهره خواهش کردم اجازه بدهد تا این سخنان او را ثبت کنم که خبر به آواز خودش بیاید، بالا بطرف من نگریست و سرش رابه علامت موافقت تکان داد و دیگر حکایت را چنین ادامه داد.

«دختر من و نعیم خان زرمینه، خواهر داودخان عایشه که معیوب و درگادی حرکت کرده میتوانست، خانم داود خان زینب که خواهر من بود و دخترانش - شینکی و زرلشت - نزد داودخان رفتند و در پهلوی پدر ایستاده شدند. این صحنه را من ندیدم، مگر برایم گفتند که در این وقت به داودخان از دور صدا میشد که تسلیم شوید! ولی او در جواب گفت که به جز خدا به هیچکس دیگر تسلیم نمیشوم. در همین وقت صدای فیر بلند شد، داودخان، نعیم خان، زینب، شینکی، و سه فرزند داود (خالد، ویس و عمر) تماماً یکجا در همانجا به قتل رسیدند. بعد از این [کودتاجیان] دنبال ما آمدند و گفتند خارج شوید از خانه، اگر بیرون نیانید، سقف این خانه بالای شما فرو خواهد غلتید. در هنگام خارج شدن من دیدم که جسد های داودخان و نعیم خان و دیگران افتاده بودند. من هم در پای خود زخمی شده بودم. چند تن ما را بعد به شفاخان بردند. ده روز ما را در اینجا (شفاخان)

نگهداشتند و بعد به زندان بردند. دوتن - نواسه نعیم خان - خورشید وتوران که فرزند تیمورشاه بود، در شفاخان نگهداشته شدند. عروس داودخان گلالی که خانم عمری بود، هفت مرمی به او اصابت کرد بود، مگر زنده ماند.»

از زهره پرسیدم آیا آخرین سخنان از بان داودخان را به یاد داری؟ زهره بدون مکث گفت: بله، قصه را شروع کرد، مگر او را از گفتن باز داشتم، نه گفت، گفتم خیر است، (منظور ثبت آوازش بود)، دل و نادل موافقت کرد:

« هنگامی که آنها آمدند و تلاشی را شروع کردند، من کنار شوهرم نشسته بودم، درپایش مرمی اصابت کرده بود، من نمیخواستم از اطاق خارج شوم، مگر خود سردار (داود خان) گفت: بروید خارج شوید! بیرون رفتیم. و در آن اطاق دیگر نشستیم و دیگر نه فهمیدیم.»

زهره میگوید: در حدود ۷۰ تن (در تمام نوشته ها و گفته های عزیز نعیم و دیگر اعضای آن خانواده فقط ۱۷ نفر اعضای خانواده داودخان کشته شده اند، احتمال دارد گفتن همین عدد ۱۷ از زبان یک خانم ۸۰ - ۹۰ ساله بگونه هفتاد شنیده شده باشد. من صورت درست آن را همان ۱۷ نفر میدانم. سیستمی) از اعضای خانواده داودخان در آن روز بارانی (۷ ثور) کشته شدند. و سوال میکند که سی سال بعد حالا ایا چنین کسی هست که جای گور نخستین رئیس جمهور افغانستان را پیدا و برقبر او زیارتی بنا کند؟ « ختم (bbc پشتو ۱۷ اپریل ۲۰۰۸)

به هرحال بالاخره بعد از سی سال، بی توجهی و بی بازخواستی در سال ۲۰۰۸ از طرف دولت کابل هیئتی برای کشف اجساد داودخان و برادرش سردار نعیم خان با سایر اعضای آن خاندان موظف گردید و این هیئت بشمول بعضی از اعضای خانواده نعیم خان سرانجام موفق به کشف اجساد شهدای خانواده داودخان شدند و پس از شناسایی و تعیین محل مناسب خاک سپاری روز ۱۷ مارچ ۲۰۰۹ از طرف هیئت موظف با عزت تمام طی با تشریفات



رسمی و با فیر ۲۱ توپ درحالی که رئیس جمهورکرزی و تمام اراکین بلند رتبه دولتی و کورد دیپلماتیک و مشران قومی و اعقاب خاندان داودخان حضور داشتند از ارگ ریاست جمهوری برداشته شد و برفراز تپه یی موسوم به تپه داودخان نزدیک تپه تاج بیک و قصر مخروبه دارالامان بخاک سپرده شد و بدین سان حق بجای خود قرارگرفت، هرچند که تاکنون قاتلین این جنابت به چنگ قانون و عدالت سپرده نشده است.

روانش ان شاد و یادش گرامی باد!

## مقاله نزدهم

## درسی که داودخان در هشتم ثور به افغانها داد:

"بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم!"

با یقین میتوانم بگویم که در میان انقلابیون دو آتشه و در میان رهبران سیاسی چپ و راست و نیز قوماندانان جهادی افغان در سه دهه اخیر، هیچ یکی را نمیتوان سراغ داد که مرگ را در یک قدمی خود ببیند ولی به دشمن تسلیم نشود. مگر داودخان، این رهبر شجاع و پرغرور و مصمم افغان برای ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباران طیارات و غرش زهره ترقان و طاقت شکن طیارات میک ۲۱ کودتا چیان، از ساعت ۱۲ ظهر ۷ ثور تا ساعت ۸ صبح فردای آن برسریا ایستاد و از غرورش نکاست و در آخرین دقیق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواید زنده بماند، باید تسلیم شود، ولی او با شهامت و شجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم!" اگرچه جنرال امام الدین (متهم به قتل داودخان) میگوید که وقتی به داود خان ابلاغ گردید که قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال یافته، تسلیم شود! مگر داود خان بدون آنکه حرفی بر زبان آورد، با تفنگچه براو فیر کرد، ولی عقل سلیم چنین شهادتی را نمی پذیرد که داودخان هنگام فیر بر امام الدین سخنی نگفته باشد. گیریم که داودخان بدون اظهار هیچ سخنی بر امام الدین فیر هم کرده باشد، این خاموشی داودخان در برابر یک افسر کودتاجی (امام الدین) آیا به این معنی نیست که او، این افسر پائین رتبه را هم طراز خود (به عنوان قوماندان

اعلی اردوی افغانستان) نمی دیده است، و بنابراین براو فیر کرده تا لب فروبندد و دستور تسلیمی به وی ندهد؟

حقیقت اینست که داوودخان با بیان این سخن که "بغیر از خدا، هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم." خواسته این درس وطن پرستی را به فرزندان دلیر و آگاه افغان بدهد که در برابر دشمن عقیده و ایمان خود نیابستی زبون شد و نباید تسلیمی را بخاطر زنده ماندن در ذلت و خفت قبول نمود.

این نخستین بار نبود که داوودخان در برابر دیکته زورمندان، شهامت و غرور ملی خود را تبارز داد، بلکه او آن شخصیت آزاده و وطن دوست و مغروری بود که دیکته رهبر خودخواه اتحاد شوروی (بریژنف) را هم در امور داخلی کشورش نپذیرفت. بقول عبدالصمد غوث، در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، باری بریژنف ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت داری داوودخان، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان خارج نماید. داوودخان در جواب بریژنف گفت: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمایم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیمگیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.» (کودتای ثور و پیامد آن در افغانستان، از این قلم، چاپ ۱۹۹۶، فصل چهارم)

این مذاکرات در فضای صمیمانه خاتمه نیافت و داوودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داوود میخواست افغانستان را از زیر بار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمکهای کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متاسفانه که گماشتهگان شوروی که در این

سفرها، داوودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر داوودخان را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس شوروی بر ضد داوود بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آپریل ۱۹۷۸) داوود خان با ۱۷ تن اعضای خانواده‌اش کاملاً نابود گردید. خون داوودخان و کودکان معصومش، دامن کودتاچیان را گرفت و یکی دوماه بعد از پیروزی کودتا، شورشهای مردم برضد رژیم آغاز گردید و ظرف یک دهه تمام سران کودتا یکی بعد دیگری سربسته شدند، چنانکه حتی قبر آنها هم امروز برای کسی معلوم نیست.

استقامت و پایداری داوودخان در برابر بمباردمان وحشیانه کودتاچیان در هفتم ثور ۱۳۵۷ و شهادت تسلیم ناپذیر وی به دژخیمان فاجعه هفتم ثور، واقعاً در تاریخ افغانستان بی نظیر است و میتوان گفت: داوود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضر نشد سرتسلیم به دشمنان خود فرود آورد. و مرگ مردانه و شرافتمندانه را بر تسلیم شدن و به اسارت درآمدن در جنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود و خانواده خود را در صف دلیر مردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

داوودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را در صف احمدشاه درانی، وزیرفتح خان و اعلیحضرت امان الله خان به حساب آورد. تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا و ترقی کشور چه در دوره صدارتش و چه پس از تاسیس نخستین جمهوریت در افغانستان، جای هیچ شک و شبهه نیست و اقدام مدبرانه و انقلابی اش در جهت آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در ۱۹۵۹، یکی از آن اقداماتی است که زنان کشور بایستی بیش از هرکس دیگری از او ممنون و مشکور باشند و او را حامی حقوق و آزادی های مدنی خود بدانند.

مقاله دلچسپ پروین پژواک، سحنانی به آدرس داوودخان از قول مرحوم پژواک بزرگ، بازتاب یافته است که من تا کنون نظیر آن را از زبان هیچ یکی از رجال سیاسی همزمان داوودخان نشنیده ام. مرحوم پژواک در سفریکه با

داوودخان به پاکستان داشته، و در ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده و وی سخنان وی را با نرمی ترجمه میکرده است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داوودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی(سردار) کشفی نو دست داد. نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم برآن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی و عصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت میکرد، آن رانیز سنجیده به کار می بست و احساسات او(اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیرکنترول او بود.» پژواک ادامه میدهد: «انصافاً شخصی ملی و وطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیر و مثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.»<sup>۱</sup>

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داوودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، خوبتر میتوانند در مورد شخصیت او و آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان انجنیر کریم عطائی، داکتر حسن شرق و عبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داوودخان در مواقع مختلف از کارکردهای وطن پرستانه داوودخان در هردو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، خالصانه و صادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنها که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داوودخان ندارند، بسیار کمک میکند. اما چیزیکه برای من، بسیار پراهمیت است، نظریات یک متخصص روسی، بنام "گیورگی پتروویچ یژوف"، مشاور امور پلان و اقتصاد در وزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داوودخان است که اینک پس از سی سال بعد از قتل داوودخان قلم برگرفته و از شخصیت و برنامه های انکشافی او برای توسعه افغانستان سخن میگوید.

<sup>۱</sup> - پورتال افغان جرمن، مقاله پروین پژواک، ۱۷ نومبر ۲۰۱۲

گیورگی پتروویچ یژوف، درجایی از مقاله اش چنین نوشته میکند: "از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود، یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرز العمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا نیز تاثیر داشته است. در باره کوایف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح و طنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند... تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد." (برگرفته از متن مقاله پتروویچ یژیف که بعدازین بیاید)

برمبنای شهادت صادقانه این متخصص روسی، برنامه ها و پلانهای که توسط داوودخان برای انکشاف و ترقی افغانستان طرح و قسماً به منصفه اجرا درآمد و با مرگ او بقیه نا اجرا ماند، انسان را با روحیه ملی و وطن خواهی این شخصیت بزرگ آشنا میسازد و با مطالعه این افکار و ایده های او برای وطن ما است که به مرگ او افسوس میخوریم و قتل او را ضایعه جبران ناپذیر برای ملت خود می شماریم .

توجه خاص داوودخان به عصری ساختن اردوی ملی افغانستان و تعیین نام ها و رتبه ها و درجات و القاب مختلف صاحب منصبان اردو از کارهای مهمی است که صاحب منصبان تحصیل کرده اردوی افغانستان بهتر از هرکسی دیگر آن را درک میکنند. داوودخان شخصیتی وطن دوست بود که تعصب قومی

و مذهبی نمی شناخت و آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هرخشنی که درگوشه یی از کشور میگذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها، اعمار بندهای آب، مراکز صحتی و شفاخانه ها، پوهنتونها و پولی تکنیکها، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار، و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و بندکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری درکشور، از جمله های کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISD) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجود کاستیها و بی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصنون بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هروقت شب میتواند به تنهایی با پشتاره ای از پول از کابل تا مزارشریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه باخود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمان دولت در یک کشور است. متأسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

### پیامد قتل داوودخان :

هموطنان ما می دانند که ، قتل سنگدلانه داوودخان و خانواده اش، در بامداد روز ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاجیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت ها و بدبختی ها و خونریزی های پایان ناپذیر درسه دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داوودخان به عنوان یک الترنیتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به تجاوزشوروی و بالنتیجه بخون ریزی های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستورحامیان تنظیمها به ویرانه موحشی مبدل نمیگردید و خون ۶۵ هزارانسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهر را رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داوودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت ، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داوودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه داروندار وهستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومند ترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد و تمام وسایل و تجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگرطیارات حمل و نقل نظامی وده ها هزاروسایل زرهی وموتوریزه وغیره را با ذخایر راکت های دوربرد سکاد ولونا و دیگرتجهزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبرجمعیت اسلامی ویا رهبرشورای نظار به کشورهای پاکستان وتاجیکستان وغیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پیامد، از میان رفتن داوودخان، تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه درمدت سی سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنایی، اقتصادی وآبیاری وبهداشتی وصحی



و مخابراتی و مواصلاتی و تعلیمی و خدماتی و غیره و غیره بوسیله اجنت ها و جواسیس پاکستان در لباس رهبران و قوماندانان جهادی در افغانستان از میان رفته و از میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلاى طالبان را پاکستان بر این کشور نازل کرد و پراثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک ائتلاف ضد تروریسم بر افغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از اکتوبر سال ۲۰۰۱ بدینسوبمب های چند هزار کیلونی میریزند و از این کشور لابراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. درحالی که اگر داودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

### جاذبه شخصیت داودخان:

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر به این پایه از عزت و افتخار و مناعت نفس در میان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داودخان با آن روبرو گردید. جاذبه شخصیت مرحوم داودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داود جنبش با زهره نعیم، خاتم برادر داودخان، شاهد عینی ماجرای قتل و حشیانه داودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی آن بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی پرزیدنت داودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی نظیر تاریخی را زیر نام «وآن گلوله باران بامداد بهار» به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکتر سیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان اثرش، حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز با سپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی بر این سعه صدر!

بدون مجامله باید گفت که آنچه را سیاه سنگ در مورد قتل نامرادانه داودخان

و خانواده اش به بررسی نشست است، در میان نوشته ها تاریخی - سیاسی تاریخ نگاران و تحلیل گران کشور ما در سه دهه اخیر بی نظیر است.

جناب داکتر سیاه سنگ داستان مرگ شجاعانه داودخان را با چنان مهارتی به بررسی گرفته که روح و روان خواننده را کاملاً تسخیر میکند تا آنجا که برای خواندن بقیه سرگذشت غم انگیز و درعین حال شرافتمندانه داودخان احساس بی حوصله گی میکند.

با مسرت باید یاد آور شد که نه تنها متن در این کتاب با استقبال گسترده اهل بصیرت در داخل و خارج افغانستان روبرو شد، و پراثره‌مین استقبال مردم چیز فهم، ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده محبوب افغان (رحمت آریا) تکمیل و برای چاپ آماده گردید، بلکه ترجمه روسی این کتاب در زمان کمتر از یک ماه بعد از طبع متن در این، در مسکو نیز به همت نویسنده قوی دست افغان (غوث جانباز) از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان دریافت حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت. من باور دارم که یاد داشته‌ها و تذکرات مختلف در این کتاب، چون شلاقی برپهلوی آن عده از رجال و شخصیت‌های سیاسی و نظامی شوروی خواهد خورد که نقشی در ایجاد و یا آغاز این تراژیدی داشته اند، و ممکن است برخی را وادار بنماید تا قلم بردارند و گوشه های دیگر این حقایق را برملا کنند.

جای دارد که لقب "قهرمان ملی" یا "قهرمان جهاد" به داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان و نخستین شهید جهاد داده شود، نه به آنانی که در خدمت منافع بیگانه قرار داشتند. افغانان وطن پرست می بایستی در باره این قهرمان جهاد وطن نام و لقب درخور شخصیت و شهادت و استقامت او جستجو کنند و پیشنهاد نمایند.

نام و یاد آن شهید قهرمان همواره زنده و جاویدان بادا !

پایان ۲۰۱۲/۱۱/۱۹

## مقاله بیستم

## "وآن گلوله باران بامداد بهار"

تحقیقی ژرف و بیطرفانه در باره قتل داوود خان



و آن گلوله باران بامداد بهار

بدون مجامله باید گفت که داکتر صبورالله سیاه سنگ مؤلف "و آن گلوله باران بامداد بهار" اگر از بزرگترین نویسندگان معاصر منطقه نباشد، بی تردید از بزرگترین نویسندگان و محققان کشور در سه دهه اخیر است. آنچه راجع به داکتر سیاه سنگ، در مورد قتل وحشیانه داوودخان و خانواده اش به بررسی نشسته، در میان نوشته های سیاسی- تاریخی و تحقیقی تاریخ نگاران و تحلیل گران کشور ما در سه دهه اخیر بی نظیر است.

حوصله، انرژی و فرصتی که جناب داکتر سیاه سنگ روی حادثه قتل رئیس جمهور داوودخان و خانواده اش در کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار" گذاشته، چنان عظیم و با دقت و وسواس علمی همراه است که همه ابعاد مسئله را، هم بعد تاریخی، هم بعد روان شناسی، هم بعد سیاسی، هم بعد گفتاری

و شنیداری را بخاطر مستند سازی و رعایت بی طرفی کامل، بگونه بی در نظر گرفته که از توان هیچ مؤرخ مسلکی ای هم پوره نیست.

جایگاه و ارزش کار سیاه سنگ را فقط آنانی میدانند که در این عرصه از جان مایه گذاشته باشند و صاحب نظر و صاحب تجربه و سوابقی باشند، نه آنانی که اکثر اوقات خود را به توطئه و تخریب فرزندان صدیق این وطن گذرانده باشند. تحقیق در زمینه تاریخ و حوادث تاریخی، مستلزم داشتن صلاحیت علمی، طاقت و حوصله فراخ و دقت کامل در اسناد و مدارک تاریخی غرض کشف حقیقت است. کسانی که برای آب کردن مغز و نیروی فکری خود وقت و انرژی لازم نداشته باشند، از عهده یک کار تحقیقی بی عیب و قابل قبول عاجز خواهند بود. با پناه بردن به آغوش میخانه ها یا لانه های توطئه نمیتوان ارزش بزرگ تحقیقات تاریخی را درک نمود.

در مورد روش کار آقای سیاه سنگ، شخصاً بدین باورم که او تجارب دانشمندان و محققان غرب را در عرصه تحقیقات تاریخی و مسایل جنائی، بیشتر مد نظر گرفته و از این رهگذر کار او در مقایسه با کار تاریخ نگاران کلاسیک افغان بسیار فرق دارد و آن را میتوان یک کار ابتکاری و درخور توجه در عرصه پژوهش های تاریخی به حساب آورد.

همه خوانندگان سرگذشت دردآور، ولی مشحون از شهامت و دلیری و از جان گذشتگی داوودخان در برابر بمبارانهای کودتاجیان دقیقه شماری میکردند که چه وقت دوهفته پوره میگردد تا باز «سایت کابل ناتهِ» را بازکنند و بقیه گزارش مقاومت و مرگ مردانه یک دولت مرد با شهامت افغان را زیر عنوان " و آن گلوله باران بامداد بهار" از قلم توانای داکتر سیاه سنگ بخوانند.

" و آن گلوله باران بامداد بهار" عنوان بسیار جذاب و پرکششی است، که بر خواننده تاثیر سیکولوژیک و روان شناسانه میگذارد. به سخن دیگر، عنوان در نظر اول این ذهنیت را در خواننده خلق میکند که این یک رومان جنائی است، ولی وقتی خواننده برای خواندنش توقف میکند و چند سطر از متن را

میخواند، می بیند که با یک واقعیت تکاندهنده تاریخی روبرو است. چون اکثر رخداد های سیاسی و تاریخی کشور، در سه دهه اخیر بصورت روایات سطحی و غیر مستند ارائه شده اند ، تاثیر کمتری بر خواننده میگذارند مگر چنین روایتی وقتی با قلم رسا و روان یک نویسنده توانا و محبوب مردم بیان شده باشد، طبیعتاً بیش از هر نوشته غیرمستند دلچسپ تر است و خواننده را وامیدارد تا آنرا تا آخر حادثه دنبال کند.

جناب داکتر سیاه سنگ، فاجعه قتل وحشیانه داؤودخان و خاندان او را با چنان رسانی و مهارتی به بیان و بررسی گرفته است که روح و روان خواننده را کاملاً تسخیر میکند تا آنجاکه برای خواندن بقیه سرگذشت غم انگیز و درعین حال شرافتمندانه داؤودخان، احساس بی حوصله گی میکند. به این دیباچه کوتاه از قلم سیاه سنگ توجه کنید که با چه بیطرفی و صداقتی بیان شده است:

### "یک دست بیصداست!"

این فشرده که هرگز نمیتواند به درست یا نادرست بودن کارنامه سیاسی محمد داود (نخستین رییس جمهور افغانستان) و بیگناه یا گنهکار بودنش بپردازد، میخواهد دستچینی از آگاهیهای دسترس در پیرامون چگونگی کشته شدن او و خانواده اش باشد.

کوشیده خواهد شد برای روشن شدن برخی آوازه های فزاینده که اینجا و آنجا شنیده یا خوانده میشوند، دستکم با چهار تن از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و خیال محمد کتوازی) و نیز با جنرال امام الدین گفت و شنوهای دامنه دار تلفونی راه اندازی شود. همچنان نیاز است به کمک هر آنکه بخواهد در بهبود این نوشته یاری رساند. سیاه سنگ ، ۲۸ اپریل ۲۰۰۸ شماره های تلفون: ۵۴۳۸۹۵۰ (۳۰۶) و ۱ (۳۰۶)

"hajarulaswad@yahoo.com" ۵۰۲۰۸۸۲

اما این پژوهش تنها به روایات و حکایات بلندپایگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان چون: کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق، محدود نموده، بلکه طیف وسیعی از ناظران و شاهدان عینی کودتای ۷ ثور، آگاهی‌ها و چشم دید های و باورهای خود را در اختیار نویسنده قرار داده اند که مطالعه و دقت در این پژوهش را خیلی دلچسپ ساخته است.

### اهمیت کار سیاه سنگ :

اهمیت کار سیاه سنگ، از اهمیت شخصیتی منشاء میگیرد که محور بحث و پژوهش آقای سیاه سنگ را تشکیل میدهد. داوود خان، از جمله آن شخصیت های ملی است که دوویژه گی او را از سایر شخصیت های سیاسی کشور بعد از کودتای ثور تا امروز متمایز میسازد:

۱- وطن پرستی داوود خان، و تبارز غرور ملی وی در برابر زورگویی و دیکته تکبر آمیز رهبران اتحاد شوروی سابق در آخرین سفرش به مسکو.

۲- شهامت و تسلیم ناپذیری داوود خان به دشمن. داوود خان تا لحظه مرگ خود، هرگز در فکر تسلیمی به کودتاچیان که پیوسته ارگ ریاست جمهوری را بمباردمان میکردند و حتی دوسه تن از فرزندانش را به قتل رسانده بودند، نیفتاد و مرگ را برزنده ماندن و تسلیمی و اسارت در دست خوردضابطان و نوکران بیگانه ترجیح داد.

بنابر همین ویژه گیهای زندگانی داوود خان است که "و آن گلوله باران بامداد بهار" کمی بعد از نشر نخستین بخش های آن در سایت های کابل ناتمام و فردا، با استقبال صمیمانه اکثریت افغانها روبرو گردید و تمام کسانی که از چگونگی قضیه قتل داوود خان اطلاعی داشتند، اعم از موافقین و مخالفین از طریق پیامهای برقی و تلفون و نوشته های مستقل آمادگی خود را برای تکمیل هرچه بیشتر این موضوع با داکتر سیاه سنگ اعلام کردند. قابل یادآوری است که یکی از نویسندگان خوب افغان (آقای رحمت آریا) با خواندن "و آن گلوله باران بامداد بهار" به ترجمه اش به زبان پشتو پرداخت که از آن ببعده بطور

مسلسل در سایت بینوا به نشر میرسد. همچنان یک هموطن دیگر ما بنام غوث جانباز با دستیارش خانم ژولیا میتینکووا مقیم مسکونیز به ترجمه این تحقیق گران سنگ بزبان روسی دست یازیده اند که همگی این اقدامات، اهمیت کار سیاه سنگ را متبازر میسازد.

ناگفته نماند که همزمان با این استقبال گرم و صمیمانه این هموطنان، تحقیقات سیاه سنگ در مورد قتل داودخان، بردل و چشم برخی از عناصر تنگ نظر و کوته بین انتی افغان، چون خارمغیلان خلید و کساتی برضد سیاه سنگ در سایتهای خاوران و سرنوشت و کابل پرس و تاجیک میدیا و آزادی و غیره قلم فرسانی کردند و خواستند کار وی را کم اهمیت جلوه بدهند، اما برعکس این عمل آنها، سبب استقامت و ژرف نگری بیشتر داکتر سیاه سنگ گردید و سرانجام وی توانست حقیقت قتل داودخان و خانواده او را به شایسته ترین وجهی در طی ۲۷ بخش مستند بسر رساند که اینک در رپورتال افغان-جرمن آنلاین نیز در اختیار شما خواننده عزیز قرار داده شده است.

### انگیزه سیاه سنگ در این کار:

تاجاییکه برای صاحب این قلم معلوم است، نه سیاه سنگ ونه پدرونه پدرکلانش، هیچکدام در هنگام اقتدار داود خان- نه در وقت صدارتش ونه در زمان جمهوریتش- باوی همکار و همکاسه نبوده اند. گذشته از این، سیاه سنگ هیچگونه پیوند قومی و نژادی و خویشاوندی با پریزدنت داود خان ندارد. سیاه سنگ حتی با پسران و دختران داودخان و دیگر همبستگانش نیز دوست و رفیق و یا همصنفی نبوده است. پس انگیزه سیاه سنگ در نوشته "و آن گلوله باران بامدان بهار" چی بوده میتواند؟

به باور این قلم، گزارش دلچسپ مصاحبه داکتر جنبش با زهره نعیم در مورد قتل داودخان و خاندانش و نشر آن در بخش پشتوی بی بی سی و سپس انتشار آن در سایت افغان-جرمن آن لاین و ترجمه آن بزبان دری بقلم اینجانب و نشر مجدد آن در سایت افغان-جرمن در ۱۸ اپریل ۲۰۰۸، چنان تاثیری

برخوانندگان این مصاحبه و از جمله بر داکتر صبورالله سیاه سنگ داشت، که وی بلادرنگ برای من تلفون کشید و کاپی آن مقاله را از من خواست و افزود: در صدد آنم تا برای کشف حقیقت قتل داوودخان، تمام اسناد و شواهد و مدارک کتبی و شفاهی و روایتی آن فاجعه را گردآوری کنم، و آنرا به شیوه بهتری بخوانندگان عرضه کنم.

و پس از اكمال "آن گلوله باران بامدادبهار" اخیراً سیاه سنگ در گفتگویی با آقای عبیدی، گرداننده سایت آسمانی این جملات را به آن دیباچه زیبای خود افزوده است: "بسیاری از کتابهای تاریخ هنوز در یک پاراگراف میگویند: "افسری به نام امام الدین به محمد داوود چنین و چنان گفت. او با تفنگچه اش امام الدین را زخمی ساخت و سپس خودش و خانواده اش کشته شدند." آنچه بیشتر کنجکاویم را برمی انگیخت این بود: "جنرال امام الدین که در اروپا زندگی میکند، در این مورد چه میگوید؟ چرا رسانه های بزرگی مانند بی بی سی، صدای امریکا، رادیو آزادی، صدای آلمان، رادیو فرانسه و تاریخنویسان از محمد صدیق فرهنگ تا دکتور ظاهر ظنن و همچنان خاطره نگاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان به جای راه اندازی گفتگوهای مستقیم با جنرال امام الدین از نقل قولهای دست دوم و دست سوم کار میگیرند؟ بار بار از خود پرسیده ام: بیست و چهار ساعت پسین، مخصوصاً یک ساعت پایان زندگی محمد داوود و خانواده اش چگونه سپری شده باشد؟ به همین منظور، نخست پرداختم به گردآوری اسناد گوناگون، سپس تماس گرفتم با دست اندرکاران تقریباً همه جریانهای سیاسی که به شکلی از اشکال از آن رویداد آگاهی داشتند... شیوه نگارش کنونی نشان دادن است. خواننده امروز باید بیشتر از نویسنده بداند تا بتواند سپیدیهای میان دوسطر را هم بخواند. اگر نمیداند، گناه هدر دادن وقتش به گردن خودش است."

با این طرز دید و با این نوع پرداخت، سیاه سنگ، آن پروژه را بگونه تحسین برانگیزی بسرسانده است که از لحاظ پرداخت خود آگریبی نظیر نباشد از



لحاظ تاریخی وراز ورمز سیاسی بسیار پر اهمیت است. وبا اینکارخود وی ، دل دوستان خود ومرحوم داود خان شهید را شادمان و دل دشمنان خود وآن شهید مرحوم را ناشاد ساخت. جا دارد از این بابت برایش تبریک گفت و آرزوی موفقیت های بیشتر نمود.

### کشف جسد داودخان، نتیجه کار سیاه سنگ:

نکته دیگری که می‌خواهم بدان اشاره کنم ، اینست که بر اثر تحقیقات جامع آقای سیاه سنگ و پیگیری های وطن پرستانه آقای داکتر داودجنش بالاخره مقامات بلندپایه و رئیس جمهورکرزی در فکر کشف جسد پریزدنت داودخان ودوباره بخاک سپاری درخورشان آن شخصیت وطنخواه افتادند وبدین منظور کمیسیونی بشمول برخی از اعیان خانواده آن مرحوم ایجاد گردید. کمیسیون مذکور با جلب همکاری هموطنان وصاحب منصبان آگاه از قضیه، بخصوص با کمک جنرال پاجامیرخوستی که خود در به خاک سپاری داودخان وخانواده او در شب هشتم ثور ۱۳۵۷ سهیم بوده ،بالاخره موفق گردید محل دفن دسته جمعی خاندان داودخان را در جوار زندان پلچرخ کشف وپس از تحقیقات لازمه روی استخوانهای اجساد وکشف قرآن جیبی در بغلجیب داودخان ، موفق به تشخیص جسد داودخان وسایراعضای خانواده اوگردید وسرانجام به تاریخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۹، طی یک مراسم رسمی با حضورداشت حامدکرزی رئیس جمهور واعضای خانواده داودخان وکابینه وهیئت کورد دیپلماتیک کشورهای متحابه مقیم کابل واعضای شورای ملی وسران قومی ودوستان آن مرحومی، جنازه های داودخان وبرادرش سردارمحمدنعیم خان بعد از ۲۱ فیرتوپ برسم احترام، از ارگ ریاست جمهوری برداشته شد و توسط هلیکوپتر به دارالامان در جوار تپه تاج بیگ انتقال داده شد و با هفده تن دیگر از اعضای خاندانش با احترام خاصی در بالای یک تپه بخاک سپرده شدند و تپه هم بنام داودخان مسمی گردید.



تپه شهدای خاندان داؤود خان در نزدیک تپه تاج بیک



مراسم بخاک سپاری داودخان در تپه داودخان نزدیک تپه تاج بیک دارلامان

## حقیقت تا آخرینهان نیمماند:

بالاخره حقیقت دوباره بجایش قرارگرفت و سعی و تلاش رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبران تنظیمهای جهادی، بخصوص رهبران جمعیت اسلامی و شورای نظار در کتمان نمودن نام و نشان داودخان بجایی نرسید. اجساد داودخان ویرادش سردار محمدنعیم خان با چنان احترام و شکوهی تشییع و تدفین گردید که نظیر آن از هیچ یک از رهبران سیاسی دیگر دیده نشده است.

پس از بخاک سپاری اجساد آن مرحومین مراسم یاد بود و فاتحه رسمی داودخان در کابل و تمام نمایندگی های سیاسی افغانستان درخارج برگزارگردید و ضمن گرد هم آنیها در اروپا و امریکا از سوی افغانها، از کارکردهای داودخان در هر دومرحله (دوران صدارت و نیز دوران جمهوریتش) مورد ارزیابی و قدر شناسی قرارگرفت که اکثر این سخنرانیها از طریق تلویزیون آریانا افغانستان از امریکا پخش گردید.

قابل یادآوری است که قبل از بخاک سپاری جنازه های داودخان و خاندانش، در تاریخ ۲۲ فبروری ۲۰۰۹، با ابتکار داکتر داودجنبش و آقای ولی محمدباز پسرحاجی بازمحمد، ناظر داودخان و بستگان داود خان همایشی در لندن تدویر یافت که تعدادی از همکاران و هواداران داودخان بشمول سفیرداودخان درپاکستان در این همایش سخنرانی نمودند.

## سفیر داودخان چه گفت؟

داکتر شیرزوی سفیرافغانستان درعهد داودخان درپاکستان، در سخنرانی خود به مناسبت یاد بود شهادت داودخان در لندن در ۲۶ فبروری ۲۰۰۹ به نکات جالبی اشاره کرد که بسیار دلچسپ بود. شیرزوی ضمن بیان شخصیت داودخان از مسافرت باشان و باوقار وی درسال ۱۹۷۷ به پاکستان یادآوری نمود و از احترام و پذیرائی فوق العاده ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم پاکستان به

داودخان سخن گفت و علاوه نمود که هنگام برگشت داودخان به افغانستان در میدان هوایی، ذوالفقار علی بوتو در حضور وزراء خود داودخان را پدر خواند و اظهار کرد: هر فیصله ای که برای رفع اختلافات میان دو کشور پدرم (داودخان) بکنند من آنرا قبول میکنیم و من متیقنم که او هرگز راضی نخواهد شد که پسرش در برابر ملت خود شرمنده شود.

شیرزوی افزود که طیاره افغانستان کمی دیرتر به میدان هوایی اسلام آباد مواصلت نمود و صدراعظم پاکستان به داودخان پیشنهاد نمود که تا رسیدن طیاره کمی در هوای آزاد قدم بزنیم. داودخان پذیرفت و هر دو رهبر ب قدم زدن پرداختند. شیرزوی علاوه نمود که صدراعظم پاکستان به داودخان گفت: من میخواهم برای نشان دادن حسن نیت حکومت پاکستان، فراریان افغانی در پاکستان را که دست به تخریب و اخلال امنیت افغانستان میزنند از قبیل: ربانی و گلبدین و احمدشاه مسعود و چند تای دیگر را به شما تسلیم کنم تا بکابل برده آنها را زندانی نمایند، ولی داودخان باکمال جوانمردی بجواب ذوالفقار علی بوتو گفت: که آنها فرزندان افغانستان اند، و من نمیخواهم ضرری به آنها برسد. بدینسان داودخان از خون دشمنان جنایتکار ملت افغانستان درگذشت. اما متأسفانه که از دست فرزندان نا اهل دیگر وطن خود، خود و کشورش نابود گردید.

آقای سیاه سنگ در بخش بیست و ششم (و آن گلوله باران بامدادبهار) از کتاب خاطرات دکتور عبدالرحیم نوین از قول سروررنا، نکات ذیل را بازتاب میدهد:

"در لحظاتی که غرش جتهای جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می پیچید، در حضور رهبر [محمد داوود] و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و درباره اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار میکرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرائی فوراً اعدام شوند، زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است.

اگر آنها نجات یابند فجایع غیرقابل تصور به وقوع می پیوندد و نجات از آن ناممکن خواهد بود.

سردار مرحوم باعصباتیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیرمسئولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان بلکه در مقابل جهاتیان جنایتکار مینمایاند، از سوی دیگر، از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیت‌های بزرگ سیاسی میسازد."

وزیر داخله از اتاق برآمد. چند دقیقه بعد من نیز نظر به ضرورت، از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تیلیفونی صحبت میکند. از آواز بلندش دانسته میشد که عصبانی بود. او میگفت: "در این لحظه از سردار امرگرفتن مشکل و حتا از ناممکنات است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیت امر ثبت کن. همینکه بیایم برایت تحریری سند میدهم." بعد از مکث مختصر، نمیدانم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم." و گوشی را با عصبانیت گذاشت. بعد گفت: "همه وطنفروش، جنایتکار و خاین شده اند." ....

سپس با سردار نعیم در باره این بدبختی و علت‌هایش صحبت میکردیم. وزیر داخله با عجله از سردار محمد نعیم خان پرسید: در مورد پیشنهاد سفیر فرانسه چه تصمیم اتخاذ فرمودید؟ سفیر فرانسه پیشنهاد کرده بود که اگر به سفارت پناه ببرند، محفوظ خواهند ماند. سردار نعیم گفت: "برادرم [محمد داوود] این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت شرم است به حیث سرباز برای نجات از مرگ، در وطن خود به سفارت خارجی پناه ببرم. مرگ را هزار بار ترجیح میدهم. اما رفتن دیگران به شمول اعضای خانواده را قبول کرد و دستور داد آنجا بروند. خانمش نیز رفتن به سفارت را نپذیرفت و گفت در زندگی و مرگ شوهرم شریک میباشم. در نتیجه همه تصمیم به ماندن در ارگ را گرفتند."

چنین بود شهامت داودخان و خانم و دختران و پسرانش که مرگ را در خانه خود و در کنار همدیگر قبول کردند، ولی ننگ فرار و پناه جستن به سفارت یک کشور خارجی را نپذیرفتند.

سیاه سنگ در بخش بیستم "و آن گلوله باران بامداد بهار" از زبان عبدالرحیم شادان صاحب منصب حزبی در گارد جمهوری حکایت میکند که "حوالی ساعت چهار صبح هشتم ثور [۲۸ اپریل ۱۹۷۸] سردار محمد داوود، صاحبجان، سید جان و عبدالحق علومی را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین هدایت داد: "نمیخواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر از این تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم، زیرا در تمام وظیفه داری در پستهای وزارت دفاع، صدارت و ریاست جمهوری مصدر خدمات صادقانه به مردم و وطن شده ام. هیچگاه به افغانستان و مردم افغانستان خیانت نکرده ام. اگر مسئولیت یا جرمی داشته باشم، مرا در دادگاه مردم افغانستان محاکمه کنند." این هم اعتراف یک عضو حزب دموکراتیک خلق که بر استقامت و شجاعت داودخان شهادت میدهد.

خلاصه داودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را در صف احمدشاه درانی، وزیرفتح خان و اعلیحضرت امان الله خان به حساب آورد. تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا و ترقی کشور چه در دوره صدارتش و چه پس از تاسیس نخستین جمهوری در افغانستان، جای هیچ شک و شبهه نیست و اقدام مدبرانه و انقلابی اش در جهت آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در ۱۹۵۹، یکی از آن اقداماتی است که زنان کشور بایستی بیش از هر کس دیگری از او ممنون و مشکور باشند و او را حامی حقوق و آزادی های مدنی خود بدانند.

توجه خاص داودخان به عصری ساختن اردوی ملی افغانستان و تعیین نام ها و رتبه ها و درجات و القاب مختلف صاحب منصبان اردو از کارهای مهمی است که صاحب منصبان تحصیل کرده اردوی افغانستان بهتر از هر کسی دیگر

آن را درک میکنند. داوودخان شخصیتی وطن دوست بود که تعصب قومی و مذهبی نمی شناخت و آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هرخشتی که درگوشه یی از کشور میگذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها، اعمار بندهای آب، مراکز صحتی و شفاخانه ها، پوهنتونها و پولی تخنیکها، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار، و شیندند هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته در ننگرهار و احداث پروژه های انکشافی زراعت و آبیاری در هده و غازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و بندکوکچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر در کندز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزار شریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری در کشور، از جمله های کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داودخان با وجود کاستیها و بی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصنوع بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هر وقت شب میتواند به تنهایی با پستاره ای از پول از کابل تا مزار شریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه با خود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمان دولت در یک کشور است. متأسفانه با

کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

جای دارد که لقب "قهرمان ملی" یا "قهرمان جهاد" به داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان و نخستین شهید جهاد داده شود، نه به آنانی که در دوران جهاد و یا قبل از جهاد در خدمت منافع بیگانه قرار گرفته و تا روز مرگ خود در خدمت سازمانهای استخباراتی پاکستان، امریکا، روسیه، ایران، هند، انگلیس و فرانسه و غیره قرار داشت، و اکنون از خیرات همان خدمات جاسوسی به عنوان قهرمان ملی؟ برشانه های ملت نجیب و پر حوصله افغان تحمیل شده و پیوسته از پول بیت المال، برای او تبلیغ میشود. و اما شهید داوود خان، این قهرمان تسلیم ناپذیر، به تبلیغات هیچ کسی احتیاج ندارد. افغانان وطن پرست می بایستی در باره این قهرمان جهاد وطن نام و لقب درخور شخصیت و شهامت و استقامت او جستجو کنند و پیشنهاد نمایند. و من لقب «قهرمان ملی» را به شهید داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان ضمن یک محفل پرشکوه از صدمین سال تولد وی پیشنهاد مینمایم. صدمین سال تولد داوود خان برابر است با ۱۸ جولای ۲۰۰۹ میلادی

پایان ۴ / ۵ / ۲۰۰۹



## مقاله بیست و یکم

### سردار محمد داوود، دولتمرد و انسان

نویسنده: گیورگی پترویچ یژوف

مترجم: غوث جانباز

#### پیشگفتار:

خبرچاپ و انتشار ترجمه روسی کتاب "وآن گلوله باران بامداد بهار" پژوهش آقای داکتر سیاه سنگ، و ترجمه آن از قلم مترجم چیر دست افغان آقای غوث جانباز، خبر مسرتباری بود که در پورتال افغان-جرمن آنلین، بازتاب یافت و از این طریق دل دوستداران کتاب و فرهنگ را شادمان ساخت. بدین مناسبت من این پیروزی را اول به آقای داکتر صبورالله سیاه سنگ، و سپس به آقای جانباز، تبریک میگویم.

چاپ متن در کتاب "وآن گلوله باران بامداد بهار" با سبک گیرای نگارش و تحقیق آقای سیاه سنگ، تقریباً چند هفته قبل در کابل از سوی مرکز انتشارات دانش پایان پذیرفت و یک تبصره جامع بر آن، از سوی رازق مامون، صورت گرفت که در واقع آب سردی بود بر سر تمام بدگویان و بدخواهان داکتر سیاه سنگ، که کار وی را در زمینه حقیقت قتل داوودخان و خانواده اش در مدت یک سال قبل مورد تبصره های تنک مایه قرار داده بودند.

اینک با مسرت مطلع میشویم که نه تنها متن در این کتاب با استقبال گسترده اهل بصیرت در داخل و خارج افغانستان روبرو شده، و بر اثر همین استقبال مردم، ترجمه پشتوی آن از قلم نویسنده محبوب افغان (رحمت آریا) تکمیل گردیده و عنقریب از چاپ بیرون خواهد شد، بلکه ترجمه روسی این کتاب در زمان کمتر از یک ماه بعد از طبع متن در آن، در مسکو نیز به همت نویسنده قوی دست افغان (غوث جانیاز) از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان دریافت حقایق آغاز تراژیدی افغانستان در سه دهه اخیر قرار گرفت. من باور دارم که یاد داشته‌ها و تذکرات مختلف در این کتاب، چون شلاقی برپهلوی آن عده از رجال و شخصیت‌های سیاسی و نظامی شوروی خواهد خورد که نقشی در ایجاد و یا آغاز این تراژیدی داشته اند، و ممکن است برخی را وادار بنماید تا قلم بردارند و گوشه‌های دیگر این حقایق را برملا کنند.

هموطنان ما می دانند که، قتل سنگدلانه داوودخان و خانواده اش، در بامداد بهار ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاجیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت‌ها و بدبختی‌ها و خونریزی‌های پایان ناپذیر در سه دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داوودخان به عنوان یک الترنیتیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به تجاوز شوروی و بالنتیجه بخون ریزی‌های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستور حامیان تنظیمها به ویرانه موحشی میدل نمیگردید و خون ۶۵ هزار انسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهر را رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داوودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داوودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه داروندار و هستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومندترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان

ببرد و تمام وسایل و تجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگر طیارات حمل و نقل نظامی و ده ها هزار وسایل زرهی و موتوریزه و غیره را با ذخایر راکت های دوربرد سکاد و لونا و دیگر تجهیزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبر جمعیت اسلامی ویا رهبر شورای نظار به کشورهای پاکستان و تاجیکستان و غیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

پیامد، از میان رفتن داؤودخان، تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه در مدت سی سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنایی، اقتصادی و آبیاری و بهداشتی و صحتی و مخابراتی و مواصلاتی و تعلیمی و خدماتی و غیره و غیره بوسیله اجنت ها و جواسیس پاکستان در لباس رهبران و قوماندانان جهادی در افغانستان از میان رفته و از میان برده میشود.

این درحالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشور نازل کرد و بر اثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک انتلاف ضد تروریسم بر افغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از ۸ سال بدین سو بمب های چند هزار کیلونی میریزند و از این کشور لابر اتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. درحالی که اگر داؤودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

جاذبه شخصیت مرحوم داؤودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داؤودجنیش با زهره نعیم، خاتم برادر داؤودخان که خود شاهد عینی ماجرای قتل و حشیانه داؤودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷ بود، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی این حقیقت بيفتد که " ۲۴ ساعت واپسین زندگی داؤودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی پرزیدنت داؤودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی

نظیرتاریخی را به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را (چه موافق، چه مخالف) ابراز کنند. داکترسیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان اثرش حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم از هر قبیل بر او وارد کرده بودند، نیز با سپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی بر این سعه صدر!

کسانی که در دوره حیات و اقتدار داوودخان زندگی کرده اند و یا با او همکار بوده اند، بیش از آقای سیاه سنگ، داوودخان را می شناسند و خوبتر میتوانند در مورد شخصیت او و آروزهایش نسبت به افغانستان قضاوت کنند و نظر بدهند، چنانکه آقایان انجنیر کریم عطانی، داکتر حسن شرق و عبدالجلیل جمیلی از همکاران نزدیک داوودخان در مواقع مختلف از کارکردهای وطن پرستانه داوودخان در هردو دوره زمامداری شان، برای انکشاف و ترقی و تعالی افغانستان، خالصانه و صادقانه ابراز نظر کرده اند که بسیار آموزنده است و برای آنهای که درک درستی از اوضاع افغانستان و جهان و منطقه در دوره اقتدار داوودخان ندارند، بسیار کمک میکند. اما چیزیکه برای من، بسیار پراهمیت است، نظریات یک متخصص روسی، بنام "گیورگی پتروویچ یژوف"، مشاور امور پلان و اقتصاد در وزارت پلان افغانستان در عهد صدارت داوودخان است که اینک پس از سی سال بعد از قتل داوودخان قلم برگرفته و از شخصیت و برنامه های انکشافی او برای توسعه افغانستان سخن میگوید.

اهمیت مقاله ای که این متخصص روسی در مورد داوودخان زیر عنوان "سردار محمد داوود، دولتمرد و انسان" نگاشته و توسط آقای غوث جانباز ترجمه شده و در پورتال افغان-جرمن به نشر رسیده، برای من، از اهمیت کتاب "و آن کلوله باران بامداد بهار" کمتر نیست. "و آن کلوله باران بامداد بهار" اگر در جستجوی کشف چگونگی قتل داوودخان از سوی یک افغان است، این مقاله

حکایتگر آرزوها و امیال داوودخان برای سربلندی و خوشبختی افغانستان از قلم یک فرد غیرافغان است.

گیورگی پتروویچ یژوف، درجایی از مقاله اش چنین نوشته میکند: "از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود، یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرز العمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا نیز تاثیر داشته است. در باره کوائف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح و پیشرفت تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند... تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد." (برگرفته از متن مقاله)

بر مبنای شهادت صادقانه این متخصص روسی، برنامه ها و پلانهای که توسط داوودخان برای انکشاف و ترقی افغانستان طرح و قسماً به منصفه اجرا درآمد و با مرگ او بقیه نا اجرا ماند، انسان را با روحیه ملی و وطن خواهی این شخصیت بزرگ آشنا میسازد و با مطالعه این افکار و ایده های او برای وطن ما است که به مرگ او افسوس میخوریم و قتل او را ضایعه جبران ناپذیر برای ملت خود می‌شماریم. روایتش شادویادش گرامی باد!

## متن مقاله :



George Petrovich Ezhov &amp; Mohammad Daud

محمد داوود به تاریخ ۱۸ جولای ۱۹۰۹ در شهر کابل چشم به جهان گشود. پدر او یعنی سردار محمد عزیز خان برادر اندر شاه سابق افغانستان - نادر خان بود. آنها اولاده یکی از پسران پاینده محمد خان که بیشتر به "سرداران پشاور" شهرت دارند، می باشند.

محمد داوود تحصیلات ابتدائیه را در یکی از لیسه های قدیمی افغانستان - حبیبیه به اتمام رسانید. لیسه حبیبیه در سال ۱۹۰۳ از طرف امیر حبیب الله خان تاسیس گردید. از آغاز سال ۱۹۲۱ محمد داوود تحصیلاتش را در پاریس ادامه داد. پدر او سردار محمد عزیز خان در آنزمان در فرانسه سرگروپ محصلین افغان بود و نادر که در آن وقت لقب عادی "خان" را دارا بود، به حیث سفیر افغانستان در آن کشور ایفای وظیفه می کرد. محمد داوود الی ختم حکمروایی حبیب الله کلکانی در پاریس باقی ماند. کلکانی در دسمبر ۱۹۲۸ حکومت شاه امان الله خان را سقوط داده و به تاریخ ۱۹ جنوری ۱۹۲۹ خود را پادشاه افغانستان اعلام نمود. حکمروایی او الی دوم نوامبر ۱۹۲۹ دوام کرد و بعداً از طرف نادرخان - شاه جدید افغانستان گرفتار و به اعدام محکوم گردید.

محمد داوود در اکتوبر ۱۹۳۰ به وطن برگشت و به کار در وزارت امورخارجه آغاز نمود. مدت کار او در این وزارت طولانی نبود و فقط یکسال را دربرگرفت.

در سال ۱۹۳۱ کورس یکسالهٔ مکتب حربی پیاده را در کابل به پایان رسانید و در ۱۹۳۲ به رتبهٔ فرقه مشری رسید و به صفت قوماندان گارنیزون مشرقی تعیین گردید. یک سال بعد او به حیث والی مشرقی مقرر شد. ولایت مشرقی در آنزمان از اهمیت فوق العادهٔ یی برخوردار بود زیرا با هند برتانوی (بعداً پاکستان) سرحد داشت. در مناطق مذکور عمدتاً پشتونها حیات بسر می برند که قسمتی از سرزمین های آبابی ایشان را بریتانوی ها غصب نموده بودند. در سال ۱۹۳۵ محمد داوود به حیث نائب الحکومهٔ ولایت کندهار و همزمان به صفت قوماندان قطعات اردوی افغان مستقر در ولایات کندهار و فراه تعیین گردید. در ۱۹۳۸ موصوف مجدداً به ولایت مشرقی اعزام و وظیفه والی و قوماندانی قوای مستقر در آنجا را به عهده گرفت.

یکسال بعد محمد داوود به صفت قوماندان قول اردوی قوای مرکز و همزمان امیر همهٔ مکاتب حربی تعیین شد. در آن زمان محمد داوود، برادرش محمد نعیم و عده یی از افغانهای با نفوذ در ساحه سیاست بین المللی، طرفدار خط و مشی آلمانها بودند. سیاست خارجی افغانستان در آستانهٔ جنگ دوم جهانی متمایل به راه و روش جرمن ها بود. علت تمائلات متذکره بیشتر از پیروزی های اردوی جرمن در مراحل اول در جبهات جنگ اروپا منشه می گرفت.

آلمان که برای جنگ با هند برتانوی آمادگی می گرفت، قرار بود نقش مهمی را در این زمینه به افغانستان مدنظر بگیرد. آلمانها می خواستند تا افغانستان مرکز تجمع و آماده گی قوای نظامی آنها برای حمله بر هند برتانوی مبدل گردد. در این راستا آلمانها کار های آتی را انجام دادند:

- میدانهای هوایی را در کندهار و هرات اعمار نمودند؛
- سرک کندهار را بسوی جنوب الی سرحدات هندوستان بازسازی نمودند؛
- محصلین نظامی افغان را در قلمرو خویش به آموزش گرفتند؛
- و بالاخره انواع مختلف تسلیحات را به افغانستان می فرستادند.

بر علاوه دولت آلمان قرضه هایی با تخفیف را در اختیار افغانستان قرار داد تا بتواند ابزار، ملحقات و پرزه جات را برای فابریکه های نساجی و ستیشن های برق خریداری نماید. طیاره های لوفتانزا پروزا های منظم برلین - کابل داشتند. د افغانستان بانک، نماینده گی خویش را در آلمان افتتاح کرد. در حدود ۳۰۰ متخصص آلمانی در افغانستان در ساحات مختلف اقتصادی، اداره دولتی، انکشاف مخابرات، بانک مرکزی کشور، آموزش پولیس و غیره کار می نمودند. آلمانیها به افغانها در حصه اعمار سرکها و پل ها کمک می کردند. معلمین آلمانی در لیسه ها و کالج های هنرهای زیبا و زراعت مصروف تدریس بودند. بسیاری از افغانها عقیده داشتند که کمک های آلمان عمدتاً به خاطر ترقی و مدرن سازی اقتصاد کشور شان به راه افتاده اند و به اهداف سیاسی و نظامی حکومت فاشیستی آلمان توجهی نداشتند. افغانها امیدوار بودند که در صورت پیروزی جرمنها در جنگ، آلمان به افغانستان در حصه برگشتاندن زمینهای اشغالی از طرف برتانوی ها، کمک خواهند کرد. زمین های از دست رفته افغانها در برگیرنده مناطق بلوچستان، سند با بندر کراچی، کشمیر و پنجاب غربی بودند. در صورت واپسی زمینهای یاد شده، افغانستان چانس آنرا بدست می آورد تا دولت قبلی خویش را در سرحدات امپراتوری درانی ها دوباره احیا نماید.

افغانها، برتانوی ها را به مثابه دوستان خویش نمی پنداشتند. از طرف دیگر افغانها در استقرار مناسبات خویش با اتحاد شوروی نیز محتاط بودند و از دقت کار می گرفتند. احتیاط کاری افغانها در قسمت شوروی ها مخصوصاً بعد از اپریل ۱۹۲۹ شدت یافت. زمانی که واحد های نظامی قشون سرخ تحت فرماندهی پریماکوف سرحد افغان - شوروی را به قصد موصلت به کابل عبور کرده و به کمک افغانهای طرفدار شاه مخلوع افغانستان - امان الله خان داخل قلمرو افغانستان شده و در ولایت عمده شمالی این کشور - مزارشریف و در چند نقطه دیگر جابجا گردیدند. اما به مجردی که شاه امان الله رسماً از مبارزه برای کسب مجدد تخت افغانستان دست کشید، اتحاد شوروی قشون خویش را دوباره به وطن برگشتاند. مبارزه علیه بچه سقاو را در کشور، طرفداران شاه



مخلوع ادامه دادند.

طوری که گفتم، جرمنها در این حال برای یک حمله وسیع هند برتانوی آماده گی می گرفتند. بخاطر هدف نامبرده جرمنها در بهار ۱۹۴۱ اردوی "واکنش سریع" را که در ترکیب آن ۱۷ فرقه قرار داشت، ایجاد نمودند. نام شفری این اردو را "افغانستان" گذاشتند. اردوی مذکور قرار بود در هماهنگی با اقوام به پا برخاسته پشتون به عملیات نظامی علیه هند بریتانوی بپردازند.

نظریات سیاسی افغانها در مورد جرمنها زمانی شروع به تحول نمود که قوهای متحدین قلمرو کشور همسایه افغانستان - ایران را به اشغال خویش در آوردند. در نوامبر ۱۹۴۱ لویه جرگه فرا خوانده شد. در جرگه مذکور، افغانستان بی طرفی خویش را تائید کرد و همچنان موافقت کرد که از کشور خویش شبکه های استخباراتی جرمنی را اخراج نماید. حین تصمیم گیری در مورد مسائل فوق الذکر، محمد داوود و وزیر دفاع کشور شاه محمود (کاکای شاه افغانستان) مخالفت خویش را با سیاست جدید ابراز داشتند.

پیروزی متحدین و مخصوصاً پیشروی های موفقانه قوای اتحاد شوروی در جبهات جنگ دوم جهانی، افغانها را واداشت تا در مورد سیاست خارجی کشور خویش تجدید نظر نمایند. محمد داوود صرف بعد از نبرد حماسه آفرین "ستالینگراد"، به سفارت شوروی آمد و پیروزی شوروی ها را برایشان تبریک گفت.

در اپریل ۱۹۴۶ محمد داوود به حیث وزیر دفاع افغانستان مقرر گردید. اما به علت اختلافاتی که با شاه محمود - صدراعظم کشور پیدا کرد به زودی از این پست کناره رفت. او به صفت سفیر افغانستان به فرانسه (همزمان سفیر غیر مقیم در سوئیس و بلجیم) فرستاده شد. وظیفه سفارت را از سال ۱۹۴۸ الی ۱۹۴۹ به دوش داشت. بعد از عودت به وطن به صفت وزیر داخله و رئیس امور اقوام به کار آغاز نمود. وزارت امور داخله و ریاست امور اقوام در آن زمان از مقام های نهایت با اهمیت محسوب می شدند. محمد داوود در ارتباط مستقیم

با پشتونهای دو طرف "خط دیورند" قرار داشت. اقتصاد افغانستان از بابت جنگ دوم جهانی کاملاً متلاشی شده بود، تجارت خارجی کاهش یافته بود، درآمد های دولت تکافوی مصارف آنرا نمی کرد. در ساحت زارعت که اساس اقتصاد این کشور را تشکیل می داد، طرز استفاده و بهره برداری از زمین در سطح ابتدائی قرار داشت و روابط نیمه فیودالی میان خانها و دهاقین حکمفرما بود. وضعیت مذکور، ضرورت به راه اندازی اصلاحات بنیادی داشت. در این حال محمد داوود همان شخصی بود که لزومیت تحولات اقتصادی و اجتماعی را در کشور احساس کرد و همه ابتکارات را در این عرصه به دست خویش گرفت.

تصور من این است که محمد داوود قلباً می خواست افغانستان را عصری بسازد و سطح زنده گی مردم را بهبود بخشد. اما پروژه ها آنقدر زیاد بودند که دشوار بود آنها را شمرد. بر علاوه هر پروژه مصارف بی حد می خواست. پروژه ها آنقدر قیمت بها بودند که بعضی از آنها ناممکن به نظر می رسیدند. یک مشکل باعث پیدایش دو مشکل تازه می شد و به همین منوال ادامه پیدا می کرد و به این دلیل کار بعضی از پروژه های شروع شده، متوقف می گردید. کاکاهای محمد داوود که طی ۲۰ سال مقام های صدارت را به عهده داشتند، عادت داشتند اداره دولت را کمافی السابق ادامه دهند. اما افکار تازه در جامعه افغان رو به پیدایش بودند و به سرعت نضج می گرفتند. هم نظران و روشنفکران در حلقات مختلف متحد می شدند. افکار جاری در این حلقات اغلباً در مغایرت با طرز العمل و سیاست دولت قرار داشتند. در سال ۱۹۴۷ جنبش "ویبن زلمیان" - جوانان بیدار - قد علم کرد. جنبش مذکور خواهان تعمیم اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در جامعه گردید. قدرتمندان تلاش می ورزیدند تا با افکار جدید در جامعه مبارزه نمایند و جلو ترویج آنرا بگیرند. بسیاری از اعضای جوانان بیدار دستگیر گردیدند اما برخورد منفی حکومت باعث ازدیاد تشنج در جامعه می شد.

علت آنکه سلطنت در سال ۱۹۵۳ محمد داوود را منحیث صدراعظم مقرر

کرد در آن بود که سلطنت میخواست خط مشی سیاسی موجوده را تغییر دهد و اصلاحات را در جامعه وارد نماید. محمد داوود همزمان با صدراعظمی کرسی وزارت دفاع را نیز بدست آورد و برادر او محمد نعیم به حیث معاون دوم صدراعظم در امور سیاست خارجی و وزیر امور خارجه تقرر یافت. صدراعظم جدید سیاست "اقتصاد پلان شده و رهبری شده" را روی دست گرفت. وزارت پلان ایجاد گردید. قابل تذکراست که امور وزارت پلان کشور را نیز شخص صدراعظم - محمد داوود به پیش می برد. اداره وزارت پلان به محمد داوود زمینه آنرا مساعد مینمود تا فعالیت سائر وزارت خانه ها و ادارات را مستقیماً تحت کنترل داشته باشد و فعالیت آنها را هماهنگ نماید. اولین پلان پنجساله (سپتمبر ۱۹۵۶ - سپتمبر ۱۹۶۱) طرح ریزی و روی دست گرفته شد. اگر چه در پلان مذکور حین اجرا و تطبیق آن تغییراتی قابل ملاحظه بی وارد گردید، ولی روی همرفته پلان مذکور در جهت طرح خط مشی انکشاف کشور و تربیه کادرهای مجرب تطبیق گردید.

با قرار گرفتن محمد داوود در سال ۱۹۵۳ در رأس حکومت، صفحه تازه بی در راه اعمار و ترقی کشور باز گردید. ساختار تشکیلاتی حکومت تغییر یافت. پلان های انکشاف اقتصادی کشور طرح ریزی شدند، استفاده از کمک های خارجی در سرمایه گذاری ها، دعوت از متخصصین و مشاورین خارجی برای همکاری در آبادانی پروژه های حیاتی و استحکام اردو آغاز یافت. در دروان محمد داوود پایه های اساسی ترانسپورت معاصر، انرژی، صنعت کیمیایی ذوب آهن و استفاده از آهن گذاشته شدند. پلان طویل المدت اصلاحات ارضی طرح ریزی گردید. ده ها هزار افغان حرفه های گوناگون بدست آوردند و هزاران افغان جهت تحصیل به خارج از کشور اعزام گردیدند.

در سال ۱۹۵۸ به ابتکار صدر اعظم محمد داوود فیصله صورت گرفت تا به خانمها اجازه داده شود تا در خیابانها با صورت های باز نمایان شوند. در ملاقات سران کشور های جنبش عدم انسلاک که در سپتمبر ۱۹۶۱ در شهر بیلگراد دائر گردیده بود، محمد داوود به حیث نماینده افغانستان اشتراک کرد.

از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داوود یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است بلکه سیاست و طرز العمل او به طور غیر مستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است.

در باره کوایف انسانی محمد داوود می توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یکه تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می شد که مخالفت ها می توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می داد و حتی از آن قدردانی می نمود. می خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داوود از استدلال و برهان قوی برخوردار بود، او استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند.

زمانی که امریکایی ها به رهبری افغانستان پیشنهاد کردند که حاضر اند بطور بلا عوض شاهراه کابل - کندهار را با شاخه از کندهار الی سپین بولدک (شهرک سرحدی افغان که در سرحد با پاکستان و در جوار خط راه آهن آن کشور قرار دارد) بطور اسفالت شده اعمار نمایند، و همچنان وعده دادند که می خواهند یک میدان هوایی مدرن را در شهر کندهار آباد کنند. افغانها بلادرنگ به آنها جواب مثبت دادند، میدان هوایی کندهار با خط که طول آن به ۳۶۰۰ متر و عرض آن به ۶۰ متر می رسید، آباد گردید.

...چند سال بعد، زمانی که محمد داوود رئیس جمهور افغانستان بود، واقعه ای مشابه رخ داد. محمد داوود اینبار قصد داشت با رهبری اتحاد شوروی همآهنگی های همکاری های اقتصادی افغان - شوروی را برای پلان نوبتی انکشافی افغانستان مورد مذاکره قرار دهد (اینبار پلان برای هفت سال مدنظر گرفته شده بود). در زمره همه پروژه هایی که در پلان مدنظر گرفته شده بود، پروژه یی بود بخاطر سروی و طرح ریزی ستیشن پمپ آب بالای دریای آمو و اعمار کانال آب به طول ۱۳۰ کیلومتر برای آبیاری زمین ها در شمال

افغانستان. ویژه گی و نزاکت این پروژه در آن بود که جمهوریت های جنوبی ما که زمین های خویش را ذریعه آبهای دریای آمو آبیاری می کردند، با طرح و تطبیق پروژه مذکور مخالفت می کردند. آنها نمی خواستند تا افغانها زمین های شان را از آب دریای آمو آبیاری نمایند. جمهوریت های آسیای میانه استدلال می کردند که در این صورت آب در دریای آمو کاهش خواهد یافت و مسئله تولید پخته را در جمهوریت های آسیای میانه مورد تهدید قرار خواهد داد.

چون ما نمی خواستیم و نمی توانستیم به خواهش افغانها جواب رد بدهیم، در سطح عالی فیصله صورت گرفت تا در الفاظ با افغانها موافقت شود ولی در عمل اقدامات عملی و قاطع صورت نگیرد. برای اهداف مذکور در حدود ۳ الی ۴ میلیون روبل تخصیص داده شد. بعد از هماهنگ سازی جزئیات این پروژه و سائر توافقات الحاقی، محمد داوود رئیس جمهور افغانستان ضمن ملاقاتی که با رهبر اتحاد شوروی ل. ای. بریژنیف داشت، به او گفت که بهتر خواهد بود تا جانب شوروی نه تنها سروی و طرح ریزی پروژه مذکور را به عهده بگیرد بلکه آنرا اعمار نیز نماید! منشی عمومی حزب کمونیست شوروی با شنیدن حرفهای رئیس جمهور داوود، پنسل سرخ رنگ خویش را برداشت و با دست خویش در متن موافقت نامه علاوه کرد: "و اعمار می نماید." وقتی که ادارات موظف موافقت نامه را برای اجرا و تطبیق مندرجات آن به دست آوردند، متن آن همه آنها را عمیقاً متحیر ساخته بود. ولی آیا می شد با فیصله و احکام منشی عمومی مخالفت کرد؟! باید علاوه کنم که پروژه های متذکره در هر صورت جامه عمل نپوشیدند و علت آن دگرگونی اوضاع سیاسی در داخل افغانستان بود.

محمد داوود یک وطن پرست و ملی گرا بود. در زمان حاکمیت او مسئله جدایی پشتونها و الحاق دوباره افغانها و سرزمین های شان که قسماً در هند برتانوی و بعداً در قلمرو پاکستان به سر می بردند، نهایت شدت کسب کرد. مسئله تقسیم افغانها به دو بخش او را تا آخر زنده گانی آرام نمی گذاشت. او هیچگاهی خط جدایی و تقسیم افغانها را که به نام "دیورند" شهرت دارد، به

رسمیت نمی شناخت. محمد داوود از کوشش های پشتونهای آن سوی "خط دیورند" به خاطر ایجاد یک دولت مستقل حمایت و استقبال می کرد. طی سالهای ۶۰ سده بیست وی حتی تلاش کرد تا عکس العمل شوروی ها را در صورت شروع جنگ با پاکستان پیشبینی نماید. محمد داوود امیدوار بود که اتحاد شوروی در صورت وقوع جنگ از کشورش حمایت خواهد کرد.

طی سالهای ۶۱ و ۶۲ مناسبات سیاسی میان افغانستان و پاکستان به اوج تشنج خویش رسیدند. پاکستان سرحد خویش را برای ترانزیت اموال و کالاهای افغانستان بست، صدها هزار کوچی که طی زمستانها برای تغذیه مواشی شان به آنسوی "خط دیورند" میرفتند، از این امکان محروم شدند. در عین حال موارد نقض مقررات عبور سرحد از هر دو طرف نیز به وقوع می پیوستند. بعضی از این موارد حتی خنده آور می نمودند. در قلمرو پاکستان در مناطق پشتونها روابط پشتونها با حکومت به وخامت گرانید. پشتونها به انفجار پل ها و تخریب لاین های مخابرات متوسل شدند. اردوی پاکستان در وهله اول ذریعه طیاره ها، نامه های تبلیغاتی را بالای مناطق پشتونها پرتاب نمودند. چون طرزالعمل مذکور نتیجه نداد، طیارات شروع به بمباری این مناطق کردند. روزنامه ها و سائر اطلاعات دسته جمعی افغانستان مملو از اطلاعات در باره برخوردهای وحشیانه حلقات نظامی پاکستان علیه افغانهای بی سلاح بودند. در کابل مارشها و مظاهره های حمایت از افغانهای آنسوی "خط دیورند" راه اندازی می شد. این زمانی بود که اردوی افغانستان عملاً همه تخنیک و تجهیزات نظامی را برای اردوی خویش از اتحاد شوروی بدست می آورد. قطعات افغان در همان سالها راکت های دافع هوا را جدیداً بدست آورده بودند. جالب اینست که عده بی از افغانها در ولایت جلال آباد با همین راکتها به قصد انتقام گیری از نظامیان پاکستان به آنسوی "خط دیورند" رفتند و در حدود ۹۰ کیلومتر در آنجا پیشروی نموده و با راکت های خویش بالای بم افگن های نوع بی - ۵۲ اردوی پاکستان فیر نموده آنرا ماهرانه سقوط دادند. افغانهای مذکور قهرمانانه به وطن برگشتند و از ایشان استقبال شاهانه صورت گرفت. عملیات مذکور آنقدر باعث

خرسندی و افتخار افغانها قرار گرفت که آنها را تحریک به ادامه آن نمود. افغانها دو طیاره جنگی نوع میگ را به قصد بمباری شهر راولپندی پاکستان فرستادند. در این حال طیاره های جنگی پاکستان به مقابل طیارات افغان به پرواز در آمده و پیلوتهای افغان را مجبور به فرود آمدن کردند. زمانی که طیاره های افغان به امر پاکستانی ها باید در یکی از میدان های هوایی آن کشور فرود می آمدند، یکی از پیلوتان افغان فداکارانه ابتکار عمل را بدست خویش گرفت و از پیلوتهای پاکستان تقاضا نمود تا از آنها فاصله گرفته به پیش بروند و راه فرود را نشان بدهند. وقتی که پاکستانی ها از طیاره های افغان فاصله گرفتند، پیلوتهای افغان لحظه را غنیمت شمرده طیاره های خویش را ماهرانه به عقب برگردانیدند. تا جایی که من بخاطر دارم، حداقل یکی از پیلوتهای افغان موفقانه به قلمرو خویش برگشته بود. در کابل از مهارت و شجاعت پیلوتهای افغان بار دیگر استقبال سراسری صورت گرفت و جشن ها برپا گردید. پاکستانی ها از حرکات افغانها به خشم آمده بودند. آنها تصمیم گرفتند به نظامیان افغان درس بالمثل بدهند. پاکستانی ها غرض بمباری شهر کندهار یک بم افکن را به آنجا فرستادند. در اطراف شهر کندهار در آن زمان میدان های هوایی نظامی وجود نداشت. میدانهای نظامی افغانستان در آزمان در بگرام در حوالی کابل و شینند موقعیت داشتند. از بخت بد پیلوت پاکستانی، در همان روز پیلوتهای ما (شوروی ها) وظیفه داشتند تا دو فروند طیاره نوع میگ را از کابل به شینند انتقال بدهند. پیلوتهای مذکور که برای سبزی نمودن شب در میدان هوایی ملکی باقی مانده بودند، با شنیدن زنگ خطر حمله هوایی بدون تاملی به هوا باند شده و طیاره متخلف پاکستانی را مجبور به فرود آمدن نمودند. من به خاطر دارم که مقامات پاکستان رسماً می خواستند تا حداقل طیاره را به آنها مسترد نمایند...

می خواهم اندکی تغییراتی که در سیاست بین المللی افغانستان رخ دادند و

موضعگیری محمد داوود را در قبال آنها در اینجا بازگو کنم:

طوری که در بالا یاد آور گردیدم، افغانستان الی اواخر سالهای ۳۰ سده گذشته تمایلات بیشتری به آلمان داشت و عمدتاً از سیاست جرمنها طرفداری

می کرد. ولی نبردها در جبهات جنگ دوم جهانی و پیروزی های روز افزون متحدین، دولت‌مردان افغان را واداشتند تا طرز العمل سیاسی خویش را در عرصه جهانی تغییر دهند.

البته محمد داوود از استقرار روابط و همکاری ها با اتحاد شوروی اهداف خود را دنبال می کرد. او آرزو داشت تا از اتحاد شوروی کمک های هر چه بیشتر را در همه ساحات حیات افغانستان بدست آورد. قبل از همه او می خواست به وسیله اتحاد شوروی تسلیحات اردوی کشورش را تجدید ببخشد و کادرهای مختلف ملکی را در آن کشور آموزش و آماده نماید. صدراعظم افغانستان رقابت های دو ابر قدرت آن وقت جهان را که هر کدام آنها می خواستند افغانستان را در حیطه ی نفوذ و تاثیر خود داشته باشند، بخوبی می دانست و کوشش به خرچ می داد تا از این فرصت هر چه بیشتر به نفع میهنش استفاده کند. بعد از اعلام سیاست عدم انسلاک و بی طرفی مثبت، افغانستان امکان آنرا پیدا کرد تا از هر دو طرف کمک بخواند. در عین حال محمد داوود زمانی که به ریاست جمهوری دست یافت، روابط حسنه با اتحاد شوروی را هرچه بیشتر تاکید می نمود. می خواهم چند مثالی در این زمینه ارائه نمایم:

- اولین هیئت خارجی را که رئیس جمهور جدید پذیرفت، هیئتی بود از مسکو که بنده نیز افتخار عضویت در آنرا داشتم. رئیس جمهور چهار ساعت پی در پی درباره احتیاجات افغانستان و چگونگی انکشاف روابط اقتصادی دو کشور با ما صحبت نمود. دو موضوع عمده طی این صحبت توجه مرا جلب نمودند: اول آنکه ایالات متحده امریکا در شرایط کنونی به افغانستان کمک نخواهد کرد و افغانها همه امیدشان به طرف اتحاد شوروی معطوف گردیده بود و دوم اینکه مردم افغانستان بعد از سقوط نظام شاهی از حکومت جدید انتظار آنرا داشتند تا وضع زنده گی آنها بهبود یابد....

محمد داوود اصلاحات معینی را در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور وارد نمود که برخی از آنها قرار ذیل اند: عده ای از دهاقین زمین های زراعتی را از دولت بدست آوردند، اصلاحات ارضی که محدودیت های تصاحب زمین را در



قبال داشت براه انداخته شدند. ازدیاد قیم متوقف گردید و قیمت های ضروریات اولیه ثابت ساخته شد. قانون جدید کار طرح ریزی گردید، هفته کاری ۴۵ ساعت قید گردید و مقدار معاشات برای اضافه کاریها مد نظر گرفته شد. اندازه حداقل معاش دوبرابر اعلام گردید، برای متعلمین که در کارخانه جات و فابریکه ها کار می کردند نیز معاش تادیه می گردید، معیاد رخصتی ها افزایش یافت، اندازه تادیات تقاعدی و اجتماعی بالا رفتند.

در دوران حکومت محمد داوود قانون سرمایه گذاری های خصوصی تصویب و نافذ گردید. بر اساس مواد قانون متذکره سهم سرمایه خارجی نباید از ۴۹ درصد افزایش می کرد. همه بانکهای خصوصی ملی (دولتی) گردیدند. عده از کمپنی های بزرگ به جرم قاچاق و تخلف از قوانین متهم گردیده و به این دلیل ملی گردیدند. بانک (اعتبار های صنعتی) شروع به اعطای وام به تجار ملی که شرکت های صنعتی می ساختند نمود. بعد از انفاذ قانون جدید گمرکات، قاچاق اموال بصورت قابل ملاحظه بی کاهش یافت، و درآمد های بودجه دولت از این بابت تقریباً دو برابر بالا رفت. حکومت محمد داوود مساعی زیادی در حصة آموزش و آماده گی کادرها مبذول می داشت. همه مکاتب موجود در کشور منجمله مدارس که در جنب مساجد فعالیت داشتند، ملی اعلان گردیدند. هکذا برنامه مبارزه علیه بیسوادی در میان اهالی روی دست گرفته شد، کمیت مکاتب ابتدایی، متوسطه و موسسات تعلیمی مسلکی و تخنیکی افزایش یافتند. البته می توان گفت که روند اصلاحات متذکره ممکن بطی بوده باشد، ولی باید بخاطر داشت که علل و فکتورهای متعددی بودند که مانع تسریع آنها می شدند از قبیل: کمبود پولی و وسایل، ممانعت ها و عکس العمل های روحانیون، متنفذین محلی و غیره.

تذکراتی درباره نسب خانواده گی محمد داوود:

۱- تیمورشاه پسر احمد شاه درانی، پابنده محمد خان را که از خانواده محمد زایی بر میخواست، به حیث سرکرده خانواده بارکزایی ها تعیین کرد.

۲- یکی از پسران پاینده محمد خان - سلطان محمد طلایی به حیث والی پشاور و کوهات تعیین گردید. (مناطق مذکور که حالا در آنسوی خط دیورند قرار دارند، قبلاً جز لاینفک امپراطوری درانی ها بودند).

۳- شمار اولاده سلطان محمد طلایی بیشتر از ۳۰ نفر بود. بعضی از پسران سلطان محمد طلایی در راس خانواده های بزرگ و نامدار پشتونها از قبیل خانواده ذکریا، یونسی، اعتمادی و یحیی قرار گرفتند.

۴- بازمانده گان یحیی خان جمعیتی ترتیب دادند که به یحیی خیل مشهور است.

۵- نواسه یحیی خان - نادرشاه، در سال ۱۹۲۹ بر تخت شاهی افغانستان جلوس کرد. نادرشاه با ماه پرور دختر عم خویش ازدواج کرد.

۶- ظاهر شاه (پسر نادرخان) آخرین شاه افغانستان با حمیرا برادر زاده مادر خویش ازدواج کرد.

۷- پسران کاکای ظاهر شاه محمد داوود و محمد نعیم با زینب و زهره که خواهران ظاهرشاه اند ازدواج کردند.

۸- کاکاهای ظاهر شاه - محمد هاشم و شاه محمود از سال ۱۹۲۹ الی ۱۹۵۱ به صفت صدراعظم های افغانستان ایفای وظیفه می کردند.

خواهر نادرشاه محبوبه با امیر حبیب الله که از سال ۱۹۰۱ الی ۱۹۱۹ شاه افغانستان بود، ازدواج کرده بود.

شهر "کراسنادر" - مسکو (فدراسیون روسیه) ۱۶.۰۷.۲۰۰۹

## مقاله بیست و دوم

## تاریخ را نمیتوان فریب داد!

(نوشته شده در ۱۰ / ۹ / ۲۰۰۸)

در سال ۲۰۰۸ در دو هفته اخیر ماه اگست هر شب از طریق تلویزیونهای داخل کشور اخباری از محافل بزرگداشت از هفته شهید شنیده شد، مگر هرچه من شنیدم و هر تجلیلی که از هفته شهید صورت گرفت، فقط از احمدشاه مسعود بود، نه از کدام شهید دیگری. گویی که ملت افغانستان در دوران تجاوز شوروی جز احمدشاه مسعود، هیچ مرد مدافع از دین و شرف و ناموس خود نداشته و بنابراین هیچ شهید دیگری نداشته است!

تاریخ مقاومت افغانها در دهه ۸۰ قرن بیستم گواه است که افغانستان با قربانی دادن بیش از یک میلیون شهید توانست شوروی را وادار به عقب نشینی از کشور نماید و جهان غرب را از خطر گسترش کمونیسم نجات دهد. رهبران جهادی افغان که با عنوان کردن یک ونیم ملیون شهید جان باخته افغان، از حامیان غربی خود پول فراوان میگرفتند، چرا امروز لال شده اند و بجز از احمدشاه مسعود نام شهدای دیگر را بر زبان نمی آورند و خاطره آنها را مثل احمدشاه مسعود گرامی نمی دارند؟ تنها با ذکر نام حاجی قدیر و عبدالعلی مزاری نمیشود که، حق یک ونیم ملیون شهیدان راه آزادی میهن را ادا کرد!

امروز قدر و منزلت همه شهدای که با روسها جنگیدند و گمنام جان باختند، بر اثر دیده درانیهای برادران مسعود، پایمال گردیده و هیچ کس و هیچ

مرجعی از آنها به نحو شایسته بی یاد نمیکنند، زیرا که آنها بخاطر حفظ ناموس وطن و ناموس اسلام در شرایط بسیار سخت تراز شرایط مسعود، جهاد کردند و در میدان های هموار نبرد سرانجام جام شهادت نوشیدند و از دنیا رفتند و اکنون بازماندگان شان حتی به نان شب خود محتاج اند. طبیعی است که بازماندگان این عده شهدای گمنام وطن، توانائی برگزاری محافل پرخرج و برچ همچون برادران مسعود را ندارند تا شعرا در مدح شان شعر بسرایند و نویسندگان در وصف کارنامه های شان قلم فرسانی کنند و رادیوها و تلویزیون ها و دیگر رسانه ها برنامه های خاص برای شان ترتیب دهند. هدف آن شهدا نجات وطن از چنگ اهریمن روس بود، نه اندوختن زر و سیم و سرمایه از مجراهای نامشروع. اگر آنها هم با روسها می ساختند و هم با انگلیسها، هم با CIA امریکا و هم با ISI پاکستان، روابط ناجایز و خاینانه برقرار میکردند و به اصطلاح هم از آخور میخوردند و هم از توپره، شاید که بازماندگان شان امروز اینقدر محتاج نمی بودند و هرسال یا هرچند سال از شهدای خود با تدویر محافلی یاد میکردند و خاطرشان را گرامی میخواستند، مگر اینکه چنین نمی شود، معلوم است که آنها جان بازان راستین و صدیقی بودند که دین ملی و مذهبی خود را ادا کردند و رفتند و از برکت خون پاک آنها ما امروز صاحب هویت افغانی خود هستیم. بخشیدن تمام افتخارات و جانبازی های مردم افغانستان را، به احمدشاه مسعود، کار منصفانه بی نیست و تاریخ چنین قضاوتی را مردود می شمارد.

آنچه که مضحک و بسیار مسخره به نظر می آید، اینست که برادران مسعود تلاش کردند تا هفته تجلیل از شهید را تنها به مسعود اختصاص داده، انرژی و نیروی اشتراک کنندگان را در جهت ثناگویی و توصیفات خیال پردازانه درحق او خلاصه کنند. «احمد ضیا مسعود نادانسته، تاریخ پنج هزار ساله افغانستان را به جهاد!؟ و مقاومت!؟ شورای نظار خلاصه میکند و ادعا دارد که اگر این دوپدیده را از تاریخ افغانستان بیرون کنیم، چیزی در تاریخ باستانی و شکوهمند خود نخواهیم داشت.»

و این یک توهین بزرگ و غیر قابل بخشش در حق فرزندان دلیر این

مرزو بوم و توهین نا بخشودنی در حق تاریخ کشور کهن ماست.

این سخن نیز گزافه گونی بیش نیست که شنیده میشود: اگر احمدشاه مسعود نمی بود، مردم افغانستان روی آزادی را از جنگ طالبان نمی دیدند. و یا اینکه تبلیغ میشود: اگر احمدشاه مسعود نمی بود افغانستان به صوبه پنجم پاکستان مبدل میشد، این نیز یک سخن دور از واقعیت است.

حقیقت این است که اگر زور طیارات B۵۲ آمریکا نمی بود، پای طالبان را از روی گلوی شورای نظار کس پس کرده نمیتوانست و اگر حادثه ۱۱ سپتمبر به زودی رخ نمیداد، ممکن بود شورای نظار از ترس طالبان همه خود را در دریای آمو می انداختند و به امید رسیدن به کولاب تاجیکستان همه غرق میشدند، اما دو روز بعد از مرگ احمدشاه مسعود، حادثه ۱۱ سپتمبر در آمریکا، مسیر تاریخ کشور ما را تغییر داد و شورای نظار در پیشاپیش انتلاف شمال، در بدل ۷۰ میلیون دالر در خدمت نظامیان آمریکا قرار گرفت و همصدا با نیروهای خارجی به سرکوبی طالبان و سایر مردمی پرداختند که با طالبان جز زبان و انتیک هیچ پیوند ایدیولوژیک نداشتند و از این طریق دوباره برسرنوشت مردم کابل مسلط شدند.

در تمام محافل که به منظور تجلیل از هفته شهید در موسسات مختلف کابل برگزار شد و ما از طریق تلویزیونها دیدیم، تنها از احمدشاه مسعود تمجید میشد، و از دیگر شهدا، هیچگونه تجلیل شایسته یی بعمل نیامد. این خود بیانگر این حقیقت است که ذکر کلمه شهید، در پهلوی نام مسعود یک عمل سمبولیک بود تا بدینوسیله سران شورای نظار ضمن نمایش قدرت خود در نظر کرزی، یک هفته برای بزرگنمایی مسعود تبلیغ کنند. بدون شک تدویر چنین محافل پرشکوه بدون مصارف پولی ممکن نیست و شاید مصارف آن از بودیجه دولت گرفته شده باشد. پس اگر این پولها بجای نمایش قدرت شورای نظار در دولت کرزی و تبلیغات بزرگنمایی مسعود، به مردم فقیر و معیوب و محتاج و هر دم شهید کابل به مصرف میرسید، ممکن بود برای ده هزار مردم فقیر و محتاج، سه ماهه خرچ و خوراک تهیه میشد.

و بسیار جای افسوس است که کمک های جامعه بین المللی به مردم افغانستان، در راه مداحی و رجز خوانی کسی به مصرف برسد که خودش در طول حیات خود از راه های ناروا صدها میلیون دالر در بانکهای خارج ذخیره کرده و بردارانش با آن پولها ویلاها و قصرهای مجلل در دبی و لندن و جاهای دیگر خریده و عیش و نوش میکنند.

افکار و اندیشه های مسعود را میتوان از روی عملکردن نزدیک ترین یاران و دستیاران وی چون: قسیم فهیم، یونس قانونی، عبدالله عبدالله، ضرار احمد مقبل، احمدضیاء مسعود و احمدولی مسعود و چندتای دیگر درک کرد که در مجموع جز به پرکردن جیب خود از هر راهی ممکن، بخصوص از راه غارت دارائی های عامه، غصب ملکیت های شخصی، قاچاق مواد مخدر، قاچاق سنگ های لاجورد و زمرد و ته جیب زدن بودجه های انکشافی دولت و اخاذی و تعمیم فساد در دوایر دولتی به چیز دیگری نمی اندیشند و با همین اندیشه و عملکرد، هریک از این ها امروز در شهرهای لندن و اسپانیه و دوی و تاجیکستان و غیره کشورها، بهترین قصرها را خریده اند و سرمایه های هنگفتی نیز در بانک های دبی و سویس و غیره کشورها ذخیره کرده اند. در حالی که هیچیک اینها از پدر بجز یکی دو درخت توت و یک خانه کلوخی جایزادی نداشته اند.

تا این چپاولگران گرسنه چشم و بی ازرم در مقامات عمده کشور مسلط باشند، فکر میکنم افغانستان هرگز روی امنیت و ثبات سیاسی رانخواهد دید.

راه اندازی این تبلیغات و تجلیل ها بیانگر این نکته نیز هست که: مردم از دیدن عکسها و پورتریت های بزرگ مسعود در چهارراهی ها و دوایر دولتی و اشغال مقامات مهم و کلیدی دولت (چون وزارت های داخله، دفاع، امنیت ملی، سارنوالی شورای ملی و غیره) توسط شورای نظار که با بی حیائی از مردم رشوه میگیرند، نفرت پیدا کرده اند. مردم در هنگام قدرت مسعود برکابل ناتوانی او را در تامین امنیت کابل دیدند و مزه بمب باریها و راکت پرنایه های او راچشیدند و بدبختیهای موجوده را، پیامد جنگ های چهارساله او در شهرکابل

و ولایات کشور میدانند. از این جهت مسعود دیگرزنده بی در دل مردم (بجز شورای نظار) جایی ندارد، تاجه رسد به قبول قهرماتی او. البته یک هدف برادران مسعود از راه اندازی این تبلیغات، اینست که در انتخابات آینده از نام برادرشهدید خود سوء استفاده کرده برای خود مقام و امتیاز کمائی نمایند، به همین منظور ابرادران مسعود، هفته شهید را خواستند به هفته مسعود شناسی سمت و سو دهند.

### سردار شهدا ؟

مضحکه بزرگتر، این است که هواداران مسعود به گفتن قهرمان ملی قناعت ندارند، بلکه الفاظ مبالغه آمیز و بالاتر از استحقاق به او نسبت میدهند و مثلاً: او را "سالار شهدا" و "سردار شهدا" میگویند. همه میدانیم که کلمات "سردار شهدا" "سالار شهدا" فقط و فقط در مورد حضرت امام حسین(ع) نواسه پیامبر اسلام شایسته و زبیده است، که نه ظلمی در حق مردم خود کرده بود و نه خانه و کاشانه مردم را ویران نموده، و نه عمرش را در عهد شکنی و تفرقه اندازی صرف کرده بود. سردار شهدا لایق نام جنگ سالاری نیست که شهرکابل را به ویرانه مبدل ساخت و ۶۵ هزار انسان بیگناه کابل را سربه نیست کرد و از منطقه افشار، کربلای ثانی ساخت.

گزارش های رسانه های بین المللی گواهی میدهند که مسعود در شب ۱۰ دلو ۱۹۹۳ با یک حمله از زمین و هوا بر محله افشار، هزاران نفر از مردم هزاره را سر به نیست نمود و برنامهوس بقیة السیف شان تجاوز جنسی روا داشت. مردمان افشار هر ساله به مناسبت این کشتار وحشیانه محافل سوگواری برپا میکنند و خواستار محاکمه جنایتکاران آن فاجعه میگردند، ولی از ترس شورای نظار که اکنون هم از قدرت بالائی در حکومت کرزی برخوردارند، جرئت ندارند از این جنایتکار پیشتاز شورای نظار زبان به شکایت باز کنند.

اگر کمی دقت داشته باشیم به احمدشاه مسعودحتی خطاب کردن شهید هم بالاتر از استحقاق اوست. بیانید ببینیم که آیا واقعاً میتوان کلمه شهید را براو

اطلاق کرد؟ کلمه شهید بر کسی اطلاق میشود که در راه خدا و دین اسلام باکفار جنگیده و سرش را در این راه از دست داده باشد، بنابراین تعریف دیده میشود که مسعود در نبرد با کفار روس کشته نشده، بلکه در جنگ با برادران مسلمان تر از خود یعنی با طالبان یا القاعده که بنیادگرا تر از او بودند، کشته شده است.

دونفر ژورنالیستی که قصد ترور مسعود را کرده بودند (اگر انگشت اتهام بر فهم و قانونی و عبدالله بدستور CIA را کنار بگذاریم)، ظاهراً فتوای قتل او را از جانب القاعده در دست داشتند، که در اسلامیت خود بسیار بسیار بنیادگراتر از مسعود بودند، به این نیت که اگر مسعود را بکشند، پاداش شان بهشت خواهد بود. بنابراین آنهای که مسعود را کشته اند و بعد خود کشته شدند، از دید طالبان و القاعده نه تنها غازی بلکه شهید هم شمرده میشوند. مردم کابل نیز همین دونفر ژورنالیست عرب را شهید میدانند، زیرا که آنها انتقام خون هزاران شهید کابل را از مسعود گرفتند.

امروز از برکت تکنالوجی اطلاعات جمعی، جهان به دهکده کوچکی مبدل شده، که هر حادثه و هر رخدادی در آن ظرف چند دقیقه به اطلاع همگان میرسد و بعد به تاریخ سپرده میشود. از این جهت با اطمینان میگوئیم که هیچکس با هیچ ترفند تبلیغاتی، هر قدر زیرکانه هم باشد، نمیتواند تاریخ را فریب بدهد. زیرا تاریخ، حافظه جامعه است و جامعه را در مجموع نمیتوان فریب داد.

### مسعودشناسی؟

ما از علومی چون زمین شناسی، باستان شناسی، زیست شناسی، بشرشناسی و غیره بخش های علوم شنیده بودیم، مگر برای اولین بار است که از زبان برادر "آمر صاحب" اصطلاح "مسعود شناسی" راهم می شنویم. این آقا وقاحت را به جای رسانده که فکر میکند در افغانستان کسی نیست که به این یاوه گونیهای وی بخندد و از وی بپرسد که جناب آیا شما معنی "مسعودشناسی" را میدانید؟ یقیناً که نمی فهمد. آیامگر "مسعود" بخشی



از علم است که باید شناخته و آموخته شود؟ و آیا مگر مسعود خود یک شخصیت علمی و بادانش بود؟ اگر عالم بود، کدام اثر علمی را از خود برجای گذاشته است؟ معلوماتدار عالم نبود، و اثر علمی هم ندارد، پس مسعود شناسی یعنی چه؟ از علمش گذشته می پرسیم که آیا مسعود فیلسوف بود؟ اگر بود دارای چی جهان بینی بود؟ طبعاً که فیلسوف نبود و دارای کدام جهان بینی هم نبود. پس آیا شاعر بود؟ و اگر بود کجاست دیوان شعر او تا برای شناخت ابعاد شعر و شخصیت او سیمنار مسعود شناسی تدویر گردد؟ معلوم است که مسعود هیچیک از این خصوصیات را نداشته است، و احمدولی مسعود با عنوان کردن سخنانی بالاتر از سویه خویش میخواهد در پناه نام احمدشاه مسعود خود را مطرح و برحافظه جامعه تحمیل کند.

آغا جان این حرف مانند کرسی مفت سفارت نیست که شما چهار برادر بدون داشتن کدام تحصیل سیستماتیک و مسلکی در عرصه حقوق و علوم سیاسی از هفت سال بدینسو غصب کرده اید و این سفارت ها را جای معاملات فروش زمرد پنجشیر و میدان قماربازی و رقص و ساز خود نموده اید. بویناکی این زشتکارهای تان از لندن تا مسکو و از مسکو تا پلوند و کویت و جاهای دیگر بالا کشیده و نام برادر تان را از بد تر ساختید.

در جمله مسعودشناسان، یکی هم فرشته جان حضرتی(خواهر زن احمدولی مسعود است) که برای گرفتن صله و بخشش بیشتر اوقات در رادیوزنان افغان در شهر یوتی بوری، بجای بررسی مشکلات زنان افغان در هجرت، یا در کشور سویدن به مداحی و ثناخوانی مسعود می پردازد، و علاوه بر رادیو، گاهگاهی از زبان او مقالاتی نوشته میشود و در سایتهای انترنتی وابسته به شورای نظار گذاشته میشود که خودش تا قبل از نشر آن مقالات اصلاً از نام و محتوای آن نوشته ها مطلع نیست. در یکی از مقالات از زبان او در وصف احمدشاه مسعود نوشته شده:

"مسعود در تعاملات سیاسی - اجتماعی جامعه ما به عنوان یک مکتب و

اندیشه ی رهایی بخش نقش آفریده است."

هموطنی بنام "لمبه" در انتقاد از این نوشته در کابل پرس نوشت: "از استفراغ و اژه های ستایش گونه اش می گذرم و یکر است به نکات مهم این نوشته میروم: شاید این خانم معنی مکتب را نه فهمد ورنه چنین ناشیانه یک جلد و یک آدم نیمچه با سواد را مکتب و آنهم مکتب رهایی بخش نمی نامید. مکتب رهایی بخش مکتبی است که بر ایدیولوژی مترقی و فلسفه پیشرونده و اندیشه مردمی استوار است؛ نه بر فاشیزم مذهبی، تعصب، تحجر، افکار ارتجاعی القاعده ای و قرون وسطایی و طبیعی است که قهرمان فرشته جان مکتب رهایی بخش چه که مدرسه رهایی بخش هم نبوده است. مدرسه چی مذهبی فرشته نه ایدیولوژی مترقی داشت (قهرمانش عبدالله عزام القاعده ای و سید قطب اخوانی بود)، نه بر فلسفه پیشرونده باور داشت و نه هم اندیشه مردمی داشت (چون تنها در قتل عام افشار بیشتر از هزار انسان را نیست و نابود کرد). دیده می شود که مرحومی نه مکتب بوده نه هم مدرسه و نه هم اندیشه ای بوده و نه هم تفکری؛ صاف و ساده یک جانی، خاین، مرتجع، اخوانی و خاین به مردم و مکتب رهایی بخش بوده است.

این جمله هم به فرشته حضرتی نسبت داده شده است: "... اهلی کردن سازه های قدرت، تجرید تفکر انحصار از معادلات قدرت، ترمیم و تعمیم روابط نابسامان اجتماعی، ایجاد یک نظام مبتنی بر ارزش ها و باورهای مردم، از جمله گزاره های فردی ایشان (مسعود) بود که برای تامین آن با تمام توان مبارزه کرد."

و آقای لمبه ادعای فوق را چنین پاسخ میدهد: فرشته جان، آب در هاون نکوب. بازی با کلمات معصومانه دری و ریختن آن بی پای خوکان، کاری هر نازنی (نامردی) است. "اندیشه" کجا و اهلای کردن و آنهم اهلای کردن سازه های قدرت. چنانچه گفته شد "اندیشه" منطقی نمی توانست چیزی را اهلای کند و برخلاف، وحشی سازی سیاسی - اجتماعی - نظامی کشور جنونش بود. با ریختن به کابل؛ چور کرد، چپاول کرد (رساله "فاتح جنگ سرد" را بخوانید) و بخاطر قدرت کشور ما را به نیستی کشاند (کشوری که ویرانی هایش به کشورهای پس

از جنگ دوم جهانی تشبیه شد). برای شهوت قدرت خون ریختاند، سوختاند، کشت، درید، معامله کرد، استادش (ربانی) طالبان همفکرش را فرشته های صلح خواند و قاتون چماق را رسمیت بخشید. "مکتب" نه تنها که مخالف تفکر انحصاری نبود، بلکه در این راستا شب و روز نمی شناخت و چندین سال برای این تفکرش "جهاد" کرد و در نتیجه همین جهاد تفکر انحصاری بازمانده های "مکتب" در دومین ورود شان به کابل قدرت را چون مایملک "اندیشه" تصرف کردند و از یک ولسوالی کوچک سه تا وزیر و درجن ها معین و کارمند بر اریکه قدرت لمیدند و به حق به "اندیشه" و "مکتب" و تفکر انحصاری اش وفادار ماندند. او فقط در چارچوب تفکر انحصاری اخوانیزم و بنیادگرایی می اندیشید و اندک تحمل ایدیولوژی مخالف را نداشت.

روابط اجتماعی قهرمان تان با قاچاق، تفنگ، افکار ارتجاعی، وابستگی، اسلام زدگی خونبار، تجاوز بر دختران و زنان (در حال حاضر پیروان صادق "اندیشه" هر هفته در ولایات شمال کشور بر دختری نوجوان و جوان تجاوز می کنند) و کشتار گره خورده بود و این روابط نه بر ارزش های انسانی استوار بود و نه هم بر باورهای مردمی. از اینرو "اندیشه" خود یکی از عاملین نابسامانی های اجتماعی در کشور ما بود. او و شرکا بودند که در جریان جنگ های خونبار تنظیمی شان که ناشی از تفکر انحصاری بود، هزاران زن را بیوه و به بازار روسپیگری، درویزگری و قاچاق سوق دادند و هزارن کودک بی سرپرست ناگزیر به جاده ها ریختند و سرنوشت شان با جنایت گره خورد. این "اندیشه" و یاران بودند که زمینه ورود دایناسورهای طالبی را فراهم ساختند و بعد همین "هممکتبی های" "اندیشه" تان بودند که در ازای ده ها میلیون دالر در تاجکستان داغ سیاه اشغال کشور ما بوسیله امپریالیزم جهانی را بر جبین های خون آلود شان حک کردند.<sup>۱</sup>

اندیشه مسعود از این مصاحبه اش با نشریه الحیات ۱۳۷۷ بخوبی نمایان است:

۱ - کابل پرس، مورخ: ۲۲/۸/۲۰۰۹ مقاله لمبه

سوال: خواسته شما از طالبان چیست؟

احمدشاه مسعود: "اولین خواسته ما از آنها حل مشکل افغانستان از طریق انجام گفتگوست. در ظاهر امر، خواسته آنها با اهداف ما یکی است، بطور نمونه: آنها خواهان اجرای شریعت هستند که ما نیز چنین میخواهیم. آنها میخواهند مردم را خلع سلاح کنند و این مساله از نظر ما ایرادی ندارد. آنها خواهان مبارزه علیه منکرات هستند و ما هم آماده ایم، با منکرات مبارزه کنیم. این ها در خواست های بدیهی هستند که ما به خاطر تحقق آن سالها مبارزه کردیم. با اینحال، تمام خواسته های آنان مورد پذیرش ماست. آنچه ما انتظار داریم، برگزاری نشستی رو در رو برای حل مشکل افغانستان است."<sup>۱</sup>

اکنون با اینهمه صراحت برای مدافعين مسعود شناسی چه چیزی نامکشوف باقی میماند تا با تدویر چنین جلساتی انتظارکشف افتخار آمیزآرا داشته باشند؟

همه میدانند که "آمرصاحب" یک عضو فعال شبکه بنیادگرای اخوان المسلمین و یک جنگ سالار قهار و بی بدیل بود و ثمره کارنامه های جنگی او تخریب شهر کابل، و قتل بیرحمانه مردم افشار و کشتار ۶۵ هزار مردم بیگناه شهر کابل است. مسعود بجز ویرانی شهرها و کشتار مردم بیگناه و تصفیه حساب با مجاهدان پاک نهاد، جنگ و گریز و تخریب پل های عقبی خود، کارنامه دیگری ندارد تا مایه سرفرازی و افتخار برای بازماندگانش باشد. مسعود طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ با همدستی و همفکری حکمتیار شهرکابل، پایتخت ۲۵۰ ساله افغانستان را به خاک توده موحشی مبدل کرد و ده ها هزار کودک را یتیم و از محبت پدر محروم ساخت و صد ها هزار زن را بیوه و بی سرپرست نمود که امروز در کنار پیاده روهای شهرکابل دست گدائی به سوی عابرین دراز میکنند.

<sup>۱</sup> حسین شکوهی، سایت گفتمان، اپریل ۲۰۰۶

نویسنده توانای وطن، آقای سیاه سنگ، هنگامی که تازه از کابل به پاکستان مهاجر شده بود، ضمن نامه ای، جغرافیای سیاسی و بشری کابل را در اوج قدرت مسعود چنین تصویر کرده بود: «... اگر قرار باشد برای بازماندگان کابل امروز شعری بسراییم، به مشکل نیم مصراع خواهد شد، شاید کمتر از آن، و شاید هم به کوتاهی "همه یاراند به پریشانی" و دیگر هیچ... و اتفاقاً آن سوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخاته و کارته پروان خلاصه شده) آنکه خوب میدود و خوب میتازد، و به گمانم بیشتر پنجشیرتازی میکند تا ترکتازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمد شاه مسعود است. مسعود امروز که به یاد انجینری ناتمام دیروزش، دست به جنراتور و داینمو هم میزند، این بار مقتاطیس کرسی حاکمیت را چنان چارچ کرده است که رییس جمهور را جذب میکند و صدراعظم را دفع، این یکی را بالا شدن نمیگذارد و آن یکی را نشستن. واضحاً که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازیها، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمیتواند وجود داشته باشد. هدف یکیست و تیرکشها گوناگون. آنها میجنگند، میدزدند، میکشند و میخندند و به نوبت پیروز میشوند. گهگاهی از سر شوق و تفنن با هم آشتی میکنند و باز میجنگند و هر شب هر جانب درگیر با بانگ بلند اعلام میدارد که در نبرد برنده بوده است (بیچاره مردم! مردم فریاد میزنند که این یک و آن یک دروغ میگوید و آن دیگری شکست خورده است.) و با دریغ باید گفت که با اینگونه داوری و سنجش، مردم اشتباه میکنند. خواهید پرسید: مگر چگونه؟

جنگیدن جهادیها حقیقت دارد،... تصادفاً آنها خوب هم میجنگند، خوب میکشند و خوبتر از کشتن، میدزدند، چور و چپاول میکنند، آنان با پیشرفته ترین اسلحه مشترکاً در برابر مردم قرار دارند و بر روی مردم آتش میکشایند. مگر نه این است که بازنده جنگ در این میانه مردم است و آنها امروز حقیقتاً برنده جنگ! این مردم اند که یا با تفنگ کشته میشوند و یا پس از جنگ در

فاصله دو انفجار به گونه دیگری میمیرند...." (س.س ، ۲۰ جون ۱۹۹۴ از اسلام آباد، به فاروق فارانی در جرمنی<sup>۱</sup>)

چنین است حقیقت مسعود و کارنامه هایش در دوران جنگ های قدرت طلبی در کابل. همه اطلاع دارند که دونفر روسی (از اعضای کا جی بی)، بیش از ده سال به عنوان بادی گاردهای مسعود در خدمت مسعود بودند، آیا کسی از میان افراد شورای نظر و از خود پنجشیر مسلمان تراز آن دو روسی بچه پیدا نمیشد تا مسعود بر آنها اعتماد نماید و از آنها به حیث بادی گارد استفاده کند؟ آیا مسلمانی آنقدر در دل این دو نفر روسی اوکراینی جای گرفته بود که ده سال عمر خود را در شرایط بسیار بد جنگ های چریکی در دره ها و سنگلاخهای هندوکش بخاطر دفاع از جان مسعود بگذرانند؟

واقعیت این است که این افراد بدستور کا جی بی، موظف به حفاظت مسعود بودند و بقول ریچاردسن یکی از این دونفر یک بلوک مشر نیروهای هوایی روسیه از اوکراین بود<sup>۲</sup>. و آنها تا مسعود از منافع روسیه دفاع میکرد، از حیات مسعود دفاع مینمودند. همینکه آن دو عضو کا جی بی از نزد مسعود به روسیه برگشتند، مسعود هم ترور شد. با این دلایل آیا میتوان چنین کسی را قهرمان ملی خطاب کرد؟

بر مبنای اسناد و کتب چاپ شده از سوی رجال استخباراتی روسیه و امریکا و پاکستان، یک بُعد دیگر شخصیت مسعود این است که: وی به عنوان یک جاسوس چندین چهره در خدمت سرویس های اطلاعاتی GRU (استخبارات نظامی شوروی) و CIA امریکا و ISI پاکستان و سازمان اطلاعات فرانسه و انگلیس و کجا و کجا قرار داشته ، و تا روز مرگ خود ماهانه دوصد هزار دالر از "CIA" بر علاوه مبلغ گزافی که از "ISI" پاکستان میگرفته است و آنچه که از "استخبارات نظامی شوروی" دریافت می داشته، حسابش را

<sup>۱</sup> - مجله " راه " شماره اول، المان، ۱۹۹۴

<sup>۲</sup> - افغان جرمن آنلاین مقاله، بیابید جمعیت اسلامی، شورای نظر و مسعود را بهتر بشناسیم، بقلم بریالی نر بابانی

خدا میداند. کتاب "جنگ ارواح" نوشته سستیوکول امریکانی یکی از این اسناد است که بخوبی این بعد شخصیت مسعود را افشا میکند.

افزون براین، افسران نظامی رژیم نجیب الله بارها روی خط تلویزیون آریانا افغانستان افشا کرده اند که با سقوط رژیم نجیب الله، در حدود ۹۵ هزار موترلاری و به تعداد پنجهزار تانک و زرهپوش و صد ها بال طیاره جنگی میک ۲۱، ده ها طیاره باربری، ده ها هلیکوپتر توپداراز آن رژیم به دست احمدشاه مسعود رسید. این همه وسایل و تجهیزات نظامی اردوی ملی کشور چه شدند که حتی یک طیاره جنگی و یک تانک بعد از مرگ احمدشاه مسعود به دست دولت فعلی نرسید؟ آخر این همه وسایط نظامی که به قیمت صدها و هزاران میلیون دالر از خون این ملت پابرنه و شکم گرسنه در طول سالها پس از استقلال کشور خریداری شده بود و می بایست در راه دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی این کشور بکار میرفت، چرا مسعود تمام این سرمایه ملی را به تاجیکستان انتقال داد و به آن کشور فروخت و یا بخشید؟ آیا این یک خیانت بزرگ نیست و از این خیانتی بزرگتر سراغ شده میتواند؟

پس چرا به یک چنین خیانت کاری نظیر، و به یک جاسوس چندین چهره و دزد چراغ بکف ثروت های ملی و تاراج گر لاجورد و زمرد و تجهیزات نظامی کشور، لقب قهرمان ملی داده شده است؟ برادران مسعود بادرک این موضوع تلاش دارند تا با تدویر محافل هرچه بزرگتر در داخل و خارج کشور و تبلیغات میان تھی و دور از واقعیت در ذهن مردم تزییق کنند که مسعود را به عنوان قهرمان ملی خود بپذیرند، درحالی که مردم افغانستان بهتر از احمدولی و احمد ضیاء مسعود و مداحان و شاعران جوان و کم سن و سال، احمدشاه مسعود را می شناسند و محال است که با تدویر چنین محافلی و خواندن چند تا شعر مدیحه و چند مقاله متملقانه، بتوان فجایع و قتل عام های افشار و چنداول را که بدستور شخص مسعود صورت گرفته، از یاد و خاطر مردم زدوده ساخت. اگر مسعود توانائی و کفایت استقرار یک حکومت با ثبات را در افغانستان می داشت و نمی گذاشت که خون مردم درکوچه های کابل و سایر شهرها به هدر بریزد و برهستی و ناموس

مردم از سوی تنظیم های جهادی دست اندازی و تجاوز صورت نگیرد و جلو تباه شدن دارائی های عامه و سرمایه های ملی افغانستان را گرفته میتوانست، بدون تردید مردم حق شناس افغانستان به او از دل و جان قدر و احترام قایل میشدند و بدون جبر و اکراه خود شان برضا و رغبت خود او را به عنوان قهرمان ملی خود می شناختند و حاجت به آن نمی بود که دستیاران مسعود لقب قهرمانی را از سفیر امریکا خلیل زاد گدانی کنند و بعد در زیر نام او خود به غصب ملکیت های شخصی مردم بپردازند و با این عمل خود مسعود را بد نام تر بسازند.

داکتر سیاه سنگ، از قول جمیماستیل James Astill، گزارشگر آمار اداره آموزش، آگاهی و فرهنگ سازمان ملل (UNESCO) در مقاله بی زیر نام "تاراج دامنه دار و دزدان دلیرتر" خاطرنشان میکند: "که ارزش پولی آثار باستانی دزدیده شده از افغانستان به سی و دومیلیارد دالر ۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دالر)، و به اینگونه بالاتر از پول فروش مواد مخدر، میرسد. کارشناسان با آنکه در پیرامون بهای یاد شده هم باور نیستند، میگویند عقبهء تاراج سنج [پس از سقوط طالبان] در این کشور نشان میدهد که تهی شدن افغانستان از ارزشهای فرهنگی چندان دور نخواهد بود. افغانستان در نقش گرهگاه هزاران سالهء خاور و باختر گواه بهار و پاییز چندین مدنیت بوده است."<sup>۱</sup>

داکتر سیاه سنگ، شخصیت نویسنده و پادریک و با درد کشور، باری ضمن تلفونی از کانادا برایم تعریف میکرد که در عهد حکومت ربانی، در شفاخانه جمهوری مشغول طبابت بودم. تفکنداران شورای نظار شبانه مرا برای ترجمانی فروش آثار فرهنگی غارت شده از موزیم ملی کابل می بردند و پیش از عرضه اشياء غارت شده، مامورین ریاست باستان شناسی را بزور تفنگ حاضر میکردند تا قیمت آثار غارت شده را برای شان بگویند. آنها در حالی که از ترس می لرزیدند، نرخ و قیمت آثار دزدیده شده را با تأثر و رنگ پریده میگفتند و

<sup>۱</sup> - سایت کابل ناتاهه-مقاله تاراج دامنه دار و دزدان دلیرتر- ترجمه صبورالله سیاه سنگ



سپس آن آثار در معرض دید و بیع و شرای قاچاقچیان آثار عتیقه گذاشته می شد. داکتر سیاه سنگ علاوه نمود که چشم‌دیدهایش را از تاراج گنجینه های فرهنگی توسط شورای نظار در یک فرصت مناسب خواهد نوشت و در معرض آگاهی و قضاوت هموطنانش خواهد گذاشت.

مردم افغانستان می گویند: بگذارید مداحان از مسعود تعریف و تمجید کنند و از او قهرمان ملی بتراشند، ولی تاریخ را نمیتوان فریب داد، تاریخ عادلانه و منصفانه قضاوت میکند که: مسعود در ویرانی شهر کابل و کشتار مردم آن از گلبدین حکمتیار هیچ دست کمی نداشته است؟ و به همین خاطر، هر باری که نام مسعود در تلویزیونهای افغانستان گرفته میشود، مردم کابل که شاهد راکت پرانی های مسعود و گلبدین بر شهر خود بوده اند، هزاران بار نفرین و دعای بد خود را بدرقه نام مسعود و گلبدین میکنند.

واقعیت اینست که مردم ما خود بدرستی خوب و بد را از هم تمیز میدهند و ناسنجیده به کسی لقب «قهرمان ملی» و یا «قصاب کابل» یا «روباه کابل» و «بئز شادگل» و غیره نمیدهند. قهرمان ملی را بازور و نشان دادن زهرچشم و تبلیغات خلاف واقعیت نمیتوان بر مردم تحمیل نمود. دیر یا زود چنین قهرمانان زورکی به فراموشی سپرده میشوند. «مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید».

پایان

## مقاله بیست و سوم

### جان کندن لغمانی، خوراک مغول

۳۰ سپتمبر ۲۰۰۸

این ضرب المثل، چه پیامی به مردم میرساند؟ واضح است که برداشت مردم از این پیام اینست که زحمت و خواری و عرق ریزی را کسان دیگری کشیده اند ولی حاصل این زحمتکشیها و عرق ریزیها را، کسان دیگری بدون استحقاق بازور یا با تزویر نوش جان میکند و به صاحب اصلی چیزی نمیرسد.

آقای نبیل مسکین یار، گرداننده تلویزیون آریانا افغانستان، روز ۱۲ سپتمبر ۲۰۰۸ در برنامه شامگاهی نگاه، با قرانت دومکتوب رسمی وزارت امورخارجه افغانستان افشا نمود که رنگین دادفر اسپنطاطی یکی از این دومکتوب به سفارتخانه های افغانستان درخارج رسماً ابلاغ کرده است که به نسبت بلند رفتن قیمت مواد غذایی درکابل و مشکلات خشکسالی امسال از ۲۸ اسد یعنی از روز استقلال کشور تجلیل به عمل نیاید، اما طی مکتوب دیگری که چند روز بعد به سفارتخانه ها و نمایندگی های سیاسی افغانستان درخارج صادر شده، هدایت داده است که مدت یک هفته از احمدشاه مسعود مطابق دستورالعمل جداگانه تا میتوانند تجلیل به عمل آورند.

اتفاقاً فوتوکاپی این هردو مکتوب در پایان مقاله بی به نشر رسیده که بقلم جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیزتحت عنوان «هدایت شیطانی حکومت مستعمراتی کابل» در تاریخ ۱۶ سپتمبر در سایت "افغانستان آزاد" به نشر رسیده است.

برای آشنائی بیشتر خواننده به شیوه کار وزارت خارجه و تصامیم ضد ملی حکومت کرزی می‌خواهم متن هردو مکتوب را در اینجا از آن سایت نقل کنم: متن مکتوب اول چنین است: «بتاسی از تصمیم جلسه ۱۷/۴/۱۳۸۷ شورای وزیران ج.ا.ا. بمنظور تامين اصل صرفه جوئی در مصارف و رسیدگی به مشکلات عدیده ناشی از خشکسالی و افزایش قیمت مواد و اجناس بدینوسیله ارقام می یابد تا از ترتیب دعوت و انجام مصارف به مناسبت تجلیل از روز ۲۸ اسد صرف نظر نمایند.»

ولی در مکتوب دومی چنین آمده است: «یاد داشت دارالانشای کمیسیون برگزاری مراسم هفته شهید هفتمین سالگرد شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی واصل و مشعر است که تمام سفارتخانه های ج.ا.ا. در خارج از کشور از هفته شهید و سالروز شهادت قهرمان ملی کشور تجلیل نمایند. بنابه تعقیب نامه شماره ۲۶۴ مورخ ۱۴/۶/۱۳۸۷ این وزارت هدایت داده میشود تا در چوکات تخصیص ربع وار با تدویر مراسم ختم قرآن عظیم الشان، این روز را برگزار نمایند. نمایندگی افغانی درواشنگتن، تهران، مشهد، اسلام اباد و دوشنبه، طبق رهنمودهای جداگانه که قبلاً به سمع شان رسانیده شده اجراءات نمایند.»

طوری که دیده میشود مکتوب دومی بر اساس یاد داشت کمیسیون برگزاری مراسم هفتمین سالگرد تجلیل از احمدشاه مسعود، بطور متحدالامال به نمایندگی های سیاسی کشور صادر گردیده است. گویا که تصمیم کمیسیون تجلیل از قتل احمدشاه مسعود بالاتر از فیصله شورای وزیران و کابینه پوشالی کرزی بوده باشد، وزارت امور خارجه بلادرنگ وبدون هیچگونه اشاره یی به مشکلات مالی و رعایت اصل صرفه جوئی، به چندین سفارتخانه و نمایندگی سیاسی در خارج هدایت داده تا از احمدشاه مسعود از داخل بودجه دولت افغانستان تجلیل به عمل آورند.

در اینجا این ضرب المثل "جان کندن لغمانی، خوراک مغول" بخوبی مصداق پیدا میکند. یعنی پدران و نیاکان باغیور افغان با قربانی دادن سروجان

خود استقلال، این مایه افتخار برای احاد ملت افغان را از کام استعمار به چنگ آوردند، اما بجای تجلیل از ۲۸ اسد، روز اعلام استقلال کشور که روز حرمت گزاری به خونهای ریخته شده پدران و نیاکان با غیرت ما است، از کسی با صرف میلیونها افغانی تجلیل بعمل می آید که کابل ویرانه با ۶۵ هزار شهید خود شاهد زنده و گویای جنایات او و همفکران وی در دهه ۹۰ قرن بیستم است.

آیا تصمیم چنان نیست که ۲۸ اسد، روز استقلال ملی کشور به فراموشی سپرده شود و فداکاریهای افغانهای دلیر برای کسب موهبت گرانبهای استقلال، فدای بزرگتمایی یک چهره قهار و خونریز و نکبت بار گردد؟ آیا قتل احمدشاه مسعود که خود متهم به قتل ۴۰۰۰ هزاره بی گناه افشارکابل و ۶۵ هزار از باشندگان پایتخت کشور در ۱۹۹۲-۱۹۹۶ است، از روزپرافتخار استقلال ملی کشور مهمتر است؟ هرگز نه! پس چرا برای بزرگداشت از ۲۸ اسد، حکومت قحطی و خشکسالی را بهانه می آورد، ولی برای تجلیل از احمدشاه مسعود، مشکلات اقتصادی و صرفه جویی را اصلاً مطرح نمیکند؟ در حالی که پنج ملیون انسان فقیر و گرسنه در کشور با خطر قحطی و مرگ روبرو هستند و میشد باتوزیع همین پولها به چندین هزار فقیرترینهای این پنج ملیون کمک نمود.

اگر تنظیمهای بنیادگرای اسلامی و بخصوص جمعیت اسلامی که احمدشاه مسعود فرد شماره دوم آن بود، تنظیم های ملی اند، میتوان این ادعا را پذیرفت که احمدشاه مسعود نیز «قهرمان ملی» است، در حالی که وجه وابستگی و ضد ملی بودن تنظیمهای اسلامی و بخصوص غارت ثروتهای ملی زمرد و لاجورد کشور توسط احمدشاه مسعود به همه عیان و آشکار است، پس آمران و امیران و رهبران آنان نیز همه افراد و عناصر ضد ملی و ضد منافع مردم افغانستان اند و هیچ یکی از آنها لیاقت و استحقاق لقب قهرمان ملی را ندارد.

یکی از نامریدها و خیانتهای آشکار مسعود به امر جنبش مقاومت، بستن قرارداد های سری اوبا قوای اشغالگر روسی است. در سال ۱۹۸۱ و بعداً در سال ۱۹۸۲، احمد شاه مسعود از جنگ به نفع روس ها دست گرفت و در حقیقت همین خیانت مسعود بود که باعث تمدید جنگ در سانر نقاط کشور گردید. جنرال

گروموف قوماندان قوای ۴۰ روسی میگوید که: "مسعود اگر میخواست میتوانست صرف با پرتاب پارچه های سنگ این منطقه را به قبرستان قوای روس تبدیل کند. ما اصلاً نمیتوانستیم بدون باز بودن این راه يك روز را هم بقا نمایم."

سندی گال (Sandy Gall) خبرنگار انگلیسی اظهار میکند که MI۶ (سازمان امنیت خارجی انگلیس) به وی دستور داد که يك فیلم تلویزیونی از مسعود تهیه کند و نشان دهد که مسعود يك نایغه نظامی است. جنرال گروموف (Gromov) روسی می نویسد که بعضاً مسعود جنگ های ساختگی را با قوای ما براه می انداخت تا شك و تردید نسبت بوی تقلیل یابد. "شبارشین" یک عضو کاجی بی، در کتاب خود به اسم "ست مسکو" مینویسد که تمام عملیات نظامی قوای شوروی در پنجشیر و ناکامی آن جعلی بوده است. برای فهمیدن خیانتها و وابستگی های مسعود به سازمان های استخبارات خارجی لطفاً به نوشته های داکتر میر عبدالرحیم عزیز، در سایت "افغان-جرمن آنلاین" رجوع کنید.

احمدشاه مسعود این مرد چندین چهره با بازیهای اکروباتیک سیاسی خود ضربت مهلکی به افتخارات مقاومت ملی مردم افغانستان وارد کرد و تاریخ مبارزات مردم ما را سخت لکه دار ساخت. همانگونه که خودش نیز نام بد ابدی کمائی کرد و دستگاه های استخباراتی شرق و غرب نوشتند که او یکی از مهره های اساسی استخبارات کاجی بی، سی آی ای (CIA)، آی اس آی ISI پاکستان، واجنت سرویس های اطلاعاتی فرانسه و تنخواه خور سازمان امنیت خارجی انگلیس MI۶ بوده است و در تمام دوران مقاومت او با سیاست جنگ ونیرنگ خود، افغانستان را به تباهی کشانید و انتقام شکست انگلیسها را در قرن ۱۹ از پشتونها و انتقام شکست روسها را در اخیر قرن بیستم از مردم افغانستان و بطور خاص از باشندگان کابل کشید و یک شهر تاریخی را به تلی از خاک و خاکستر مبدل نمود و سرانجام خود نیز از آن همه رنگ بازیها و نیرنگها طرفی نیست و شکار یک عمل انتحاری دو ژورنالیست عربی شد که خداوند پدر

آن دو ژورنالیست از جان گذشته را بیمارزد، ورنه اگر اوزنده می بود خدا میداند که چه خون های دیگری از مردم این کشور جاری میساخت.

محترم "لمبه" در کابل پرس به جواب فرشته حضرتی (خیاشنه احمدولی مسعود)، ضمن نقدی محکم در یکجا چنین رقم زده است: "مسعود در جوانی حلقه غلامی پاکستان به گوش زد، در جنگ های خونین تنظیمی قهرمان معرکه بود، قهرماتش عبدالله عزام القاعده ای بود، به قاچاق زمر دست زد، کتابسوزی کرد، کابل را ویران کرد، بر ناهید ها تجاوز کرد، کشور ما را به مهمانسرای القاعده مبدل ساخت، مکتب سوزی کرد، قتل عام کرد، مبارزین را کشت (به نوشته خوشیوال در کابل پرس مراجعه کنید)، طیاره های افغانستان را به کولاب برد، مارکیت قاچاق را توسعه داد، کمین زد، توطئه کرد، مسایل قومی و ملیتی را دامن زد، حکومتش از جنرال حمید گل آ. اس. ای خواستار مشاوریت شد، در وابستگی با فرانسه، هند، ایران و روسیه بسر برد. گلبدین را در آغوش گرفت، با سیاف، ربانی، خلیلی، مزاری، دوستم و خاین مردان دیگر نشست، و مشوره کرد، ضد حقوق زن، دموکراسی، آزادی بیان و ارزش های انسانی بود (چون اخوانی بود). پوک و جاهل بود (به فلم های مقاومت اش نگاهی بیاندازید)، برادرانش را در بازار سیاه "جهاد" و "مقاومت" به سوداگران منطقه تبدیل کرد و ... فرشته جان اکنون بر شماست که بگوئید دوستانش با "اندیشه" او چه تفاوت های دارند؟ به نظر من این نامردان، پیروان اصلی "مکتب" هستند و فیل "اندیشه" موش نژاییده است (اگر با ماه نشینی ماه شوی اگر با دیگ نشینی سیاه شوی) و همه دوستان نامردش با دیگ نشسته بودند و سیاه شدند، درست می گوئیم؟"<sup>۱</sup>

دستگیر پنجشیری در مخالفت کاملاً ضد «ملی» و ضد «افغانی» خود در (سایت آریائی) نوشته میکند: «من باور دارم که همه معادن زمر، لاجورد، یاقوت، آهن، مس، آبهای مست و خروشان عناصر طبیعی، میراث های

<sup>۱</sup> کابل پرس، ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۸

تاریخی، فرهنگی و بیک سخن ثروتهای مادی فرهنگی تاریخی زیر زمین و روی زمین افغانستان، به همه گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن وطن واحد و تجزیه ناپذیر ما تعلق میگیرد و ثروتهای مادی و فرهنگی سرشار مردم ما اند.»

اگر دستگیر پنجشیری به این قول خود صادق است، چرا برای غارت آشکار ثروتهای ملی که از سوی شورای نظار به تاراج برده شده، اعتراض نمیکند؟ آیا این خاموشی شان جز رعایت حال وطنداران پنجشیری اش معنی دیگری میتواند داشته باشد؟ آیا از نظر ایشان سایر اقوام کشور هم اجازه دارند تا منابع طبیعی زیر زمین و روی زمین را که در محل سکونت شان قرار دارد، به بهانه ضعف حکومت مرکزی غارت کنند و به خارج انتقال داده بفروشند و پول آن را در حسابهای شخصی خود بریزند؟

آکادمیسین پنجشیری، تخمین زده میتواند که از تونلی که بطول ۵-۶ کیلومتر در دل کوه های لاجورد بدخشان توسط شورای نظار و جمعیت کنده شده، چه مقدار لاجورد غارت شده و پول آن به حساب کدام اشخاص سرازیر شده است؟ و اگر این کارها بدون مجوز قانونی خودسرانه صورت گرفته باشد، نام این دستبردها را خیانت به ثروتهای ملی میدانند یا خدمت به شورای نظار؟ این همه غارت ثروت های ملی و تاراج گنجینه های فرهنگی برای سران شورای نظار کافی نبود که سرانجام لقب قهرمان ملی را هم از چنگ ملت غارت کردند و آن را به نام کسی پیوند زدند که با هیچ معیار قانونی، انقلابی، کودتایی، جهادی، جز با معیار غارت و دزدی برابر نیست.

آقای بریالی در بابائی، در مقاله ای تحت عنوان "جمعیت اسلامی و شورای نظار را بیشتر بشناسیم" می نویسد: «در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط احمدشاه مسعود می باید از گزارش «اسوشیتد پرس» مورخه ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۱ نقل کرد: «دراگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد دره ۶ خنج دست یافت»؛ و یا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره ۲۷ بهار ۱۹۹۱، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در

بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ «احمد شاه مسعود و انحصار گری پنج کان لا جورد و زمرد در دره پنجشیر.<sup>۱</sup>»

بدون تردید یک هفته هیاهو و رجز خوانی برای بزرگنمایی مسعود، یک رشوت سیاسی از طرف حامدکرزی به سران شورای نظار می باشد تا آنها در آینده بازهم از حامدکرزی حمایت کنند و او را برای پنج سال دیگر چون بازیچه بی به نام رئیس جمهور به رهبری افغانستان بردارند و کرزی بازهم مافیای شورای نظار را بر سرنوشت مردم بدبخت افغانستان مسلط سازد. این واقعاً یک جفای نابخشودنی حامدکرزی نسبت استقلال و خون های ریخته شده در راه استرداد استقلال کشور است که باید شدیداً محکوم گردد. یقیناً آنهایی که به استقلال سیاسی افغانستان احترام و باور دارند، در انتخابات آینده به حامدکرزی ، این بازیچه دست شورای نظار، رأی نخواهند داد، زیرا اگر بازهم حامدکرزی برنده انتخابات آینده گردد ، به معنی تانید وضعیت موجوده در کشور و ادامه بمباردماهای مناطق پشتون نشین از طرف نیروهای خارجی و نیز ادامه ظلم و زورگونی جنایتکاران ائتلاف شمال و تشدید فساد اداری و غارت ثروتهای ملی و قاچاق مواد مخدر و غصب کمک های داده شده کشورهای جهان به افغانستان خواهد بود.

پایان



## مقاله بیست و چهارم

## هفته شهید یاهفته مداحی قوماندان مسعود

(نوشته شده در ۲۰۱۰/۹/۹)

در ترمینولوژی مذهبی، شهید به کسی گفته میشود که در راه خدا و دفاع از دین اسلام بدست کفار کشته شده باشد، بنابراین تمام کسانی که در دوران جهاد و مقاومت از سوی نیروهای اشغالگر کشته شده باشند، شهید گفته میشوند، ولی آنهای که بخاطر کسب قدرت سیاسی و یا غارت مال و دارائی های ملی و یا شخصی و یا دست درازی به ناموس دیگران کشته شده اند، شهید گفته نمیشوند و اطلاق کلمه شهید به آنها بی توجهی و عدول از هدایات صریح متون دینی است.

پس از سقوط طالبان در ۲۰۰۱، ماهر سال در آغاز ماه سپتمبر شاهد برگزاری هفته شهید هستیم، ولی بجای یادکردن از شهدای راستین همه اقوام و اقشار کشور، تنها به تجلیل از یکی آنها از احمدشاه مسعود خلاصه میشود و از یکی دو تن دیگر (قوماندان عبدالحق و عبدالعلی مزاری) هم بطور سمبولیک نام برده میشود که به هیچوجه در برگیرنده نام هفته شهید نیست.

مردم افغانستان در دوران مقاومت در برابر تجاوز شوروی شهدا و شخصیتهای بسیار دلیر و از خودگذری دارند که باید از ایشان چنانکه درخور مبارزات و جانیهای شان است تجلیل بعمل آید، اما تاکنون در هیچ ولایتی دیده نشده تا مردم با امکانات دولتی از شهدای خویش بطورشایسته و بایسته نی تجلیل کنند، بلکه اگر محافلی در مرکز برخی از ولایات تدویر میشود طوری

سازماندهی میگردد که بجای بزرگداشت و یادآوری از دلیر مردان خود آن ولایت، از احمدشاه مسعود بزرگنمایی میشود و این عملکرد در واقع توهینی به شهدای مربوط آن ولایت است.

شورویها در دوران تجاوز خود بر افغانستان میگفتند که اگر یک دروغ بطور پیوسته تکرار شود، بالاخره مردم آنرا بجیت یک حقیقت قبول میکنند. برادران مسعود هم که بر ثروت صدها میلیون دالری مسعود دست یافته اند و با این ثروت باد آورده ویلاهای رویا برانگیز در دوبی و لندن و جزایر توریستیک هسپانیه خریده اند و در آن ها به عیش و نوش می پردازند، طبق گفته شورویها عمل میکنند و هر ساله با تدویر محافل بزرگ در مرکز و ولایات و دروغ پراکنی و تبلیغات میان تھی به شخصیت سازی از احمدشاه مسعود می پردازند و میگویند که:

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، افغانستان به صوبه پنجم پاکستان تبدیل میشد. همان سحناتی که بعد از خروج قشون شوروی میگفتند: اگر احمدشاه مسعود نمی بود، افغانستان به جمهوری شانزدهم اتحاد شوروی مبدل میگردد.

ولی مردم افغانستان هرگز به این گزافه گوئی های شورای نظار باور نمیکنند و میگویند:

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، کابل عزیز به ویرانه مبدل نمی گشت،

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، بیش از ۶۵ هزار مردم بیگناه شهر کابل کشته نمی شدند،

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، صدها هزار باشنده کابل آواره و ده ها هزار کودک یتیم و ده ها هزار زن بیوه نمیشدند و امروز دستهای شان به گدائی دراز نمی بود.

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، شاید لوله های گاز از ترکمنستان از طریق

افغانستان به پاکستان عبور میکرد و سالانه ۴۰۰ میلیون دالر به خزینه افغانستان وارد میشد و ده هزار انسان بیکار در این پروژه بکار گماشته میشد.

اگر احمدشاه مسعود نمی بود، جنگ با متجاوزین شوروی اینقدر بطول نمی انجامید و افغانستان تا این حد ویران و خراب نمیشد.

سران شورای نظار، باری تلاش کردند تا تانید لویه جرگه قانون اساسی (۲۰۰۳) را برای احمدشاه مسعود بحیث قهرمان ملی بگیرند، ولی آن لویه جرگه با قاطعیت مسئله قهرمانی ملی بودن مسعود را رد کرد، مگر برادران مسعود اکنون در سخنرانی های خود با بی حیانی ادعا میکنند که مسعود، قهرمان ملی و متعلق به همه مردم افغانستان است و با این دروغهای خود میخواهند او را بحیث قهرمان ملی بر عقل و شعور مردم تحمیل کنند، درحالی که اینکار شان سبب تنفر و انزجار بیشتر مردم افغانستان نسبت به مسعود شده است و به نظر میرسد که تا یک نفر پشتون و یک نفر ازبک و یک نفر هزاره در افغانستان زنده باشند، مسعود را به حیث قهرمان ملی قبول نخواهند کرد.

مردم بیاد دارند که مسعود بیشتر از حمله بر روسها، برعساکردولتی و افراد حزب اسلامی حمله میکرد و عناصر شعله جاوید ضد روسی را بیشتر کشت و بیشتر از لشکر طالبان هزاره ها و ازبکها را درکابل نابود میکرد. ویرانه های شهر کابل، میراث کارنامه های ننگین مسعود و گلبدین حکمتیار و دیگر شرکای تنظیمی اوست و هرانسان باشعور کابل با دیدن این ویرانه ها بر آنها نفرین میفرستد.

او نه تنها قهرمان ملی نیست که حتی قهرمان تاجیکان تمام پنجشیرهم نیست. او بجز در میان شورای نظار و قوماندانان جمعیت اسلامی و کرزی و رسول سیاف و کریم خلیلی که با نام او تجارت سیاسی میکنند، در ۲۵ تا ۳۰ ولایت دیگر افغانستان هیچگونه محبوبیتی ندارد و او را بحیث یک جنگ سالار قدرت طلب، خود خواه و گریزپا می شناسند، زیرا او در تمام نبردهایش با نیروهای دولتی و قوتهای طالبان درحال جنگ و گریز بود. از نظر مردم

ولایات، خودشان کسانی داشته و دارند که در شرایط بسیار دشوار تر از شرایط مسعود برای طرد روسها از کشور رزمیده و جان باخته اند و مستحق لقب قهرمانی پنداشته میشوند. مگر شوربختانه که شورای نظار با تردستی و پرروئی میخواهد نشان بدهد که در افغانستان هیچ مردی دیگری غیر از احمدشاه مسعود وجود نداشته که با دشمنان وطن و روسها رزمیده و قربانی داده باشد و می باید او بحیث قهرمان ملی؟ شناخته شود!؟؟

چه کسی بهتر و شایسته تراز داوودخان به مقاومت شجاعانه در برابر توپ و طیاره کودتاچیان ۷ثور ۱۳۵۷ دست زد و بیست ساعت تمام بمباردمان های وحشتناک برارگ جمهوری را همراه با صدای غرش زهره آبکن میگ های شکاری تحمل نمود؟ و سرانجام در بامداد ۸ ثور وقتی به او گفته شد خود را تسلیم کند، جواب داد: " بجز خدا هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم"، خود زن و فرزندان و کودکان خود را قربانی کرد ولی ننگ تسلیمی به دشمن را قبول ننمود. بدین سان داود خان نخستین شهید جهاد و مقاومت افغان بود که با ریختن خون خود و خانواده خویش، درس مقاومت و دلیری به فرزندان افغان داد و ثمره همین درس بود که افغانها موفق شدند ابرقدرت شوروی را در کشور به شکست مواجه کنند و استقلال سیاسی خود را دوباره بدست آورند، پس چرا قبل از هر شهید دیگری از داوودخان این شهید قهرمان نام برده نمیشود؟

امروز قدر و منزلت شهید داوودخان و همه شهدای که بعد از کودتای ثور در مقابله با کودتاچیان یا با روسها جنگیدند و گمنام جان باختند، برآشردیده درانیهای سران شورای نظار، پایمال گردیده و هیچ کس و هیچ مرجعی از آنها به نحو شایسته بی یاد نمیکند، زیرا که آنها بخاطر حفظ ناموس وطن و ناموس اسلام در شرایط بسیار سخت تر از شرایط مسعود، جهاد کردند و در میدان های هموار نبرد سرانجام جام شهادت نوشیدند و از دنیا رفتند و اکنون بازماندگان شان حتی به نان شب خود محتاج اند.

ما همه شاهد بودیم که دولت کرزی از ۲۸ اسد روز استرداد استقلال کشور

آنطور که در گذشته معمول بود و از آغاز این روز خجسته تا کودتای ثور هرساله از طرف حکومت‌های افغانستان بشکل شکوهمندی تجلیل میگردید، صرف با گذاشتن یک اکلیل گل درپای مینار استقلال، بطور بی سر و صدانی یاد آوری کرد و حتی به افتخار این روز وزیر دفاع که وظیفه اش دفاع از استقلال کشور است پیامی نخواند، ولی دو هفته بعد از روز ۲۸ اسد، برای تجلیل از یک جنگ سالار، این قاتل هزاران شهروند کابل و دزد ثروتها ملی و غارتگر میراث‌های فرهنگی از موزیم ملی و آرشیف ملی کشور<sup>۱</sup> از نام دولت و از سوی وزارت دفاع در زیرخیمه بزرگ لویه جرگه محفل پرشکوهی برپا کرد که جا داشت چنین محفلی، برای گرامی داشت از روز استرداد استقلال کشور تدویر می یافت، مگر متأسفانه که عمداً تدویر نیافت. این عملکرد دولت بطور واضح به مقام شامخ جشن استقلال سخت صدمه زده و آن را در سطح پانین تری نسبت به مرگ جنگسالار احمدشاه مسعود قرار داده است، درحالی که هرسال به این مناسبت پیامهای تبریکیه از سوی سران کشورهای جهان عنوانی مردم افغانستان میرسد، ولی تا هنوز هیچ رهبر جهان برای مرگ احمدشاه مسعود پیام تسلیتی به حامد کرزی نفرستاده است (ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا؟).

بدون تردید یک هفته هیا هو و ثنا خوانی برای بزرگ نمائی مسعود، یک رشوت سیاسی از طرف حامد کرزی به سران شورای نظارمی باشد تا آنها او را چون بازیچه بی در رهبری افغانستان با خود داشته باشند و خود در زیر ریشش به فساد و اختلاس و غصب زمین های دولتی و رشوت خواری و قاچاق مواد مخدر و انتقال پول از کابل بانک به خارج و هزار و یک کار ناروای دیگر دست دراز داشته باشند.

اگر بنا باشد که هرسال از شهدا و جانبازی های شان تجلیل شود، می باید از تمام دلیر مردان و شیرزنان فدا کار افغان بدون تبعیض یکسان تجلیل بعمل آید، نه از یک نفر تبهکار و اجنت بین المللی که برای مردم افغانستان بجز رنج و

<sup>۱</sup> رجوع شود به مقالات مستند آقای جمیلی و خانم ملالی نظام و شاه محمود مستمند و جنرال سید عبدالقدوس سید در پورتال افغان جرمن آنلاین ۲۰۱۰

ویرانی و تباهی و تجاوز به ناموس و داراییهای افراد چیزی به ارمغان نیاورده است. این واقعاً یک جفای نابخشودنی حامدکرزی نسبت خون های ریخته شده در راه آزادی و استقلال کشور است که باید شدیداً محکوم گردد.

در اینجا این ضرب المثل «جان کندن لغمانی، خوراک مغول» بخوبی صدق میکند. یعنی مردم دلیر افغانستان همگی با مقاومت قهرمانانه و قربانی دادن سر و جان خود، موفق به شکست ابرقدرت شوروی و اخراج اشغالگران قشون سرخ از کشور خود شدند و اگر قرار بود لقب قهرمان ملی به کسی تعلق میگرفت، آن لقب باید به ملت افغانستان تعلق میگرفت نه به یک تن و انهم کسی که کابل ویرانه با ۶۵ هزار شهید خود شاهد زنده و گویای جنایات او و همفکران وی در دهه ۹۰ قرن بیستم است.

دولت می باید بجای این همه بزرگنمایی از احمدشاه مسعود، لا اقل در هفته شهید به یاد فرزندان گرسنه و پا برهنه شهدا می افتاد که امروز در زباله دانی های خانه های جنگسالاران ثروتمند (که در واقع از برکت ریختن خون پدران شان به این ثروت رسیده اند) برای بدست آوردن لقمه نانی سرگردان اند، با بخشیدن یک ماهه معاش فشار زندگی را از روی شانه های نحیف شان کم میکرد.

آقای بریالی در بابانی، در مقاله ای تحت عنوان "جمعیت اسلامی و شورای نظار را بیشتر بشناسیم" می نویسد: «در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط احمدشاه مسعود می باید از گزارش «اسوشیتدپرس» مورخه ۱۰ سپتمبر ۱۹۸۱ نقل کرد: «در اگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد دره خنج دست یافت»؛ و یا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره ۲۷ بهار ۱۹۹۱، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ «رک: احمد شاه مسعود و انحصار گری پنج کان لاجورد و زمرد در دره پنجشیر.» (سایت دعوت نت، اگست ۲۰۰۶)

هموطنی بنام سهراب در مقاله اش مینویسد: مسعود از جوزای سال ۱۳۵۸ تا اوایل ۱۳۵۹ در داخل جبهه پنجشیر مصروف نابودی مبارزینی بود که از نخستین تهداب گذاران مبارزه مسلحانه برضد رژیم وقشون سرخ بودند. از آنجمله پهلوان احمد جان بود که توسط مسعود به قتل رسید. سپس عظیم از منطقه گلاب خیل را ترور کرد. همچنان معلم دین محمد را سر به نیست نمود. از پنجشیریهای دیگری که توسط مسعود نابود شدند میتوان از معلم نورمحمد، تاج، وصال از پنجشیر پانین، از قریه تاواخ خواجه میرزا و دیگران، از قریه سنگین خانه میرحسین، از قریه بابیه ولی، فاروق، رازق، سیف الدین، از قریه کرامان، نظر وغیره را نام برد. مسعود در سال ۱۳۵۹ مجاهدین ملی اندراب را به بهانه نشان دادن راه مواصلاتی و وعده کمک سلاح به پنجشیر دعوت نمود و بعد همه را دست بسته به کام امواج دریای پنجشیر سپرد. در همان سال در پیشغوری پسر وکیل نصرالله خان را در یک شبیخون از میان برداشت.

احمدشاه مسعود جهت توسعه قلمروش به ولایت پروان و کاپیسا حمله برد و مبارزین در حال نبرد با اشغالگران روسی را از عقب مورد حمله و ضربت قرارداد. احمدشاه مسعود بعد از فراغت خاطر از ناحیه پروان و کاپیسا، برسنگرداران کوه صافی حمله برد. نخست قوماندان کوه صافی را به بهانه مهمانی از موضعش بیرون کشید و بعد دیگران را با یک حمله از بین برده و اسیران را دست بسته به دریای پنجشیر غرق نمود. " (سهراب، از شخصیت سازی تا قهرمان پرستی تهوع آور، پورتال افغان جرمن آنلاین)

یکی از خیانت‌های آشکار مسعود به امر جنبش مقاومت، بستن قرارداد های سری او با قوای اشغالگر روسی است. در سال ۱۹۸۱ و بعداً در سال ۱۹۸۲، احمد شاه مسعود از جنگ به نفع روس ها دست گرفت و در حقیقت همین خیانت مسعود بود که باعث تمدید جنگ در سائر نقاط کشور گردید.

جنرال گروموف، قوماندان قوای ۴۰ قشون سرخ در افغانستان، مؤلف کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» در این مورد مینویسد: «در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با احمدشاه مسعود

تماس های بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یابند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان کار ما با مسعود با موفقیت های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دار و دسته او را زیر کنترل داشت به ویژه در سال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهل و شش احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را به امضاء رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی به جایی که فراماتروای بی چون و چرای آن بود، آتش نگشاید. برپایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.» (ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۱۹) جنرال گروموف اعتراف میکند که: "مسعود اگر میخواست میتواندست صرف با پرتاب پارچه های سنگ این منطقه را به قبرستان قوای روس تبدیل کند. ما اصلاً نمیتوانستیم بدون باز بودن این راه يك روز را هم بقا نماییم." (همان منبع)

بروس ریچاردسن در یکی از مقالات خود تحت عنوان *QUID PRO QUO* که در شماره ۱۰۳ مجله آئینه افغانستان و نیز در افغان رساله (شماره ۸۴، اپریل ۲۰۰۶) در بخش انگلیسی به چاپ رسیده، سند دیگری از قلم شارژدافر سفارت امریکا در کابل را در سال ۱۹۸۶ پیرامون سازشهای احمدشاه مسعود بدست میدهد و مینویسد: «آقای بروس امستز Bruce Amstutz شارژدافر وقت امریکا در کابل در کتابی تحت عنوان "افغانستان، پنج سال اول اشغال شوروی" نوشته است: تقاضای مبلغ ۳۵۰ هزار دلار در بدل تجدید قرارداد آتش بس سر از ماه فروری ۱۹۸۳، هنگامی که قرارداد آتش بس مذکور در ماه فیوروری ۱۹۸۴ خاتمه یافت، مسعود برای انعقاد یک قرارداد جدید سه شرط را به شورویها پیش کرد:



۲- دوام تماس و مشوره مستقیم باقوماندانان شوروی،

۳- تسلط و اداره مستقل دره پنجشیر توسط خودش (صفحه ۲۹۲ کتاب)

هرنوشته و هر مقاله آقای ریچاردسن در مورد احمدشاه مسعود، چون بمبی است که برفرق قهرمان دروغین شورای نظارمیخورد و تمام رشته های قهرمان بافی برادران مسعود را دوباره پنبه میکند. اگر احمدشاه مسعود توانایی و جرئت پاسخ دادن به نوشته های ریچاردسن را می داشت لاقول یکی از این نوشته ها را خود در هنگام حیات خود رد میکرد، اما از آنجائیکه نوشته ها و مقالات آقای ریچاردسن مبتنی براسناد موثق و شواهد زنده و مدارک عینی استوار استند، مسعود هرگز جرئت نکرد تا به جواب آقای ریچاردسن بپردازد و دستاویزی از خود برای اعقاب خود بگذارد.

احمدشاه مسعود این مرد هزار چهره با بازی های اکروباتیک سیاسی خود ضربت مهلکی به افتخارات مقاومت ملی مردم افغانستان وارد کرد و تاریخ مبارزات مردم ما را سخت لکه دار ساخت. همانگونه که خودش نیز نام بد ابدی کمائی کرد و دستگاه های استخباراتی شرق و غرب نوشتند که او یکی از مهره های اساسی استخبارات KGB شوروی، CIA امریکا و ISI پاکستان، واجنت سرویس های اطلاعاتی فرانسه و تنخواه خور سازمان امنیت خارجی انگلیس MI۶ بوده است و در تمام دوران مقاومت او با سیاست جنگ و نیرنگ خود، افغانستان را به تباهی کشانید و انتقام شکست انگلیسها را در قرن ۱۹ از پشتونها و انتقام شکست روسها را در اخیر قرن بیستم از مردم افغانستان و بطور خاص از باشندگان کابل کشید و یک شهر تاریخی را به تلی از خاک و خاکستر میدل نمود و سرانجام خود نیز از آن همه رنگ بازیها و نیرنگها طرفی نسبت و شکار یک عمل انتحاری دو ژورنالیست عربی شد که خداوند پدر آن دو ژورنالیست از جان گذشته را بیامرزد، ورنه اگر اوزنده می بود خدا میداند که چه خون های دیگری از مردم این کشور جاری میساخت.

جنرال لیاخوفسکی، در کتاب خود "توفان در افغانستان" در صفحه ۹۶ جلد

دوم مینویسد: "مسعود بخاطر جلو گیری از نابودی کامل گروپ خویش با پیشنهاد فرماندهی شوروی حاضر گردید موافقتنامه آتش بس و مصالحه در پنجشیر را تا اپریل ۱۹۸۴ به امضا برساند. مسعود یکبار دیگر اطمینان داد تا پروپاگند خصمانه را پیش نبرد و وعده داد به جنگ در برابر سپاهیان شوروی و نیروهای دولتی افغانستان در پنجشیر پایان دهد. وی همچنان وعده داد تا در آینده مانع عملیات مشابه از سوی شورشیان دیگر احزاب گردیده و به دسته های آنها با کاروانهای اسلحه و مهمات از طریق منطقه مسنولیت خود اجازه عبور ندهد و جلو بازگشت باشندگان محل به روستاها و رفتن مردم به کابل و دیگر ولایات را نگیرد.

مؤلف در صفحه ۹۷ جلد ۲ مینویسد: "حالا پس از گذشت سالیان دراز میتوان با قاطعیت گفت که همانا ما با گامهای ناسنجیده خود زمینه مبدل شدن احمد شاه مسعود به جنگجوی افسانوی ارمان اسلام، مردم و آزادی را فراهم کردیم." در صفحه ۱۰۰ جلد ۲ ادامه داده مینویسد که: "در باره سیاست مستقلی که مسعود در پیش گرفته بود، این بود که اقتصاد مستقل داشت که بر استخراج معادن کانهای زمرد، لاجورد، و دیگر سنگهای قیمتی و فلزات کمیاب در ساحه کنترل خود داشت، بنا یافته بود که به او این امکان را فراهم کرده بود تا خود را مستقل وانمود سازد. ذخایر عمده دره پنجشیر سنگهای گرانبهای زمرد میباشد که ۵۰ فیصد مجموع ذخایر کشور را احتوا میکند."

مؤلف کتاب جنگهای کابل در صفحه ۶۸ مینویسد: "تبلیغات اغراق آمیزی که در باره جهاد و جنگ ها در پنجشیر بر علیه قوای روسی بویژه بعد از امضای قرارداد مسعود با روسها و وارد آوردن تلفات و ضایعات به شورویها عنوان داده میشود، صرف نظر از جوانب عوامفریبانه و خودستایی آن، سپردن جعلیات و اکاذیب به اوراق تاریخ است. مثلاً گفته میشود که در جریان جنگها در پنجشیر تا سال ۱۳۶۳ خورشیدی به روسها ۱۵۷۵۰ نفر تلفات رسیده است، هرگاه این رقم با ارقام رسمی منتشر شده (۱۳۸۳۳ نفر) جمع تلفات ده ساله روسها در افغانستان که شامل مرگ و میر عمومی نیز است، مقایسه شود، ۱۹۱۷

نفر تلفات روس ها را بیشتر از سراسر افغانستان نشان میدهد که اغراق در مسئله را اثبات میکند. در اینجا زیرچتر تبلیغات و جعلیات عوام فریبانه سعی صورت گرفته که مسئله روابط استخباراتی و دوستی پایدار گروه مسعود با روسهای کتمان نگهداشته شده و از سوی دیگر جنگ های واقع نشده، کاذبانه بزرگ جلوه داده شود. با یک نوع خودبزرگ بینی، اسطوره سازی، قهرمان تراشی تهوع آور دست زده شده است. در این باب همه نظامیان حاضر در صحنه جنگ ها برضد گروه "مسعود" در پنجشیر شاهد اند که بعد از عقد قرارداد مسعود با روسها روند درگیری های میان جاتبین قطع گردیده و جایش را به دوستی و وابستگی داده بود که مسعود را تازمان مرگش همراهی کرد."

همه اطلاع دارند که دونفر روسی ( از اعضای کا جی بی)، بیش از ده سال به عنوان بادی گاردهای مسعود در خدمت مسعود بودند، آیا کسی از میان افراد شورای نظار و از خود پنجشیر مسلمان تراز آن دو روسی بچه پیدا نمیشد تا مسعود بر آنها اعتماد نماید و از آنها به حیث بادی گارد استفاده کند؟ آیا مسلمانی آنقدر در دل این دو نفر روسی اوکراینی جای گرفته بود که ده سال عمر خود را در شرایط بسیار بد جنگ های چریکی در دره ها و سنگلاخهای هندوکش بخاطر دفاع از جان مسعود بگذرانند؟ واقعیت این است که این افراد بدستور کا جی بی، موظف به حفاظت مسعود بودند و بقول ریچاردسن یکی از این دونفر یک بلوک مشر نیروهای هوایی روسیه از اوکراین بود. (رک:افغان جرمن آنلاین مقاله، بیانید جمعیت اسلامی، شورای نظار و مسعود را بهتر بشناسیم، بقلم بریالی دُر بابائی، ص ۱۷) و آنها تازمانیکه مسعود از منافع روسیه دفاع میکرد، از حیات مسعود دفاع مینمودند، همینکه آن دو عضو کا جی بی. از نزد مسعود به روسیه برگشتند، مسعود هم ترور شد. با این دلایل آیا میتوان چنین کسی را قهرمان ملی خطاب کرد؟! هرگز نه!!

داکتر میر عبدالرحیم عزیز در مقاله نی مینویسد: سندی گال (Sandy)

Gall خبرنگار انگلیسی اظهار میکند که MI۶ (سازمان امنیت خارجی انگلیس) به وی دستور داد که يك فیلم تلویزیونی از مسعود تهیه کند و نشان

دهد که مسعود يك نابغه نظامی است. جنرال گروموف (Gromov) روسی می نویسد که بعضاً مسعود جنگ های ساختگی را با قوای ما براه می انداخت تا شك و تردید نسبت بوی تقلیل یابد. "شبارشین" یک عضوکاجی بی، در کتاب خود به اسم "ست مسکو" مینویسد که تمام عملیات نظامی قوای شوروی در پنجشیر و ناکامی آن جعلی بوده است.

داکتر میر عبدالرحیم عزیز علاوه میکند: "حین تحقیق و تجسس در مسایل مربوط به افغانستان، به سایت و عنوان ذیل برخوردم.

«قومندان سابق شوروی از پیمان مخفی مسعود پرده بر میدارد»

<http://www.militaryphotos.net/forums.showthread.php?t=>

این مضمون مختصر خیانت های عرفی و تعاملی ارشدالخانین، احمد شاه مسعود را افشاء میکند و هویت واقعی مولای وطنفروشان مسلکی را معرفی میدارد. اگر احياناً این مضمون قبلاً هم ترجمه شده باشد، ترجمه دوباره آن غرض روشن ساختن آذهان هم میهنان به ارتباط خاک فروشی احمد شاه مسعود عیبی ندارد. لطفاً توجه فرمائید :

پشاور: جنرال گروموف قومندان اسبق قوای متجاوز شوروی در افغانستان افشاء نموده است که رهبر کنونی (آنوقت) انتلاف شمال در افغانستان، احمد شاه مسعود، يك موافقتنامه با مسکو به امضا رسانید که عبور سالم و بیخطر عساکر روسی را از دره های سالنگ و پنجشیر در جریان جهاد تضمین نمود. بر حسب اظهارات سمیع یوسفزی يك ژورنالیست افغان، جنرال گریموف در کتاب خود به اسم "اردوی شوروی در افغانستان" حقایق زیادی را در مورد درگیری ده ساله شوروی در افغانستان و حرکت جهادی فاش ساخته است.

گروموف افشاء میکند، حینیکه اولین گروه عساکر روسی بندر حیرتان واقع در سرحد افغانستان - ازبکستان را از طریق زمین به قصد کابل ترک می گفتند، شوروی ها هراس داشتند که عبور عساکر شان از دره سالنگ و قله

های مرتفع دره پنجشیر که بوسیله مجاهدین احمد شاه مراقبت میشد، نه تنها مشکل به نظر میرسید، بلکه ناممکن بود. گریموف اظهار داشت که لشکر جهادی قومندان معروف، احمد شاه مسعود، میتوانست که صرف با انداختن سنگ این ساحه را به قبرستان عساکر روسی تبدیل کند .

گروموف میگوید که در آن وقت بحرانی، داکتر نجیب الله رئیس خاد زیرکانه عمل نموده و با احمد شاه مسعود داخل تماس شد و احمد شاه مسعود تقاضای مذاکرات مستقیم را با روس ها کرد. جنرال روسی متذکر میشود که آنها فوراً با مسعود ملاقات نموده و يك موافقتنامه ای را با وی به امضا رسانیدند که عبور سالم و بی خطر عساکر روسی را از دره های خطرناک سالنگ و پنجشیر بسوی افغانستان جنوبی، مرکزی و شرقی تضمین نمود .

گروموف خاطر نشان میسازد که احمد شاه مسعود در عوض از کمک های روس کماکان مستفید میشد. او میگوید که مسعود بعضی اوقات جنگ های ساختگی را با روس ها براه می انداخت تا از بدگمانی سایر گروه های مجاهدین در مورد فعالیت های وی ظفره برود. گروموف اظهار میدارد که شوروی ها هراس داشتند که مسعود مبادا از موافقتنامه بهره برداری های ناجایز نماید، لکن مسعود بر اساس روحیه قرار داد عمل نموده و از خلق مشکل برای قوای روس تا زمان خروج آنها در سال ۱۹۹۸ اجتناب ورزید .

گروموف میگوید که اختلافات بین احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار بوقتی بر میگردد که هر دو اعضای تشکیل محصلان اسلامی درپوهنتون کابل بودند. گروموف متذکر میشود که بر علاوه اینکه مسعود يك قومندان با استعداد نظامی بود که هرگز در یکجا بیش از دو روز اقامت نمیکرد، او ذهن سیاسی هم داشت. فارسی زبانان افغانستان، طبق گفته گروموف، مسعود را منحیث رهبر و قهرمان خود می شناسند. او میگوید که مسعود يك ارتباط بخصوصی با فرانسه داشت که مطبوعات آن مسعود را در بدست آوردن شهرت جهانی اش کمک کرد. مسعود زندگی خود را بر اساس اصول اسلامی عیار ساخته بود، اما بر طبق گزارشات روس ها، او در حلقه دوستانش مشروبات الکلی می نوشید.

گریموف بیشتر خاطر نشان میسازد که مسعود از یکسو با روس ها در مورد عبور سالم شان از سالنگ يك معاهده داشت، از سوی دیگر شورای نظار وی در جبهات مختلف در شمال افغانستان با روس ها جنگیده و تعداد زیادی روس ها را کشتند. گریموف متذکر میشود که در اوقات خطیر، اردوی وی با مجاهدین در شمال افغانستان داخل تماس شده و با ایشان به اساس داد و گرفت معامله میکرد. هر چند که در افغانستان جنوبی و شرقی جائیکه پشتون ها در اکثریت بودند، چنین معامله گری به ندرت اتفاق می افتاد. گریموف میگوید که تجاوز روس بر افغانستان يك اشتباه بزرگ بود که باعث اضمحلال شوروی گردید. «(افغان جرمن آنلاین، نومبر ۲۰۰۷)

آقای جلال بابائی (پروانی) پرده از روی اعمال بسیار شنیع او یعنی، از تیزاب پاشی به روی دختران پوهنتون کابل در دوره تحصیل او برداشته و ، دربخش نظرات به ارتباط مکتوب ملالی نظام عنوانی میرهزارگرداننده سایت کابل پرس نوشته میکند:

#### احمد شاه مسعود و تیزاب پاشی به روی زنان

هم میهنان ما از جنایات، وطنفروشی ها، قتل ها، دزدی ها و غارتگری های احمد شاه مسعود کاملاً واقف اند. اینک پرده از یک راز ناگفتنی دیگر برمیدارم که تا حال بر همه پوشیده بود. زمانیکه احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار دوستان اخوانی جان جانی در سال های اخیر نظام سلطنتی بودند، در بعضی توطئه های اخوانی به هدایت سازمان جاسوسی پاکستان مشترکاً با هم فعالیت میکردند. از آن جمله پاشیدن تیزاب بر سر و روی و پا های دختران و زنان در جاده های کابل بود. پیروان بی وجدان و شرف باخته این جاسوس بی بدیل، سعی میکنند تا حقایق تاریخی را بپوشانند و یا دگرگون جلوه دهند. اما ضربات فرق شکن و رسواکن جبر تاریخ، توان مقاومت را ازین طفیلی ها ربوده و چهره های چرکین و آلوده از خیانت آن ها را از زیر دلاق مسعودی نمایان ساخته است.

موضوع جنایت تیزاب پاشی احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار را پال فیتز جرال (Paul Fitzgerald) و الیزابت گولد (Elizabeth Gould) در کتاب شان افشاء نموده اند. این کتاب با ارزش "تاریخ غیر مرئی: حکایت نا گفته افغانان" (Invisible History: Afghanistan's Untold Story) نام دارد که مطالعه آن را به محققان مسایل تاریخی و سیاسی افغانستان سفارش می‌کنم. به علاوه افشای این جنایت مسعود و حکمتیار که جزء کوچک محتویات این اثر است، کتاب از پالیسی های امریکا در افغانستان در سیر تاریخی آن پرده می‌دارد.

مؤلفین در صفحات ۱۱۳-۱۱۵ می‌نویسند که جریان برادران اخوانی قطب و رمضان که به "سیا" ارتباط داشتند، به اثر مجاهدت برهان الدین ربانی و پیروان (PMI) و ام آی ۶ و (CIA) سی آی ای در افغانستان ریشه گرفت. امریکا از گروه های اسلامی به ضد چپی ها و کمونیست های مورد حمایت شوروی، مخفیانه پشتیبانی میکرد.

افراطی ترین اسلامیت ها مخالف اصلاحات شاه در پوهنتون کابل به دور عبدالرسول سیاف، برهان الدین ربانی و غلام محمد نیازی فعالیت داشتند که از طریق ایشافونڈیشن از کمک سی آی ای مستفید می‌گردیدند. دو پیرو برجسته یعنی احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار، سال ها بعد یک وسیله تبلیغاتی مطبوعات امریکا در جنگ مخفی این کشور علیه شوروی قرار گرفتند. منحصی حاصل در اواخر دهه شصت، حکمتیار و مسعود شهرت متعصبین خطرناک را داشتند که چهره زنان را بد شکل می ساختند و مخالفین سیاسی خود را تا سرحد مرگ لت و کوب میکردند. هر دو، مسعود و حکمتیار از زمره مؤسسین "جماعت اسلامی" در افغانستان بودند که نفرتی عمیقی از زن داشته و به روی آنهایی که حجاب نداشتند، تیزاب می پاشیدند. مؤلفین کتاب از قول یک خانم افغان که حالا در امریکا حیات به سر میبرد، می نویسد: روزی او شاهد یک حادثه دلخراش در فاکولته ادبیات بود. دوتن از محصلین مشکوک که متعلق به دو محوطه مختلف پوهنتون بودند در ساحة فاکولته ادبیات به پا های

یک محصله زیبا که دامن بالای زانو پوشیده بود، تیزاب پاشیدند. دختر جوان فریاد مهیبی کشید و دیدیم که پوست از پاهایش جدا شده و آویزان ماند. آن دو محصل مجرم به سوی فاکولته انجیری فرار نمودند. محصلاتی که در محل حادثه حاضر بودند گفتند که آن دو محصل حمله کننده مربوط به "حزب اخوان المسلمین" بودند. بعد تر از بعضی استادان آموختم که حمله کنندگان عبارت بودند از احمد شاه مسعود از پنجشیر و گلبدین حکمتیار از قندوز. من حمله کنندگان را نه قبلاً دیده بودم و نه بعد از آن حادثه دیدم. لاکن بعد از دوازده سال چشم های حمله کنندگان را به وضاحت به یاد آوردم و قتیکه این دو تن در جنگ های ضد قوای متجاوز شوروی معروف شدند. من عکس های شان را منحیث "مجاهدین" در تمام جهان مشاهده کردم.

حادثه ناگواری که در بالا ذکر شد صرف یکی از همچو اعمال ضد بشری این دو جنایت پیشه تاریخ بود. کسانی که در آن زمان در کابل زندگی می کردند کاملاً به یاد دارند که حادثه تیزاب پاشی به سر و رو و پاهای زنان چندین بار در شهر کابل اتفاق افتاد که مسؤولیت همه متوجه اعضای "حزب اخوان المسلمین" می شد. خانم های کودن، پرعقده و تطمیع شده و مرد های شیاد و زن ستیز که سنگ احمد شاه مسعود را به سینه می زنند و از او بت قابل پرستش برای خود تراشیده اند، یک چیز را فراموش نکنند که حین پرستیدن بت شان، منظره شاله شدن گوشت و پوست خواهران خود را در ذهن مسموم شده ای شان ترسیم نمایند و بعد به سجده بت و سائیدن سر متصل گردند. (پنجم دسمبر ۲۰۱۰، بخش نظرات کابل پرس دیده شود)

جای بسی افسوس است که افتخار لقب "قهرمان ملی" به کسی تعلق گرفته که از انجام هیچگونه جنایت. خیانت در حق مردم افغانستان دریغ نورزیده و در تمام عمر سیاسی اش در خدمت سرویس های استخباراتی کشور های خارجی قرار داشته و هدفش در دوران جهاد و جنگ با شورویها عقیم کردن مقاومت در برابر شورویها، ویرانی کشور و درنهایت پارچه پارچه کردن افغانستان بوده است؟  
پایان



## مقاله بیست و پنجم

## قهرمان ملی باید دارای چه صفات و ممیزاتی باشد؟

(نوشته شده در ۲۰/۹/۲۰۱۱)

به گفته زنده یاد شاملو " بیماری شرم آور و کودکانه تعصب، سبب شده است که شماری ناشیانه بت های خبیث بر پا کنند و پیرامون آن برقصند و هیاهو راه بیاندازند و نامش را بگذارند قهرمان ملی و شهید ملت ... و بعد او را رهبر کاریزماتیک بنامند! " (از: مقاله لمبه، کابل پرس ۲۰۰۹ / ۸ / ۲۲)

ای کاش در افغانستان قهرمان پرور و قهرمان پرست و قهرمان کش، برای احراز لقب «قهرمان ملی»، مقررہ یا قانونی وجود میداشت و یا وضع میشد و معیارهایی در سطح ملی مشخص میگردد و بعد نام کاندیدان "قهرمان ملی" برای دریافت این لقب بزرگ به مقام با صلاحیتی که همان پارلمان افغانستان است، پیش میشد تا بعد از غور و دقت در احوال شخص یا اشخاص کاندید شده، شورای ملی در مورد آنها تصمیم میگرفت و سپس به تائید و توشیح رئیس دولت میرسید. القاب قهرمان ملی و مارشالی و فیلد مارشالی نباید از کیسه خلیفه بخشیده شود، می باید برطبق مقرراتی صورت بگیرد و یا صورت

میگرفت. در غیر آن اگر بهره‌کده بیشتر آدم کشته، و بیشتر خانه خراب کرده و بیشتر پلها و گالریها را تخریب کرده و بیشتر در خدمت بیگانه گان قرار گرفته باشد، القاب قهرمانی و مارشالی و فیلد مارشال داده شود، ما افراد زیادی در میان تنظیمهای جهادی داریم که لیست طولی تشکیل داده می‌توانند، پس چرا به آنها این القاب داده نمی‌شود؟

به عقیده من قهرمان ملی، می‌باید لا اقل دارای پنج صفت یا پنج خصوصیت زیر باشد:

- ۱- بخاطر جاه و مقام و کسب قدرت، خون هموطنان خود را نریخته باشد.
- ۲- نزد همه مردم و یا اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور محبوبیت داشته باشد، نه در نزد گروه خاصی به لحاظ اثنیکی، حزبی و یا مذهبی.
- ۳- متهم به غارت ثروت‌های ملی روی زمین و زیر زمین و قاچاق مواد مخدر و میراث‌های فرهنگی نباشد.
- ۴- در عرصه‌های نظامی، یا استقرارات و امنیت، یا تأمین همبستگی ملی، و دیگر عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و علمی ابتکاری کرده باشد، که نظیر آن را دیگر هموطنان قبل از او انجام نداده باشند.
- ۵- هیچگاه در خدمت کشورهای بیگانه و سازمان‌های جاسوسی خارجی و داخلی قرار نگرفته باشد.

در زیر به بررسی همین پنج مسئله می‌پردازم تا دیده شود که احمدشاه مسعود دارای چه صفات و برازندگی‌های بوده است؟ و آیا میتواند در این آزمون کامیاب و سرخ روی برآید یا خیر؟

۱- قهرمان ملی باید، بخاطر جاه و مقام و کسب قدرت، خون هموطنان خود را نریخته باشد!

درست است که اکثر مردم افغانستان فقیر و بی‌سواد اند، اما آنها اینقدر شعور دارند که اشخاص صادق را از اشخاص خاین تشخیص داده بتوانند. آنها

بخوبی می دانند که کدام اشخاص برای شان خدمت کرده و کدام افراد هستی شان را تباه ساخته و بدبختی آفریده است. ازاینست که آنها وقتی نام جنگ سالاران تنظیمی را بشنوند، با ابراز انزجار و اظهار درد و دریغ از آنها نام می برند و در آخر هیچیک از جنگ سالاران جهادی را به حیث قهرمان ملی قبول ندارند، زیرا از دست این جنگسالاران همه دار و ندار و هستی مادی و معنوی خود را از دست داده اند.

ازشرح جنگ های کابل در اینجا می گذریم و خواننده را به کتاب مستند (جنگ های کابل) اثر جنرال سید عبدالقدوس سید حواله میدهم و اینجا صرف همینقدر میگوئیم که بزرگترین سند جنایت و خیانت فرماندهان جهادی منجمله مسعود و گلبدین ویران کردن شهر کابل است.

مسعود و گلبدین حکمتیار هر دو شاگردان یک دبستان و پرورده دستگاه استخبارات پاکستان اند و بدستور و هدایت اختر عبدالرحمن رئیس آن سازمان، کابل پایتخت کشور را با هزاران زخم راکت و توپ و بمب ویران کردند. هر لقب وهرنامی که گلبدین حکمتیار از سوی مردم کابل مستحق باشد، مسعود بیش از آن مستحق نیست، زیرا مردم کابل در سالهای قدرت مسعود در آن شهر خوب بخاطر دارند که اگر گلبدین حکمتیار شهر کابل را از سمت جنوب میکوفت و راکت های کور او در مرکز شهر جان صدها انسان بیگناه را میگرفت، ولی راکت های کور و توپخانه مسعود از سمت شمال و از کوه تلویزیون به استقامت چهلستون و دارالامان و یا منازل واقع بر گردنه سخی و افشار فیر میشد و با هر فیر ده ها و صدها تن را نابود میکرد. فرق این عملیات جنگی تنها در این بود که مردم تلفات وارده در مرکز شهر را می دیدند ولی تلفات وارده بر حومه شهر را دیده نمی توانستند.

بدینگونه ده ها هزار باشنده بیگناه کابل نیست و نابود شدند و هزاران منزل ویران و صدها هزار انسان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و سرانجام وقتی در کابل دیگر خشتی بر روی خشتی باقی نماند و شهر بکلی به ویرانه مبدل گشت، مردم شاهد بودند که هردو جنگ سالار قهار و قسی القلب در

ارگ جمهوری دولت اسلامی ربانی در یک دعوت مجلل حضور به هم رساندند و همدیگر خود را در آغوش گرفتند و پیروزی همدیگر را در کشتن بیش از شصت هزار زن و مرد و کودک کابل، و ویران ساختن پایتخت دوصد ساله کشور بهم تبریک گفتند، درحالی که هردوجنگسارلار با دروغ شعار دفاع از مردم کابل را می دادند.

مسعود هیچگونه برتری و هیچ ارزشی بیشتر از حکمتیار نزد ملت افغان ندارد. هرنام و هرلقبی که حکمتیار در ازاعویرانی شهرکابل کمائی کرده است، مسعود هم مستحق همانست، نه بیشتر و نه کمتر از آن. بنابراین آنچه گفته آمد اگر معیار قهرمانی در کشور ما، کشتار بیدریغ انسانها و ویرانی شهرها و زیربناهای اقتصادی وطن باشد، پس خاین ملی کی خواهد بود؟ آیا آنهايي خواهند بود که به عنوان مجاهد بعد از سقوط دولت نجیب الله دست به جنایت و غارت و چپاول دارائی های عامه و شخصی زده اند؟

عقل سلیم و عدالت خداوندی و عدالت بشری چنین چیزی را قبول نمیکند، بلکه تاریخ آنهایی را به خیانت و جنایت علیه بشریت محکوم مینماید که برفرق ملت خود و وطن خود کوبیده اند و بخاطر رسیدن به جاه و مقام شهرها را به ویرانه مبدل کرده و عزت و ناموس مردم را به باد فنا داده اند و خود در خدمت بیگانگان قرار داشته اند.

۲- قهرمان ملی باید، نزد همه مردم و یا اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور محبوبیت داشته باشد، نه در نزد گروه خاصی به لحاظ اتنیکی، حزبی و یا مذهبی.

برادران مسعود و مبلغان وابسته به مافیای شورای نظام ادعا میکنند که مسعود، قهرمانی ملی و محبوب همه مردم افغانستان است، و با دروغهای شاخدار خود میخواهند او را بحیث قهرمان ملی بر ذهن و شعور مردم تحمیل کنند، درحالی که او نه تنها نزد اکثریت ملت محبوبیت ندارد که حتی در نزد تمام تاجیکان پنجشیر هم محبوب نیست. او بجز در میان گروه شورای نظام و

قوماندانان جمعیت اسلامی و ظاهراً کرزی و رسول سیاف و کریم خلیلی که با نام او تجارت سیاسی میکنند، نزد سایر مردم افغانستان هیچگونه محبوبیتی ندارد.

نظری به رسانه های جمعی افغانها در خارج از کشور و بخصوص سایتهای انترنتی چون: بینوا، دعوت نت، کابل پرس، افغان جرمن آنلاین (فایل مخصوص احمدشاه مسعود)، افغان موج، تول افغان، لمر او برافغان، سپرغی و غیره نشان میدهد که قلم بدستان غیر وابسته به شورای نظار با نوشتن مقالات و رساله های مستند پرده از چهره این جنگ سالار خود خواه و قدرت طلب برداشته اند.

شاه محمود مستمند در مقاله یی زیر عنوان "دشمنان استقلال و نجاتگران تجزیه طلب" در سایت افغان جرمن آنلاین مطلب مهمی را از قول «زدره وال» یکی از بلندپایه گان خاد- چنین بیان میکند:

"آنچه به کارنامه های قهرمان افسانوی احمد شاه مسعود ارتباط دارد باید عرض شود که، در سال ۱۳۶۳ شمسی، در جریان جلسه کادرها و فعالین «خدمات امنیت دولتی»، یک پارچه یاد داشت به داکتر نجیب الله رئیس خدمات امنیت دولتی افغانستان که در هیات رئیسه جلسه حضور داشت، داده شد. فقط در شرایط نهایت ضروری چنین مزاحمتی به رهبران داده میشود، لذا معلوم بود که خبر مهمی باید باشد. جلسه فعالین خدمات امنیت...، همزمان با عملیات تصفیوی مشترک (نظامیان افغانی و شوروی) در ولسوالی پنجشیر در جریان بود. داکتر نجیب الله پرزه خط را برداشت و به همه ابلاغ کرد که: یکی از قوماندانان برجسته پنجشیر احمدشاه مسعود، بدست نیروهای امنیتی افتیده است. هنوز چند دقیقه یی سپری نشده بود، که یادداشت دیگری و اما اینبار از جانب مشاورین روسی، به هیات رئیسه سپرده شد و باز هم این داکتر نجیب الله بود که یاد داشت را قرائت نموده گفت: احمد شاه مسعود هنوز در محاصره نیروهای امنیتی قرار دارد و عنقریب دستگیر خواهد شد، عملیات تصفیوی موفقانه جریان دارد. بلی خواننده عزیز! احمد شاه مسعود در همان عملیات دستگیر شد، اما در عوض انتقال به اینسو (کابل)، به آنطرف آمو دریا، توسط

هلی کوپتر مخصوص به قلمرو اتحاد شوروی وقت (کولاب تاجکستان) انتقال داده شد، که بعد از توافقاتی دوباره آزاد گردید."

در همین رابطه یکی از شاهدان عینی عملیات دستگیری مسعود جنرال خوشحال پیروز(صافی) است که اکنون در کشور سوئد زندگی میکند. در دیدارهای که با وی داشته ام میتوان گفت که او اطلاعات وسیع و موثقی در مورد مخالفان رژیم داودخان ودر مجموع درباره مردم کوهدامن و پروان و کاپیسا و شمال کشور دارد، زیرا که خودش سالهای زیادی در این مناطق وظیفه اجرا نموده و تمام دره ها و جلگه ها و رودخانه ها و وادی های شمال و شمال شرق کشور را بچشم سر دیده و به این ارتباط صاحب معلومات دقیق و دست اول میباشد.

وی روزی در مورد احمدشاه مسعود از چشم دید خود برای نگارنده میگفت: در سال ۱۳۶۱ش (=۱۹۸۲) در یکی از عملیاتهای مشترک قشون شوروی و اردوی دولتی بر پنجشیر، احمدشاه مسعود در قلعه ای در محاصره افتاد و هنگامی که نیروهای دولتی اطراف قلعه را تصفیه و میخواستند به قلعه وارد شوند و محصورین را دستگیر کنند، از سوی رهبری قشون شوروی هدایت رسید که بقیه عملیات را به کماندوهای قشون شوروی واگذار شوید! صاحب منصبان اردوی افغانستان که تا رسیدن به فتح قلعه، تلفات زیادی داده بودند، از این دستورشورویها سخت ناراحت شدند. بهرحال کماندوهای شوروی با هلیکوپتر سر رسیدند و به قلعه نفوذ کردند و پنج شش نفر از اسراء داخل قلعه را که یکی از آنها احمدشاه مسعود بود با خود در هلیکوترسوار کرده بردند. اما بجای اسارت مسعود فردا خبر فرار و زنده بودن او از امام صاحب پخش شد. جنرال خوشحال افزود که مسعود بعد از امضای آتش بس با شورویها در مدت سه سالی که متعهد به آتش بس بود، به اتحادشوروی سفر کرده و در آنجا آموزش های لازم دیده است.

۳- قهرمان ملی باید،متمم به غارت ثروت های ملی روی زمین و زیر زمین و میراث های فرهنگی نباشد.

آقای بریالی دُرَبابانی، در مقاله بی تحت عنوان "جمعیت اسلامی و شورای نظار و مسعود را بیشتر بشناسیم" می نویسد: «در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط احمدشاه مسعود می باید از گزارش «اسوشیتدپرس» مورخه ۱۰ سپتمبر ۱۹۸۱ نقل کرد: «دراگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد دره ۶ خنج دست یافت»؛ و یا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره ۲۷ بهار ۱۹۹۱، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ «دیده شود مقاله: احمد شاه مسعود و انحصار گری کان لاجورد و زمرد در دره پنجشیر» (سایت دعوت نت، اگست ۲۰۰۶)

علاوه بر غارت مستمر سنگ های لاجورد و زمرد معادن پنجشیر و بدخشان، یکی دیگر از خیانتهای غیر قابل بخشش مسعود، در هنگام وزارت دفاع اش غارت میراثهای فرهنگی کشور به ارزش ۳۲ میلیارد دالر از موزیم ملی واقع در دارالامان در سال ۱۹۹۲ است. بدون تردید با هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نمیشود بازیافته های فرهنگی را که مهمترین و پراج ترین دارایی ملی یک جامعه است و محصول تفکر و تجارب و عمل صدها هزار انسان در طول تاریخ تکامل بشری است، دوباره آنرا باز سازی کرد؟

در این رابطه داکتر سیاه سنگ گزارشی را از اداره یونسکو ترجمه کرده مینویسد: "گزارش James Astill، آمار اداره آموزش، آگاهی و فرهنگ سازمان ملل (UNESCO) نشان میدهد که ارزش پولی آثار باستانی دزدیده شده از افغانستان به سی و دو میلیارد دالر (۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دالر)، و به اینگونه بالاتر از پول فروش مواد مخدر میرسد. کارشناسان با آنکه در پیرامون بهای یاد شده همباور نیستند، میگویند عقربه تاراج سنج پس از سقوط طالبان در این کشور نشان میدهد که تهی شدن افغانستان از ارزشهای فرهنگی چندان دور نخواهد بود. افغانستان در نقش گرگهگاه هزاران ساله خاور و باختر گواه بهار و پاییز چندین مدنیت بوده است." (کابل ناتِهه- تاراج دامنه دار

و دزدان دلیرتر- ترجمه صبوراالله سیاه سنگ) نیز رجوع شود به مقاله مستند جنرال سید عبدالقدوس سید، درافغان جرمن آنلاین و نیز سایت دعوت نت، سپتمبر ۲۰۱۰)

و سیاهسنگ مینویسد: "... اتفاقاً آن سوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده) آنکه خوب میدود و خوب می تازد، و به گمانم بیشتر پنجشیرتازی می کند تا ترکتازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمدشاه مسعود است... واضحاً که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازیها، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمی تواند وجود داشته باشد... جنگیدن جهادها حقیقت دارد، ... تصادفاً آنها خوب هم می جنگند، خوب می کشند و خوبتر از کشتن، میدزدند، چور و چپاول می کنند،...." (تاریخ را نمیتوان فریب داد، از این قلم، افغان جرمن آنلاین)

۴- قهرمان ملی باید، در عرصه های نظامی، یا استقرار ثبات و امنیت، یا تأمین همبستگی ملی، فرهنگی و علمی و دیگر عرصه های اجتماعی، ابتکاری کرده باشد، که نظیر آن را دیگر هموطنان قبل از او انجام نداده باشند.

واقعیت اینست که اگر مسعود توانائی تأمین امنیت پایتخت کشور را بحیث وزیر دفاع دولت اسلامی میداشت و یا توانائی همبستگی سیاسی را لا اقل در میان هفت هشت تنظیم جهادی می داشت، آن همه خون مردم در کوچه های کابل جاری نمیگردید و شهر دو میلیون جمعیتی آن به ویرانه وحشت ناکی مبدل نمی گشت. همین فقدان درایت نظامی او در اداره و عدم تأمین نظم و امنیت شهر کابل بود که مردم کابل بجای لقب «شیرپنجشیر» به او لقب «روباه کابل» و «بژشادگل» دادند و ترانه "کوکو کوکو برگ چنار- رهبران شیشته قطار" و غیره را برای او و رهبران جهادی ساختند.

چیزی دیگری که به همه گان معلوم است، اینست که مسعود در عرصه های فرهنگی و علمی هیچگونه ابتکاری نداشت، نه کدام اثر علمی از او برجای



مانده است و نه کدام اثر ادبی. ولی در عرصه "نظامی" او مبتکر جنگ و خون ریزی و بهم اندازی رهبران جهادی و تعمیق اختلافات قومی و زبانی و حتی مذهبی بود. من که در آغاز اشغال کابل توسط تنظیمهای جهادی، شاهد ناروانی های وحشت آور مجاهدین در حق مردم بیگناه کابل بوده ام، میتوانم بگویم که مقوله: «نام رستم به از رستم» در حق مسعود بخوبی مصداق پیدا میکرد، چه ناتوانی مسعود در تامین امنیت پایتخت، شهرتش را به صفر ضرب زد و مردم کابل بجای "شیرینچشیر" او رابه لقب "روباه کابل" یاد میکردند که تا هنوز هم آن لقب را هنگام روبرو شدن با تصویر او در چهار راهی ها در میان خود زمزمه میکنند.

بگفته حسین شکوهی: «وقتی روسها آمدند یک درجن "قهرمان" برای ما ساختند که با رفتن شان، شاید حافظه دار ترین افراد هم بیاد نیاورند که نام های این آقایان چه بوده است؟ فراموش نشود که "قهرمان ملی" این مافیا هم از طرف آمریکایی ها برگزیده شد. هفتاد ملیون دالر، یک مقام "قهرمانی" و درجه "مارشالی" و اجازه چور بلامانع هرچه پیشروست، نتیجه و مزد فرمانبری و وطنفروشی تنیده در تمام تار و پود سیاسی این مافیا میباشد.» (گفتمان، داکتر سپنتا و هستری تمامیت خواهان، اپریل ۲۰۰۶)

قابل ذکر است که شورای نظار پس از سقوط طالبان، لقب «قهرمان ملی» را برای مسعود در عوض خدمت گذاری به امریکائی ها از سفیر امریکا در کابل گدائی کردند و زلمی خلیل زاد هم آنها را از جیب خلیفه بخشید و به آقای کرزی دستور داد فرمائی در این مورد صادر کند، که البته مورد تائید لویه جرگه قانون اساسی قرار نگرفت و هیچگاه هم مورد تائید ملت نیز قرار نخواهد گرفت.

۵- قهرمان ملی باید، هیچگاه در خدمت کشورهای بیگانه و سازمان های جاسوسی خارجی و داخلی قرار نگرفته باشد.

بر مبنای اسناد و کتب چاپ شده از سوی رجال استخباراتی روسیه و امریکا، مسعود به عنوان یک جاسوس چند چهره و چندبُعدی در خدمت سرویس

های اطلاعاتی KGB (استخبارات ملکی شوروی) و GRU (استخبارات نظامی شوروی) و CIA امریکو ISI پاکستان وسازمان اطلاعات فرانسه وانگلیس وكجا وكجا قرار داشته ، و تا روز مرگ خودماهانه ۲۰۰ هزار دالر از "CIA" بر علاوه مبلغ گزافی كه از "ISI" پاکستان میگرفته است و آنچه كه از "استخبارات نظامی شوروی" دریافت می داشته، حسابش را خدا میداند. كتاب "جنگ ارواح" نوشته ستیوكول امریکانی یکی از این اسناد است كه بخوبی این بعد شخصیت مسعود را افشا میکند. (به مقالات آقای داکتر میر عبدالرحیم عزیز، در افغان جرمن آنلاین زیر فایل احمدشاه مسعود رجوع شود)

یکی از خیانت‌های آشکار مسعود به امر جنبش مقاومت، بستن قرارداد های سری او با قوای اشغالگر روسی است. در سال ۱۹۸۱ و بعداً در سال ۱۹۸۲، احمد شاه مسعود از جنگ به نفع روس ها دست گرفت و در حقیقت همین خیانت مسعود بود كه باعث تمدید جنگ در سائر نقاط كشور گردید. جنرال گروموف، قوماندان قوای ۴۰ قشون سرخ در افغانستان، مولف كتاب «ارتش سرخ در افغانستان» در این مورد مینویسد: «در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماس های بس پایدار برپا کنیم كه تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یافتند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان كار ما با مسعود با موفقیت های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دار دستة او را زیر کنترل داشت به ویژه در سال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهل و شصت و شش احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را به امضاء رسانیدند كه در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی كاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی به جایی كه فرمانروای بی چون و چرای آن بود، آتش ننگشاید. برپایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست كشیده و مبارزه مسلحانه را برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.» (ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۱۹) بروس ریچاردسن،

نویسنده مشهور امریکائی، طی مقاله بی مینویسد: "میخائیل گرباچف در تاریخ ۱۵ فبروری ۲۰۰۴ با بخش پشتوی بی بی سی مصاحبه بی انجام داد و در آن مصاحبه بصراحت گفت: "مسعود برای ما کار میکرد. او تونل سالنگ را بروی کاروان های اکمالاتی نظامی شوروی بازنگهمیداشت و به هیچکس اجازه نمیداد تا بر کاروان های ما حمله کند."

اینست سخنان گرباچف رهبر اتحاد شوروی سابق در مصاحبه خود با bbc گفت:

***"Massoud worked for us and kept the Salang open. He would not allow anyone to attack us", Mikhail Gorbachev, BBC World Pashto Service, February 17, 2004.***

نگاهی به کتاب جنگ های کابل، تالیف جنرال سید عبدالقدوس سید، بروشنی از زد و بندهای مسعود با ارتش ۴۰ شوروی پرده برمیدارد و شواهد و مدارک انکار ناپذیری از حقایق در جلو چشم خواننده میگذارد.

مؤلف در صفحات ۷۱-۷۲ کتاب خود مینویسد: "واقعیت آنست که عقد قرارداد مسعود با شوروی ها با توجه به آنکه برای دولت افغانستان زیانبار بود، اما برای مسعود توانائی های زیادی بخشید. او به زودی زیرچتر حمایتی و کمک های اشد محرم روسها، امکانات و تسهیلات بیشتری پیدا کرد. بکارگیری ترندهای تبلیغاتی جهاد، اتکا به عنصر قومیت، قبیله گرائی و زبان به او امکان فراهم آورد تا جوانانی را که از بدهت توده ای فقیر و بیکاری گسترده رنج می بردند به دور ساختار های چریکی خود جذب و بسیار نیرومند تر از گذشته در سراسر پنجشیر و در بعضی از مناطق ولایت پروان، کاپیسا، اندراب، تخار، بغلان و اطراف کابل به حرکت و مانور پردازد. همزمان با به دست آوردن کمک های بیشتر پول و اسلحه از غرب و محافل بنیادگرای عربی بیشتر تقویه گردید. خواسته بود حضور خود را در اطراف کابل، میدان هوائی بگرام و سالنگ ها بیفزاید، از همین رو به گونه مداوم در سالنگها کاروان های اموال تجارتنی مردم، ولوژیستیک دولت را مورد حمله قرار داده به رهنی و چپاولگری می پرداخت. گاه گاهی نواحی میدان هوائی بگرام را مورد حملات راکتی قرار داده به

جای اینکه به هواپیماهای روسی تلفات وارد نماید، ضربات بیشتر پراهمالی ملکی، وفامیل های بگرام وارد می آورد... راکتباری برشهرها، محلات مسکونی و محلات اقامت قشله های نظامی، پوسته های امنیتی، مسیر شاهراه ها، راهزنی، چور وچپاول کاروانها، ویرانگری و تخریب سرک ها وپل ها را ادامه میداد و تنها درهمین دوره پنج پل بزرگ در شاهراه سالنگ به وسیله گروه مسعود تخریب گردید که حداقل قیمت عمومی آن به یکصد میلیون دالراز مال ملت بالغ میگرددید."



بدینسان دیده میشود که سراسرنزدگی سیاسی مسعود با معامله و خون ریزی و فریب و توطئه و جنگ و گریز و تخریب شهرها و زیربناهای اقتصادی و عام المنفعه کشور خلاصه شده بود. هیچ کارنامه ای از

مسعود دیده نشده که از آن بوی وطن پرستی و صیانت از منافع ملی کشوری مشاهده برسد.

جنرال گروموف اعتراف میکند که: "مسعود اگر میخواست میتواندست صرف با پرتاب پارچه های سنگ این منطقه را به قبرستان قوای روس تبدیل کند. ما اصلاً نمیتوانستیم بدون باز بودن این راه يك روز را هم بقا نمائیم." (همان منبع)

بروس ریچاردسن ژورنالیست امریکائی درمقاله خود تصریح میکند: "روابط سیا CIA با احمدشاه مسعود در سال ۱۹۹۰ بر سر عملیات مسدود کردن تونل سالنگ در بدل پنجصد هزار دالر تیره گردید .

گری شرون مدیرسیا پول را به برادر احمدشاه مسعود (احمدضیاء مسعود) در پاکستان پرداخته بود ولی وقتی دید که نیروهای مسعود برای مسدود کردن سالنگ ازجا نجنبیده اند، از مسعود علت را پرسید، مسعود جواب داد که پنجصد هزار دالر به او نرسیده است. برای گری شرون مشکل بود باور کند که احمدضیاء مسعود پول را به احمدشاه مسعود نرسانده است. سوال اصلی اینست که آیا شایسته است که یک قهرمان ملی برای جنگ کردن با دشمنان یک کشور بیگانه، از یک سازمان جاسوسی خارجی پول بگیرد؟" (مقاله: مسعود ته الوهیت ورکول، بقلم بروس ریچاردسن، ترجمه رحمت آریا، افغان-جرمن آنلاین)

بروس ریچاردسن در آخرین مقاله اش به (دتاریخ تحریف، یاهر دول خبر دخیردا وردی؟ ترجمه رحمت آریا، افغان جرمن آنلاین، ۲۳ سپتمبر ۲۰۱۱) مینویسد که: "ایریک مرگولیس یکی از ژورنالیستهای برجسته و شناخته شده به سطح جهانی است که به شمول افغانستان مسایل منوط به درگیری های جنگی را در نقاط مختلف جهان تحت بررسی قرار داده است. ایریک مرگولیس در مورد شناخت چهره حقیقی مسعود تحقیق و تجسس کرده است، ایریک مرگولیس شدیداً مخالف آن چهره افسانوی مسعود است که در مورد ریکارد های جنگی وی ثبت شده است.

ایریک مرگولیس در کتاب خود بنام راج امریکایی در صفحه ۱۹۶ چنین می نگارد: جهان غرب طی یک دهه جنگ افغان شوروی رهبر نظامی تاجک تبار مسعود را به مثابه یک جنگنده ضد کمونیست و قهرمان جنگی کوه نشین ستود و لباس شیر را به تنش کرد و وی را به نام شیر پنجشیر یاد کرد، ولی در بُعد حقیقی مسعود از زمانه های خیلی دور با اداره استخبارات ملکی شوروی - کی جی بی- و اداره استخبارات نظامی شوروی - جی آر یو- همکاری نزدیک و خیلی پنهان داشته است.

مسعود ظاهراً نشان میداد که در مقابل شورویها می جنگد ولی در حقیقت تمام تلاش خویش را متمرکز بر جنگ بر علیه مجاهدین پشتون تبار نموده بود.

مجاهدین پشتون تبار با پیشتیبانی اینجنت های پاکستانی تلاش داشتند تا تونل سالنگ را که در واقع حلقوم اکمالات لژیستیکی شورویها بود منفجر سازند، ولی مسعود در برابر شان ممانعت ایجاد میکرد. همچنان مسعود متوصل بیک نیرنگ دیگر هم شد، وی میخواست مسکو را به این نکته قانع سازد که جای حاکم دستبوس شان نجیب الله را به وی واگذار شوند.

نام کتاب ایریک مرگولیس این است :

( American Raj, Liberation or Domination, Resolving the Conflict between the West and the Muslim World, p. ۱۹۶, ۲۰۰۸)  
با نظر داشت توضیحاتی که در پای هریک از این پنج مشخصه عمده آورده شد، دیده میشود که احمدشاه مسعود در برابر هر پنج سوال ناکام مطلق شمرده میشود، بنابراین لیاقت و شایستگی در یافت لقب قهرمان ملی را ندارد. لقب «قهرمان ملی» را با دروغ پراکنیها و تدویر محافل بزرگ و تبلیغات خلاف واقعیت ها و نشان دادن تفنگ و گردن کلفتی نمیتوان بر ذهن و شعور جامعه تحمیل نمود، زیرا تاریخ را نمیتوان فریب داد. دیر یا زود چنین قهرمانان جعلی و دروغین به فراموشی سپرده میشوند. «مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.»

در اینجا باید گفت که قهرمانان اصلی در جنگ افغان- شوروی، آن سپاهیان گمنامی اند که تاریخ میهن نه نشانی از گور آنها دارد و نه نامی در حافظه خود.

بنابراین قهرمان ملی نامیدن مسعود خیانت به فداکاری و جانبازی سایر ازجان گذشتگان راه آزادی و استقلال افغانستان است. این نوشته همزمان با خبر ترور برهان الدین ربانی، استاد و رهبر احمدشاه مسعود اتمام یافت، در حالی که ترور و تروریزم را به هر شکلی و در حق هر کسی که باشد تقبیح میکنم، نمیتوانم از ذکر این نکته اباورزم که شاید فردا برای ربانی نیز لقب قهرمان ملی داده شود، و او هم چون احمدشاه مسعود از درون گور خود بر ملت مظلوم افغان حکم براند؟؟ پایان ۲۰ / ۹ / ۲۰۱۱

## مقاله بیست و ششم

## تبصره یی بر مقاله بروس ریچاردسن:

## احمد شاه مسعود «در جستجوی تاجیکستان بزرگ»

(نوشته شده در ۲۰۱۱/۹/۱۰)

آقای "بروس ریچاردسن"، نویسنده و افغانستان شناس بی بدیل امریکایی است که سی سال است در جهت شناخت ریشه های جنگ و منازعه در افغانستان و نقش شخصیت های محوری در این جنگها، رنج تحقیقات علمی-تاریخی را بر خود هموار کرده است و از لابلای ده ها و صدها اثر چاپ شده از جانب مشاوران ارشد نظامی روسی و یا رجال موثر استخباراتی شوروی سابق و کشورهای غربی دخیل در جنگ افغانستان به چاپ رسیده اند، نکات اساسی را برون نویس واز تلفیق و تالیف آن آثار گرانبهایی بوجود آورده و با منطق پذیرفتنی پیش روی خوانندگان افغان و جهان میگذارد.

یکی از مقالات محققانه و مستند بروس ریچاردسن، در باره احمدشاه مسعود همین مقاله فوق الذکر است که برای شناخت شخصیت و ماهیت مسعود اثر مهمی بشمار میروند. ریچاردسن در مقاله مورد بحث که نویسنده و مترجم توانای افغان "رحمت آریا" آنرا از انگلیسی به دری ترجمه کرده و در پورتال فخیم افغان جرمن آنلاین گذاشته است، نشان میدهد که مسعود پلان تجزیه افغانستان و تشکیل یک کشور دیگری بنام "تاجیکستان بزرگ" را در نظر داشت.

به همین منظور وی به تصفیه قومی پشتونها و تبعید اجباری یا قتل آنها از صفحات شمال هندوکش دست یازید.

مقاله دیگر آقای ریچاردسن زیر عنوان "از لابلای ارشیفها، قتل شخصی که دو نام داشت" (منظور داکتر عبدالرحمن است) بار دیگر پرده از روی سیاست ضد پشتونی احمدشاه مسعود برداشته است. کدام مدافع مسعود خواهد بود که از خواندن این مقاله غرق در عرق خجالت از عملکرد رهبر "کاریزماتیک" خود نشود؟ این مقاله نیز از سوی آقای "آریا" ترجمه و در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده و در آرشیف نویسنده قابل دسترسی است.

ریچاردسن در یوتیوب (you tube) مصاحبه ای در مورد ارتباطات احمدشاه مسعود با روسها دارد که شنیدن آن بسیار جالب و سندی دیگری است از وابستگی های مسعود به سازمان های جاسوسی روسیه و دیگر کشورها. در این مصاحبه آقای ریچاردسن ظاهراً از مرز ۷۰ سال گذشته است. و این سن و سال نشانگر آنست که او دیگر سخنان مفت و بی بنیاد نمیزند. اینست لینک یوتیوب این مصاحبه: <http://www.youtube.com/watch?&feature=email>

هرنوشته و هر مقاله آقای ریچاردسن در مورد احمدشاه مسعود، چون گریزی است که برفرق قهرمان خودساخته شورای نظارمیخورد و تمام رشته های قهرمان بافی برادران مسعود را دوباره پنبه میکند. اگر احمدشاه مسعود توانایی و جرئت پاسخ دادن به نوشته های ریچاردسن را می داشت، لااقل یکی از این نوشته ها را خود در هنگام حیات خود رد میکرد، اما از آنجائیکه نوشته ها و مقالات آقای ریچاردسن مبتنی بر اسناد موثق و شواهد زنده و مدارک عینی استوار استند، مسعود هرگز جرئت نکرد تا به جواب آقای ریچاردسن بپردازد و دستاویزی از خود برای اعقاب خود بگذارد. پس لافیدن فریدیونس و غیره مداحان و ثناگویان "مسعود" از نوع دست و پا زدن غریقی است که در بحر به هر خس و خاشاک دست می اندازد تا مگر راه نجاتی بیابد.

بروس ریچاردسن نه پشتون است و نه ازبک است و نه هزاره. و به هیچ



یک از اقوام افغانستان تعلق ندارد که نوشته ها او را تاپه مخالفت های قومی و اتنیکی بزنیم و تردید کنیم، بلکه او یک نویسنده حقیقت نویسنده آمریکایی است که بیش از سی سال است قضایای افغانستان را با دقت دنبال میکند و در این مدت چهره ها و شخصیت های سیاسی افغانستان را از چپ گرفته تا راست، همگی را بخوبی می شناسد. او نه طمع کدام مقام را در افغانستان دارد و نه بخاطر امتیاز گیری از قوم پشتون و یا اقوام دیگر افغانستان، این پژوهشها را انجام داده است. وی منحنی یک نویسنده حقیقت گو، می خواهد به مردمان جهان و افغانستان حقایق را بیان نماید که نویسندگان دیگر از کشف حقیقت در باره آن عاجز بوده اند. ریچاردسن می خواهد اثر یا اثری از خود برجای گذارد که هریک در حال و آینده ماخذ معتبری برای محققان باشد و آنها در پژوهش های خود به نوشته های او استناد جویند.

نویسنده گان آزاد و غیر وابسته به احزاب سیاسی، هیچگاه دروغ نمی گویند و دروغ نمی نویسند و میدانند که با دروغ نویسی کسی به قله شهرت نمیرسد. بخصوص نویسنده ای که از یک قاره دیگر می خواهد در باره رجال مطرح در مسایل سیاسی و نظامی یک کشور دیگر در یک قاره دیگر چیزی بنویسد، ضرورتی به دروغ نویسی ندارد و سعی میکند تا حقیقت را کشف کند و در معرض قضاوت دیگران قرار بدهد. بنابراین نوشته های بروس ریچاردسن برای اثبات جرم جاسوسی مسعود به شوروی ها، در روزها و سالهای که ملت مظلوم و آزادی دوست افغانستان برای اخراج اشغالگران شوروی از کشور خود جان می باختند و سرانجام با دادن یک ونیم میلیون قربانی موفق به خروج فضیحت بار ابر قدرت شوروی شدند، منحنی مهمترین سند برای تردید و پس گرفتن لقب قهرمانی او کفایت میکند.

جای بسی افسوس است که افتخار لقب "قهرمان ملی" به کسی داده شده که در تمام عمر سیاسی اش در خدمت سرویس های استخباراتی کشور های خارجی قرار داشته و هدفش در دوران جهاد و جنگ با شورویها عقیم کردن

مقاومت در برابر شورویها، ویرانی کشور و درنهایت پارچه پارچه کردن افغانستان بوده است؟

برمبنای اسناد و کتب چاپ شده از سوی رجال استخباراتی روسیه و امریکا، مسعود به عنوان یک جاسوس چند چهره و چند بُعدی در خدمت سرویس های اطلاعاتی KGB (سرویس اطلاعات مرکزی شوروی) GRU (استخبارات نظامی شوروی) و CIA سرویس اطلاعات مرکزی امریکا و ISI پاکستان و سازمان اطلاعات فرانسه و "MI6" انگلیس و کجا و کجا قرار داشته، و تا روز مرگ خود ماهانه ۲۰۰ هزار دالر از "CIA" بر علاوه مبلغ گزافی که از ISI پاکستان و فرانسه و انگلیس می گرفته است و آنچه که از "استخبارات هند" دریافت می داشته، حسابش را خدا میداند. کتاب "جنگ ارواح" نوشته ستیو کول امریکائی یکی از این اسناد است که بخوبی این بعد شخصیت مسعود را افشا میکند. (به مقالات آقای داکتر میر عبدالرحیم عزیز، در پورتال افغان جرمن آنلاین زیر فایل احمدشاه مسعود رجوع شود) پس بهتر است که مداحان و هواخواهان مسعود این را بدانند که، مسعود هیچگونه برتری و ارزشی بیشتر از حکمتیار نزد ملت افغان ندارد. هر نام و هر لقبی که حکمتیار در ازاء ویرانی شهر کابل و کشتار تخمین ۶۵ هزار انسان بیگناه آن مستحق است، مسعود هم که در این ویرانی و کشتارها مثل حکمتیار عمل کرده است، مستحق همان لقب خواهد بود. پس اگر مسعود مستحق لقب قهرمانی باشد، در این صورت چرا حکمتیار و عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی و محقق و عطانور و اسماعیل خان هم مستحق این لقب نباشند، زیرا که آنها هم در کشتار مردم و ویرانی شهرهای افغانستان دست کمی از مسعود نداشتند و ندارند.

اگر معیار قهرمانی ملی در کشور ما، کشتار بیدریغ انسانها و ویرانی شهرها و خرابی زیر بناهای اقتصادی وطن باشد، پس معیار خاین ملی چی خواهد بود؟ آیا آنهایی که به عنوان مجاهد در مقابله با شورویها سر خود را فدا کردند، خاین ملی خواهند بود؟ عقل سلیم و عدالت خداوندی و عدالت بشری چنین چیزی را قبول نمیکند، بلکه دادگاه تاریخ آنهایی را به خیانت و جنایت علیه

بشریت محکوم مینماید که برفرق ملت خود کوبیده اند و بخاطر رسیدن به جاه و مقام و جمع اوری ثروت شهرها را به ویرانه هامبدل کرده و عزت و ناموس مردم را به باد فنا داده اند.



عاملین کشتار و ویرانی شهر کابل، احمدشاه مسعود درکنار چپ جنرال حمیدگل، رئیس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) و گلبدین حکمتیار درکنار ترکی فیصل رئیس سازمان استخبارات عربستان سعودی با چهره های بشاش از قرارگرفتن خود درکنار روسای استخبارات کشورهای بیگانه دیده میشوند.

درحالی که هریک از عناصر فوق الذکر افزون برجنایات بیشمار درحق وطن و وطنداران خویش، به حیث اجنت و جاسوس در خدمت سرویس های اطلاعاتی کشورهای دور و نزدیک افغانستان هم قرار داشته اند و بنابراین مستحق هیچ لقب افتخاری جز لقب خاینان ملی و جنایتکاران جنگی نیستند. مسعود در طول حیات سیاسی خود با شورویها بیشتر ساخت و برنیروهای ملی تاخت و در پایان عمر خود به همان چاهی افتاد و نابود شد که برای دیگران می کند. پس کسی که عمرش در جاسوسی و خیانت به مردم و کشورش سپری شده باشد، نباید بحیث قهرمان ملی، بر ذهن و شعور و تاریخ یک ملت تحمیل شود.

صاحب نظر افغان محمد داؤد مومند از قول جناب مرادزی، در مقاله بی جواب "مژده" احصائیه سلاح و مهماتی را که از حکومت داکتر نجیب الله برای احمدشاه مسعود مانده بود قرار ذیل بدست میدهد:

- ۱- سلاح سبک و ثقیل پیاده ، یک میلیون میل،
- ۲- انواع مختلف توپها و هاوان بیشتر از ۶۰۰ هزار میل،
- ۳- انواع مختلف تانکها ۲۵۰۰ چین.
- ۴- انواع مختلف زرهپوش ۳۰۰۰ عراده.
- ۵- وسایل مختلف ترانسپورتی ۲۹۰۰۰ عراده
- ۶- طیارات ترانسپورتی، شکاری (میگها) و هلیکوپترها ۴۵۰ بال
- ۷- دستگاه های مخابره، استحکام، لوژیستیک و وسایط دستگاه های دیگر ۴۸۰۰ پایه
- ۸- پرزه جات فالتو برای استعمال و وسایط، سلاح و مهمات معادل پنج میلیارد دالر
- ۹- هشت دستگاه راکت سکاد
- ۱۰- انواع راکت های ریاکتیف یکصد هزار فایر
- ۱۱- دیوی مهمات بیشتر از یک صد هزار تن
- ۱۲- راکت های لونا، اورگان، سکر، استلا، ۱۰،
- ۱۳- فابریکات ترمیم طیارات و البسه نظامی و غیره و غیره

(قیمت مجموعی این وسایط و وسایل نظامی به صدها میلیارد دالر باغ میگردد.)

آقای مومند در اخیر از آقای مژده می پرسد: " امیدوارم محترم مژده منحصیث یک مسلمان با وجدان قیمت تخمینی ذخایر نظامی مذکور را محاسبه کرده توضیح بفرمایند که احمدشاه مسعود این ثروت بزرگ ملی را که مال تمام

مردم افغانستان بود به کجا انتقال داد و به کدام کشور فروخت؟ و پول آن در کدام بانک و در حساب چکسی انتقال یافته است؟ زیرا فهمیدن این مسئله برای جوانان بیدار کشور یکی از ضرورت‌های اولین است. آقای مزده آیا بهتر نیست که نام مسعود را بجای قهرمان "ملی؟" "خاین ملی" نام نهاد؟"

هواداران مسعود همانطوری که با پرونی و دیده درانی می‌خواهند یک آدم کش جانی و ویرانگر شهرکابل و یک تجزیه طلب را بحیث قهرمان ملی برگردۀ ملت سوار کنند و امتیاز بدست آورند، باید تحمل شنیدن داستانه‌های خیانت و جنایت او را از سوی مردم افغانستان و حتی نویسندگان خارجی نیز داشته باشند.

نفرت روز افزون مردم افغانستان و حتی ژورنالیستان خارجی از نام مسعود مثل سایر رهبران جهادی تنهابخاطر آن نیست که وی در رقابت با جنگسالاران دیگر برای فتح محلات بیشتر، شهرکابل را به ویرانه مبدل کرد و از فراز کوه تلویزیون با انداختن اسلحه ثقیل به کشتار انسانهای بیگناه این شهر پرداخت و هزاران تن را نابود کرد و میلیونهای دیگر را آواره نمود، بلکه بخاطر این نیز هست که هنوز هم وی از درون قبر خود بر ملت افغانستان حکم میراند و همراه بنام "قهرمان ملی؟" ده هزار دالر از خزانه ملت فقیر و هر دم شهید افغانستان بنام "قهرمان مسعود؟؟" باج میگیرد، در حالی که مسعود تنها از مدرک فروش جنگ افزارهای باقیمانده از دولت نجیب الله بخصوص از مدرک فروش میگ های ۲۱ و هلیکوپترها و ۹ فروند راکتهای سکا که قیمت هریکی برابر قیمت یک میگ ۲۱ بود صاحب صدها میلیارد دالر شده است و تا هفتاد پشت خاندانش احتیاجی به این باجگیری از ملت مظلوم و فقیر ندارد.

با یک حساب سرانگشتی با همین ده هزار دالرمهانه = پنجصد هزار افغانی) میتوان ۲۵۰ خانواده فقیر افتاده درحومه شهرکابل را با بخشیدن دوهزار افغانی به هریکی ماهانه از گرسنگی و مرگ نجات داد.

شورویها در دوران تجاوز خود بر افغانستان میگفتند که اگر یک دروغ

بطور بی‌وسه تکرار شود، بالاخره مردم آنرا بجهت یک حقیقت قبول میکنند. برادران مسعود هم که بر ثروت بی حساب مسعود دست یافته اند، طبق گفته شورویها عمل میکنند و هر ساله بنام هفته شهید از دولت بودیجه میگیرند ولی بجای یاد بود از شهدای برحق وطن، صرف به بزرگ نمائی از مسعود می پردازند و حق خون دیگر شهدای راه ازادی وطن را در پای بزرگمائی کسی میریزند که از سوی برادران مسعود با تبلیغات و مصارف هنگفت پول از جیب دولت سعی میکنند تا جتی الامکان مسعود رابحیث قهرمان ملی بر ذهن مردم افغانستان تحمیل کنند، درحالی که اینکار شان سبب تنفر و انزجار بیشتر مردم افغانستان نسبت به مسعود شده است و به نظر میرسد که تا یک نفریشتون و یک نفر ازیک و یک نفر هزاره در افغانستان زنده باشند، مسعود را به حیث قهرمان ملی قبول نخواهند کرد.

با این مقدمه اکنون توجه خواننده را به اصل مقاله بروس ریچاردسن معطوف میکنیم.

### "در جستجوی تاجیکستان بزرگ"

احمد شاه مسعود پلان تجزیه افغانستان را داشت

جنرال ا. ا. لیاخوفسکی<sup>۱</sup> قوماندان ارشد لشکر چهل شوروی در

افغانستان، افشا میکند:

(نویسنده: بروس ریچاردسن - مترجم: رحمت آریا)

طی سالیان جنگ افغان - شوروی و متعاقب آن تیوری های فراوانی به میان آمده اند که یکایک شان مبیین افشای انگیزه های نهفته در عقب تعاون احمدشاه مسعود با لشکر چهل شوروی بوده و بر مبنای آن دیدگاه های فراوانی

<sup>۱</sup> General A.A. Liakhovskii

تشریح شده است. برجسته ترین تیوری درین میان، متکی بر اسناد مؤثق شوروی است که در یادداشتهای رسمی مأمورین استخباراتی اسبق کی جی بی و جی آریو (KGB and GRU) و یا هم خاطرات افسران عالیرتبه متقاعد است که قبلاً در صفوف لشکر چهلیم در افغانستان کار کرده اند، و یا گواهی های فراوان شهود عینی، مدارک روایتی و مربوط به وقایع، مدارک دیگرست که در گزارشهای ادارات استخباراتی انعکاس یافته، همه این مدارک چندین بعدی در کل حیثیت سکه یکسان و معتبری را برای محققین و تاریخ نویسان داشته که در آثار شان به نشر رسیده است. درین میان تیوری مستندی عرض اندام کرد که مؤید اثبات وسواس و عقده روحی احمد شاه مسعود در راستای یکجا ساختن تاجکان افغان با همبهاران نژادی تاجکستان آنوقت اتحاد شوروی سوسیالیستی بود و نشان دهنده علاقمندی ایجاد چنان یک « تاجکستان بزرگی » بود که سرانجام خودش خواهان حاکمیت برآن بود. مسعود در راستای تحقق این مأمول، با انتخاب ستراتیژی تعاون و استفاده از نیروی عظیم لشکر چهلیم شوروی خواست تا وی را در قلع و قمع دشمنان دایمی اش که برجسته ترین آن حزب اسلامی حکمتیار بود، یاری رساند. (Misdaq, p ۳۳۰N)

قوماندان اعلی لشکرچهلیم اتحاد شوروی جنرال ا. ا. لیاخوفسکی در خاطرات افشا گرانه خویش ( پلامیگا افگانا *Plamya Afgana* ) مینگارد : « احمد شاه مسعود از همان آغاز، پلان پارچه پارچه شدن افغانستان را در سر داشت. » همچنان شواهد مستند پیرامون طرح « تاجکستان بزرگ » که در صفحات کتاب | دستهای مسکو *The Hand of Moscow* | درج است، منتظر تحقیقات محققین میباشد؛ این شواهد که در برگیرنده خاطرات شخصی یک افسر ارشد کی جی بی نیز می باشد ستراتیژی و عملیات مخفی ایرا افشا می سازد که طی سالیان جنگ در افغانستان پیاده شده است. نویسنده کتاب جنرال لئونید شبارشین *General Leonid Shebarshin* رئیس ریاست اول ریاست عمومی استخبارات خارجی کی جی بی بوده که در بخشی از کتاب خویش روی یادداشتهای خیلی مهم و تاریخی بحث می نماید؛ شبارشین درین بحث نکات

عمده دو فکس بی سابقه را افشا می کند که بر تارک هر دو فکس Fax تاپه فوق العاده محرم زده شده است و هر دو سند آنعده جزئیات و شرایطی را یکایک شرح می کنند که بر مبنای آن باید گلیم دشمنیها میان احمد شاه مسعود و قوماندانی اعلی شوروی برچیده می شد و در تناسب با چهارچوب مفردات قرار داد، زمینه ایجاد و توسعه شبه قلمرو تاجک و نیمه خود مختار مهیا می گردید. نکات اساسی سند:

### نکات اساسی مذاکرات با احمدشاه مسعود

۱: در چهارچوب مفهوم یک افغانستان متحد، زمینه ایجاد یک قلمرو خودمختار تاجک در ساحات تاجک نشین که مشتمل اند بر ساحات ولایات بدخشان، توخار «تخار»، کندز، بغلان و برخی حصص ولایات پروان - کاپیسا و نیز ایجاد دولت خودمختار درین ساحات

۲: اعطای نمایندگی و مقام های خاص تاجک در چوکات دستگاه ریاست جمهوری، پارلمان ملی و اعضای کابینه وزیران حکومت - م افغانستان

۳: به رسمیت شناختن رسمی (IOA) حزب | تحریک اسلامی در افغانستان - ربانی | [IOA (Islamic Movement in Afghanistan, Rabbani)] به صفت یک حزب مستقل و چنان حزبیکه در افغانستان دارای حقوق مساوی باشد.

۴: تشکیل نیروهای نظامی تاجک بر مبنای ساختار (IOA) حزب | تحریک اسلامی در افغانستان - ربانی | [IOA (Islamic Movement in Afghanistan, Rabbani)]، و ادغام آن با [VSRA] - این یک اصطلاح روسی است که مرکب از چند لغت بوده و در حق اردوی افغانستان تحت رهبران و نظامیان عالیرتبه و کمونیست افغان و غیره به کار برده میشد- م. مسؤولیت های این نیروی نظامی بر مبنای منافع ملی | احتمالاً منافع تاجکستان -



نویسنده | ووظایف عمومی حکومتی تعریف میشوند که تأمین امنیت شاهراه حیرتان - کابل جزء آن است.

۵- تأمین صلح در چوکات ساحات خود مختار تاجک و ایجاد شرایط و امکانات جهت اعاده زندگی عادی برای باشندگان این ساحات.

۶ - مسائل انکشاف اقتصادی در صفحات شمال. بخش همکاری دولت افغانستان درین زمینه، همچنان کمک های چندین جانبه بشمول کمک های اقتصادی، صحتی و انواع امداد و نیز توسعه تجارت سرحدی. نکاتی را که من درینجا طرح کرده ام سفیر شوری یوری . م. ورنتسف Juri M. Vorontsov ، و جنرال وی. ای. ورنینکوف General V.I. Varennikov با آن توافق نموده و اوشان آنرا فی النوبه با رهبری جمهوریت افغانستان - م | مطرح نموده اند. منبع : گروپ عمیاتی MO SSSR در افغانستان. مرکز قوماندۀ قوماندانی اعلی لشکر چهل، کابل، سال ۱۹۸۸ م.  
امضاء کنندگان :

بگرجنرال ب. وی. گروموف Lieutenant General B.V. Gromov. وزیر دفاع جمهوری افغانستان شهنواز تنی و احمد شاه مسعود (Shebarshin, pp ۱۷۷-۲۱۴).

### مسوده پروتوکول:

در مورد روابط دو جانبه میان رهبری نیرو های نظامی اتحاد شوروی در افغانستان و مخالفین مسلح پنجشیر. (IOAP)

به آرزوی تحکیم صلح در افغانستان جوانب امضاء کننده ذیل این پروتوکول، با داشتن اراده نیک متعهد به پذیرش مسؤولیت های ذیل میشوند :

۱ : هر نوع فعالیت نظامی را در سالنگ جنوبی و سائر ساحات مجاور در امتداد شاهراه کابل - حیرتان بصورت مکمل متوقف ساخته، که در برگیرنده توقف استعمال هر نوع اسلحه از مواضع دلگی ها و گروپهای مخالف مسلح

پنجشیری (IOAP)، و قراء مجاور بر برجهای قراول، پوسته های تلاشی و امنیتی عساکر افغان - شوروی، عساکر سرحدی و خاروندی می باشد.

۲ : دسته های مسلح جدا شده پنجشیر به مسؤلیت خود می پذیرند که امنیت بین «قریه تاجکان» و «چاگینی Chaugani» را در چهارچوب هدف معین : جلوگیری از پرتاب راکت، اعمال قطاع الطریقی و غیره اقدامات مشابه بر علیه عساکر شوروی و افغان تأمین می نمایند.

۳ : جانب شوروی بر مبنای توافق جانبین متعهد میشود که به منظور امرار معیشت پنجشیر و سائر ساحات ذکر شده درین پروتوکول که در مسیر شاهراه قرار دارند، تدارکات لازم، اقلام مورد ضرورت عاجل، و سائر مواد مورد نیاز را در ظرف فاصله زمانی ایکه هر دو جانب روی آن قبلاً توافق نموده باشند، تهیه نماید.

۴ : به دسته جات جدا شده و سائر گروه ها اجازه داده نمی شود تا به منظور حمله بر قطار های افغان - شوروی، انجام فعالیت های تروریستی و سیوتاژ پایپ لاین داخل ساحات یاد شده درین پروتوکول شوند. هرگاه افراد مسلح این گروه ها متوصل به انجام چنین فعالیت ها شوند، جانب اتحاد شوروی مایل است که برای دسته جات جدا شده مسلح پنجشیر کمک آتش توپخانه و نیروهای هوایی را بر مبنای تقاضای شان تهیه نماید.

۵ : تبادل معلومات و تشریک مساعی در راستای پیدا کردن آنعده اتباع شوروی و افغان که در حدود ساحات ذکر شده در پروتوکول، مفقود الاثر شده اند.

۶ : در صورت ازدیاد فشار و کشمکش ها، تدویر دید و وادید ها به خاطر جلوگیری از توصل به تجدید اقدامات نظامی و اعطای مشورتهای متجانب به نفع تحکیم صلح در زون مشخص.

۷ : اثرات این پروتوکول در امتداد هر دو ضلع ارضی شاهراه ا کمالاتی که فاصله بین « قریه تاجکان» و « چاگینی » را احتوا می کند به شعاع ۳۰ کیلومتری در هر دو جانب ارضی ساحه متذکره پخش است. عساکر شوروی و نیرو های مسلح پنجشیر حق دارند تا بیرون از سرحدات تعیین شده فوق عملیات نظامی را به منظور امحای آنعده دسته جات جدا شده و یا گروپهای مربوط به جناح های دیگر پیاده سازند که دست از حملات نظامی بر علیه جانبین عاهدین عاقدین این پروتوکول نه می بردارند.

۸ : پروتوکول حاضر، از لحظه امضای هر دوجانب به بعد مدار اعتبار است.

۱ منبع : گروپ عمیاتی MO SSSR در افغانستان. مرکز قوماندۀ قوماندانی اعلی لشکر چهلیم، کابل، سال ۱۹۸۸ م.  
امضاً کنندگان : بگرجنرال ب. وی. گروموف. وزیر دفاع جمهوری افغانستان شهنواز تپی و احمد شاه مسعود]. (Shebarshin, pp ۱۷۷-۲۱۴)  
[این پروتوکول را میتوان در صفحات ۵۸-۵۹ کتاب "جنگهای کابل" تالیف جنرال سید عبدالقدوس سید مطالعه نمود. ونکات تازه و بیشتری از چشمدیدها شاهدان عینی به ارتباط وابستگی و وفاداری مسعود به شورویها در این کتاب دید.]

### مسعود طی تمام دوره جنگ افغان- شوروی، در خدمت شوری بود:

احمد شاه مسعود طی تمام دوره جنگ افغان - شوروی ( ۱۹۷۹ - ۱۹۸۹ م) از آغاز سال ۱۹۸۰ م با شورویها قرار داد بست تا مسیر قطار های ا کمالاتی شانرا در امتداد شاهراه حیاتی سالنگ مصوون نگهدارد. بر مبنای شرایط همین تعهدات قراردادی بود که مسعود بالای آن واحد های مسلح مجاهدین می تاخت که میخواستند بر کاروانهای ا کمالاتی و مواضع سربازان شوروی حمله نمایند. شورویها اکثراً مسعود را در راستای کمک در پیاده کردن تعهدات قراردادی اش با آتش توپخانه خویش مساعدت می کردند. مقاطع

زمانی ای فرامیرسید که میعاد اعتبار قرار داد جانبین ختم می شد. ولی مسعود که در فاصله میعاد ختم قرارداد اولی و تجدید قرارداد نوین هی چگونه مسؤلیت قراردادی نداشت باز هم تا زمانی به شرایط و مفردات قرارداد قبلی وفادار باقی می ماند که قرارداد نوینی با همین محتوی با وی امضاء می شد. جنرال لیاخوفسکی (General Liakhovski) در کتاب خود می نویسد: «در طی تمام مدتی که ما در افغانستان بودیم، مسعود آنچه را به انجام رساند که ما برایش گفتیم» (Liakhovskii, pp ۴۶۲-۴۸۵)

### سندی از ریاست عمومی استخبارات لشکر چهلم شوروی - کابل:

«به اساس هدایت جنرال پ. آی. ایواشوتین General P.I. Ivashuti، رئیس عمومی ریاستهای استخبارات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دگرمن اناتولی تکاچیف (Lieutenant Colonel Anatoly Tkachev) ارتباط با احمد شاه مسعود را برقرار ساخته و طوریکه موصوف می گوید برای مدت طونی با مسعود کار کرده است. اختصار داستان تکاچیف چنین است: طبق پیش شرط های احمد شاه مسعود پیرامون محل و وقت دیدار ما از طریق میانجی ها موافقت کردیم: جای دیدار: دره پنجشیر که بوسیله مجاهدین کنترل میشود، وقت: (سال ۱۹۸۳ م) جشن میلادی. ما باید شب سال نو به محل دیدار میرسیدیم. همچنان ما باید بدون سلاح و گارد امنیتی می آمدیم. به مجرد آفتاب نشست به همراهی ترجمان ما مکس «Max» از قریه رُخه [Kishlak Rukha] برآمدیم و به زودی به محل تعیین شده دیدار که قبلاً رویش توافق صورت گرفته بود رسیدیم، جانیکه با گروه مسلح مجاهدین به رهبری تاج الدین با خوش آمدید برخوردیم؛ تاج الدین آمر گروه ضد - جاسوسی احمد شاه مسعود است. بعد از صرف نهار»

چای صبح»، من با ترجمانم مکس، احمدشاه مسعود و یک تن اعتمادی وی در اتاق تنها ماندیم. صحبت آغاز شد. نکات کلیدی پیشنهاد ما آتش بس دوجانبه روی تقابل مسلحانه در پنجشیر و تعهدات متجانب مبنی بر تهیه شرایط جهت بازگشت زندگی آرام برای باشندگان محل بود. احمد شاه مسعود گفت که در

برابر اتحاد شوروی احساس دشمنی ندارد. از بین رفتن دشمنی های موجود و تأمین همکاری نزدیک در راستای نظارت بر متارکه در واقع ماحصل صحبت های دیدار اول و دیدار های بعدی بود.»

به ملاحظه دوسیه سایکولوژیکی کی جی بی پیرامون شناخت شخصیت احمد شاه مسعود، « شیر » به این اوصاف ستوده شده است : عاشق خود ، خود خواه، کج اندیش، تشنه شکوه و ابهت؛ در خلال این شکوه خود را در آئینه چنان رهبری می بیند که به مجرد ایجاد قلمرو خود گردان تاجک ، خودش امیر آن خواهد شد، شوروی با دخول به ژرفای مشخصات شخصیت مسعود از یک موقف قوی با وی صحبت کردند و بدان وسیله

مسعود را به پذیرش مطالبات شان آماده ساختند. (Shebarshin, pp ۱۷۷-۲۱۴).

از دیدگاه تکتیکی بهترین روش برای جانب قرار داد شوروی وصول میلانی بود که منجر به ایجاد متارکه با مسعود گردد. نکته کلیدی برای شورویها رساندن اکمالات مصوون از طریق معبر سالنگ ، و جلوگیری از درگیری در دامنه کوه های خطرناک و صعب العبور پنجشیر بود. باریس گروموف قوماندان لشکر چهلم در افغانستان مطالعه فراخ در رابطه با خطر جنگ گوریلابی در مناطق ناهموار دارد و اکثراً از وی نقل قول بعمل آمده است؛ باریس گروموف می گوید : « مسعود تنها با پرتاب سنگ میتواندست

ساحه را به مدفن عساکر روسی مبدل سازد». (Gromov, pp ۱۸۸-۱۹۷).

همانطوریکه توقع می شد، عکس العمل نیروی های مقاومت در برابر توافقات مسعود با شوروی جوابهای تلخ و مملو از طعنه را در پی داشت. دریمنورد در بخشی از کتاب | مارک اربن Mark Urban | | جنگ در افغانستان *War in Afghanistan* | چنین آمده است :

« یکتعداد قوماندانان با تلخی تنقید می کردند که مسعود در برابر لشکر شوروی بطور شاید و باید فعالانه جنگ نه می کند. تقریباً از مدت دوسال بدین سو آثار و علایمی وجود ندارد که طی آن مسعود افراد خود را رغبتاً در برابر شورویها به کار انداخته باشد که مثال آن جنگهای کندز است که در بین ماهای

جنوری الی اپریل سال ۱۹۸۹ م بوقوع پیوست، آنچه رُخ داده است چیز بیشتری به جز از کشمکش های داخلی نه بوده است. از جانب دیگر شواهد حاکی اند که مسعود وارد یکنوع متارکه جنگ با روسها شده است. علایمی وجود داشت که شورویها میخواستند کنترل ساحات شمال شرق افغانستان را به شورای نظر واگذار شوند. گزارش های بدست آمده حاکی از آن است که روسها برای چنین آغازی، برایش پیشنهاد تمویل پول و اسلحه کرده اند. این توافقات باعث ایجاد مشاجرات تلخ در میان صفوف مقاومت شده است. اعضای حزب اسلامی حکمتیار این روش را خود - فروشی یاد کرده و با طعنه و پیغاره مسعود را «شاه پنجشیر» می نامند. در برابر تعهدیکه بالای عساکر شوروی هیچگونه حمله ای از پنجشیر به وقوع نه خواهد پیوست، شورویها بخش عظیم لشکر خود را از دره بیرون کشیده و آنرا به ساحات جنوبی فرستاده است، زیرا نیرو های مقاومت در آنجا متداوماً در گیر جنگهای شدید بر علیه نیروهای شوروی اند.» (Urban, p ۲۲۹)

نویسنده بریتانوی مایک مارتین Mike Martin طی سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳ به همراهی نیروهای مقاومت به فاصله صد ها مایل در داخل افغانستان سفر کرده که حاصل این سفرها منتج به تحریر کتاب معتبری بنام *Afghanistan, Inside a Rebel Stronghold* شده است. مهارت قلمی شرح حوادث و تحلیل وی روشنایی بیشتر بر وقایع انداخته که سرچشمه مناسب برای محققین پنداشته میشود. (Martin, p ۱۹۸)

مارتین : « من همان یک دیدگاه را تکراراً می شنیدم، دیدگاهی که حاکی از ایفای نقش مسعود در پنجشیر بود. قرارداد اور بند مؤقت وی با روسها تا کنون فسخ نه شده است. جنگنده های جمعیتی وی دور تر از آنسوی پنجشیر فرستاده شده اند تا قراء و قصبات تحت اداره حزب اسلامی - م | را تسخیر نمایند. در عقب زنی نیرو های حزب، روسها در واقع به مسعود اسلحه می دهند ، روسها نیرو های حزب اسلامی را دشمنان آشتی ناپذیر و سنگدل خود می پندارند. » (Martin, p ۱۹۸)

**نتیجه :** تفصیل توطئه کی جی بی در تجزیه افغانستان اظهر من الشمس است. شورویها ستراتیژی تجزیه اتنیکی را در آسیای میانه مؤفقانه پیاده کردند که همین تجربه نیز در افغانستان مبدل به شیوه عملیاتی شان شد. اصطلاح (عملیات کسکد Operation Kaska) که در محاوره شورویها خوب شناخته شده در واقع پلانی بود که بر مبنای طرح آن یا کشور پارچه پارچه می شد و یا منجر به جذابی صفحات شمال افغانستان میگردید، که ولو با داشتن خود مختاری محدود، مسعود اراده حکمروایی بالای آن را داشت. جنرال لیاخوفسکی در کتاب خود می نگارد : « مسعود تشنه تصور کلی « تاجکستان بزرگ»

بود و در راستای آن از اول تا آخر یک دهه جنگ، فعالانه سعی و تلاش کرد.»

(Liakhovskii, pp ۴۸۵-۴۸۶, Richardson, pp ۲۲-۲۳).

**منابع :** در ذیل لست منابعی را داده ام که اسناد مندرج و صدها صفحه آن منتظر تحقیق محققین اند. اسناد، اظهارات شهود عینی، مدارک روایتی و سلسله سائر شهود مماثل پیرامون حوادث مشخص، همه مؤید تائید و سواس و عقده روحی احمدشاه مسعود در راه ایجاد « تاجکستان بزرگ» اند. منابع به نشر رسیده که حاوی گنجینه معلومات «نا گفته» است، از روی توافقات بیشمار آتش بس مسعود با قوماندانی اعلی شوروی در افغانستان پرده بر میدارد. همانطوریکه نویسندگان این منابع تائید میدارند، روش اخلاقی مسعود این زمینه را مساعد ساخت تا عساکر شوروی از پنجشیر کشیده و در جنوب جابجا شوند، جانیکه بر علیه اشغال شوروی سخت ترین مقاومت هرگز تقلیل نیافت. همچنانیکه در توافق مشخص شده است، نیروهای نظامی شوروی به اساس تقاضای مسعود، آتش توپخانه و نیروی هوایی بمبارد خود را حین زد و خورد های وی با نیروهای حزب و سائر گروههای مقاومت و یا حین حمله بر کاروانهای شوروی در امتداد سالنگ بخاطر حمایت وی مهیا ساخته است. علاوهً مدارک و شواهد معتابه حاکی از آن اند که عبور مصون قطارهای اکملاتی از معبر سالنگ، منتج بر توسعه و تدوام جنگ شد."

## مآخذ مقاله :

(Liakhovskii, pp ۴۶۲-۴۸۵).

\*A.A Liakhovskii, *Plamya Afgana*, Moscow, Iskon, ۱۹۹۹,  
translated for Cold War in History Project, CWIHP, Washington, D.C.  
by Gary Goldberg.

\*Main Intelligence Directorate (MID) of the General  
Headquarters, USSR Armed Forces, title: *Lion of the Panjsher*, Article  
no. ۱۸, (No. ۸۸۲/۸۳-۳-۵-۷۷, Fond ۸۰, Perechen ۱۴, Document ۷۷,  
translation of excerpts by Elena Kretova, Information Services,  
Moscow.

\*Boris V. Gromov, *Limited Contingent*, Moscow, Progress Press,  
۱۹۹۴, translated by Professor Ian Helfant, Department of Slavic  
Languages and Literature, Harvard University.

\*Leonid Shebarshin, *The Hand of Moscow*, Moscow, Progress  
Press, ۱۹۹۲, translated by Professor Ian Helfant, Department of Slavic  
Languages and Literature, Harvard University.  
Bruce Richardson, *Afghanistan, A Search for Truth*, Free Forum,  
ME, ۲۰۰۹.

Bruce Richardson, *Afghanistan, Ending the Reign of Soviet Terror*,  
Maverick Publications, OR, ۱۹۹۶  
Mike Martin, *Inside a Rebel Stronghold*, LBS, UK, ۱۹۸۴.

Nabi Misdaq, *Afghanistan, Political Frailty and External  
Interference*, Routledge, NY, ۲۰۰۶.

Mark Urban, *War in Afghanistan*, Macmillan, UK, ۱۹۹۰.

Pardes Mosafir, *The Red Army in Afghanistan*, Peshawar, ۱۹۹۷  
(Pashto)

\*S.E. Grigor'ev, *The Pandzhsher from ۱۹۷۵-۱۹۹۰*, Saint  
Petersburg University Press, ۱۹۹۷.

\*Publications by Russian authors are available from East  
View Press, Minneapolis, MN.